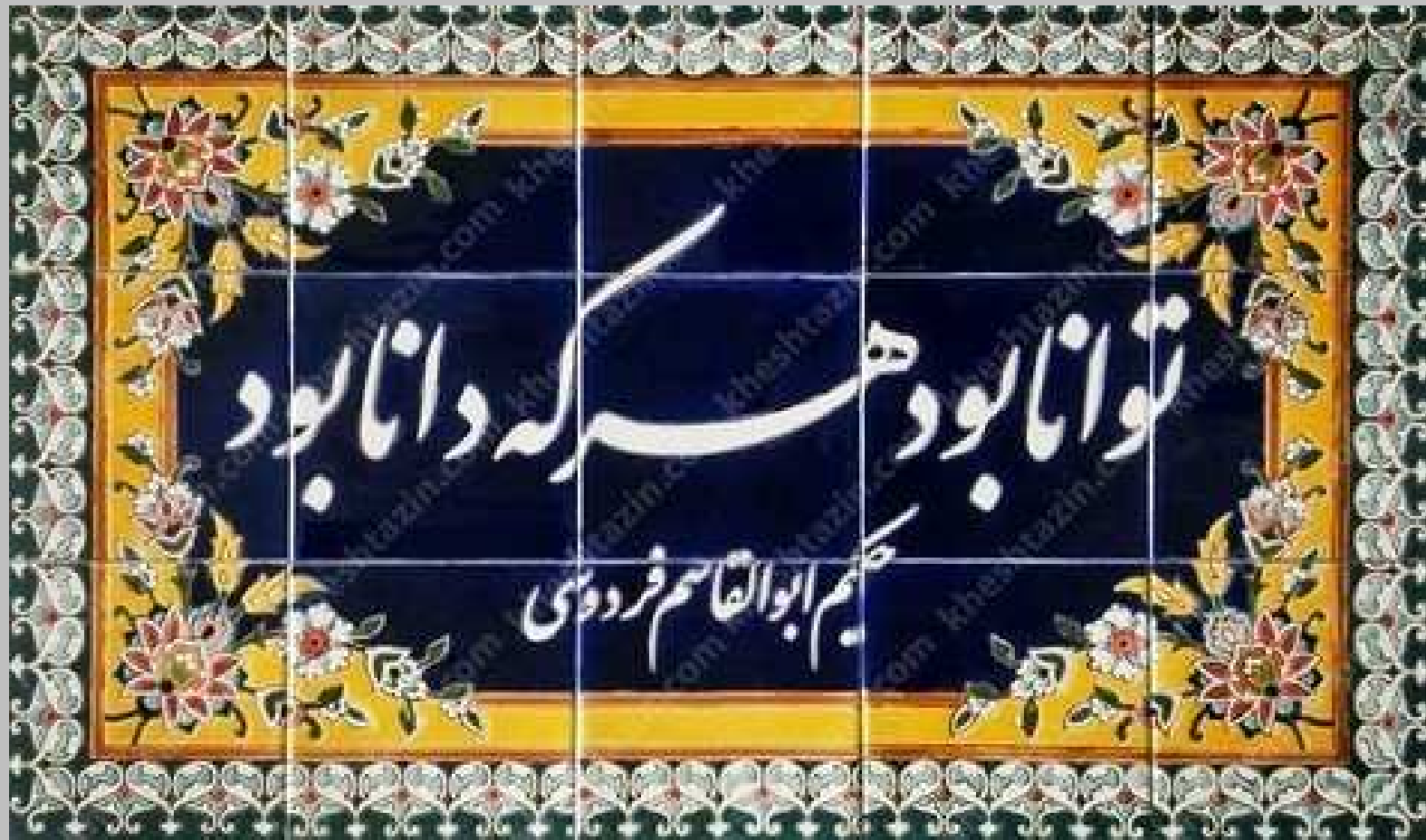




سواد رسانه ای (۲)

تحقیر مشو، تحقیر مکن!

بومی سازی تحقیر با «ادبیات عقب ماندگی»

(و نگاهی نو به کرونا - بدون تحقیر)

اسفندیار عباسی

در خدمت اصلاح الگوی مصرف
www.eabbassi.ir/newpages.htm



تصویر روی جلد از خشت آذین
www.kheshtazin.com

توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانیم و سربلند باشیم

خداوند کسانی را که در راه وی صف بسته کارزار می کنند

- وگویی بنیانی به هم پیوسته اند- دوست می دارد. (صف: ۴)

سواد رسانه ای (۲)

تحقیر مشو، تحقیر مکن!
بومی سازی تحقیر با «ادبیات عقب ماندگی»
(و نگاهی نو به کرونا - بدون تحقیر)

اسفندیار عباسی



در خدمت اصلاح الگوی مصرف

اسفندیار عباسی

© ۱۴۰۰

فهرست

مقدمه

۱. سواد رسانه ای..... ۸
 - ۱.۱ چند نکته بنیادین..... ۸
 - ۱.۲ اصول سواد رسانه ای..... ۱۲
۲. تحقیر و توسعه، چرا و چگونه..... ۱۸
۳. تحقیر: پذیرفتن یا نپذیرفتن؟ مسئله این است..... ۲۴
۴. «مطالعات تحقیر» و ریشه یابی کنترل ذهنی و رفتاری جهانیان در استعمار..... ۳۰
 - ۴.۱ پیشینه تحقیر در استعمار به چه زمانی باز می گردد؟..... ۳۰
 - ۴.۲ چگونه انسان ها یکدیگر را تحقیر کرده اند؟..... ۳۷
 - ۴.۲.۱ عصر روشنگری و مبانی نظری تحقیر..... ۳۷
 - ۴.۲.۲ راه اندازی رسانه «باغ وحش های انسانی» در سراسر اروپا..... ۴۴
 - ۴.۳ کسانی که دیگران را تحقیر می کنند، چه نگاه و احساس جدیدی می یابند و چه رفتارهایی از آنان سر می زند؟..... ۴۶
 - ۴.۳.۱ پدید آورندگان محتوای رسانه باغ وحش های انسانی..... ۴۷
 - ۴.۳.۲ انگیزه پدیدآورندگان برای تولید محتوا..... ۵۰
 - ۴.۳.۳ مخاطبین هدف رسانه نمایشگاه های قومی..... ۵۱
 - ۴.۳.۴ اثرکرد تحقیر بر جامعه تحقیرکننده..... ۵۲
 - ۴.۴ کسانی که تحقیر می شوند، چه نگاه و احساس جدیدی نسبت به خود می یابند و چه رفتارهایی از آنان سر می زند؟..... ۵۲
 - ۴.۴.۱ متاتحقیر..... ۵۳
 - ۴.۴.۲ خودتحقیری..... ۵۵
 - ۴.۴.۳ خودتحقیری ناخودآگاه..... ۵۵
۵. رسانه «سفرنامه» و روش های کلاسیک در تحقیر مکتوب..... ۵۶
 - ۵.۱ تظاهر به «پژوهش علمی» و استناد به «علم نژاد»..... ۵۷
 - ۵.۲ استفاده زیرکانه از واژه ها و دستور زبان ۵۸
 - ۵.۳ تحقیر با توهین ۶۰
 - ۵.۴ تحقیر با دلسوزی تصنعی ۶۱

- ۵.۵ سفرنامه های اروپاییان درباره ایران..... ۶۴
- ۵.۵.۱ جیمز موریه و «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی»..... ۶۴
- ۵.۵.۲ جورج کرزن و «ایران و قضیه ایران»..... ۶۶
- ۵.۵.۳ اثرکرد تحقیر در سفرنامه ها بر اندیشمندان نهضت مشروطه..... ۶۷
۶. تحقیر و روان شناسی اجتماعی..... ۷۱
- ۶.۱ «تمیز عقل» و تحقیر..... ۷۲
- ۶.۲ «قابلیت» و «عاملیت» و تضعیف آنها با تحقیر..... ۷۳
۷. بومی سازی تحقیر با «ادبیات عقب ماندگی»..... ۷۷
- ۷.۱ «ما چگونه ما شدیم؟ ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران»، صادق زیباکلام..... ۷۸
- ۷.۱.۱ روش های کلاسیک تحقیر..... ۷۸
- تظاهر به جامعیت، قوم نگاری ایستا، عرضه خاص به جای عام، تحقیر با توهین، تظاهر به رویکرد علمی و پژوهشی، دلسوزی تصنعی
- ۷.۱.۲ روش های مدرن تحقیر..... ۸۲
- چارچوب بندی ذهنی، مخلوط تصورات و مدیریت وجهه
- ۷.۲ «تجدد و تجدد ستیزی در ایران»، عباس میلانی..... ۹۱
- ۷.۲.۱ روش های کلاسیک تحقیر..... ۹۱
- تظاهر به جامعیت و تظاهر به رویکرد علمی و پژوهشی
- ۷.۲.۲ روش های مدرن تحقیر..... ۹۲
- ۷.۲.۲.۱ «مخلوط تصورات» و رسوایی بیهقی..... ۹۲
- ۷.۲.۲.۲ «اسپین» با «آلبالو چینی» و «دوگانه گویی» برای مدیریت وجهه عطار نیشابوری و گم کردنِ آدرس «فردیت»..... ۹۳
- ۷.۲.۲.۳ چارچوب بندی ذهنی با «پل زدن چارچوبی» و کشتن سعدی بعد از هشت قرن..... ۱۰۲
- نتیجه گیری: فرصتی تاریخی پیش روی ایرانیان در رویارویی با کرونا..... ۱۰۸
- پیوست ها
- یادداشت ها
- درباره نویسنده

مقدمه

موضوع اصلی نوشته حاضر «ادبیات عقب ماندگی» است. شناسایی اینگونه متون دشوار نیست. واژه هایی چون «عقب ماندگی»، «توسعه نیافتگی»، «افول»، «نزول»، «انحطاط»، «سقوط» همراه با نام ایران که غالباً در عناوین این آثار دیده می شود شناسایی آنها را آسان می کند. محتوای این متون نیز آکنده از مطالبی است که ایران را تحقیر و ایرانی را به حرکت هر چه سریع تر به سوی توسعه یافتگی، مدرنیته، تجدد و در نتیجه رسیدن به «تمدن غرب» تشویق می کند. اما آنچه در مطالعه این نوع رسانه مکتوب کمتر محسوس و معلوم است، پیشینه تاریخی دامنه داری است که از آن بر می خیزد. بنا بر یافته های تحقیق حاضر، تاریخ تحقیر منطبق بر تاریخ استعمار است و از این رو، درک بهتر جایگاه ادبیات عقب ماندگی در کنترل ذهنی و رفتاری مخاطبین در عصر حاضر بدون شناخت تاریخ کاربرد تحقیر در انواع رسانه، برای مدیریت افکار عمومی در راستای اهداف استعمار در قرون گذشته میسر نیست.

از این رو پیش از پرداختن به موضوع اصلی نوشته و ارائه نکاتی در تحلیل زبان شناختی این سبک خاص از خواندنی های رایج، ضروری است که با پیش درآمدی نسبتاً مفصل در معرفی مفاهیمی چون «سواد رسانه ای» و نقش تحقیر در «توسعه» آغاز کنیم. پس در فصل ۱، ضمن ارائه نکاتی بنیادین پیرامون رسانه و اصول سواد رسانه ای، به ذکر مصادیقی از محتوای رسانه ای امروز می پردازیم که در آنها تحقیر نقشی محوری دارد. این مصادیق حاکی از تأثیر نافذ و گسترده تحقیر بر مخاطبین است چرا که ایشان را ناخواسته به سوی افکار و افعالی سوق می دهد که نه تنها برای آنان نفعی ندارد، بلکه گاه حتی از آنها بیزار اند. در فصل ۲ به توصیف جایگاه تحقیر در توسعه، به معنی قیاس بین دو گروه، در رابطه ای از جنس قدرت می پردازیم. در این فصل بر نظریه ای به نام «تئوری مدرنیزاسیون» تمرکز می کنیم و اینکه چگونه این نظریه جعلی پس از گذشت یک قرن، به معیاری تحقیر کننده و در عین حال تردید ناپذیر برای مقایسه پیشرفت کشورهای غیر اروپایی با کشورهای اروپایی و اروپایی تبار بدل شده است. از پایان جنگ جهانی دوم، مروجین تئوری جعلی مدرنیزاسیون، با بهره گیری از تئوری دیگری موسوم به «شیزموجنیس»، اثرکرد تحقیر بر جوامع کهن را به امری خودکار بدل کرده اند. از این رو، در استعمار نو، تأثیر تحقیر در کشورهای تحقیر شده به گونه ای است که رها کردن روش ها و ارزش های کهن، به خودی خود، گواهی بر پیشرفت و مدرنیزه شدن آنان محسوب می شود.

البته سابقه بهره گیری از شعبده تحقیر برای کنترل ذهنی و رفتاری جهانیان به ۷۰ سال گذشته محدود نمی شود. فصل ۳ به توصیف چگونگی کشف راهبرد تحقیر در استعمار اختصاص یافته است. جالب توجه اینکه، این کشف بزرگ که به دست اندیشمند فقید ادوارد سعید به ثمر رسید، با کشف بزرگ و ثمربخش دیگری نیز همراه بوده است. تأثیر مکتوبات آقای سعید بر دیگر پژوهشگران جهان معلوم کرده است که تحقیر فقط وقتی نافذ و مؤثر واقع می گردد که توسط مخاطبین، پذیرفته شود. به بیان دیگر، شناسایی راهبرد تحقیر در رسانه به طور اعم، و در رسانه های مکتوب به طور اخص، و درک اهمیت کلیدی نپذیرفتن آن، افقی پهنای در حوزه های مختلف علوم اجتماعی و علوم انسانی در ارتباط با کاربست تحقیر در استعمار گشوده و به انتشار کتب و مقالات کثیری در این خصوص انجامیده است. از این رو فصل ۴ به ارائه یافته های قابل توجهی از آثار پژوهشگرانی اختصاص دارد که با الهام گرفتن از رویکرد تحقیرناپذیر سعید، از دیدگاه علوم مختلف، مثل مردم شناسی، جامعه شناسی و روان شناسی، به رصد دقیق عملکرد تحقیر در استعمار و توسعه پرداخته اند.

بخشی از تحقیقات این «پژوهشگران تحقیر» بر مطالعه انواع رسانه تمرکز یافته است. از این جمله می توان به رسانه نمایشی «باغ وحش انسانی» قرون ۱۹ و ۲۰ در اروپا و نقش آن در مدیریت افکار عمومی در داخل و خارج از آن قاره در حمایت از اهداف استعمار اشاره کرد. بنا بر این تحقیقات، برگزاری باغ وحش های انسانی، تأثیری عظیم در توجیه سرمایه گذاری عمومی در تجارت بردگان و برده داری در مستعمرات و قتل عام قبایل بومی در سرزمین های مورد تهاجم و بهره کشی استعمارگران داشت. بررسی یافته های پژوهشگران تحقیر از منظر سواد رسانه ای از چند جهت قابل توجه و سودمند است. یکی از آنها بررسی تأثیر ذهنی و رفتاری بر مخاطبین اروپایی بوده است: این رسانه چگونه اروپاییان را تحقیر می کرده است تا با فجایعی که استعمار بر اقوام و ملت های غیر اروپایی تحمیل می کرد همراه و شریک شوند؟ و اینکه، استراتژی تحقیر چه تأثیر ذهنی و رفتاری بر تحقیرشدگان غیر اروپایی داشته است؟ در در ارتباط با این دو سؤال، در فصل ۴ همچنین به معرفی مفاهیمی چون، «تحقیر حیوانی» و «تحقیر ماشینی» و «متاتحقیر»، «خودتحقیری» و «خودتحقیری ناخودآگاه» پرداخته ایم.

اما برای تحقیر جوامع تمدنی شناخته شده تر جهان - مثل ایران - رسانه باغ وحش های انسانی مناسب نبود. برای تحقیر این جوامع، رسانه دیگری لازم بود، رسانه ای که تأثیر آن، علاوه بر سازگاری و تناسب بهتر، از گستردگی و ماندگاری بیشتری نیز برخوردار بود. فصل ۵ به معرفی ساز و کار عملکرد «سفرنامه ها» اختصاص یافته است. در این فصل خواننده با روش های مورد استفاده سفرنامه نویسان اروپایی برای تحقیر ملت های جهان و کنترل ذهنی و رفتاری ایشان آشنا می شود. همراه با این اطلاعات، در فصل ۵ همچنین بررسی شرایط ناظر بر نگارش دو نمونه از سفرنامه ها در مورد ایران - «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» جیمز موریه و «ایران و قضیه ایران» جورج کرزن - و تأثیر ذهنی و رفتاری این دو بر ایرانیان در زمان انتشار آنها گنجانده شده است.

بررسی نقش راهبرد تحقیر در استعمار و توسعه و نیز چگونگی عملکرد آن بر ذهن و رفتار مخاطبین بدون بهره گیری از علم روان شناسی، به ویژه «روان شناسی اجتماعی» کامل نمی بود. در فصل ۶، یافته های روان شناسانی که به تحقیق در این مورد پرداخته اند را ارائه کرده ایم. از قابل توجه ترین یافته های این دانشمندان تأثیر تحقیر بر قابلیت و عاملیت مخاطبین است. منظور از «قابلیت» توان فرد در شناخت رخدادهای محیط پیرامون و ادراکات معنوی و احساسی درونی خود نسبت به این رخدادهاست. و منظور از «عاملیت» توانایی عزم و اراده فرد در تفکر، تصمیم گیری و اتخاذ رفتاری متناسب با دریافت های بیرونی و درونی خود است.

پس اگر بخواهیم یافته های گوناگون و کثیر پژوهشگران تحقیر را در چند جمله خلاصه کنیم، بدینصورت قابل بیان است: تحقیر، راهبردی مؤثر در پیشبرد اهداف استعمار در پنج قرن گذشته بوده است. اما تحقیر فقط وقتی بر فکر و فعل ما اثرگذار است که آن را بپذیریم. با نپذیرفتن تحقیر نه تنها توان خود در مقاومت در برابر سیاستگذاری های استعماری را بالا می بریم، بلکه از این طریق بر هوشیاری و درک (= قابلیت) و توان خود در تصمیم گیری و ابتکار عمل بر اساس دانسته های خود (= عاملیت) می افزاییم.

نکاتی که در شش فصل اول از جنبه های تاریخی، اجتماعی، مردم شناختی و روان شناختی ارائه شده است، شناسایی کاربست روش های کلاسیک تحقیر در ادبیات عقب ماندگی در فصل ۷ را میسر می سازد. روش های کلاسیک تحقیر چون «تحقیر با توهین»، «تحقیر با دلسوزی تصنعی»، «عرضه خاص به جای عام»، «قوم نگاری ایستا»، «تظاهر به رویکرد علمی و پژوهشی»، «تظاهر به جامعیت»، «استناد به نظریه مرحله ای» و «بهره گیری زیرکانه از فنون نگارش» در این آثار حضوری برجسته دارد. در فصل ۷ به بررسی «تحقیر شناختی» دو عنوان از تحقیرنامه های معاصر - «ما چگونه ما شدیم؟» به قلم آقای صادق زیباکلام و «تجدد و تجدد ستیزی در ایران» اثر آقای عباس میلانی - پرداخته ایم. با آگاهی از چگونگی کاربست این روش ها در این دو اثر نمونه، خواننده می تواند در حین مطالعه این سبک از نگارش، با آگاهی و هوشیاری بیشتری، بندهای شامل تحقیر را شناسایی کند و آنها را نپذیرد. علاوه بر این، با آگاهی از پیشینه راهبرد تحقیر در استعمار و قابلیت شناسایی روش های کلاسیک آن، خواننده به وجود «تحقیرنویسی» به عنوان سبکی از نگارش در مطبوعات رایج کشور یقین پیدا خواهد کرد.

در چند دهه اخیر، با رشد سریع و گسترده «علوم شناختی»، علاوه بر روش های کلاسیک تحقیر، رویکردهای جدیدی برای تحقیرنویسی در انواع رسانه ها مهیا شده است که ظاهراً مؤلفین ادبیات عقب ماندگی در ایران نیز از آنها بی خبر و بی بهره نبوده اند. از این رو، در فصل ۷، همچنین به توصیف ساز و کار این روش های جدید و چگونگی اثرکرد آنها در محدود ساختن توجه، ادراک و رفتار مخاطبین پرداخته ایم. دانشمندان علوم شناختی، ابزار زبان شناختی کنترل ذهنی مخاطب را در مجموعه ای کلی به نام «چارچوب بندی ذهنی» قرار داده اند که شامل تکنیک هایی چون «مخلوط تصورات»، «پل زدن چارچوبی»، «اسپین»، «آلبالو چینی»، «دوگانه گویی» و «مدیریت وجهه» است. در ادامه فصل ۷، با استفاده از بندهایی که از دو

اثر نامبرده اقتباس شده است، شیوه استفاده و چگونگی اثرکردِ کنترلی (=محدود کننده و در نتیجه تحقیر کننده) این تکنیک ها بر ادراک و رفتار مخاطبین تشریح می شود.

اگر چه لحن و پیام کلی ادبیات عقب ماندگی، بر رسیدن به جامعه ای مطلوب در ایران آینده تمرکز دارد، روان شناسی تحقیر به ما می آموزد که تحقیرنویسی راه مناسب و مؤثری برای افزودن به توان مخاطبین برای استفاده برتر از قابلیت و عاملیت نیست. تحقیر نه تنها بر این توانایی ها نمی افزاید، بلکه آنها را سرکوب می کند. به بیان دیگر، از افراد یا جوامعی که تحقیر شده اند و آن را پذیرفته اند نمی توان انتظار شناخت درست، آزاد اندیشی، نواندیشی، تصمیم گیری سنجیده و عزم راسخ و خلل ناپذیر داشت. پس باید پرسید که واقعاً انگیزه شخصی این نویسندگان از پدیدآوردن این نوع محتوای تحقیر کننده برای مطالعه هموطنان خود چیست؟ این سؤالی است که تنها نویسندگان تحقیرنامه ها می توانند پاسخگوی آن باشند. اما بر اساس آنچه از بررسی پیشینه تحقیر در استعمار و توسعه، و از علوم مختلف پیرامون تأثیر ذهنی و رفتاری تحقیر بر انسان ها فرا گرفته ایم، به یقین می توان گفت که اثرکرد اینگونه محتوا بر مخاطب، نتیجه ای در اکنون و امروز کشور را به دنبال دارد. به بیانی دقیق تر، قطع نظر از انگیزه شخصی تحقیرنویسان در تحقیر ملت، سرزمین و فرهنگ خود، تأثیر ادبیات عقب ماندگی، در راستای جلب همراهی و همکاری بیشتر مخاطبین با سیاست های توسعه و ایجاد وابستگی هر چه بیشتر به تجارت جهانی در ایران امروز عمل می کند.

از این رو، در واکنش به استراتژی تحقیر، به قلم خودی یا بیگانه، تحقیر شدگان (یعنی بسیاری از ما) در زمینه های مختلف زندگی و حرفه خویش سعی می کنیم که از آنچه موجب تحقیر ما شده است (مثل سرزمین ایران، فرهنگ ایران، تاریخ ایران و ...) فاصله بگیریم تا احساس گزنده حقارت را از خود برانیم. کما اینکه امروزه، جلوه های رفتاری فردی و جمعی ناشی از تحقیر را می توانیم به اشکال زیر در جامعه کنونی به روشنی ببینیم: ۱) اشتیاق جوانان و خانواده ها برای مهاجرت از کشور، گاه با پذیرش خطرات بسیار در مسیر، ۲) استقبال بی مطالعه سیاستگذاران و قانونگذاران از سیاست های ناکارآمد و ویرانگر توسعه به تقلید از سیستم های غربی، در کشاورزی، آموزش، طب، بهداشت محیط (مشخصاً دفع فاضلاب)، شهرسازی، ساخت و ساز و غیره، ۳) بی تفاوتی نسبت به ویرانی های ناشی از سیستم ها و سیاست های استعماری در سرزمین، ۴) ناباوری بخش قابل توجهی از جمعیت به پیشینه معرفتی و علمی کشور که در آن دستیابی به بلوغ در شناخت، پایبندی به اخلاق و رفتار سنجیده، آگاهانه و مبتکرانه در معیشت و زندگی، همواره از معیارهای فردی و اجتماعی پیشرفت و تعالی محسوب می شد.

پس با توجه به پیامدهای جدی و فراگیر تحقیر در توسعه در عصر حاضر می بینیم که پرداختن به موضوعاتی چون سواد رسانه ای، پیشینه تحقیر در رسانه های استعماری، و موشکافی در چگونگی کاربست روش های کلاسیک و مدرن تحقیر در تحقیرنامه های معاصر تنها از روی کنجکاوی آکادمیک صورت نمی گیرد. تحقیر، به گواهی تاریخ، راهبردی اثرگذار و نافذ برای پیشبرد اهداف استعمار، یعنی سلطه و حاکمیت تعداد نسبتاً قلیلی از انسان ها بر جامعه جهانی، بوده و هست. از این رو، گردآوری یافته های پژوهش حاضر در یک جا و برقرار شدن ارتباط این جزییات با هم افقی روشن و توانمندساز به روی همه شهروندان ایرانی

می‌گشاید تا در فضای پر رسانه و پر تحقیر امروز و در رویارویی با رخداد‌های امروز ایران و جهان سؤال بپرسیم، در مورد سؤالات خود بیندیشیم و سپس سنجیده، اخلاقی و مبتکرانه عمل کنیم. این یافته‌ها کمک می‌کند که ما مثلاً از خود بپرسیم:

- چرا با وجود عزم و اراده انقلابی در دهه‌های اخیر، ما نتوانسته‌ایم تحریم‌های اقتصادی غرب را خنثی کنیم و به سوی خودکفایی و خوداتکایی واقعی گام برداریم؟

- بارها از رسانه‌های رسمی شنیده‌ایم که به گواهی جامعه پزشکی، ارتباطی مستقیم بین افزایش استفاده از نهاده‌های شیمیایی در کشت، تولید و فرآوری مواد خوراکی از یک سو و افزایش نرخ ابتلا به انواع سرطان، به ویژه سرطان سیستم گوارش، با تلفات سالانه بالا (بیش از ۴ هزار فوتی) از سوی دیگر، وجود دارد. با این حال، نظام پزشکی در کشور ما هیچ اقدام مؤثری در محدود کردن استفاده از نهاده‌های شیمیایی در کشاورزی و صنایع غذایی نکرده است. چرا چنین است؟

- چرا با امکانات بی‌سابقه‌ای که پس از انقلاب برای جامعه دانشگاهی به وجود آمده است، دانشگاهیان ایرانی به جای درنوردیدن مرزهای نو و بدیع در علم و فناوری، نهایت دستاوردهای تحقیقاتی خود را در تقلید از علوم و فناوری‌های ورشکسته، آلاینده، خطرناک و تاریخ گذشته غرب مثل فناوری هسته‌ای، فناوری نانو و دستکاری ژنتیکی قرار داده‌اند؟

- در آذرماه امسال (۱۴۰۰)، با آغاز فصل سرما و تشدید آلودگی هوا در کلان‌شهرها، وزارت بهداشت اعلام کرد که امسال، حتی یک روز هوای سالم در کلان‌شهر تهران وجود نداشته است. پس ظاهراً مسئولین بهداشت عمومی از جدیت این مسئله کاملاً باخبرند. پس چرا اقدامی مؤثر در راستای آگاهی‌رسانی، پیشگیری و وضع مقررات سختگیرانه جهت حفاظت از محیط‌های شهری و سلامت عمومی نمی‌کنند؟

معمولاً نابسامانی‌ها و نارسایی‌های سؤال برانگیز نظیر اینها را با دلایلی چون «سوء مدیریت»، وجود «رانت»، «گروه‌های مافیایی»، «فساد»، «آقا زاده‌ها» و غیره توجیه می‌کنند. اگر چه این گونه توجیهات تکراری و بی‌حاصل، کاملاً بی‌پایه و اساس نیست، اما بر اساس سواد رسانه‌ای و یافته‌های پژوهشگران تحقیر می‌توان به یقین گفت که اینگونه توجیهات خود از محتوای تحقیرآمیز رسانه است و در راستای انحراف توجه من مخاطب عمل می‌کند تا مبادا از عامل اصلی و تعیین کننده افکار، گفتار و کردارم، که چیزی جز تحقیر نیست، آگاه شوم و پی ببرم که:

- این «من تحقیر شده» است که با وجود آلودگی خفکان آور و ذلت بار کلان‌شهری که در آن زندگی می‌کند، به محض شنیدن اعلام احتمال افزایش قیمت اتومبیل یا احتمال قریب الوقوع تعطیل شدن خط تولید «پراید»، سراسیمه در صدد خریداری وسیله شخصی برمی‌آید،

- این «من تحقیر شده» است که با اعلام خبر افزایش صادرات مواد خوراکی به کشورهای همسایه، به طمع درآمد بیشتر، اقدام به تولید برای صادرات می‌کند، با اینکه می‌داند که با چنین کاری بر قیمت ارزاق عمومی در داخل کشور تا چند برابر می‌افزاید و بسیاری از هموطنان خود را از همان تولیدات محروم می‌کند،

- این «من تحقیر شده» است که با اعلام کوچکترین خبر احتمال نوسان در نرخ ارز، جلو صرافی ها صف می کشد،
- این «من تحقیر شده» است که با وجود نرخ بالای سرطان در روستاها و با علم به خطرات ناشی از نهاده های شیمیایی کشاورزی و با آگاهی کامل از مؤثر بودن دانش بومی کشاورزی، باز به استفاده از این نهاده های مرگبار و ویرانگر ادامه می دهد،
- این «من تحقیر شده» است که با شنیدن خبر شکستن رکورد استفاده از برق در کشور به واسطه استفاده از کولرهای گازی، برای تعویض کولر آبی خود با کولر گازی اقدام می کند،
- این «من تحقیر شده» است که با آگاهی از تأثیر بیماری زای استرس، مواد غذایی بسته بندی شده آلوده به انواع افزودنی ها و رنگ های خوراکی و محیط های آلوده شهری و صنعتی، وقتی در جایی از بدن خود احساس درد می کند، به جای اندیشیدن در مورد تغییر سبک زندگی، اولین گزینه خود را رجوع به پزشک، قبول دارو، عمل جراحی و غیره می کند در صورتی که بارها به چشم خود دیده است که اطرافیان با انتخاب این راه حل ها فقط بر مسایل و درد و رنج خود افزوده اند،
- این «من تحقیر شده» است که پس از دیدن گزارش وضعیت نامناسب جاده ها و مصاحبه خبرنگاران تلویزیون با مسافران نوروزی، راهی جاده های پر خطر در نامناسب ترین فصل سال می شود،
- این «من تحقیر شده» است که با شنیدن خبر کمبود واکسن در داخل کشور، برای تزریق واکسن، سراسیمه به کشورهای همسایه مراجعه می کند،
- این «من تحقیر شده» است که با اعلام کوچکترین اشاره به احتمال افزایش قیمت مرغ در رسانه ها، به مرغ فروشی ها هجوم می آورد...

با توجه به تنوع و گستردگی عظیم رسانه در عصر ما، لیستی بسیار طولانی از این گونه رفتارهای عجیب از سوی بسیاری از عامه مردم و اهمال و کوتاهی مجرمانه از سوی مسئولین، برابر با تعداد و تنوع کلیپ ها، فیلم ها، مصاحبه ها، عکس ها، مستندها، کاریکاتورها، نماهنگ ها، ترانه ها، سریال ها، شوها و مسابقه های تلویزیونی، پیام های رادیویی، سخنرانی ها، اخبار سیاسی، اخبار ورزشی، اخبار علمی-فرهنگی، اخبار محلی، کلاس های ضمن خدمت، همایش های بین المللی، مشاوران خارجی و داخلی، شبکه های دانش بنیان بین المللی، دستورالعمل های اجرایی صادر شده از سوی سازمان های بین المللی، موزه ها، گالری ها، برنامه های آشپزی، نمایشگاه ها، آگهی های تجاری، ترجمه های پرتیراژ، کتاب ها، مجله ها، خبرنامه های چاپی و دیجیتال، پوسترها، بیلبردها، شبکه های اجتماعی، سایت های اینترنتی، وبلاگ ها و تحقیرنامه ها... قابل تدوین است.

اما همگان تحقیر را نمی پذیرند. هستند شهروندانی تحقیرناپذیر، مصون از شعبده های تحقیر و توسعه، که تو گویی چونان گروهی یکپارچه، همان می کنند که عقل حکم می کند. و این واقعیت را می توان در روشن ترین تجلی آن در مقاومت میلیون ها تن از مردم ایران و جهان در برابر سیاست های کنونی در خصوص مقابله با بیماری کرونا مشاهده کرد. نزدیک به دو سال است که مردم جهان در معرض تحقیرآمیزترین ترفندها از سوی استعمار جهانی قرار گرفته اند: در این مدت، با محدود کردن دسترس جهانیان به اطلاعات

صحیح، بیماری ای نسبتاً کم خطر (در حد آنفلوآنزا)، از طریق هماهنگی بی سابقه ای بین خبرگزاری های بزرگ، شرکت های فناوری، سازمان بهداشت جهانی، شرکت های بزرگ داروسازی و همکاری نظام پزشکی در کلیه کشورهای جهان، تبدیل به بحرانی پرتلاطم شده است. از سوی دیگر، با القای ترس از همه گیری این بیماری، حرکت و فعالیت های روزانه جهانیان به شدت محدود شده است. و ما می دانیم که پذیرفتن محدودیت در شناخت و در رفتار عین تعریف انسان «تحقیر شده» است. و انسان هایی که تحقیر می شوند و محدودیت های تحمیل شده توسط تحقیرکنندگان را می پذیرند، تنها راه رهایی از رنج و ذلت تحقیر، را فرمان بردن بی چون و چرا از تحقیر کننده می یابند. و این دقیقاً رفتاری است که در ۲۲ ماه اخیر در تمامی کشورهای جهان از سوی مسئولین نظام پزشکی و نظام علمی / پژوهشی که تحقیر نظام پزشکی جهانی را پذیرفته اند دیده شده است. در کشور ما، در این مدت، برای نمونه، یک تحقیق مستقل برای شناسایی و ریشه یابی این بیماری، شیوه های ابداعی پیشگیری و درمان، و مطالعه محتویات واکسن های گوناگون به ویژه واکسن های موسوم به ایم آر این ای از سوی سازمان های مسئول کشور منتشر نشده است تا جامعه علمی و عامه مردم درکی روشن و عاری از شعبده های تحقیر آمیز رسانه ای داشته باشند. برعکس، در این مدت، تبعیت مو به مو و بی چون و چرا از دستورات سازمان بهداشت جهانی از سوی مسئولین نظام پزشکی رفتار غالب بوده است.

اما در عین حال شاهدیم که در ایران و جهان هستند پزشکان متعهد و پژوهشگران تحقیرناپذیری که به انجام مطالعات مستقل برای شناسایی مبدأ این بیماری، پیشگیری و درمان و بی نیازی از واکسن اقدام کرده اند و سپس یافته های خود را منتشر ساخته اند. از سوی دیگر، میلیون ها تن از عامه مردم، ویراست رسمی «بحران کرونا» به قلم سازمان بهداشت جهانی را نپذیرفته اند و از تزریق واکسن خودداری کرده اند. با انتشار گسترده تر یافته های پژوهشگران مستقل پیرامون محتویات ناشناخته و مشکوک واکسن های کرونا و برملا شدن پنهانکاری شرکت های بزرگ واکسن سازی در اعلام فوتی ها و مصدومین در کشورهایی که اقدام به تزریق واکسن های آنان کرده اند، میلیون ها تن از شهروندان در اروپا و دیگر کشورهای جهان نه تنها از زدن دوز دوم واکسن خود اجتناب می کنند بلکه با انجام تظاهرات خیابانی از دولت های خود خواسته اند که به تعهدات سیاسی خود نسبت به حفاظت از حقوق و آزادی های فردی در جوامع مردم سالار پایبند بمانند.

در «نتیجه گیری» پژوهش حاضر، خلاصه ای از آنچه در متن گزارش شده است را آورده ایم. اما این فصل پایانی در واقع به بررسی فرصتی تاریخی که رخداد ظهور بیماری کرونا برای همه آزادگان جهان به وجود آورده اختصاص یافته است. این بیماری، فراخوانی عظیم برای جهانیان، در هر جایگاه و سمت اجتماعی و سیاسی که قرار گرفته اند، محسوب می شود تا به جای گرفتار آمدن در اسارت تحقیر و پیروی از آنچه «من تحقیر شده» حکم می کند، تحقیر را نپذیرند و بدون هیچگونه محدودیت ذهنی یا رفتاری همان کنند که عقل به آن حکم می کند. بدون آشنایی با پیشینه استراتژی تحقیر در استعمار - به معنی محدود ساختن قابلیت و عاملیت انسان ها - پدیده ای که امروز به «بحران بیماری کرونا» شهرت یافته است، به نظر تنها مسئله ای در حوزه بهداشت به نظر می رسد. در صورتی که با آگاهی از پیشینه پانصد ساله این راهبرد شوم و اسارت بار و یافته های پژوهشگران مستقل در کشورهای مختلف در مورد زوایای پنهان بحران کرونا،

شناسایی این شعبده جدید برای تحکیم بیشتر نظام سلطه بر جهانیان برای کسانی که تحقیر را پذیرا نیستند، چه پزشک و چه غیر پزشک، کاملاً مشهود است. بدون شک، کرونا فقط یک دغدغه بهداشتی نیست، بلکه دغدغه ای از نوع ایمنی فردی، امنیت ملی و بقای نسل است.

و از آنجاییکه ظهور این مسئله و دیگر مسایل رنج آور و ذلت بار توسعه بی ارتباط با افکار و افعال «من تحقیر شده» نیست، تنها راه مؤثر رویارویی با کرونا، در تمامی سطوح، دستیابی به «من تحقیرناپذیر» است. و بی تردید، نخستین گام در پرورش «من تحقیرناپذیر» در عصر رسانه زده کنونی، تحصیل سواد رسانه ای است.

فصل ۱. سواد رسانه ای

تا چندی پیش، وقتی صحبت از «سواد» به میان می آمد، مهارت خواندن و نوشتن به منظور فهم مطالب کتبی و نوشتن متون برای تفهیم دانسته های خود به دیگران در ذهن تداعی می کرد. متون مکتوب چاپی و دستنویس رسانه هایی بودند که از طریق آن مفاهیم و معانی در جامعه، در سطحی گسترده تر از ارتباط شفاهی، اشاعه می یافت. اما با افزایش انواع رسانه ها، از رادیو و تلویزیون گرفته تا گوشی های هوشمند تلفن همراه، «سواد» معنی بسیار فراگیرتر و پیچیده تری یافته است. به همان اندازه که ما شاهد رشد تنوع در محتوای ارائه شده در این رسانه ها بوده ایم - مثل فیلم، گزارش خبری، نماهنگ، عکس، مصاحبه، کلیپ، کاریکاتور و غیره - به همان اندازه بر شیوه های پیام رسانی آشکار و نهان و پیچیدگی های آنها افزوده شده است. کما اینکه مدرسین سواد رسانه ای از موضوعاتی عجیب و ناآشنا، مثل «حباب فیلتر»^۱، «میم»^۲، «چارچوب بندی ذهنی»^۳ و «داستان های ابزاری»^۴ سخن به میان می آورند. این اصطلاحات همگی در ارتباط با مغز و ذهن «بیننده - خواننده - کاربر» امروز در عالم رسانه مطرح شده اند.

به عبارت دیگر، حباب فیلتر، میم و چارچوب بندی ذهنی در واقع فناوری های رسانه ای است که بر اساس یافته های اخیر در علوم اعصاب و عصب روان شناسی در ارتباط با چگونگی عملکرد ذهن آدمی در شناخت چیزها و پدیده ها شکل گرفته است و استفاده از آنها برای «کنترل ذهن» (= فریب) و «پیش بینی رفتاری» (= مجبور کردن) مخاطبین امری کاملاً عادی و متداول شده است. پس درک کلمه «سواد» با معنی قدیمی آن، یعنی صرفاً مهارت خواندن و نوشتن متون، در عصر حاضر ناقص و ناکافی است. با توجه به انواع مختلف رسانه و تنوع بالای محتوا، «سواد» در حال حاضر، مهارت هایی به مراتب فراگیرتر و پیچیده تر از صرفاً خواندن و نوشتن را در بر می گیرد.

مسلماً پیگیری بحث کامل سواد رسانه ای و آموختن مهارت های متعدد آن برای ذهن پویای کاربران فضای مجازی امری ضروری است. اما در ادامه این فصل تنها به آوردن اصول کلی سواد رسانه ای و چند نکته بنیادین به عنوان پیش درآمدی برای بحث اصلی نوشته حاضر بسنده می کنیم و خواننده را برای مطالعه بیشتر به منابعی که در یادداشت ها معرفی کرده ایم ارجاع می دهیم.^۵

۱.۱ چند نکته بنیادین:

- گوشی های هوشمند

کثرت فناوری های ارتباطی و دسترس بودن زیرساخت ها و دستگاه هایی چون شبکه جهانی اینترنت، شبکه تلفن همراه، گوشی های هوشمند و شبکه های اجتماعی، ارتباط مستقیم پدیدآورندگان محتوا به آحاد مردم در سراسر جهان را امکانپذیر کرده است. زمانی روزنامه و مجله و سپس رادیو و تلویزیون، «رسانه های ارتباط جمعی» به شمار می آمدند، اما در مقایسه با تعداد کاربران فضای مجازی و مدت زمانی که ایشان در معرض پیام های سایبری قرار می گیرند، تعداد خوانندگان متون چاپی و بینندگان و شنوندگان رادیو و تلویزیون و اثرپذیری ایشان از سوی رسانه بسیار اندک است. پس می توان گفت که رسانه ارتباط جمعی به معنی واقعی کلمه در عصر حاضر همان گوشی های هوشمند است. نگاهی گذرا به مردم در اماکن عمومی نشان می دهد که بسیاری از ما همواره این وسیله ارتباطی را با خود به این سو و آن سو می بریم و در هر فرصتی که می یابیم از آن مطلب دریافت می کنیم. هیچیک از وسایل به اصطلاح «ارتباط جمعی» گذشته نه به این میزان در بین مردم شایع بود و نه به این میزان در دسترس مستمر ما در طول روز و شب قرار داشت.

- مسئولیت فردی در سوادآموزی

در یکی از مطالعات انجام شده در مورد رسانه، ۸۰ درصد شرکت کنندگان به سؤال زیر پاسخ مثبت دادند:

«آیا موافقید که رسانه بر جامعه اثرگذار است؟»

اما از این تعداد، فقط ۱۲ درصد به سؤال زیر پاسخ آری دادند:

«آیا موافقید که رسانه بر شخص شما اثرگذار است؟»^۶

این دو پاسخ متضاد در کنار هم به این معنی است که درصد بالایی از افراد خود را مصون از تأثیر رسانه می دانند و در نتیجه خود را از داشتن نقشی روشن و مسلم در اصلاح تأثیرات سوء رسانه در جامعه مبرا می دانند. از این رو، برای گستردگی و تأثیر هر چه بیشتر سواد رسانه ای در جامعه، به صورتی که در زیر تعریف شده و اصول آن شرح داده شده است، نقطه تمرکز در آموزش ها و عمل به آموخته های آن، می باید آحاد مردم باشند. یعنی به همان سیاق که دسترس پدیدآورندگان محتوا به فرد از طریق رسانه های فضای مجازی گسترش و عمق یافته است، اهمیت یادگیری سواد رسانه ای و عمل به اصول آن نیز در سطح فردی آن منشأ اثر واقعی و ملموس خواهد بود. به عبارت دیگر، سواد رسانه ای وقتی بیشترین تأثیر خود در مصون سازی جامعه در برابر فریب و اجبار محتوای فضای مجازی را خواهد داشت که افراد بیشتری از جامعه کاربر، خود را «باسواد» کنند و با عملکرد هوشیارانه، حرکت جامعه خود را در مسیری سازنده و مثبت حفظ کنند.

- کاهش بی سابقه حریم خصوصی

در چند دهه اخیر، با بالا رفتن تعداد کاربران فضای مجازی، حریم خصوصی جهانیان به شدت کاهش یافته است.^۷ هر بار استفاده از فضای مجازی، اطلاعات بیشتری از کاربر را به فضای مجازی منتقل می کند؛

اطلاعاتی که سپس برای کنترل ذهنی و رفتاری او مورد استفاده گردانندگان فضای مجازی قرار می گیرد. رصد کاربران فضای مجازی تحت عناوینی چون «داده کاوی»^۸، «کلان داده»^۹ یا «علم داده»^{۱۰} انجام می شود. معمولاً از نتیجه اینگونه تحقیقات برای کنترل ذهنی و اجبار کاربران در راستای بازاریابی و فروش گسترده تر مصنوعات و یا تشویق ایشان به حمایت از نامزدهای انتخاباتی بخصوص و یا سیاستگذاری های خاص استفاده می شود. اما در ارتباطی تنگاتنگ با داده کاوی، عملکرد سیستماتیک دیگری نیز مطرح است و آن «ایجاد شک» است. شرکت های فناوری^{۱۱} که به فضای مجازی احاطه دارند قادرند با داده کاوی تلاش های مردمی نوآورانه و سازنده ای که در هر کجای جهان در ارتباط با بهبود بخشیدن به شرایط حاد اجتماعی و زیست محیطی انجام می شود را رصد و با نشر جعلیات علمی در کارآیی آنها شک به وجود آورند و بدینصورت تلاشگران محلی را از ادامه راه خود ناامید سازند.^{۱۲} پس بخشی از سواد رسانه ای این است که چگونه از فضای مجازی به نحوی بهره ببریم که قربانی جعلیاتی که برای ایجاد شک به وجود آمده و در فضای مجازی انتشار یافته است نشویم.

بسیاری از صاحب نظران، توانایی شرکت های فناوری در (۱) رصد دقیق ارتباطات جهانیان و (۲) کنترل ذهنی و رفتاری ایشان از طریق رسانه را ترکیبی مترادف با نوعی استبداد می دانند و به آن با عباراتی چون «دیکتاتوری دیجیتال»^{۱۳} یا «استبداد دیجیتالی»^{۱۴} اشاره می کنند. کاربرد این عبارات تا اندازه ای افراطی است چرا که این به اصطلاح «دیکتاتوری» فقط مبتنی بر ناآگاهی کاربران است و از این رو با کسب سواد رسانه ای و رفتار آگاهانه و هوشیارانه از سوی ایشان، این دیکتاتوری عملاً وجود خارجی نخواهد داشت. اما گزافه نیست اگر بگوییم که با از میان رفتن حریم خصوصی میلیارد ها تن از کاربران از یک سو و توانایی رصد و استخراج و تحلیل داده ها توسط تعدادی قلیل از انسان ها از سوی دیگر، زیرساخت لازم برای فریب نافذتر و ماندگارتر و کنترل دقیق تر رفتار کاربران را فراهم ساخته است. و از این رو، دور از تصور نیست که با غفلت از کاربست دقیق و مستمر سواد رسانه ای و بی تفاوتی نسبت به خطر فزاینده کنترل هر چه بیشتر مردم در جهان واقع توسط اربابان فضای مجازی، این «دیکتاتوری» به زودی به وقوع بپیوندد.^{۱۵}

– رویکردی جدید در سواد رسانه ای

سواد رسانه ای، به رغم توجه گسترده تری که در چند سال اخیر دریافت کرده است، پدیده جدیدی نیست. هر بار که رسانه ای جدید به جمع رسانه ها افزوده می شود، ملاحظات از سوی برخی از کاربران و صاحب نظران مطرح می گردد. در زمانی نه چندان دور، جوامع جهان شاهد واکنش صاحب نظران در ارتباط با رادیو و تلویزیون بودند، سپس نوبت به واکنش های منفی در ارتباط با فناوری ویدئو و پس از آن شبکه های ماهواره ای و پس از آن شبکه جهانی اینترنت، و اخیراً، به شبکه های اجتماعی، رسید. این صاحب نظران، به درستی، در مورد برخی تأثیرات سوء این نوآوری های ارتباطی بر فرهنگ و جهان بینی کاربران در جوامع مختلف نکاتی مطرح کرده اند و خواستار محدود کردن دسترس کاربران به آنها شده اند. این دیدگاه صرفاً دفاعی و سیاست های بازدارنده از بالا به پایین و متمرکز که در کشور ما و دیگر کشورها در واکنش به این رسانه ها صورت گرفت کلاً با ناکامی روبرو شد و تنها از خود خطراتی تلخ به جا گذاشت.

امروزه سواد رسانه ای تمرکز خود را نه بر منع کاربران، بلکه بر آگاه ساختن ایشان از مضرات و فریب های گوناگون فضای مجازی، ولی در عین حال، تشویق ایشان به بهره گیری هر چه بیشتر از آن برای اهداف ارزشمند قرار داده است. متون بسیاری برای آموزش مربیان به منظور انتقال سواد رسانه ای به گروه های سنی مختلف از سوی سازمان های بین المللی نظیر یونسکو و یونیسف و نویسندگان مستقل منتشر شده است. اگر چه این رویکرد به فضای مجازی و فناوری های ارتباطی مرتبط با آن از رویکرد دفاعی و بازدارنده قبلی حکیمانه تر به نظر می رسد، اما با توجه به احاطه ای که شرکت های فناوری بر فضای مجازی دارند (نکته قبل)، هر گونه بهره گیری از فضای مجازی برای «اهداف ارزشمند» توسط افراد، در نهایت بسیار محدود و موقت است.

سال ها پیش، «مارشال مک لوهان»، اندیشمند مشهور و صاحب نفوذ کانادایی در مباحث رسانه، تکیه کلام خاصی را باب کرد: «رسانه، پیام است.»^{۱۶} جالب توجه اینکه این تکیه کلام با اختراع و ترویج هر رسانه جدید مصداق بیشتر و عمیق تری یافته است. توضیح اینکه، یک عکس ممکن است دنیایی از معنی را در ذهن بیننده تداعی کند اما این رسانه، به لحاظ چارچوبی که آن را احاطه می کند، همزمان درک بیننده از موضوع به تصویر کشیده شده را محدود می کند. این گفته در مورد کلیه محتواهایی که از طریق فضای مجازی و منابع چاپی منتقل می شود نیز صادق است. مادامی که توجه مخاطب به محتوا معطوف می شود، این خود رسانه است که بر ارزش ها، ادراکات و رفتارهای مخاطب اثر گذار است. از این رو است که سواد رسانه ای بدون درک دقیق و عمیق این ضرب المثل کامل نیست. بدون این آگاهی، بهره گیری از فضای مجازی برای انتقال پیام، به اشتباه، صرفاً چیزی مشابه با خدمات پستی ادوار گذشته فرض می شود، در صورتی که چنین تصویری بی اساس است. احاطه شرکت های فناوری بر فضای مجازی به میزانی است که ضمن استقبال از چنین برداشت ساده اندیشانه، به تلاش های خود جهت کنترل ذهنی و رفتاری توده ها به منظور تجمع ثروت و قدرت بیشتر و رصد ارتباطات جهانیان جهت جلوگیری از تحقق هر گونه «هدف ارزشمند» از سوی ایشان ادامه می دهند.

پس سودمند ترین برنامه درسی برای سواد رسانه ای شامل سرفصل هایی است که نه تنها کاربران را در بهره گیری از این فضا هوشمندتر و بینا تر می کند، بلکه ایشان را برای کاهش تدریجی اتکای خود بر آن توانمند می سازد. بدینصورت، فرد فرد کاربران قادر خواهند بود که، با هوشیاری و آگاهی، ضمن صیانت عالمانه و عامدانه از حریم خصوصی، راه های موجود برای دسترسی به شبکه های ارتباطی جهان برای کسب علوم و دیگر آگاهی ها را برای خود باز نگه دارند. به بیان دیگر، سواد رسانه ای مطلوب، ترکیبی از رویکرد قدیم و رویکرد جدید است که در آن به جای اینکه نهادی متمرکز با دستورات از بالا به پایین (و بهره گیری از راهکارهای پلیسی و امنیتی)، محدوده دسترسی شهروندان به شبکه های ارتباطی را مشخص کند، میلیون ها شهروند آگاه، خود مسئولیت استفاده هوشمندانه و مسئولانه از فناوری های ارتباطی را بر عهده می گیرند.^{۱۷}

نکات بنیادین بالا در واقع پیش زمینه فکری کلی برای درک ضرورت حیات سواد رسانه ای در عصر حاضر را تشکیل می دهند. حال با این پیش زمینه، به ارائه تعاریفی که برای سواد رسانه ای آورده اند می پردازیم. و سپس توجه خود را به تشریح اصول پیشنهادی برای سواد متناسب با عصر حاضر معطوف می سازیم. پرداختن به این مطالب ما را برای بحث اصلی نوشته حاضر آماده می کند و آن بهره گیری از سواد رسانه ای برای ارزشیابی متون مکتوب به جا مانده از قرون گذشته و آثار چاپی معاصر است.

تا کنون، تعاریف پرشماری برای سواد رسانه ارائه شده است. چند نمونه را در اینجا می آوریم:

«منظور از سواد رسانه ای توانایی کاربر برای انتخاب، فهم، ارزشیابی محتوا، با توجه ویژه به فرم، سبک، تأثیر و پدیدآورنده محتواست. سواد رسانه ای ما را قادر می سازد که علاوه بر اینها، برای تولید محتوا و پاسخ گفتن اندیشمندان به محتوایی که دریافت کرده ایم بکوشیم. بهره گیری هوشمندانه و تأمل در محتوای رسانه توسط کاربر، نتیجه ترویج سواد رسانه ای در جامعه است.»^{۱۸}

«توانایی شهروند برای دستیابی به محتوا، تحلیل آن از یک سو و توانایی او برای تولید اطلاعات برای نتایج مشخص از سوی دیگر را سواد رسانه ای نامیده اند.»^{۱۹}

و در جایی دیگر:

«توانایی دسترسی، تحلیل، ارزشیابی، خلق و عمل در ارتباط با تمامی فعالیت های ارتباطی در هر فرمی که باشد را سواد رسانه ای می گویند.»^{۲۰}

این تعاریف کوتاه شاید برای برطرف کردن کنجکاوی سطحی پرسشگر کافی باشد، اما برای درک عمیق جوانب مختلف سواد رسانه ای و بهره بردن عملی از آن ناکافی است. به همین منظور مطلوب است که اصول سواد رسانه ای به شکلی که در ادامه می آید تشریح شود تا درک کامل تری از این نوع سواد، از نظر ادراکی و رفتاری، به دست آید:

۱.۲ اصول سواد رسانه ای

– اصل ۱

سواد رسانه ای جستجوی هدفمند و تفکر انتقادی را در کاربر تقویت می کند تا او بداند که برای اطلاعاتی که می خواهد، از کدام رسانه استفاده کند و بتواند اطلاعات دریافتی را تفسیر کند. به بیان دیگر، فردی که دارای سواد رسانه ای است در برابر رسانه ها منفعل نیست؛ رسانه مطلوب برای اطلاعاتی که می جوید را آگاهانه انتخاب می کند و هر آنچه از رسانه ها به او می رسد را دربست نمی پذیرد. مثلاً برای شهروند باسواد امروز این پیشنهاد که «حالا بیا کمی تلویزیون تماشا کنیم!»، بی معنی است چون او می داند که با این فعالیت بی هدف، او خود را در معرض کنترل ذهنی و رفتاری تولیدکنندگان برنامه های تلویزیونی قرار خواهد داد. از سوی دیگر، تماشای بی هدف تلویزیون، زمانی را که شهروند می تواند برای ایجاد ارتباط حضوری با فردی دیگر – همسر، فرزند، برادر، خواهر، والدین، همسایه، دوست یا همکار – صرف شود را تلف می کند. وانگهی وقتی که تلویزیون یا هر رسانه دیگری با انگیزه تفریح و سرگرمی مورد استفاده قرار می

گیرد، زمانی که به این ترتیب سپری می شود را نمی توان به حساب بررسی رسانه ای گذاشت چرا که توانایی شناسایی و تحلیل نقادانه محتوای رسانه ای که غالباً برای کنترل ذهنی و رفتاری کاربر تهیه شده است تنها با توجه دقیق و هوشیارانه کاربر میسر می گردد.

۲ - اصل

کاربر باسواد، از فرآیند تولید محتوای رسانه ای آگاه است و با اشراف به جزییات این فرآیند به ارزشیابی و تحلیل نقادانه محتوای دریافتی می پردازد. ماهیت محتوا، از هر یک از رسانه ها که به ما می رسد، متأثر از عوامل زیر است: ۱) پدیدآورنده محتوا، ۲) انگیزه او برای تولید محتوا، ۳) نوع رسانه که محتوا در آن عرضه می شود و ۴) مخاطب هدف. پس کاربر باسواد، در حین دریافت محتوا به این ۴ چیز می اندیشد و در مورد آنها کنجکاو است.

۳ - اصل

شهروند باسواد، از عمق و گستره تأثیر رسانه بر فرد و جامعه آگاه است. این باور که رسانه صرفاً رساننده پیام است ناشی از بی سوادی رسانه ای است. رسانه بر باورها، ارزش ها و جهانبینی کاربران خود اثرگذار است. رسانه برای کاربران، دغدغه ها و مشغله هایی ذهنی به وجود می آورد که قبلاً نداشته اند. رسانه توجه ما را به برخی از چیزها معطوف می کند تا آن را از بسیاری دیگر از چیزها منحرف سازد.

۴ - اصل

شهروند با سواد قادر است محتوای دریافتی خود را مورد تحلیل و تأثیر آن بر خود و دیگران را مورد بحث و بررسی قرار دهد. محتوا دارای ظاهر و باطن است. شهروندانی که از سواد رسانه ای بی بهره اند، بدون آگاهی از باطن محتوا، غرق در ظاهر آن می شوند و همزمان، پیام باطنی محتوا را بدون تحلیل منطقی و به طور ناخودآگاه، دربست، می پذیرند. توانایی شهروند باسواد در رمزگشایی محتوا و رسیدن به پیام باطنی آن و سپس گفتگو با دیگران در مورد آن، موجب ترویج سواد رسانه ای در جامعه و ایجاد حساسیت بیشتر کاربران نسبت به اثرکرد پنهانی رسانه می شود.

۵ - اصل

شهروند باسواد امروز قادر است محتوای رسانه ای را با در نظر گرفتن فرهنگی که در آن تولید شده است درک کند. آیا فیلم های هندی بالیوود با فیلم های آمریکایی هالیوود یکسان اند؟ تفاوت ها در محتوا و در تأثیر این دو نوع فیلم برخاسته از دو فرهنگ و جامعه بسیار متفاوت، با اهداف و ارزش های سیاسی-اقتصادی متفاوت، است. در مورد فیلم، سریال تلویزیونی و دیگر آثار رسانه، تشخیص این تفاوت در محتوا نسبتاً آسان است. اما انجام تحلیل فرهنگ-محور در مورد دیگر انواع محتوا مثل خبر، گزارشات (به ظاهر) علمی، فیلم های (به ظاهر) مستند، داستان ها، کلیپ ها و غیره دارای ابعاد پیچیده تری است.

از سوی دیگر، ما می دانیم که آموزش مدیریت رسانه امروزه امری جهانی است. به این معنی که مدیران، برنامه ریزان، خبرنگاران در رسانه ها، در سراسر جهان، از پیشینه تحصیلی و تعلیماتی مشابهی برخوردارند. امروزه رسانه به عنوان یک صنعت دیده می شود، صنعتی که باید پولساز باشد. مثلاً در آمریکا، شبکه های تلویزیونی از گنجاندن انواع جنبه های سرگرم کننده در برنامه اخبار ابایی ندارند چرا که این رویکرد تفریحی به خبر با گنجاندن آگهی های تجاری در طول پخش خبر سنخیت بیشتری دارد. در کشور ما نیز رسانه باید پولساز باشد. اما برنامه اخبار در رادیو و تلویزیون همواره امری جدی محسوب می شود. و از این رو برای گنجاندن تبلیغات در اخبار، از تبلیغات نامحسوس، به نام خبر، استفاده می شود. با اشراف به خصوصیات فرهنگی-اجتماعی شنوندگان در ایران، معمولاً اعلام افزایش قریب الوقوع قیمت مرغ یا خودرو در قالب خبر، شنوندگان را فوج فوج به سوی مرغ فروشی ها، ماشین فروشی ها یا وب سایت خودروسازان گسیل می دارد. همچنین، خبر رادیو و تلویزیون در کشور ما مجرای عادی برای اتحادیه های فروشندگان انواع کالاهای اساسی جهت اعلام قیمت های مقطوع در سراسر کشور شده تا عرضه و تقاضا در بازار نتواند خرده فروشان را به دادن تخفیف به مشتریان محلی خود وادار کند. شهروند باسواد و هوشیار فریب این تبلیغات نامحسوس را نمی خورد و با بازپچه قرار نگرفتن موجب رنج و زحمت مضاعف برای خود و افزایش قیمت ها در کل جامعه نمی شود. شهروند باسواد، بدون توجه به «قیمت مصوب»، چه از سوی دولت و چه از سوی اتحادیه های صنفی، با مغازه داران محله و شهر خود، سر قیمت چانه می زند و اگر ایشان حاضر به دادن تخفیف نباشند، از خریداری اجناس خودداری می کند.

- اصل ۶

شهروند باسواد، به موجب آگاهی از وجود ظاهر و باطن در محتوای رسانه ای، به رسانه به عنوان چیزی کاملاً منفی نمی نگرد بلکه آن را مجرای برای یادگیری عالمانه و به روز ماندن در عصری که در آن همه چیز به سرعت در حال تغییر است نگاه می کند. شهروند باسواد قادر است محتوای ناب و سودمند را از میان محتوای بیهوده یا کنترل کننده (= محدود کننده ذهن و رفتار) شناسایی کند و از آن در انتخاب برتر و رفتار سنجیده تر در زندگی روزمره و اهداف درازمدت تر خود بهره وافر ببرد.

- اصل ۷

شهروند باسواد به سواد خود در شناسایی و تحلیل محتوای رسانه مغرور نمی شود. فرآیند شناخت و دریافت معنی از چیزها و رویدادها، فرآیندی بسیار پیچیده است. او می داند که محتوایی که در رسانه های مختلف عرضه می شود از پشتیبانی کشفیات علمی و فناوری های نوین در تعداد کثیری از علوم - از جمله علوم اعصاب، عصب روان شناسی، مردم شناسی، قوم شناسی، هوش مصنوعی و زبان شناسی - برخوردار است. و دانش تخصصی بسیاری از پدیده آورانندگان محتوا بسیار بیشتر از آگاهی شهروندان عادی است. لذا شهروند باسواد در عرصه رسانه همواره جویای نظر دیگر شهروندان باسواد در مورد معنی محتواست تا این گفتگوها ابعاد ناشناخته محتوای مورد نظر را بر همه آنان روشن سازد.

- اصل ۸

سواد رسانه ای به شهروند می آموزد که اگر چه کلمات دارای معانی مشخصی است، اما وقتی که با انگیزه خاصی انتخاب و در یک جمله یا عبارت در کنار هم چیده شود، می تواند حامل معانی بسیار مفصل تر و نافذتری باشد. در مقایسه با عکس یا فیلم، استفاده از زیرکانه ابزاری از واژه ها، دستور زبان و تمثیل می تواند متنی به مراتب نافذتر و ماندگارتر برای کنترل ذهنی و رفتاری مخاطب فراهم آورد. کما اینکه در قسمت نخست سری مقالات «سواد رسانه ای» نوع دیگری از بهره گیری ابزاری از زبان، یعنی ساختار داستانی، با ذکر مصادیقی از روابط بین الملل، را تشریح کردیم.^{۲۱} تکرار تمامی نکات آن مطلب در اینجا لازم نیست، اما همین گفته بس که استفاده ابزاری از «داستان» موجب شده است که تصویری گمراه کننده اما ماندگار از روابط بین الملل - که پایه و اساس خود در واقعیت را چندین دهه پیش از دست داده است - کماکان انگیزه واکنش ها و رفتارهای نادرست بسیاری از مخاطبین، از جمله سیاستمداران و نخبگان علوم سیاسی، قرار گیرد.

- اصل ۹

شهروند باسواد دارای مهارت هایی است که به او اجازه می دهد تا او نیز با تدوین پیام های رسانه ای در تبادل اندیشه، در سطح محلی، ملی و جهانی، شرکت کند. اما شهروند باسواد همچنین می داند که فضای مجازی حریم خصوصی نیست و همواره در حال رصد شدن است. او در مورد توانایی شرکت های فناوری در ایجاد شک و کارشکنی در انجام کارهای عام المنفعه و سازنده - در جوامع، اقتصاد و در محیط زیست - ابهامی ندارد و از این رو با هوشیاری، برای تبادل برخی دانسته ها و تجارب، فقط از مجاری ارتباط حضوری بهره می جوید.

- اصل ۱۰

شهروند باسواد می داند که تحریک احساسی کاربر از جمله اهداف غالب محتوای ارائه شده در رسانه هاست. چالش اصلی پدیدآورندگان محتوا در رسانه ها، جلب توجه بیننده و نگه داشتن هر چه طولانی تر توجه اوست. تحقق این هدف، یکی از دلایل افزودن «چاشنی احساسی» به محتوای رسانه ای است. هدف دیگر افزودن چاشنی احساسی، ماندگار کردن تأثیر پیام در ذهن و خاطره کاربر است. از منظر پدیدآورنده محتوا، او اثری موفق تر به وجود آورده است اگر تأثیر احساسی آن برای مدت طولانی تری با خواننده بماند و یادآور مکرر پیام او در ذهن کاربر باشد.

از سوی دیگر، پدیدآورندگان محتوا آموخته اند که برای باور پذیرتر کردن پیام نیز بهره گیری از اهرم احساسات مؤثرترین راهکارهاست. مثلاً کلیپی در بزرگداشت زبان فارسی و ضرورت پاسداری از آن و کلیپ دیگری در مورد مقام شاهنامه و حکیم ابوالقاسم فردوسی ممکن است مخاطب ایرانی را در برابر کلیپ های ابزاری و هدفمند بعدی این پدیدآورنده، که برخلاف دو کلیپ معتبر و خوشایند اول، شامل اطلاعات نادرست و نفوذی است بی دفاع سازد. از سوی دیگر، ترکیب مفاهیم احساسی با دیگر مفاهیم در روشی متداول در زبان شناسی شناختی^{۲۲} به نام «مخلوط تصورات»^{۲۳} امری کاملاً عادی در طراحی محتوا شده است. (توضیح بیشتر در مورد این روش در فصل ۷ همین نوشته) همچنین دیده می شود که با بهره گیری از چاشنی

احساسی، عکس، فیلم و کلیپ های ظاهراً دلسوزانه در مورد شرایط وخیم محیط زیست، به جای افزایش آگاهی کاربر در مورد لزوم تغییر در سبک زندگی مصرفی خود، او را کاملاً نا امید و بی تفاوت می سازد.

یکی از گسترده ترین کاربرست های چاشنی احساسی، بهره گیری از احساس حقارت است. این چاشنی با مطرح کردن «قیاس» بین دو فرهنگ، دو کس، دو تمدن و نظایر اینها انجام می شود. این نوع قیاس به صورت روشن و صریح یا به صورت پنهان و ناخودآگاه، یک طرف را برتر از طرف دیگر نشان می دهد و ضرورت تقلید طرف «پست تر» از طرف «برتر» را به مخاطب القا می کند. مثلاً کلیپی در مورد کشت نوعی گردو اصلاح شده پاكوتاه در مقیاس وسیع و داشت و برداشت تمام مکانیزه آن در یکی از کشورهای غربی، پست بودن روش های سنتی تولید گردو در ایران با گونه های اصیل گردو را القا می کند در صورتی که در این کلیپ در مورد هزینه های مالی و انسانی مرتبط با نگهداری از کشت های تک محصولی که عموماً با آفات نباتی (در کشتزار و در انبار) و استفاده بسیار بالا از سموم همراه است اشاره ای نمی شود. یا هیچ اطلاعاتی در مورد تفاوت محتوای غذایی دو نوع گردو، تعداد خانوارهایی که زندگی خود را از کشت گردو در دو سوی این قیاس تأمین می کنند، سازگاری گردو های اصیل و بومی با اقلیم سرزمینی که در آن کشت می شوند و ابعاد اجتماعی-فرهنگی کشت بومی گردو که خانواده ها و روستاهای بسیاری را منسجم نگاه داشته است داده نمی شود.

در واقع بهره گیری از احساس حقارت در رسانه، همانطور که در ادامه نوشته حاضر مفصلاً تشریح شده است، به واسطه پیشینه دیرینه تحقیر در تاریخ استعمار، از «چاشنی» فراتر می رود و غالباً «تار و پود» محتوا را تشکیل می دهد. غالب تبلیغات، اساساً برای تحقیر کردن مخاطب و مجبور کردن وی به مصرف کالاهای تجاری طراحی می شوند. یکی از گسترده ترین تبلیغات، مُد لباس است. وقتی جوانی هندی، ایرانی، مصری یا چینی تبلیغات مرتبط با لباسی جدید را از طریق رسانه ها دریافت می کند، احساس می کند که چیزی از دختر یا پسر اروپایی و آمریکایی که لباس جدید را به تن کرده کم دارد. او برای رهایی از این احساس، اقدام به خریداری همان سبک لباس می کند. این شیوه از تحقیر امروزه پایه و اساس صنعتی بزرگ و جهانی به نام «فست فشن»^{۲۴} شده است. امشب مدل لباس جدیدی را به تن هنرپیشگان فیلم، مانکن ها در نمایش های مد لباس یا سریال های ماهواره ای می بینیم و فردا همین مدل را در ویتترین بوتیک ها در شهرهای کوچک و بزرگ کشور نیز می یابیم! هماهنگی این دو رخداد به هیچ وجه اتفاقی نیست. ابتدا کار تحقیر توسط تبلیغات انجام می شود و قبل از اینکه توجه بیننده به چیز دیگری معطوف شود، کالای مورد نظر در دسترس او قرار می گیرد تا خرید انجام شود.

یکی از مصادیق شگفت انگیز کاربرست تحقیر در تبلیغ کالاها در مهرماه سال ۱۳۹۲ با بکار گرفتن نخست وزیر فلسطین اشغالی انجام شد. بنجامین نتانیاهو در مصاحبه ای تلویزیونی با بخش فارسی بی بی سی اظهار کرد که جوانان ایرانی آزاد نیستند که جین بپوشند. در روزهای آتی، رسانه های داخلی در سطحی وسیع گزارش کردند که جوانان ایران جواب دندان شکنی به اظهارات بی اساس نتانیاهو دادند؛ جوانان با ارسال تعداد کثیری عکس و فیلم به فضای مجازی از خود و دیگران که لباس جین به تن دارند نشان دادند که جوان

ایرانی آزاد است که جین بپوشد و می پوشد.^{۲۵} این ماجرا توسط تعداد کثیری از خبرگزاری ها و رسانه های بزرگ آمریکایی و اروپایی نیز گزارش شد.^{۲۶} در بسیاری از این گزارشات حتی نخست وزیر اسرائیل «بی اطلاع» خوانده شد.

اما این داستان معنی دیگری می یابد وقتی پی می بریم که اسرائیل یکی از مراکز اصلی تولید پوشاک جین در جهان است.^{۲۷} پس می توانیم حدس بزنیم که چگونه آقای نتانیاهو با استفاده از یک جمله تحقیر آمیز توانست ذهن و رفتار تعداد کثیری از جوانان ایرانی را برای ایجاد تبلیغاتی جهانی جهت فروش بیشتر کالای ساخت کشورش کنترل کند! حال اگر پیامدهای اقتصادی تبلیغات تحقیر آمیز نظیر این را در داخل کشور دنبال کنیم می بینیم که دامنه این نوع کنترل ذهنی و رفتاری رسانه ای فقط گریبانگیر جوانان نمی شود بلکه متصور است که آقای نتانیاهو با این شگرد رسانه ای فعالان اقتصادی و سیاسی را نیز به همکاری با منافع تجارت جهانی (از جمله منافع اقتصادی رژیم اشغالگر) وادار کرده است: مثلاً در واکنش با پیام های تحقیرآمیز مرتبط با مد و بالا رفتن تقاضا برای پوشاک وارداتی، (۱) بازاریان مقادیر بیشتری از این کالا را وارد می کنند. و (۲) برای تأمین ارز این واردات، دولت مجوز صادرات خیار و گوجه و سیب زمینی و پیاز بیشتری به عراق و دیگر کشورهای منطقه صادر می کند (و چه کسی می تواند تضمین کند که هیچیک از این کالاها به مصرف نیروهای متجاوز آمریکایی و اروپایی مستقر در این کشورها نمی رسد؟! و (۳) برای بهره مند شدن از درآمد حاصل از صادرات، تعداد بیشتری از تولید کنندگان ایرانی به جای استفاده از آب و خاک سرزمین برای تأمین نیازهای مردم خود، به طمع کسب درآمد بیشتر، اقدام به تولید ارزاق برای صادرات می کنند. و (۴) از سوی دیگر، برای تشویق صادرات کشور، سیاستگذاران، سیاست های انبساطی پولی اتخاذ می کنند تا با کاهش فاحش ارزش ریال در برابر دلار، کشورهای همسایه را به واردات کالاهای ارزان تر ایران و نه کشور دیگری تشویق کنند. و (۵) مردم عادی نیز برای خریداری تعداد بیشتری از پوشاک وارداتی و کالاهای اساسی که به واسطه سیاست های انبساطی افزایش قیمت یافته اند تعداد ساعات بیشتری کار می کنند تا از پس مخارج عادی زندگی برآیند... پس می بینیم که تحقیر در رسانه تا چه وسعت و عمقی و با چه پیامدهای ناگواری می تواند در رفتار افراد (به طور جداگانه) و در کل جامعه (به طور جمعی) اثرگذار و نافذ باشد.

پس سواد رسانه ای شامل مهارت فاصله گرفتن از خود و رصد تغییر و تحولات احساسی در حین دریافت محتوا و پس از اتمام دریافت آن است. «چرا این کلیپ به من احساس بن بست و ناامیدی داد؟»، «چرا پس از خواندن این مصاحبه، احساس افسردگی می کنم؟»، «چرا پس از خواندن این کتاب احساس خفت و درماندگی می کنم؟»، «چرا این مصاحبه مرا به خشم آورد؟» و غیره. شهروند بی بهره از سواد رسانه ای به سادگی طعمه این چاشنی های احساسی می شود، اما شهروند باسواد، این تحولات احساسی در خود را به عنوان سرنخ هایی گویا و رسا برای جستجو جهت کشف پیام های باطنی، و رمز گشایی اهداف پدیدآورندگان محتوا قرار می دهد.

در خاتمه باید افزود که با توجه به تغییر و تحولات بی وقفه علم و فناوری در حوزه ارتباطات، آنچه در بالا به عنوان اصول سواد رسانه ای مطرح شد به هیچ وجه کامل و نهایی نیست. اما برای بحث حاضر، آمادگی

ذهنی مناسبی برای خوانندگان جهت پیگیری سواد رسانه ای در ارتباط با احساس حقارت در متون چاپی قدیمی و جدید را فراهم می آورد.

بی شک کسب آگاهی در مورد تأثیر نافذ رسانه در جامعه امری ضروری است. اما عملکرد مطلوب سواد رسانه ای، بیش از هر چیز این است که در وهله نخست بر توانایی های فرد جهت شناخت تأثیر رسانه بر افکار و رفتار او - در فرآیندی که به نام «توسعه» تبلیغ و ترویج می شود - بیفزاید. مسلم است که غفلت از تأثیر رسانه بر خود، فرد و جامعه، هر دو، را در برابر آثار نامطلوب توسعه بی حفاظ و آسیب پذیر می سازد. از این رو، آشنایی با نقش تحقیر در توسعه، نقشی کلیدی در مهارت آموزی در سواد رسانه ای و کاربست فردی آن در جمیع اقشار و سطوح کشور - از جمله آحاد نخبگان، سیاستگذاران، قانونگذاران، تولیدکنندگان، مدیران، مصرف کنندگان و غیره - جهت کسب مصونیت بیشتر از آسیب و تخریب در جامعه و در سرزمین دارد.

فصل ۲. تحقیر و توسعه، چرا و چگونه

در اصل ۱۰ سواد رسانه ای به استفاده از «چاشنی احساسی» در تولید محتوا اشاره شد. در آنجا از ایجاد احساس حقارت در مخاطب از طریق قیاس کردن دو انسان، دو گروه، دو فرهنگ یا دو تمدن سخن به میان آمد. در فصل ۴ نیز مفصلاً به بررسی استفاده از تحقیر به عنوان استراتژی خاص استعمار برای توجیه دخالت و تجاوز قدرت های اروپایی در مستعمرات از قرن ۱۵ تا قرن ۲۰ میلادی مطالبی آورده ایم. با در نظر گرفتن اطلاعاتی که در فصل حاضر از تلاش های غربیان برای پیشبرد اهداف مرتبط با «تئوری مدرنیزاسیون»^{۲۸} در جهان طی قرن ۲۰ ارائه می شود، شکی باقی نمی ماند که «تحقیر» اساس تبلیغ و ترویج سیاست های توسعه در جهان است و استفاده از آن امری آگاهانه و هدفمندانه بوده و هست.

از نیمه اول قرن ۲۰ تا دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، تئوری مدرنیزاسیون ایده ای نافذ و تعیین کننده در محافل جامعه شناسی آمریکا به شمار می آمد. این تئوری که برخاسته از اندیشه های جامعه شناس آلمانی «ماکس وبر»^{۲۹} محسوب می شود بر این باور است که جوامع سنتی دنیا می توانند با پیروی از مدلی که کشورهای اروپایی و آمریکا دنبال کرده اند به «مدرنیزاسیون» دست یابند. بعد از جنگ جهانی دوم، کلمه «توسعه» در ارتباط با «اصل ۴» رئیس جمهور آمریکا، «هری ترومن»^{۳۰}، مترادف واژه مدرنیزاسیون قرار گرفت.^{۳۱} یکی از اساسی ترین مفاهیم در «مدرنیزاسیون» یا همان «توسعه» این است که وقتی در جامعه ای مدرنیزاسیون افزایش می یابد، توان فرد برای جابجایی به طور فزاینده ای مهم می شود به طوری که نهایتاً فرد، و نه خانواده، طایفه یا فامیل، واحد ساختاری جامعه می گردد. سیستم سرمایه داری نیازمند به نیروی کار ارزاقیمت در صنعت و معدن است. از این رو، تعداد کثیری از انسان ها می بایست از کارهایی که ایشان را به سرزمینشان برای تولیدات زراعی و صنایع خرد در جامعه محلی و محیط پیرامون آن (مزرعه، باغ،

مرتع، جنگل و غیره) پیوند می داد جدا می شدند تا ایشان مجبور گردند که معاش خود را در شهرها و در واحدهای صنعتی بجویند.

نیاز مدرنیزاسیون به گسستن انسان ها از جامعه محلی غالباً با توجیهاتی که از نظر سیاسی مقبول تر به نظر می رسند بیان شده است. از این رو تعجب آور نیست که یکی از حامیان تئوری مدرنیزاسیون از محدودیت های فردی در جوامع سنتی بدینصورت انتقاد کرده است:

«جوامع سنتی اهل مشارکت [سیاسی] نیستند. مردمان سنتی معمولاً اعضای جوامع محلی منزوی و کوچکی هستند که از هم و از مرکز فاصله زیادی دارند. از این رو جامعه سنتی فاقد ارتباط و وابستگی اقتصادی دو طرفه بین روستا و شهر اند. و در غیاب این پیوند شهری-روستایی، افق اندیشه مردم به مسایل محلی محدود می شود و [حتی] اگر به طور جمعی تصمیم گیری کنند در همان سطح محلی و با افرادی است که می شناسند.»^{۳۲}

پس یکی از چالش های اصلی پیش روی کسانی که خود را نسبت به اشاعه «مدرنیزاسیون» (پیش از جنگ جهانی دوم) یا «توسعه» (پس از جنگ جهانی دوم) در جهان متعهد می دانستند این بود که ابتدا جوامع و فرهنگ های سنتی جهان یا همان جوامع کهن را به خوبی مطالعه کنند و سپس راه هایی برای سست کردن پیوند افراد با سرزمین و جوامع محلی خود بیابند. در این راستا، «شورای تحقیقات علوم اجتماعی»^{۳۳} در آمریکا در سال ۱۹۲۳ بنیان گذاشته شد تا با حمایت مالی از دانشگاهیان، در رشته های علوم اجتماعی، به ویژه مردم شناسی، انجام تحقیقات در مورد جوامع تمدنی جهان را تسهیل و تسریع کند. صاحبان صنایع بزرگ آمریکا نقشی کلیدی در تأسیس این شورا و حمایت مالی از آن به عهده داشتند.^{۳۴}

تا زمان تأسیس این شورا، ایالات متحده خود را به عنوان قدرتی استعماری، با مستعمراتی در آمریکای لاتین و فیلیپین، تحکیم کرده بود. پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز مطالعاتی که با حمایت این شورا در دانشگاه ها انجام شده بود بسیار مفید واقع گردید چون بسیاری از نظامیان آمریکایی که پس از پیروزی متفقین در سرزمین های تصرف شده مستقر شدند و اداره امور را از نیروهای آلمانی تحویل گرفتند، دوره هایی فشرده در زبان های خارجه و علوم اجتماعی در دانشگاه ها طی کرده بودند.

«در سال های پایانی جنگ جهانی دوم، به منظور آماده سازی بهنگام پرسنل تعلیم دیده برای به دست گرفتن امور در کشورهای جنگزده جهان پس از خاتمه درگیری ها، تعداد کثیری از نظامیان برای تحصیل در این رشته ها و همزمان یادگیری زبان های خارجه، به دانشگاه ها گسیل داده شدند. انتقال نیرو از واحدهای رزمی به دانشگاه ها به قدری بود که موجب اعتراضاتی از سوی فرماندهان شد. با این وصف سالانه ۱۵۰ هزار تن از سربازان وظیفه به تحصیل گمارده شدند.»^{۳۵}

اما تا اواخر دهه ۱۹۶۰ کاملاً آشکار شد که سیاستگذاری هایی که به نام مدرنیزاسیون در کشورهای جهان سوم صورت می گرفت پیامدی جز ویرانی، وابستگی و فقر برای مردم در پی نداشت. در واقع آشکار شدن پیامدهای نامطلوب توسعه به ظهور تئوری مخالفی با نام «تئوری وابستگی»^{۳۶} انجامید.^{۳۷} با این وصف تئوری مدرنیزاسیون و سیاستگذاری های توسعه به منوال قبل ادامه یافت به طوری که امروز شاهد پیامدهای بحرانی اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی آن در سراسر دنیا هستیم. آنچه باعث شگفتی است اینکه با وجود ظهور پدیده تغییرات آب و هوایی ناشی از توسعه که کل حیات در کره زمین را تهدید می کند، باز هم سیاستمداران و سیاستگذارانی در کشورهای ضعیف و تحت سلطه هستند که از سیاست های توسعه حمایت می کنند و به دستاوردهای خود در این راستا می بالند! این تضاد شدید در دانسته های بشر و در کردار او موجب شده است که برخی از اندیشمندان بپرسند «چرا بعضی تئوری ها، به رغم اثبات شدن نادرستی و ناکارآمدی آنها، از بین نمی روند؟»^{۳۸}

غالباً پاسخ به این سؤال را با اشاره به عواملی چون جذابیت شهرنشینی در مقایسه با روستا نشینی، آموزش اجباری کودکان و نوجوانان و رفاهی که برخی فناوری های مدرن برای توده های مردم ایجاد کرده است می دهند. اما واقعیت این است که بسیاری از مسئله سازترین ناکامی های توسعه - مثل پدیدار شدن کلان شهرهای خفقان آور و مرگبار، ناتوانی فزاینده جوانان در اشتغالزایی برای خود پس از اتمام آموزش ها و اتکای فزاینده به سوخت های فسیلی - دقیقاً برخاسته از همین ویژگی های به ظاهر ارزشمند توسعه اند. از این رو اینگونه پاسخ ها، سطحی و ناکافی اند. اما پاسخی که در عمق می یابیم، عامل مشترکی است که استقبال از این خصوصیات توخالی و سراب گونه توسعه صنعتی توسط مردم و مسئولین در جوامع کهن را موجب شده است و این عامل همان چاشنی احساسی «تحقیر» است.

بهره گیری از استراتژی تحقیر به صورتی روشمند و علمی، با هدف ترویج توسعه در جهان پس از پایان جنگ جهانی دوم از دستاوردهای مردم شناس آمریکایی انگلیسی تبار «گرگوری بیتسون»^{۳۹} است. اطلاعات زیر در مورد پیشینه علمی و تحقیقاتی وی نقش تحقیر در ترویج توسعه در ۷ دهه اخیر، را مستند می سازد:

آقای بیتسون از جمله مردم شناسانی بود که یافته های علمی - پژوهشی خود را به صورت عملی در اختیار نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم قرار داد. در طول جنگ، وی به عنوان یکی از همکاران «اداره خدمات راهبردی»^{۴۰} آمریکا، یعنی همان سازمانی که پس از خاتمه جنگ به سازمان «سیا» تغییر نام یافت، بر علیه نیروهای ژاپنی در عرصه های نبرد در آسیای جنوب شرقی خدمت کرد. یکی از خدمات او تهیه «پروپاگان سیاه»^{۴۱} بود که از طریق رادیو برای گمراه کردن نیروهای دشمن (= ژاپنی ها) پخش می شد. پروپاگان سیاه اساساً روشی برای ارسال پیام به دشمن است به گونه ای که او تصور می کند پیام از رادیوهای خودی است. در چنین پیام هایی، با گنجاندن زیرکانه اطلاعات نادرست، وضعیت او (دشمن) در نبردها را به مراتب

بحرانی تر و ضعیف تر از طرف مقابل جلوه می دهند. در این امر، بیتسون از اصولِ تئوری خود به نام «شیزموجنیس»^{۴۲} استفاده می کرد تا موجب نابسامانی و بی نظمی در میان نیروهای دشمن شود.^{۴۳}

در همان زمان بیتسون در گزارشی که به مسئولین اداره خدمات راهبردی نوشت، پیشنهاداتی در مورد چگونگی مدیریت مستعمرات - متفاوت با روشی که انگلیسی ها و هلندی ها قبل از جنگ اتخاذ کرده بودند - مطرح نمود. بر اساس این گزارش، بیتسون اعتقاد داشت که کار اداره تاراج منابع سرزمینی در مستعمرات می باید به خود بومیان سپرده شود. او همچنین اعتقاد داشت که گردآوری اطلاعات مردم شناختی از بومیان باید الزاماً از نزدیک صورت بگیرد تا پژوهشگران از روابط بین نهادهای بومی، کلیه سنت ها و رسومات، مراسم آیینی و غیره بومیان آگاه شوند.^{۴۴}

بیتسون از کارآیی استراتژیک سپردن کار تاراج منابع سرزمین های تحت سلطه به بومیان اطمینان کامل داشت چون او در تحقیقات مردم شناختی خود چیزهایی آموخته بود که می توانست فرمانداران و مدیران آمریکایی در مستعمرات را در این راستا مدد دهد. وی این یافته ها را در قالب تئوری شیزموجنیس تدوین کرده بود. او معتقد بود که با استفاده از این نظریه می توان هر جامعه ای را به سوی رها کردن داوطلبانه روش های سنتی خود و قبول شیوه های مدرن انجام کارها، یعنی دقیقاً همان اهداف تئوری مدرنیزاسیون، سوق داد.

آقای بیتسون برای متقاعد کردن مخاطبین خود در این گزارش از شیوه برتر نیروهای روس در رویارویی با بومیان ساکن در جوامع واقع در سیبری مثال آورده بود. بنا بر مشاهدات وی، نیروهای روس با بومیان سیبری بر سر کنار گذاشتن روش های سنتی خود ستیز نمی کردند. برعکس، روس ها بومیان را تشویق می کردند که در مورد روش های سنتی خود بیشتر صحبت کنند و چگونگی عملکرد روش های خود را عملاً نشان دهند. اما سپس، با به رخ کشیدن چیرگی نظامی خود، روس ها اقدام به نمایش دادن شیوه های خود به بومیان می کردند. بیتسون از این مشاهدات نتیجه می گرفت که وقتی دو گروه با هم رو در رو می شوند، گروهی که از نظر قدرت، دست بالا را دارد تنها کافی است که روش های خود را به نمایش بگذارد؛ گروه تحت سلطه با مشاهده روش های متفاوت طرف برتر، خود به خود، این روش ها را می پذیرد و از آنها تقلید می کند چون می خواهد به همان برتری هایی که گروه سلطه گر را بر اوضاع مسلط کرده است دست یابد.^{۴۵}

پس برای رفع موانع پیش روی استعمار در بهره کشی از جوامع تحت سلطه و سرزمین آنان، ضمن نمایش دادن روش های به اصطلاح «مدرن» یا «پیشرفته» خود، استعمارگران باید به هر نحو ممکن به طور مستمر، استیلای خود را به مردم تحت سلطه یادآوری کنند. و این امر از طریق زنده نگه داشتن «قیاس» بین دو جامعه و «برجسته کردن تفاوت ها» در چگونگی انجام کارها امکانپذیر می شود.

و پس از پذیرفتن روش های جدید و کنار گذاشتن روش های پیشین خود، جامعه تحت سلطه به تدریج آماده می شود که کار تاراج منابع سرزمینی خود را خود به دست بگیرد. برای افرادی که با استفاده از شیزموجنیس اقدام به مقایسه تحقیرآمیز فرهنگ ها و تمدن ها می کنند مهم نیست که اساساً دو فرهنگ یا دو تمدن مقایسه پذیر نیستند. چگونه می توان دو جامعه را با هم مقایسه کرد و یکی را برتر از دیگری خواند وقتی که هر یک از آنها در ارتباط با شرایط اقلیمی و طبیعی خود و متأثر از رخدادهای تاریخی و ویژگی های فرهنگی خاص خود شکل گرفته است؟ همچنین برای تحقیرکنندگان در توسعه مهم نیست که تا چه حد راه و روش های بومی با محیط طبیعی، اقلیمی و فرهنگ جامعه سازگارتر و تا چه حد روش های جدید با این معیارها ناسازگار است. آنچه تحقیرکنندگان خواهان توسعه را راضی می کند سوق یافتن جامعه تحت سلطه به سوی رها کردن روش های بومی و به جای آن اتخاذ روش های توسعه برای تاراج دارایی های سرزمینی به نیابت از استعمارگران است.

«شیزموجنیس» در لغت یعنی «ایجاد نفاق». به بیان دیگر، فرآیند قیاس بین دو گروه از انسان ها که اساساً غیر قابل قیاس اند موجب می شود که فاصله ای بین آنها به وجود آید. گروه تحقیر شده که در این قیاس هدفمند، طرف پست تر و ضعیف تر جلوه داده می شود می کوشد که این فاصله را از طریق تقلید از طرف برتر کمتر کند که هم دیگر سزاوار تحقیر نباشد و هم به توان های طرف برتر دست یابد. اما از آنجاییکه استعمار می طلبد که بهره کشی از جوامع ادامه یابد، فرآیند قیاس، فاصله، تحقیر و تقلید می باید بنا بر ضرورت، استمرار یابد. و این فرآیند تا زمانی که گروه تحت سلطه تمامی راه و روش های بومی خود را کنار گذاشته و به طور کامل اهداف استعمار را اهداف خود قرار دهد ادامه می یابد، حتی اگر به تضعیف، وابستگی و نهایتاً نابودی گروه تحقیر شده بینجامد.

در بالا اشاره شد که درمکاتبات خود با مسئولین، بیتسون همچنین بر انجام پژوهش های مردم شناختی دقیق تر و از نزدیک تأکید داشت. دلیل او برای پافشاری بر این اصل این بود که وی شیزموجنیس را پدیده جدیدی نمی دانست. در تمامی جوامع، تعامل بین گروه های قوی تر و ضعیف تر جامعه همیشه وجود داشته و بخشی مسلم از تعامل اجتماعی بین انسان ها برای تأمین نیازهای اساسی زندگی است. اما در جوامع کهن این تعاملات هرگز به بازخوردی (= واکنشی) تشدید شونده، به صورتی که از تحقیر مستمر در استعمار حاصل می گردد منجر نمی شد: بیتسون از طریق پژوهش های میدانی خود در میان قوم «ایاتمول»^{۴۶} در گینه نو آموخته بود که فرهنگ ها و تمدن ها، چونان سیستم هایی یکپارچه عمل می کنند که همواره میل به حفظ اعتدال دارند و در صورت بروز تغییر، میل به بازگشت به مسیر اصلی خود نشان می دهند. درست است که تعامل بین گروه های نابرابر در جامعه - مثلاً بیم مالک و رعیت، استاد و شاگرد (در پیشه ها) و غیره - طبعاً به مشاهده تفاوت هایی در توان و امکانات بین افراد منجر می شود. اما در جوامع متمدن کهن،

رسومات و سنت‌هایی نیز وجود داشت که مانع قیاس‌بی‌اساس بین گروه‌ها می‌شد و در نتیجه مانع ایجاد احساس حقارت و ایجاد فاصله و نفاق می‌گردید. رسومات سنتی در این جوامع، یکپارچگی جامعه را حفظ می‌کردند چرا که از طریق مشارکت همگانی در این سنت‌ها همگان متذکر می‌شدند که همه اقشار جامعه، غنی و ضعیف، مکمل یکدیگرند و لذا همگی برای بقای جامعه لازم‌اند و به همین دلیل باهم قابل مقایسه نیستند.^{۴۷} از منظر نظریه شیزمونیس، استعمارگران باید از این سنت‌ها باخبر باشند و با تضعیف آنها نفاق افکنی از طریق فرآیند «قیاس-فاصله-تحقیر-تقلید» در بطن جامعه و در میان اقشار مختلف، از بیرون و در درون، را برقرار نگه دارند.^{۴۸}

اسناد تاریخی نشان می‌دهد که پیشنهادات گرگوری بیتسون کارگر افتاد و به تدریج به عنوان رویکرد اصلی مدیریت در توسعه و ترویج سیستم‌های آن در سرزمین‌های تحت سلطه در دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم قرار گرفت. توضیح بیشتر اینکه طی سال‌های جنگ، طراحی سیستم‌های خودکار در سلاح‌های ضد هوایی، از جمله اولویت‌های نیروهای نظامی آمریکا قرار گرفت که با همکاری ریاضیدانان و اساتید رشته مهندسی در دانشگاه‌های آن کشور به ثمر رسید. الهام گرفته از این دستاوردهای بزرگ در ایجاد سیستم‌های خودکار در تسلیحات، در روزهایی که جنگ به پایان خود نزدیک‌تر می‌شد، تعداد بیشتری از مسئولین و دانشگاهیان نسبت به چگونگی «خودکار کردن» تفکر و رفتار انسان‌ها در مقابله با شرایط خود کنجکاو شدند. قطعاً دستیابی به چنین هدفی مستلزم مطالعه همزمان علوم اجتماعی و دیگر رشته‌ها - از جمله روان‌شناسی، علوم اعصاب، فلسفه، الکترونیک و علوم رایانه، ارتباطات (رسانه) و غیره - بود. از این رو سازمان اطلاعات آمریکا، سیا، انجمنی از برجسته‌ترین اساتید جهان در این رشته‌ها را در گروهی که بعدها به نام «سایبرنتیست‌ها»^{۴۹} شناخته شد گرد هم آورد. اعضای این گروه هر یک استادی مسلم در چند رشته از حوزه‌های پژوهشی و آموزشی نامبرده بودند. بین سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۳، سایبرنتیست‌ها با حمایت مالی سازمان سیا و یکی از بنیادهای صنعتی به نام «بنیاد می‌سی»^{۵۰}، با برگزاری همایش‌هایی، نقشه راه تحقیقاتی دهه‌های بعد را با همکاری یکدیگر ترسیم کردند.

برتری این گروه بر دیگر انجمن‌های آکادمیک زمان خود برخاسته از تعهد ایشان به رویکرد چند رشته‌ای در پژوهش بود. وجه مشترک دیگر آنان باور راسخ به نگرشی سیستمی به چیزها و پدیده‌ها برای درک بهتر رفتار و کنترل عملکرد آنها بود. به بیان دیگر، این دانشمندان با اشراف بر چند رشته مختلف واقف شده بودند که در تمامی حوزه‌های مطالعاتی چیزی به نام «سیستم» قابل شناسایی است. و اینکه با مطالعه دقیق ارتباط سیستم‌ها - اعم از سیستم‌های اجتماعی، طبیعی، بیولوژیکی، الکترونیکی و فکری - با هم و با محیط اطراف می‌توان آنها را به خوبی شناخت و در صورت لزوم آنها را تغییر داد. تحقیقات مشترک و جداگانه این دانشمندان نهایتاً به پایه‌گذاری «علوم شناختی» انجامید.^{۵۱} فعالیت‌های سایبرنتیست‌ها در دو

دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی و تأثیر یافته ها و مکتوبات ایشان بر شکل گیری رشته های آکادمیک، طراحی فناوری های مدرن و سیاستگذاری ها در آمریکا در نیمه دوم قرن ۲۰، موضوع کتب و مقالات بسیاری است.^{۵۲} گرگوری بیتسون به عنوان یکی از بنیانگذاران این گروه شناخته می شود. نگرش سیستمی او در مردم شناسی و تئوری شیزموجنیس با رویکرد سیستمی دیگر اعضای سایبرنتیست ها برای ایجاد سیستم های خودکار در توسعه کاملاً همخوانی داشت و از جمله دستاوردهای برجسته این گروه برای طراحی سیستم های اجتماعی در توسعه محسوب می شود. به بیان دیگر، با کاربردی کردن تئوری شیزموجنیس در فرآیند استعمار نو، ترویج تئوری مدرنیزاسیون، طرد روش های بومی، پذیرش روش های صنعتی و نهایتاً تاراج دارایی های سرزمینی هر کشور به دست شهروندان همان کشور به فرآیندی خودکار بدل گردید.

فصل ۳. تحقیر: پذیرفتن یا نپذیرفتن؟ مسئله این است

هم اکنون، پس از گذشت بیش از هفت دهه از استقرار رژیم تحقیر و توسعه در جهان شاهدیم که بسیاری از کشورها، از جمله ایران، در جستجوی تحقق الگوی توسعه به سبک غربی، روش های بومی پیشرفت خود را کنار گذاشته و با گردن نهادن به سیستم های تحمیلی توسعه به تاراج دارایی های سرزمینی خود به سود تجارت جهانی مشغول شده اند. در این مدت، ثروت کلانی که از این طریق از کشورهای تحت تحقیر به کشورهای تحقیرکننده سرازیر شده است، توان مالی و مادی لازم برای اکتشافات علمی و فناوری بیشتر برای ایشان و در نتیجه زمینه برتری جویی بیشتر نسبت به جوامع تحقیر شده را فراهم کرده است. این پدیده تاریخی سؤال مهمی را مطرح می کند: آیا در برابر رژیم تحقیر و توسعه، چاره ای جز پذیرفتن آن داریم؟ پاسخ به این سؤال، همانطور که در این فصل به آن می پردازیم، یقیناً مثبت است. اما پیش از این باید تعریف و شاخص هایی غیر از آنچه الگوی توسعه یا همان مدرنیزاسیون غربی فراهم کرده است داشته باشیم. آیا چنین تعریف و شاخص هایی وجود دارد؟ پاسخ به این پرسش نیز مثبت است.

همانطور که در بالا آمد حامیان تئوری مدرنیزاسیون با الگو قرار دادن «توسعه» به سبک جوامع غربی، پذیرفتن و پیروی از همین الگو از سوی جوامع کهن را تنها راه رهایی از «عقب ماندگی» معرفی کردند. و کاربست نظریه تحقیر-محور شیزموجنیس در هفت دهه اخیر نیز الگوی پیشرفت غربی را بیش از پیش به عنوان تنها راه حرکت به جلو برای همه جوامع تثبیت کرده است. اما این قیاس حقارت آمیز که در رابطه ای از جنس قدرت و استیلا صورت گرفته نوع کاملاً متفاوتی از قیاس برای سنجش «پیشرفت» افراد و جوامع را از نظرها پنهان کرده است. و تا زمانی که مقایسه تحقیر آمیز دیکته شده از سوی تئوری مدرنیزاسیون و نظریه شیزموجنیس را بپذیریم، این روش متفاوت از قیاس از نظرها پنهان می ماند.

انسان در هر شرایط مکانی (اقلیمی، طبیعی و اجتماعی) که زندگی می کند، خواه ناخواه، در طول زمان چیزهایی می آموزد. این چیزها معمولاً شامل دانسته هایی در مورد خود او (= خودشناسی)، معلوماتی در مورد محیط پیرامون و راه های تعامل با آن (= علم/فناوری) و شیوه های درست و ثمربخش رفتار با دیگران در جامعه (= اخلاق) است. در افراد، یکی از روش های سنجش پیشرفتِ شخص، مقایسهٔ کمیت و کیفیت معلوماتی است که فرد تا رسیدن به سنین خاصی در عمرش فرا گرفته است. به بیان دیگر، میزان پیشرفت فردی را می توان با مقایسه کردن شخص با خودش در سنین مختلف محک زد و سنجید. در مورد جوامع نیز پیشرفت را می توان از طریق مقایسهٔ جامعه با خودش در طول زمان اندازه گیری کرد. شاخص های این سنجش نیز شامل مقایسهٔ کارآیی روش های ابداعی جامعه طی قرون در تربیت و تعالی نسل های جدید از طریق خودشناسی، علم/فناوری و اخلاق است. با بهره گیری از این مقایسهٔ خود با خود در طول زمان، جوامع همچنین قادرند بر اساس موفقیت جامعه در کاستن هر چه بیشتر از مصرف انرژی و دیگر منابع در رفع نیازمندی های اساسی مردم، کاهش خشونت در رفتار شهروندان با یکدیگر و دستیابی به دستاوردهای اصیل و ابتکاری مثل انواع هنر و راه های بدیع حل مسایل جامعه، پیشرفت خود در بُعد زمان را محک بزنند.

مقایسهٔ خود با خود در طی زمان، دارای بُعدی مکانی نیز هست. با در نظر گرفتن شاخص های بالا برای سنجش پیشرفت در جوامع، قیاس بین ملت هایی که از نظر شرایط مکانی بسیار متفاوت اند کاملاً بی معنی است. بر اساس این درک از پیشرفت و شاخص های سنجش آن در جوامع انسانی، اگر گروهی از ایرانیان به قلب جنگل های آمازون مهاجرت کنند، به رغم تمام پیشرفت های تمدنی پیشین ایشان، در مقایسه با بومیان آمازون چیز قابل ملاحظه ای در مورد شرایط محیطی و اجتماعی آنجا نمی دانند و در نتیجه قادر به حفظ بقای خود نیستند و از این رو، محکوم به گرسنگی، بیماری و نابودی اند. این در صورتی است که بومیان، که هزاران سال در آن منطقه زندگی کرده و در آن چیزها آموخته اند، نه تنها در ادامهٔ حیات خود مشکلی ندارند بلکه با گذشت زمان در مقایسه با خودشان، در سازگاری بیشتر با محیط پیشرفت کرده و سازگار تر شده اند.^{۵۳}

به همین سیاق، اگر فردی از کشوری اروپایی، از قاره ای که به نام قارهٔ سبز مشهور شده است، به منطقه ای کم بارش در مرکز فلات ایران مهاجرت کند، حتی اگر وی مخترع پیشرفته ترین ماشین آلات صنعتی یا سفینه های فضا پیما باشد، در امر زنده ماندن در محیطی خشک و ناشناس که قدم به آن گذاشته است مشکل خواهد داشت. پس روش قیاس خود با خود در بعد زمان و مکان به ما نگرش دیگری به کل جوامع انسانی در کرهٔ زمین می دهد. و آن این است که هر جامعه با پیشرفت در کسب آگاهی از محیط خود، پاسدار آن بخش از زمین شده که به آن تعلق دارد. به بیان دیگر، تا قبل از ظهور استعمارِ قدرت های

اروپایی، جوامع انسانی به لحاظ تفاوت های مکانی، مکمل یکدیگر بودند و هر یک به نوبه خود در حفظ کلیه سرزمین های جهان سهیم بودند.

بی شک این نگرش متفاوت به پیشرفت و نقش مکمل جوامع انسانی برای یکدیگر در حفظ، نگهداری و عمران کره زمین، در دیدگاه افرادی که تئوری مدرنیزاسیون را راهنمای خود قرار داده اند نمی گنجد. اما این رویکرد متفاوت و مستقل نسبت به پدیده پیشرفت، به ما فرصت می دهد که چرخه شوم قیاس-فاصله-تحقیر- تقلید اروپایی را نپذیریم. مادامی که پذیرفتن این چرخه حقارت بار، دامنه اندیشه انسان ها را تنگ می کند، نپذیرفتن آن، افق اندیشه انسان ها را می گشاید و ایشان را به تحقیق، نواندیشی و ابتکار عمل فرا می خواند.^{۵۴} یکی از مصادیق قابل توجه این نکته، شکوفایی حوزه وسیع «مطالعات تحقیرشناسی» در چند دهه اخیر است که با شناسایی تحقیر به عنوان عاملی نافذ در محدود کردن توجه و ادراک جهانیان و مردود دانستن آن متبلور شده است. در فصل ۴ مفصلاً به یافته های اندیشمندان این حوزه پرداخته ایم. اما در ادامه فصل حاضر به معرفی نظرات آغازگر این حرکت جهانی، متفکر عرب «ادوارد سعید»، می پردازیم که بدور از هرگونه تحقیرپذیری، با نگارش کتاب «شرق شناسی»^{۵۵} از تلاش سازمان یافته اروپاییان طی چندین قرن استعمار، جهت تحقیر مردم خاور میانه پرده برداشت.^{۵۶}

شواهدی که در کتاب شرق شناسی آمده است نشان می دهد که اگر چه کشفیات آقای گرگوری بیتسون، راه دقیق و سیستمی تحقیر برای ترویج توسعه در جوامع را نشان داد، اما تحقیر به عنوان یک استراتژی سلطه، دارای پیشینه تاریخی درازی است. یکی از سخنگویان تحقیر در قرن ۱۹ اروپا که ادوارد سعید به تحلیل نظراتش می پردازد «ارنست رنان»^{۵۷}، لغت شناس و منتقد فرانسوی است. مطالبی که از او در مورد مسلمانان و دیگر ملت ها و اقوام غیر اروپایی به جا مانده است با هر استاندارد که سنجیده شود تبعیض آلود، نژادپرستانه و تحقیرکننده است:

«طبیعت از چینی ها نژادی مناسب برای کار [های یدی] ساخته است. این نژاد قادر به انجام کارهای خارق العاده با دستان خویش است. اما از این نژاد غیرت انتظار نداشته باشید. سیاهپوستان نژادی سخت کوش اند. بهترین کارگران زراعی سیاهپوستان اند. و اگر با این نژاد با مهربانی و انسانیت رفتار کنید مطمئن باشید که آب از آب تکان نخواهد خورد [و ایشان به کار زراعی سخت ادامه خواهند داد]. [اما] اروپاییان، نژادی از اربابان و جنگجویان اند. اگر اعضای این نژاد فرخنده و والامقام را به کار با غل و زنجیر مجبور بسازیم، برخلاف کارگران چینی و آفریقایی، حتماً آشوب به پا خواهد شد. از این رو است که شرایطی که کارگران ما را به آشوب وا می دارد، کارگان چینی یا برزگران عرب را خوشحال می کند چرا که آنان ذره ای حس نظامی گری ندارند. [پس اگر] هر یک از این نژادها را به کار خاص خود بگماریم همه چیز روبراه خواهد بود.»^{۵۸}

در سخنرانی جنجالی خود در دانشگاه سوربن فرانسه به تاریخ ۲۸ مارس ۱۸۸۳ میلادی، آقای رنان بیانات تند و تعصب آلودی را مشخصاً متوجه مسلمانان، به ویژه اعراب، نمود.^{۵۹} آوردن نمونه هایی از سخنان وی در زیر نه به منظور بررسی صحت و سقم آنهاست چرا که تناقض گویی ها، اطلاعات ناقص و ادعاهای بغض آلود این شخص، بعد از گذشت نزدیک به یک قرن و نیم و انتشار متون پژوهشی پر شمار در تأیید تأثیر مسلم مسلمانان در شکوفایی علم در اروپا، ارزش چندانی برای تحلیل جدی باقی نگذاشته است.^{۶۰} اما این نمونه ها به خواننده فرصت می دهد که عامل قیاس به منظور تحقیر در رابطه ای از جنس قدرت و استیلا را در این سطور شناسایی کند:

«هر کس که به شرق و به آفریقا سفر کرده است به چشم خود دیده است که کوتاه نظری مؤمنان به دین به چه صورت عمل می کند. ایمان این مؤمنین چونان حلقه ای پولادین که دور سر آنان کشیده شده باشد، مغز آنها را برای علم مطلقاً غیر قابل نفوذ کرده است. اینان قادر به یادگیری چیزی نیستند و از قبول اندیشه های نو عاجز اند.»

«مسلمان احترامی برای آموزش و پرورش یا علم قایل نیست، در صورتی که این دو، روح [فرهنگ] اروپاییان را تشکیل می دهد.»

«اروپا نبوغ خود را یافته است و تکامل خارق العاده خود، که غایتی جز آزادی کامل روح آدمی است نخواهد داشت، را آغاز کرده است.»

«اسلام به عنوان یک مذهب اجزایی زیبا هم دارد، من هرگز وارد مسجدی نشده ام که مرا از نظر احساسی منقلب نکرده باشد. حتی می توانم بگویم که این احساسات خالی از افسوس نبوده که چرا مسلمان نیستم.»

«اسلام موفق شده است اما در بدبخت کردن خود. با کشتن علم، خود را کشته است و از این رو در سراسر جهان به زیردست بودن شهره شده است.»

«علم روح جامعه را تشکیل می دهد. برتری نظامی و برتری صنعتی ریشه در علم دارد. و روزی خواهد آمد که علم برتری اجتماعی را نیز به ارمغان خواهد آورد. منظورم جامعه ای است که در آن عدلی که ذات آفرینش را تشکیل می دهد در زمین متجلی می شود...»

«در آسیا عناصری از بربریت همانند آنچه که در سپاهیان صدر اسلام و در توفان های خانمان براندازی که هدایتشان را آتیل و چنگیز به عهده داشتند را می توان دید. علم اینگونه مسیرها را قطع می کند. اگر در برابر عمر و چنگیز علم توپخانه وجود داشت این دو از محدوده بیابانی که از آن خروج کردند بیرون نمی توانستند شدن. خیلی کسان در مورد خشونت سلاح هایی چون توپ سخن به میان آورده اند، اما همین توپ خدمت های بسیاری به تمدن و پیروزی آن کرده است.»

«علم [خیلی] خوب است. تنها علم می تواند اسلحه ای کاری در دفاع از پلیدی ها را به دست دهد. و نهایتاً این سلاح است که پیشرفت را امکانپذیر می کند. پیشرفت واقعی، پیشرفتی که از احترام بشر و آزادی او جدایی پذیر نیست.»

سطور زیر از کتاب «شرق شناسی» ادوارد سعید است که وی در آن نه به تحلیل گفته های بی اساس شرق شناسانی چون رنان، بلکه به عنصر قیاس و تحقیر که به صورت سازمان یافته توسط غربیان در مورد مردم در جوامع غیراروپایی روا داشته شده اشاره دارد:

«منظور از شرق شناسی سبکی از تفکر است که بین «شرق» و «غرب» تفاوت هایی وجودی و معرفتی قایل است. از این رو می بینیم که تعداد کثیری از نویسندگان که شعرا، رمان نویسان، فیلسوفان، اقتصاددانان، نمایندگان دولت های استعماری در مستعمرات و تئوریسین های سیاسی را در بر می گیرند، این «تفاوت ها» بین شرق و غرب را پذیرفته اند و آنها را مبدأ تئوری ها، داستان ها، حماسه ها، توصیفات اجتماعی و سیاسی در خصوص مردم در «شرق»، آداب و رسوم، تفکر، سرنوشت این مردمان و غیره قرار داده اند.»^{۶۱}

اما رخدادی تاریخی، نه صرفاً آثار مکتوب تئوریسین ها، نیز هست که ادوارد سعید در معنی شرق شناسی می گنجاند:

«از اواخر قرن ۱۸ میلادی به بعد می توان به ظهور نهادی قدرتمند [متشکل از تجار ادویه، فرماندهان نظامی، فرمانداران مستعمراتی، تعداد کثیری از نویسندگان و نظریه پردازان، از جمله «نخبگان» و دارندگان کرسی های دانشگاهی خاص شرق شناسی و غیره] اشاره کرد که در مورد «شرق» بیانیه صادر می کرد، نظریه های مطابق میل خود را تأیید و نظرات مخالف را رد می کرد، شیوه تعلیم و تربیت مردمان [در «شرق»] را تعیین می کرد، اسکان دادن اروپاییان در این جوامع را مدیریت می کرد، و بر آن حکمرانی می کرد... خلاصه اینکه، شرق شناسی شیوه خاص غرب در دستیابی به استیلا بر آنچه «شرق» می نامد، شکل دادن به آن، و حکم راندن بر آن است.»^{۶۲}

«پس تفاوت جغرافیایی بین «شرق» و «غرب» جهان چیزی جز ساخته [ذهن] بشر نیست. به این معنی که غرب و شرق صرفاً خلق تفاوت بین دو ایده است که با به وجود آوردن پیشینه متفاوت فکری، خیالی و لغوی برای هر یک، به نفع قدرت های اروپایی، در ذهنیت جهانیان آراسته و واقعی وانمود شده است.»^{۶۳}

«از زمان ارنست رنان در دهه ۱۸۴۰ میلادی، سیستمی از افکار در مورد شرق به وجود آمده است که تا به امروز، بدون تغییر، در دانشگاه ها، کتاب ها، همایش ها و مؤسسات آموزشی مرتبط با دیپلمات های کشورهای اروپایی و آمریکا، تدریس می شده است. قطعاً چنین سیستم ماندگاری خیلی بیشتر از مثنی

دروغ و خیالبافی [سخنگویان بد سلیقه] است. به بیان دیگر، شرق شناسی مجموعه ای از خیالات واهی اروپاییان در مورد شرق نیست، بلکه مجموعه ای منسجم از تئوری ها و راهکارهای عملی است که برای به وجود آوردن آن، زمانی طولانی و وجوهی کلان سرمایه گذاری شده است.^{۶۴}

«تا اینجا ما به بررسی آنچه در قرون وسطی و عصر رنسانس «شرق» شناخته می شد پرداختیم. در این دو عصر، شرق به سرزمین های اسلامی محدود می شد. اما با فرارسیدن قرن ۱۸ میلادی، شماری از عوامل مرتبط مفهوم «شرق» را بسط داد و به سرزمین های دوردست، فراتر از کشورهای اسلامی، کشاند. این عوامل شامل تلاش بیشتر سیاحان اروپایی در کشف سرزمین های ناشناخته و سفرنامه ها و گزارشات علمی سفرنامه نویسان و پژوهشگران بود که شرق را هر چه بیشتر برای خوانندگان [از نگاه اروپایی] توصیف می کرد... و در تمامی این مستندات که افق دید و شناخت اروپاییان نسبت به شرق را گسترش می داد، اروپا به عنوان مشاهده گر [و قاضی] در مرکز جهان قرار داشت... بر اساس این گزارشات از سرزمین های دوردست، باید تأثیر آثار تاریخنویسان را نیز افزود که با شناخت سرزمین های تازه کشف شده، می توانستند به نفع قاره خود، تجربه اروپایی را با تجربه تمدن های کهن جهان مقایسه کنند [و آن را برتر توصیف کنند].^{۶۵}

«لغت شناسی [تخصص ارنست رنان] قطعاً یکی از علومی است که متعلق به تمام بشریت است، علمی که اعتبار و ارزش آن مبتنی بر توجه به وحدت نوع بشر و دانستن ارزش جزییات زندگی [اقوام مختلف] انسان هاست. اما اگر همین علم به دست کسی قرار گیرد که مثل ارنست رنان، تعصب نژادی بر علیه قوم خاصی داشته باشد - مثل اعراب و یهودیانی که با تحقیق در مورد آنها رنان برای خود شهرت و اعتباری به دست آورد- همین علم تبدیل به ابزاری برای ایجاد تفرقه در نوع بشر و تعیین یک نژاد به عنوان برتر و دیگر نژادها به عنوان پست تر می گردد.^{۶۶}»

«در مطالعات مرتبط با اسلام، [سیلوستر] دو ساسی^{۶۷}، [ارنست] رنان و [ادوارد ویلیام] لین^{۶۸}، قهرمانان پیشقراول در شرق شناسی بودند... این سه با هم شالوده علمی و نظری شرق شناسی را ریختند. این امر بزرگ نه تنها مجموعه آثار این افراد را در بر می گرفت، بلکه فراهم کننده واژگان شرق شناسی و افکاری بود که هر کس دیگری که می خواست شرق شناسی کند می توانست از آنها استفاده کند. افتتاح شرق شناسی بدینصورت دستاورد کمی نبود. این سه فرد کاری کردند که شرق شناسی نوعی علم به نظر آید، به گونه ای که شرق شناسی از ابهام عاری و شرق شناس مرجعی غایی برای شناخت مشرق زمین جلوه دهد... و هر چه بر تسلط و نفوذ اروپا در کشورهای اسلامی افزوده شد، اعتبار شرق شناسان در نظر مخاطبین نیز بالا گرفت... ظهور شرق شناسی و شخصیت های بنیانگذار و نهادهای مرتبط با آن در نیمه دوم قرن ۱۸ و قرن ۱۹، مقارن با مرحله آغازین یکی از دوره های بی سابقه تصاحب سرزمینی در طول تاریخ است. از آن زمان تا پایان جنگ جهانی اول در قرن ۲۰، اروپا ۸۵ درصد کره زمین را به استعمار خود در آورد.^{۶۹}»

سطور بالا نشان می دهد که به جای گرفتار شدن در ذهنیت های حقارت آمیز شرق شناسان، آقای سعید پدیده شرق شناسی را زیر ذره بین قرار داده و تأثیر آن بر ذهن و رفتار جهانیان را بررسی کرده است. این نشانگر رویکرد «تحقیرناپذیر» او به اینگونه ادبیات است که با رویکرد دیگر متفکران که تحقیر را پذیرفتند و سپس خود را در جایگاه مبارزه با تحقیر کنندگان قرار دادند تفاوتی اساسی دارد و به نتایج متفاوتی نیز انجامیده است.^{۷۰} تعجب آور نیست که کتاب شرق شناسی ادوارد سعید که نخستین بار در سال ۱۹۷۸ به چاپ رسید، یکی از پر ارجاع ترین آثار مکتوب عصر حاضر محسوب می شود، حتی بیش از آثار پر ارجاعی چون کتاب «کاپیتال» (سرمایه)^{۷۱} کارل مارکس و «منشأ انواع»^{۷۲} چارلز داروین.^{۷۳} سعید از نخستین صاحب نظران و پژوهشگران حوزه مطالعاتی موسوم به «مطالعات پسا استعماری»^{۷۴} به شمار می آید. برخی از پژوهشگران این حوزه مشخصاً به مطالعه تحقیر از دیدگاه علمی چون روان شناسی، جامعه شناسی، تاریخ، مردم شناسی و رسانه پرداخته اند. فصل بعد به ارائه مجموعه ای از یافته های این پژوهشگران اختصاص دارد.

فصل ۴. «مطالعات تحقیر»^{۷۵} و ریشه یابی کنترل ذهنی و رفتاری جهانیان در استعمار

با برملا کردن موجودیت تحقیر سازمان یافته توسط اروپاییان نسبت به شرق، ادوارد سعید افقی وسیع در استعمارشناسی به روی جهانیان گشود که فقط به قرن ۱۹ میلادی و تنها به روابط بین کشورهای اروپایی و کشورهای خاورمیانه و اسلامی محدود نمی شود. از این رو تعجبی ندارد که در چند دهه اخیر پژوهشگران سؤالات بیشتری در مورد پدیده تحقیر در استعمار مطرح کرده اند و برای یافتن پاسخ به آنها کوشیده اند. سؤالات زیر چهار نمونه از اینگونه پرسش هاست.

- پیشینه تحقیر در استعمار به چه زمانی باز می گردد؟
 - چگونه انسان ها یکدیگر را تحقیر کرده اند؟
 - کسانی که دیگران را تحقیر می کنند، چه نگاه و احساس جدیدی می یابند و چه رفتارهایی از آنان سر می زند؟
 - کسانی که تحقیر می شوند، چه نگاه و احساس جدیدی می یابند و چه رفتارهایی از آنها سر می زند؟
- در ادامه این فصل به ارائه خلاصه ای از پاسخ پژوهشگران تحقیر به این پرسش ها می پردازیم.

۴.۱ پیشینه تحقیر در استعمار به چه زمانی باز می گردد؟

پژوهشگران سرآغاز تعامل تحقیر آمیز اروپاییان با سایر مردم جهان که تا به امروز ادامه یافته است را به کشف سرزمین های نو در قاره آمریکا نسبت داده اند. قبل از این واقعه تاریخی، تحقیر یک گروه به دست گروهی دیگر بیشتر تابع ملاحظات چون تفاوت های فرهنگی و دینی و دشمنی بین اقوام بود و به نژاد خاصی محدود نمی شد. اسنادی مبنی بر کوچک شمردن دیگران در فرهنگ اروپا و چین از دوران باستان

موجود است. فیلسوف برجسته ای چون ارسطو کسی که منطق نمی دانست را به اندازه فردی که منطق می دانست انسان به شمار نمی آورد. از دیدگاه این فیلسوف قرن ۴ پیش از میلاد، بردگان دارای شأنی کمتر در انسانیت بودند تا اربابان ایشان. رومیان باستان نیز دشمنان شکست خورده خود را عاری از افتخار و مقام انسانی و سزاوار کشته شدن، به نمایش گذاشته شدن، یا فروختن به عنوان برده می دانستند. در چین باستان، بوداییان را وحشی می خواندند و از نظر انسانی دارای جایگاهی پست تر از پیروان کنفوسیوس، فیلسوف و معلم اخلاق چینی (قرن ۶ پیش از میلاد)، می پنداشتند.^{۷۶}

بعد از کشف قاره آمریکا توسط سیاحان و دریانوردان اروپایی، انگیزه تحقیر در روابط بین ملت ها دستخوش تحولی اساسی شد. در این دوران جدید، تحقیر، به طور سیستماتیک، به منظور توجیه رفتار وحشیانه متجاوزین اروپایی با بومیان به کار آمد. طبیعی است که قتل عام دیگر انسان ها و تصرف سرزمین هایشان دیر یا زود به مقاومت در افکار عمومی کشورهای سلطه گر منجر می شد، ولی نه اگر بومیان طوری جلوه داده می شدند که انگار از انسان کمترند.^{۷۷} تا قبل از راه یافتن اروپاییان به آنچه امروز قاره آمریکا نامیده می شود، اروپاییان برخی از اقوام بومی ساکن در شمال اروپا مثل «سامی ها»^{۷۸} یا اقوام «سلت»^{۷۹} در ایرلند را کمتر از انسان می دانستند. مثلاً ایشان سلت ها را «میمون» خطاب می کردند. و به طور کلی، در ذهنیت اروپاییان قرون وسطی، اقوامی که در کرانه های دوردست جهان مسکون زندگی می کردند ولی هرگز دیده نشده بودند را در عالم خیال خود با اندام های عجیب تصور می کردند و به تصویر می کشیدند. (تصویر ۱، «پیوست ها») از این رو، دیدن بومیان در آمریکا که از نظر فیزیکی سالم و کامل بودند و آناتومی بی نقصی داشتند برای دریانوردانی چون کریستف کلمب و همراهانش دور از انتظار بود. و در غیاب تفاوت های فیزیکی، آنان می بایستی تفاوت های دیگری برای کمتر از انسان جلوه دادن بومیان می یافتند. از این رو، نسبت «آدمخواری» به بومیان دادن یکی از روش های تحقیر قرار گرفت.^{۸۰}

کریستف کلمب^{۸۱}، دریانورد ایتالیایی که در اواخر قرن ۱۵ میلادی با حمایت خانواده سلطنتی اسپانیا به سفرهای دریایی تاریخساز خود اقدام کرد، غالباً به عنوان دریانوردی شجاع و رشید که نقشی اساسی در کشف و توسعه قاره آمریکا ایفا کرده است شناخته می شود. در ایالات متحده برای یادبود این شخصیت تاریخی روزی را مشخص کرده اند که هر ساله به افتخار او جشن گرفته می شود.^{۸۲} اما اسناد دست اول به جا مانده از شخص کلمب و برخی از همراهان وی، داستان دیگری را حکایت می کند.

در روزشمار زیر، چندی از این اسناد، مثل دفتر خاطرات خود «ژنرال دریانورد» (عنوانی که پادشاه اسپانیا به کلمب داد) و برخی از همراهان وی در روزها، ماه ها و سال های آغازین تصرف بخش هایی از قاره آمریکا مرجع قرار گرفته است.^{۸۳} برای درک انگیزه کریستف کلمب و حامیان مالی وی در این تلاش بین قاره ای، و دلیل وی برای «آدمخوار» خواندن بومیان جزایر کارائیب، آنچه در زیر می آید نیازی به شرح ندارد. و تعجب

آور نیست که پژوهشگرانِ تحقیرشناس، تجاوز کریستف کلمب به قاره آمریکا را نقطه عطفی در پدیده تحقیر در روابط بین اروپاییان و دیگر مردمان جهان می دانند:

- تقریباً ۸۰۰ سال پیش از تولد عیسی مسیح مردمی که خود را «تائینو»^۴ («انسان های نیکخواه») می نامیدند در منطقه ای که امروزه جزایر کارائیب نام گرفته است پدیدار شدند. ویژگی برجسته این قوم این بود که با سازگاری کامل با طبیعت منطقه خود قادر بودند جمعیتی چند میلیونی را غذا بدهند؛ هیچ کس در این جامعه گرسنه نمی ماند. در فرهنگ تائینو ورزش و شعر طرفداران بسیاری داشت. در بین ایشان فرهنگ ابتکار و اختراع برای رفع نیازهای جامعه بسیار قوی بود. ایشان سرزمین خود را محدود به یک جزیره نمی دانستند و به راحتی با قایق های کوچک و بزرگی که می ساختند بین این جزایر سفر می کردند. یکی از کشیشان همراه کریستف کلمب گزارش کرده است که او هرگز دو بومی تائینی را ندیده که باهم نزاع کنند. اما جنگ و گریز بین این قوم و قوم دیگری به نام «کاریب» وجود داشت که گاه شعله ور می شد اما هرگز به قصد نابودی طرف مقابل نبود.

- در سال ۱۴۵۱، کریستف کلمب در شهر «جنوا» در ایتالیا به دنیا آمد. بر اساس شواهد تاریخی، مقارن با تولد وی در این سال، جمعیتی بین ۷۰ تا ۱۰۰ میلیون نفر در سرزمینی که هم اکنون قاره آمریکا (آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی) نامیده می شود زندگی می کردند. این جمعیت میلیونی شامل ملیت های متعددی بود که به ۲۰۰۰ زبان مختلف تکلم می کردند.

- در سال ۱۴۵۳، شهر استانبول به دست ترکان عثمانی افتاد و آن را به عنوان پایتخت امپراتوری خود بر گزیدند. این رخداد، تجارت با کشورهای آسیایی را برای تجار اروپایی مشکل آفرین ساخت.

- در سال ۱۴۸۴، برای نخستین بار کریستف کلمب فکر جدید خود را با پادشاه پرتغال در میان گذاشت. به نظر وی برای رسیدن به طرف های تجاری اروپا در شبه قاره هند و سرزمین های پیرامونی آن می توانستند زمین را دور بزنند. یعنی به جای رفتن به شرق دریانوردان می توانستند از طریق دریا به سوی غرب بروند و نهایتاً به مقصد برسند بدون اینکه با امپراتوری عثمانی برخوردی داشته باشند. اما پادشاه پرتغال پیشنهاد کلمب را رد کرد.

- در آوریل ۱۴۹۲، پادشاه اسپانیا فردیناند و ملکه وی ایزابلا با سفر دریایی کریستف کلمب از غرب به هندوستان موافقت می کنند. به این شرط که ۱۰ درصد تمامی ثروتی که از این طریق به دست می آید از آن اسپانیا باشد. فردیناند و ایزابلا به کلمب عنوان «ژنرال دریانورد» می دهند و او را فرماندار و نایب پادشاهی اسپانیا در هر سرزمینی که او در آن فرود آید نامگذاری می کنند. و بر اساس این توافق، این سمت ها موروثی بود و به فرزندان کلمب هم می رسید.

- در ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲، یکی از ملوانان کلمب به نام «خوان رودریگز برمخو»^{۸۵} از دور خشکی را می بیند و فریاد می زند: «خشکی، خشکی!» کلمب این بخش از وقایع را بدین صورت اصلاح می کند که خود او بوده که اول بار خشکی را دیده است و به این بهانه حقوق مادام العمری که به چنین فردی تعلق می گرفته را از آن خود می کند. کشتی ها به جزیره ای به نام «گواناهانی»^{۸۶} می رسند. کلمب از سوی بومیان هدایای بسیاری دریافت می کند اما او در عوض مشتی چیزهای کم ارزش به آنها می دهد. اولین چیزی که او می کوشد تا از آنها بپرسد این است که آیا آنها طلا دارند یا خیر. کلمب نام جزیره را به «فردیناند و ایزابلا» تغییر می دهد.^{۸۷}

کلمب در خاطرات خود برای این روز، بومیان را اینچنین توصیف می کند:

- [بومیان] غیر مسلح اند و کلاً از چیزی به نام سلاح برای کشتن دیگران بی خبرند. وقتی من شمشیرهای خودمان را به آنها نشان دادم، از روی بی اطلاعی شمشیر را با لبۀ تیزش گرفتند و خود را بریدند. [به نظر می آید که] اینجا خبری از آهن نیست. نیزه هایی که بومیان برای شکار استفاده می کنند از نوعی نی ساخته شده است بدون اینکه قسمتی از آن فلزی باشد. نوک تیز برخی از آنها را از دندان ماهی ساخته اند. نوک تیز دیگر نیزه ها را با ترفندی خاص [بدون استفاده از دندان ماهی] تیز کرده اند.

و در خاطرات خود برای روزهای ۱۳ و ۱۴ اکتبر، کلمب می افزاید:

- به محض اینکه روز بالا آمد، تعداد کثیری از مردان [تائینو] آمدند. همه جوان بودند. همه رشید و قدبلند و همگی بسیار زیبا... چشمان آنها ریز نیست، بلکه بسیار جذاب و دوست داشتنی است. رنگ پوستشان اصلاً سیاه نیست، همانند اهالی جزیره قناری است... پاهای راست و قوی دارند، همه مثل هم [سالم]. هیچکدامشان [مثل ما] شکم گنده نیستند و اندامی متناسب دارند.

- اینها مردمانی بسیار مهربان اند و طبع لطیفی دارند... برخی از آنها برای ما آب آوردند و برخی خوراکی های مختلف. برخی از آنان، وقتی دیدند که ما تمایلی به پیاده شدن از کشتی نداریم، خود را به آب زدند و شناکنان به سوی ما آمدند. ما از حرکاتشان اینطور فهمیدیم که انگار فکر می کنند که ما از بهشت آمده ایم. یکی از پیران آنان به کشتی آمد و مابقی آنان، زن و مرد، خطاب به اهالی که دورتر بودند فریاد زدند: «بیایید ببینید مردانی که از بهشت آمده اند؛ برای آنها خوراکی و نوشیدنی بیاورید.»^{۸۸}

- در ۱۴ اکتبر، یعنی دو روز بعد از رسیدن به این سرزمین جدید، نامطمئن از وجود طلا، کلمب به فکر برده داری می افتد. در نامه ای به حامیان سلطنتی خود می نویسد: «... وقتی عالیجنابان دستور دهند، آنها

(بومیان) را می توان به سادگی به اسپانیا منتقل کرد یا همینجا به اسارت گرفت. با کمک ۵۰ نفر می توان صدها تن از آنها را مرعوب و تحت سلطه گرفت و به هر کاری وادار کرد.

- در ۱۲ نوامبر، کلمب ۱۰ تن از بومیان تائینو را می رباید و ایشان را همراه با یادداشتی برای پادشاه اسپانیا می فرستد: «مردانم ۷ رأس زن، بزرگ و کوچک و ۳ کودک برای عالیجنابان می آورند.»

- در ۱۷ نوامبر، دو تن از اسیران موفق به فرار می شوند.

- در ۹ دسامبر، کلمب به جزیره ای که تائینوها آن را «هیتی»^{۸۹} می نامند نزدیک می شود. او دشت های این سرزمین را «زیباترین در جهان» توصیف می کند. او این جزیره را «اسپانیولا»^{۹۰} نامگذاری می کند.

- در اکتبر، نوامبر و دسامبر ۱۴۹۲، در این سه ماه نخست، همه فعالیت های کلمب با انگیزه یافتن طلا صورت می گیرد. وی در تاریخ ۲۳ دسامبر در دفترچه خاطرات خود می نویسد: «خداوند مرا راهنمایی خواهد کرد که طلا بیابم، منظورم معدن طلاست. خیلی از بومیان می گویند که طلا را می شناسند.»

- در تاریخ ۲۵ دسامبر، «سانتا ماریا»^{۹۱}، یکی از کشتی های کلمب، در محدوده اسپانیولا به سنگ های بزرگ زیر آب برخورد می کند و به شدت صدمه می بیند. کلمب و ملوانانش مجبور به تخلیه کشتی می شوند. رهبر تائینوها، مردی به نام «گواکاناگاری»^{۹۲}، وقتی در مورد این مصیبت خبردار می شود می گرید. به نقل از کلمب، تائینوها به کمک او و ملوانانش می شتابند به طوری که «حتی یک بند کفش هم گم نشد... اینها مردمانی به غایت مهربان اند که از چیزی به نام طمع بی خبرند... معتقدم که از این نژاد بهتر و از این سرزمین برتر در جهان وجود ندارد.»

- در ۲۶ دسامبر، کلمب به گروهی از ملوانانش دستور می دهد که قلعه ای جنگی با برج و بارو بسازند چون او عازم اسپانیا است. کلمب می نویسد که لازم است که به بومیان نشان داده شود که ایشان باید «با عشق و خوف» کمر به خدمت شاه و ملکه اسپانیا ببندند.

در تاریخ ۲ ژانویه ۱۴۹۳، کلمب برای ترک هیتی آماده می شود. او ۳۹ تن از ملوانان را به کار ساختن قلعه می گمارد و تأکید می کند که کار دیگر آنها جستجو برای طلا و معدن آن است.

- در ۱۳ ژانویه، خبر اولین درگیری بین ملوانان و بومیان به گوش کلمب می رسد. و زمانی که وی در یکی از جزایر پهلوی می گیرد که تیر و کمان تهیه کند، می نویسد: «خیلی از بومیان در تدارک اند که به مسیحیان حمله کنند و آنها را به اسارت بگیرند. اما اسپانیایی ها آنها را غافلگیر می کنند و یکی را از ناحیه پشت و دیگری را با تیر از ناحیه سینه زخمی می کنند.» او افسوس می خورد که چرا تعدادی از آنان را به اسارت نگرفته و باخود به اسپانیا نبرده است.

- در ۱۵ فوریه، در سفر بازگشت به اسپانیا، کلمب دست خالی است. او چیزهای باارزشی با خود به همراه نیاورده است. در نامه ای که در راه می نویسد، دروغ می گوید. او می نویسد: «در اسپانیولا مقادیر زیادی ادویه و تعداد زیادی معدن طلا و دیگر فلزات یافت شد.»

- در اواسط آوریل، فردیناند و ایزابلا به کلمب خوش آمد می گویند و برای سفر دوم کلمب برنامه ریزی می کنند. از شش تن بومی که به اسپانیا آورده شده، یکی در اسپانیا می ماند که دو سال بعد می میرد. مابقی با کلمب عازم سرزمین خود می شوند، که سه تن از آنها در راه تلف می شود.

- در سپتامبر - اکتبر ۱۴۹۳، ملوانانی که در جزیره «لاناویداد»^{۹۳} مانده اند با بومیان بد رفتاری می کنند و واکنش به این بد رفتاری رهبر تائینوها به نام «کالونابو»^{۹۴}، تمام اسپانیایی های جزیره را می کشد.

- در ۲۵ سپتامبر ۱۴۹۳، سفر دوم کلمب آغاز می شود. ناوگان او در این سفر شامل ۱۷ کشتی و بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ جنگجوست. کلمب فشار زیادی احساس می کند که اینبار به وعده های خود به پادشاه و ملکه وفا کند.

- در ۳ نوامبر ۱۴۹۳، ناوگان کلمب به جزایر کارائیب می رسد و در جزیره «گوادالوپه»^{۹۵} مردان او به ساحل می روند و هر چه که به دستشان می رسد را تاراج می کنند، به نقل از فرناندو، پسر کلمب، آنها ۱۲ دختر «تُپل مُپل» بسیار زیبای تائینویی را می ربایند.

- در اواسط نوامبر، در یک درگیری بین بومیانِ کاریب و اسپانیایی ها، بومیان در دفاع از خود به اسپانیایی ها تیراندازی می کنند که بر اثر آن یک اسپانیایی کشته و یکی دیگر زخمی می شود. در واکنش به این عمل، اسپانیایی ها تعدادی از بومیان را دستگیر می کنند و یکی از آنان را زنده تکه تکه می کنند.

- اوایل فوریه ۱۴۹۴، کلمب ۱۲ فروند از ۱۷ کشتی که در اختیار دارد را برای تأمین آذوقه به اسپانیا باز می گرداند. در این سفر، چند ده برده از بومیان به اسپانیا برده می شوند - «مرد، زن، پسر و دختر». او این کار خود را با نوشتن این جمله توجیه می کند: «اینها آدمخوارند و از این رو، بردگی برای ایشان حکم تزکیه نفس را دارد.» او به پادشاه و ملکه توصیه می کند که از این به بعد در ازای آذوقه و دیگر مایحتاج ارسالی، اسپانیا برده دریافت کند، «بردگانی ورزیده و باهوش.» همچنین پیشنهاد می کند که از هر کشتی حامل بردگان مالیات دریافت شود تا دولت نیز از این رهگذر کسب ثروت کند. یکی از کشیشان مسیحی ناظر بر این قضایا به نام «بارتلمه دِ لاس کاساس»^{۹۶} در خاطرات خود می نویسد: «اتهام آدمخواری صرفاً برای توجیه خشونت، بی رحمی، تاراج و کشتاری است که هر روز نسبت به بومیان اعمال می شود.»

- در ۹ آوریل ۱۴۹۴، یکی از فرماندهان کلمب به نام «اُخدا»^{۹۷} با ۴۰۰ جنگجو به سراغ یکی از رهبران بومیان می رود و پس از دستگیر کردن او و تعدادی از خویشاوندانش، به یکی از آنها انگ دزدی می زند و به این بهانه برای مرعوب کردن بومیان در ملأ عام، گوش رهبر بومیان را قطع می کند. وقتی هوجیدا با اسرای خود به جزیره ایزابلا باز می گردد، کلمب دستور می دهد که جارچی خبر قریب الوقوع بریدن سر اسیران را جار

بزنند. بارتلمه دِ لاس کاساس در این مورد [با طعنه] می نویسد: «چه راه زیبایی برای ترویج عدالت و دوستی! چه راه خوبی برای نشان دادن جذابیت ایمان به خدا- دستگیر کردن یک پادشاه، تصرف سرزمین او و سپس محکوم کردن وی، برادر و برادرزاده اش به مرگ، برای گناهی که مرتکب نشده اند.»

- در نوامبر ۱۴۹۴، تعدادی از مردان ناراضی کلمب بر او می شوردند و به اسپانیا باز می گردند. در آنجا به پادشاه و ملکه شکایت می کنند. آنان خبر می برند که در سرزمین های کشف شده خبری از طلا نیست و آنچه کریستف کلمب وانمود می کند دروغی بیش نیست.

- فوریه ۱۴۹۵، کلمب از این واقعه خبردار می شود و بر خود لازم می بیند که نشان دهد که تلاش های او در واقع کسب و کاری ثروت آفرین است [اگر چه طلایی در کار نیست]. او ۱۶۰۰ تن از تائینوها را به زنجیر می کشد - یعنی همان انسان هایی که او پیشتر «مهربان و عاری از طمع» توصیف کرده بود.

- یکی از اسپانیایی های مهاجر به نام «میکله دِ سیمیو»^{۹۸} می نویسد: تقریباً ۵۵۰ تن از آنان، «بهترین مردان و زنان بومی»، به زنجیر کشیده شده اند و در حال منتقل شدن به کشتی ها برای اعزام به اسپانیا به عنوان برده اند. برای مابقی «قرار شد که به اطراف و اکناف جار بزنند که هر کس [از مهاجران اسپانیایی] به هر تعدادی که می خواهد می تواند صاحب برده شود. و این کار انجام شد.»

- در سال ۱۴۹۵، کلمب سیستمی برای اخذ خراج از بومیان ایجاد می کند. هر بومی، سن ۱۴ به بالا، باید هر ۳ ماه یکبار مقداری طلا به فرمانداری بپردازد... و وقتی کلمب نهایتاً متوجه می شود که واقعاً طلایی وجود ندارد، او از بومیان می خواهد که به جای طلا ۱۷ کیلو نخ پنبه تحویل دهند. و اگر کسی از این دستور سرپیچی کند، دستانش را قطع می کنند و او را رها می کنند تا بمیرد. بارتلمه دِ لاس کاساس می نویسد: «این خراج غیر ممکن و غیر قابل تحمل است.» دیری نمی کشد که کلمب سیستم خراج خود را با گرفتن برده جایگزین می کند... این سیستم جدید را «انکومیندا»^{۹۹} نامگذاری کرد که بر اساس آن مهاجران اسپانیایی مقداری زمین [برای کشاورزی] همراه با تعدادی برده دریافت می کنند.

- در مارس ۲۴، ۱۴۹۵، کلمب و برادرانش نیرویی زره پوش به کوه ها فرستاده اند تا گروهی از بومیان تائینو که در برابر درنده خویی اسپانیایی ها شوریده اند را سرکوب کنند. لشکر اعزامی شامل ۲۰۰ سرباز مجهز به زره پوش، ۲۰ قلاده سگ وحشی و ۲۰ سواره نظام است. اسپانیایی ها در ۱۰ مایلی جنوب جزیره ایزابلا تعداد کثیری از بومیان را پیدا می کنند و به آنها حمله می کنند. به نقل از پسر کلمب، «با کمک خداوند، پیروزی کامل از آن ماست. خیلی از بومیان را کشتیم و بسیاری از آنها را اسیر گرفتیم که بعداً بکشیم.»

- در مارچ ۱۴۹۶، کریستف کلمب برای پاسخ گفتن به اتهاماتی که به او وارد شده است به اسپانیا باز می گردد. او نزدیک به ۳۰ تن از بومیان را با خود از جمله یکی از رهبران بومی که بر علیه نخستین حکومت اسپانیا در اسپانیولا شوریده بودند را با خود می برد، که در راه تلف می شود. کسی از تعداد دقیق کشته ها در آن سفر گزارش نکرده است.

- اواسط اوت ۱۴۹۸، دو سال طول می کشد تا فردیناند و ایزابلا با سفر سوم کریستف کلمب موافقت کنند. وقتی کلمب [دوباره] به اسپانیولا می رسد متوجه می شود که تعدادی از مستعمره نشینان بر علیه برادرش شوریده اند. او کوتاه می آید، خاطیان را عفو می کند، اگر ایشان قبول کنند که یا به اسپانیا برگردند یا با دریافت زمین رایگان مشغول به کار شوند.

- تا سال ۱۵۰۰، حداقل ۷ دژ جنگی توسط اسپانیایی ها برپا شده است. همزمان، حداقل ۳۴۰ سرداب برای اسارت بردگان تأسیس شده است.

- در اوت ۱۵۰۰، فردیناند و ایزابلا که از حکمرانی بد کلمب، ولی نه از بدرفتاری وی با بومیان، خشمگین شده اند، کمیسیونری برای تحویل گرفتن مسئولیت های کلمب به اسپانیولا می فرستند. وقتی که کمیسیونر قدم به اسپانیولا می گذارد می فهمد که شورش دیگر از سوی بومیان متوجه برادران کلمب شده است. او دو برادر کلمب را دستگیر و برای حضور در دادگاه به اسپانیا اعزام می دارد.

- اواخر اکتبر ۱۵۰۰، خود کلمب، زنجیر به دست و پا، به اسپانیا اعزام می شود. چند ماه بعد، وی ضمن دفاع خود در برابر پادشاه و ملکه، از ایشان درخواست می کند که دوباره به جزایر فرستاده شود. او دوباره به جزایر باز می گردد اما هرگز به قدرت اولیه اش باز نمی گردد.

- در تاریخ ۲۰ مه ۱۵۰۶، کلمب در شهر «وایادولید»^{۱۰۰} اسپانیا می میرد.

- در سال ۱۵۴۲، بارتلمه د لاس کاساس می نویسد که تنها ۲۰۰ تائینو در اسپانیولا باقی مانده اند. یکی از پژوهشگران جامعه تائینوها تخمین زده است که پیش از ورود اسپانیایی ها به سرکردگی کلمب در سال ۱۴۹۲، بیش از ۳ میلیون تن از قوم تائینو در اسپانیولا زندگی می کردند.^{۱۰۱}

۴.۲ چگونه انسان ها یکدیگر را تحقیر کرده اند؟

۴.۲.۱ عصر روشنگری و مبانی نظری تحقیر

با گذشت زمان، به تدریج روش های پیچیده تر تحقیر، پیچیده تر از صرفاً «آدمخوار» خواندن بومیان و به بردگی کشیدن آنان، ابداع شد. یکی از این روش ها با نام «باغ وحش انسانی»، که در ادامه مفصلاً توصیف می شود، ریشه در کشفیات علمی قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی داشت. این دو قرن در تاریخ اروپا به نام «عصر روشنگری»^{۱۰۲} شهرت یافته است. عموماً ایده ها و آرمان های والایی را به این دوران از تاریخ اروپا نسبت می دهند. از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد: مدارای دینی، آزادی های فردی، پیشرفت، تقابل با نظام های مستبد پادشاهی و خفقان کلیسای کاتولیک، و حمایت از ارزش هایی که با سرکوب نوآوری های علمی و محدودیت های اجتماعی قرون وسطی در تضاد قرار داشت. روش علمی تجربه گرا و رویکرد جزء نگر (تقلیل گرا) در مطالعات علمی نیز در این عصر مورد حمایت قرار گرفت. بسیاری از افرادی که هم اکنون خود را «روشنفکر» می خوانند، عصر روشنگری و چهره های فلسفی این عصر را پیشقراولان پیشرفت

سیاسی (مثل دموکراسی)، اجتماعی (آزادی بیان) و فرهنگی (هنر و ادبیات مدرن) و حرکت سریع علم و فناوری بشر در سراسر جهان در سده های اخیر می پندارند. آثار منتشر شده در قرن ۱۷ مثل «اصول ریاضی فلسفه طبیعی»^{۱۰۳} آیزاک نیوتن^{۱۰۴} و فلسفه رنه دکارت^{۱۰۵} و فرانسیس بیکن^{۱۰۶} را از آثار و افکار اثرگذار بر آغاز و شکوفایی عصر روشنگری معرفی کرده اند. و از جمله نویسندگان نامی و صاحب نفوذ قرن ۱۸ می توان از ژان ژاک روسو^{۱۰۷}، دیوید هیوم^{۱۰۸} و ایمانوئل کانت^{۱۰۹} نام برد. روسو در سال ۱۷۵۴ اثری با عنوان «گفتاری در منشأ و اساس نابرابری بین انسان ها»^{۱۱۰} و در سال ۱۷۶۲ دو اثر با نام های «امیل»^{۱۱۱} و «قرارداد اجتماعی»^{۱۱۲} را منتشر کرد. این نوشته ها سه نمونه از انسان دوستانه ترین و ماندگارترین آثار عصر روشنگری محسوب می شود.

اما دقیقاً همین قرون، یعنی ۱۷ و ۱۸ میلادی، مقارن با اوج گیری یکی از ننگ آورترین رخدادهای تاریخ بشر بود. این پدیده به نام «تجارت بردگان در اقیانوس اطلس»^{۱۱۳} شهرت یافته است. طی نزدیک به ۴۰۰ سال تجارت برده، تقریباً ۱۳ میلیون انسان سیاهپوست از قاره آفریقا به اسارت گرفته و تحت سخت ترین شرایط^{۱۱۴} به قاره آمریکا برده شدند تا در مزارع نیشکر و دیگر محصولات تجاری بردگی کنند. تخمین زده می شود که تا نزدیک به ۲ میلیون تن از سیاهپوستان در مسیر جان باختند و میلیون ها تن از ایشان در جنگ و گریز در آفریقا پیش از آنکه به اسارت در آیند جان خود را از دست دادند.^{۱۱۵} دو قرن ۱۷ و ۱۸ شاهد شدیدترین رقابت ها بین قدرت های اروپایی آن زمان برای شرکت در این تجارت و ثروت اندوزی حداکثری از آن بود. مطالعه دقیق تر آثار به جا مانده از چهره های علمی و فلسفی مشهور عصر روشنگری نشان می دهد که این آثار، به رغم ظاهر انسان دوستانه و مردم سالارانه آنها، در واقع توجیهی برای ورود پیدا کردن هر چه بیشتر اقشار ثروتمند جامعه در چپاولی بود که قبلاً فقط در انحصار شاهان مستبد قرار داشت.

از این رو جا دارد که در اینجا به بررسی متونی بپردازیم که در آن زمان از «پیشرفت» های بزرگ علمی محسوب می شد. این پیشرفت های به ظاهر علمی در باب زیست شناسی و مردم شناسی بود. پژوهشگران تحقیر در عصر حاضر، نوآوری های دانشمندان عصر روشنگری اروپا در این دو رشته را به عنوان روش هایی مؤثر در تحقیر انسان ها در دیگر سرزمین ها شناسایی کرده اند و تبعیض بر اساس نژاد و توسعه (صنعتی) را برخاسته از این ادعاهای بی اساس شناخته اند. همانطور که در بالا یادآوری شد، یکی از آرمان های نویسندگان عصر روشنگری کاستن از قدرت کلیسا و نفوذ آن در سیاست و متوقف ساختن دخالت های این نهاد در پژوهش های علمی بود. اما موارد اختلاف دیگری هم وجود داشت که معمولاً کمتر از آن سخن به میان می آید. مثلاً از منظر دانشمندان روشنگری، جنبه روحانی بشر و ارتباط انسان با داستان آفرینش به صورتی که در کتب آسمانی آمده است فاقد اعتبار بود. ایشان نوع بشر را مانند هر حیوان دیگری تماماً متعلق به طبیعت معرفی می کردند. از سوی دیگر، از دیدگاه ایشان، مراحل تکاملی جانوران از موجودات

اولیه به چهارپایان و سپس به میمون سانان و پس از آن به «انسان سانان» ختم شده بود و از این رو، همه جوامع مختلف انسانی در مناطق دور و نزدیک جهان به یک درجه انسان نبودند بلکه در مراتب مختلف انسان بودن قرار داشتند. به عبارت دیگر، در عصر روشنگری

«با [کاملاً] طبیعی نمایانیدن بشر [و حاشا کردن جنبه روحانی او]، یگانگی نوع بشر از میان رفت و انسان ها، همانند حیوانات و نباتات، موجوداتی دارای تنوع و گوناگونی [از نظر هوش و اخلاق] جلوه داده شدند.»^{۱۱۶}

دو تن از دانشمندان نامدار عصر روشنگری که به ترویج این نگرش به بشر و ماندگار شدن مفهوم «نژاد» نقشی برجسته داشتند «کارل لینه»^{۱۱۷} گیاه شناس و پزشک سوئدی و «ژرژ بوفون»^{۱۱۸} طبیعت شناس و ریاضیدان فرانسوی بود. لینه بنیانگذار سیستم طبقه بندی جانوران و گیاهان و تدوین کننده کتاب مرجع چند جلدی «سامانه طبیعت»^{۱۱۹} (۱۷۵۸) بود. و بوفون، رئیس «باغ گیاهان»^{۱۲۰}، یعنی بزرگترین و یکی از قدیمی ترین باغ های گیاه شناسی از نوع خود در فرانسه و تدوین کننده کتاب مرجع ۳۶ جلدی با عنوان «تاریخ طبیعی»^{۱۲۱} (۱۷۴۹) بود. این دو از چهره های ماندگار و بانفوذ علم در عصر روشنگری به شمار می آیند. سیستم طبقه بندی علمی جانداران لینه تا به امروز مورد استفاده زیست شناسان بوده است. و بوفون را می توان بی اغراق بنیانگذار تئوری تکامل، یک قرن پیشتر از «چارلز داروین»^{۱۲۲} انگلیسی، دانست. تشابه افکار بوفون با داروین در انکار پدیده آفرینش و سرچشمه گرفتن همه حیوانات از یک مبدأ طبیعی واحد از طریق تکامل، را می توان از این اعتراف چارلز داروین در مقدمه کتاب او «منشأ انواع» درک کرد:

«در عصر مدرن، نخستین نویسنده ای که از منظر علمی به موضوع تکامل پرداخت کسی جز بوفون نیست. اما از آنجاییکه گاه به گاه و به کرات بوفون نظراتش را تغییر داده و به توصیف اسباب و چگونگی روند تکاملی گونه ها نپرداخته است، نیازی به ورود به جزئیات نظرات او در اینجا نیست.»^{۱۲۳}

لینه و بوفون، متأثر از آثار دانشمندانی که پیشتر در قرن ۱۷ اقدام به کالبد شناسی و مقایسه بین انسان ها و میمون سانان کرده بودند^{۱۲۴}، طبیعی کردن انسان و مخدوش کردن مرز زیست شناختی بین میمون سانان و انسان ها را یک گام پیشتر بردند. ایشان اعلام کردند که ازدواج بین شامپانزه های مذکر و زنان آفریقایی و آسیایی امری عادی است و منجر به بچه زایی می شود. برای باورپذیرتر کردن این ادعا، لینه تصویری از یک شامپانزه (که با شباهتی بیش از حد و غیر طبیعی به انسان ها ترسیم شده است) را در فراز درختی در حال ربودن دختری سیاهپوست در کتاب علمی خود آورده است. (تصویر ۳، «پیوست ها»)

با قتل عام بومیان قاره آمریکا به دست اروپاییان، نیاز مستعمره نشینان اروپایی برای وارد کردن نیروی انسانی از بیرون جهت انجام فعالیت های زراعی و معدنی بیش از پیش احساس می شد. از این رو انتقال

سیاهپوستان آفریقایی برای بردگی در قاره آمریکا برای اروپاییان، تجارتی بسیار سودآور شد. تجارت بردگان عمدتاً توسط شرکت های سهامی عام صورت می گرفت. هر یک از قدرت های استعماری، مثل دانمارک، نروژ، فرانسه، انگلستان، سوئد و هلند، صاحب یکی از این شرکت ها موسوم به «شرکت هند غربی» بودند که از اواسط قرن ۱۷ تجارت بردگان را آغاز کرده بودند. نکته قابل توجه اینکه به واسطه این شرکت های سهامی، نه فقط پادشاه، بلکه افراد از طبقات ثروتمند جامعه می توانستند در این تجارت با خریدن سهم مشارکت کنند و از آن سود ببرند.^{۱۲۵}

لینه بخش عمده کار تدوین کتاب خود را در کشور هلند انجام داد و بوفون نیز اثر خود را در فرانسه منتشر کرد. جعل علمی لینه و بوفون مبنی بر ازدواج ثمربخش بین شامپانزه و انسان می توانسته در آن زمان تعبیر بسیار متفاوتی داشته باشد، اما یکی از این تعبیر بی شک این است: این سیاهپوستانی که ما اروپاییان خرید و فروش می کنیم و از این تجارت، ثروت کلانی به دست می آوریم، به احتمال قوی از فرزندان همین ازدواج های حیوانی-انسانی اند. پس نباید چندان نگران ارزش های اخلاقی در مورد سرنوشت این بوزینه های انسان نما که ما برای بردگی به آمریکا می فرستیم باشیم.^{۱۲۶}

بی شک برده داری و تجارت انسان های سیاهپوست از قاره آفریقا به قاره آمریکا به منظور تولید ثروت برای اربابان اروپایی استعمار، رخدادی شوم و شرم آور در تاریخ بشر با پیامدهای ماندگار برای رنگین پوستان جهان بوده است. تعجب آور نیست که در سال ۱۹۵۰، یعنی فقط چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، جنگی که کل اروپا و بسیاری دیگر از کشورهای جهان را با آتش نژادپرستی به خاکستر نشاند، یونسکو جمعی از دانشمندان از رشته هایی چون ژن شناسی، زیست شناسی، جامعه شناسی، روان شناسی و مردم شناسی را گرد هم آورد. این دانشمندان با هم بیانیه ای تاریخی تدوین کردند. از طریق این بیانیه جامعه علمی اذعان کرد که موضوع «نژاد» افسانه ای بیش نیست و از دیدگاه علم زیست شناسی کاملاً بی اساس است. تمام انسان ها متعلق به یک گونه انسانی واحد، یعنی «هومو ساپینس»^{۱۲۷}، هستند:

«با اینکه عذاب و ویرانی این جنگ خانمان سوز کل جهان را در کام خود فرو برد، افسانه ها و خرافات مرتبط با «نژاد» هنوز زنده است و کماکان تمام بشریت را تهدید می کند. از این رو انتشار بیانیه ای متقن از حقایق علمی برای مقابله با این تهدید، ضرورتی عاجل دارد... مطالعات تاریخی و جامعه شناختی از این نظر حمایت می کند که تفاوت های ژنتیکی [مثل رنگ پوست و نوع مو و غیره] در تعیین تفاوت های اجتماعی و فرهنگی بین گروه های مختلف هومو ساپینس اثرگذار نبوده است.»^{۱۲۸}

دانشمندان شرکت کننده در تدوین این بیانیه افزوده اند:

«انسان‌های [ساکن بر روی کره زمین و در جوامع مختلف] را ما بر اساس فرهنگ‌های گوناگون ایشان از هم تمیز می‌دهیم. و فرهنگ همان مجموعه بسیار پیچیده از دانش‌ها، باورها، هنرها، ارزش‌های اخلاقی، قوانین، رسومات و دیگر توانمندی‌ها و عاداتی است که توسط افراد و در چارچوب جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند شکل گرفته است. اما از آنجاییکه تفاوت‌های فرهنگی غالباً به تفاوت‌های بیولوژیکی انسان‌ها ربط داده می‌شود، ما به اشتباه، تفاوت‌های نوع دوم را علت تفاوت‌های نوع اول می‌شناسیم.»^{۱۲۹}

اخیراً، یعنی در قرن ۲۱ نیز، تعدادی از قدرت‌های اروپایی در پاسخ به اعلامیه‌ای از سوی جمعی از رهبران کشورهای آفریقایی مبنی بر لزوم عذرخواهی اروپاییان از کشورهای آفریقایی برای ستم‌هایی که بر آنان روا داشته‌اند، عملاً اقدام به این کار کرده‌اند. این تحولات امیدوارکننده در جبران اشتباهات فاحش گذشته، سؤال مهمی را در ذهن مطرح می‌کند: چطور ممکن است عصر روشنگری که خاستگاه ارزش‌ها و آرمان‌های والای انسانی به شمار می‌آید، مشوق نژادپرستی و تجارت انسان نیز بوده باشد؟ «آزادی، برابری و برادری»^{۱۳۰} شعار محوری انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۹) قرار گرفت، انقلابی که برخاسته از عصر روشنگری و ارزش‌های انسانی آن بود. اما آنچه لینه و بوفون در مخدوش کردن مرز بین نسل بشر و حیوانات انجام دادند و جنایاتی که در قالب تجارت انسان با حمایت «علم نژاد»^{۱۳۱} انجام شد با این شعار سنخیت نداشت. آیا لینه و بوفون در اقلیت بودند که بی توجه به این ارزش‌ها، یگانگی نوع بشر را حاشا کردند و به وجود چند نوع انسان با درجات مختلفی از انسانیت، باور پیدا کردند و این باور را به نام «علم» اشاعه دادند؟ به راستی، نظر اندیشمندانی چون ژان ژاک روسو، یکی از پرچمداران مسلم عصر روشنگری، در مورد علم لینه و احتمال ازدواج شامپانزه و انسان و «همنوع بودن» آنها چه بوده است؟ قطعاً روسو که مؤلف نوشته‌ای با عنوان «گفتاری در منشأ و اساس نابرابری بین انسان‌ها» است نمی‌توانسته که با چنین نظراتی موافق بوده باشد!

در واقع تعجب آور می‌بود اگر در عصر روشنگری، یعنی عصری که در اروپا، بخش اعظم ثروت اشراف زادگان از خریداری سهم در کشتی‌های برده‌کشی کسب می‌شد، روسو و دیگر متفکرین اشراف زاده اروپایی به چیزی غیر از نظرات لینه و بوفون می‌اندیشیدند. فقط کافی است که غبار تحقیر ۴۰۰ ساله را از چشمان خود بزداییم و سپس کتاب «گفتاری در منشأ و اساس نابرابری بین انسان‌ها» را به دقت مطالعه کنیم و به خود جرأت دهیم که به درک مستقلی از آن برسیم. چنین مطالعه‌ای نکات شگفت‌انگیز و تعجب‌آوری برای دوستداران «آزادی، برابری و برادری» از نوع فرانسوی قرن ۱۸ آن آشکار می‌سازد. این مطالعه دقیق شکی باقی نمی‌گذارد که منظور ژان ژاک روسو به هیچ وجه شکافتن مسئله نابرابری‌ها و یافتن راه‌هایی برای از میان برداشتن آنها و رسیدن به جامعه‌ای عادلانه‌تر نیست. بلکه منظور وی توجیه نابرابری‌های موجود مبنی بر مراتب مختلف تکامل اجتماعی بشر است. و این نظریه‌ی وی بدون تأیید کردن نظر لینه در مورد وجود مراتب مختلف تکامل بیولوژیکی انسان امکانپذیر نمی‌بود. این نشان می‌دهد که در اوج تجارت انسان

از قاره سیاه به قاره آمریکا به منظور زر اندوزی هر چه بیشتر برای برده فروشان اروپایی، روسو و هم اندیشان وی اگر هم به «آزادی، برابری و برادری» باور داشتند، این شعار را فقط برای سفیدپوستان اروپایی درست می دانستند که در برخورداری از موهبات چپاول مستعمرات و ویژگی هایی چون ثروت، اشراف زادگی، مرتبه اجتماعی، قدرت و شایستگی، خود را همپا و برابر با پادشاه می دانستند و حاضر نبودند که به انحصار وی در تاراج گردن نهند. با آگاهی از این جنبه از تاریخ اروپا، اینکه روسو نیز مانند لینه، شامپانزه را نوعی انسان دور افتاده از فرهنگ و مدنیت می دانست تعجب آور نیست. سطور زیر را عیناً از کتاب نامبرده می آوریم:

«دپر [نام شخص] همچنین تأیید می کند که در کنگو حیواناتی وجود دارند که در هند شرقی آنها را با نام «اورانگ اوتانگ»^{۱۳۲} می شناسند، که در لغت به معنی «ساکنین جنگل» است... به قول او این حیوان شباهت زیادی به انسان دارد...

«از این انسان سانان در جلد سوم کتاب «تاریخ سفرها»^{۱۳۳} نیز سخن به میان آمده است. از آنها با نام هایی چون «بگوس»^{۱۳۴} و «مندریل»^{۱۳۵} یاد شده است. اما در توصیف این به ظاهر هیولاها می توان مشخصات انسانی را به نحوی چشمگیر مشاهد کرد به طوری که چه بسا بین دو انسان اختلاف ظاهری بیشتری وجود داشته باشد تا بین یک انسان و یکی از این حیوانات...

«در این نوشته، ما از دلیل مؤلفین برای نپذیرفتن این حیوانات به عنوان نوعی انسان وحشی سر در نمی آوریم. اما می توانیم حدس بزنیم که این کار به واسطه سفاهت این حیوانات و نداشتن زبان است. البته این دلایل بسیار ضعیفی برای آندسته از افراد است که می دانند که اعضای [از بدن ما] که به ما کمک می کنند تا ناطق باشیم [فقط] بخشی از ساختار فیزیکی بدن ماست. در نطق و بیان داشتن، موضوع چیز دیگری است. آنان می دانند که باهمین نطق است که انسان به قله های رفیع تکامل گونه بشر رسیده است و به واسطه همین نطق [که نتیجه تعامل اجتماعی و فرهنگی می باشد] است که از شرایط حیوانی اولیه اش بیرون کشیده است.»^{۱۳۶}

روسو در این کتاب ضمن سرزنش برخی از سفرنامه نویسان اروپایی که شامپانزه را نوعی حیوان و نه نوعی انسان ابتدایی و بی فرهنگ شناخته اند، اصرار دارد که در آینده به جای اینکه تاجران، سربازان، دریانوردان و مبلغین دینی برای مستند سازی مشاهدات خود در دیگر جوامع دست به قلم ببرند، کسانی به این کار بپردازند که نگاهی دقیق [و علمی] داشته باشند و از نتیجه گیری های عجولانه بپرهیزند که اینگونه نتیجه گیری ها نه تنها در حق شامپانزه و دیگر انسان های بسیار ابتدایی میمون نما بی انصافی است، بلکه «فاقد برهان روشن است و فقط به اطالة کلام می انجامد.»^{۱۳۷}

«این مسافران و سیاحان بسیاری از چیزها را [در سفرنامه هایشان] توصیف کرده اند، اما واقعاً چیزی نمی گویند که خواننده قبلاً با آنها آشنا نباشد. و اینها اینقدر عقل نداشته اند که حالا که به جاهای دوردست از جهان رفته اند حداقل چیزهایی را توصیف کنند که در خانه و کوی و برزن محل زندگی خود قادر به دیدن آنها نبوده اند. و این چیزها همان تفاوت های فیزیکی مردم آنجاهاست که تفاوت بین ملت ها را نشان می دهد. [دقیقاً همان] تفاوت هایی که به چشم انسان های دقیق و ممیز می آید اما از چشم این سیاحان مخفی مانده است...»

«و [همین بی دقتی، خاستگاه] این باور پوسیده فلسفه است که مکرراً گفته اند «انسان ها در تمامی کشورها یکی هستند. انسان ها در همه جا می دانند محبت چیست و پلیدی کدام است.» چنین گفته هایی است که اجازه نمی دهد ما بتوانیم هویت های ملی [و قومی] انسان های مختلف ساکن در کره زمین را از هم تمیز دهیم.»^{۱۳۸}

و پس از نام بردن برخی از این سیاحان [بی دقت] و طبقه اشraf و تاجدارانی که از آنان حمایت مالی کرده اند، از جمله «شاردن جواهر فروش»، که فقط اماکن را ترسیم کرده اند و از توصیف شکل مردم و خلیقات آنان در کشورهایی که در آن سیاحت کرده اند باز مانده اند، روسو با تحسین از تعدادی از دانشمندان عصر خویش از جمله بوفون نام می برد. او معتقد است که اینها باید به سفر بروند. ایشان باید از کشورها و مناطق مختلف جهان مثل ترکیه، مصر، امپراتوری مراکش، گینه، جاهای مختلف در آفریقا، کشور مغول ها و تاتارها، چین و هند و سیام و ژاپن و سپس «نیمکره دیگر» یعنی مکزیک، پرو، شیلی، پاراگوئه و برزیل، جزایر کارائیب، فلوریدا و تمامی «مناطق متوحش» دیدن کنند و سپس مشاهدات بسیار دقیق خود را به وطن بیاورند و آنها را برای روشن کردن هموطنان خود به نگارش در آورند:

«فرض بگیریم که این قهرمانان پس از بازگشت به وطن، بنشینند و تاریخ آنچه از مردمان آن سرزمین ها، از نظر فیزیکی، خلیقات و [بلوغ سیاسی] دیده اند را به نگارش در آورند. آن وقت است که ما می توانیم در سطور می که از قلم ایشان چکیده است جهان جدیدی را رؤیت کنیم. و خودمان قضاوت کنیم. من می گویم که وقتی چنین مشاهده گران دقیقی می گویند که فلان حیوان، واقعاً انسان است و فلان حیوان انسان نیست، ما می توانیم به گفته ایشان اعتماد کنیم. در صورتی که نهایت ساده لوحی خواهد بود که ما بخواهیم در درک چنین نکته هایی به سیاحان بی سواد اعتماد کنیم.»^{۱۳۹}

و جالب توجه اینکه آنچه امروز به نام علم مردم شناسی (یا انسان شناسی) مدرن شناخته می شود برخاسته از نظرات نویسندگان عصر روشنگری چون بوفون، لینه و روسو است. در مقام علمی سازمان یافته که هدف خود را شناخت اقوام بومی و ملت های غیراروپایی قرار داده است، مردم شناسی در واقع از تاریخ طبیعی

قرن ۱۸ سر بر آورد و در واکنش به مقتضیات استعمار در قرون ۱۹ و ۲۰ تداوم یافت. یکی از نخستین سازمان های پژوهشی مردم شناسی آن زمان که در اواخر سال ۱۷۹۹ تأسیس شد و دانشمندان متعدد از رشته های مختلف را در بر می گرفت، «انجمن مشاهده گران بشر»^{۱۴۰} نام داشت. این انجمن وظیفه خود را مطالعه «نژادهای مختلف نوع بشر» قرار داد. اعلامیه های این انجمن در بدو تأسیس حاوی بیاناتی است که اثرپذیرفتن عمیق این گروه از دیدگاه های نژاد پرستانه عصر روشنگری را تأیید می کند:

«مشاهده گران این انجمن افتخار دارند که در این موقعیت خاص این فرصت را یافته اند که به علم مردم شناسی عالی و بی نقص دست یابند و در این راستا دو دفتر راهنما برای مأموریتی که [هم اکنون در استرالیا] پیش رو داریم برای پژوهش های مردم شناختی تقدیم دارند: یکی اثر شهروند «دگراندو»^{۱۴۱} است با عنوان «پیرامون روش های مشاهده مردمان وحشی»^{۱۴۲} و دیگری توسط شهروند «کوویر»^{۱۴۳} با عنوان «یادداشتی بر تحقیقات پیش رو پیرامون تفاوت های اندام شناختی بین نژادهای گوناگون بشر.»^{۱۴۴}»^{۱۴۵}

۴.۲.۲ راه اندازی رسانه «باغ وحش های انسانی» در سراسر اروپا
اگر چه این انجمن پس از مدتی کوتاه از هم فروپاشید، اما از همان تاریخ، مردم شناسانی که وارث نگاه نژادی و تحقیر آمیز متفکرین عصر روشنگری به جوامع غیر اروپایی بودند فعالیت وسیعی را در سراسر جهان آغاز کردند. تا سال ۱۸۵۱ یافته ها و آثار منتشر شده از این پژوهش های میدانی به حدی رسید که عده ای از تجار اروپایی را به فکر راه جدیدی برای ثروت اندوزی انداخت. این تجار سابقاً گردانندگان تأسیساتی نمایشی چون باغ وحش ها و سیرک ها بودند. به مدت یک قرن، از سال ۱۸۵۱ تا ۱۹۵۶، یعنی تا اواسط قرن ۲۰، ایشان همچنین اقدام به راه اندازی نمایشگاه هایی کردند که «باغ وحش انسانی»^{۱۴۶} یا «نمایشگاه قومی»^{۱۴۷} نامیده می شد.

تحقیقات اخیر در مورد این رسانه زنده و شیوه تحقیر خاص آن معلوم کرده است که ظهور این نمایشگاه ها به صورت پراکنده و گاه و بیگاه نبود. اگر چه نخستین این نمایشگاه ها در انگلستان، فرانسه و آلمان راه اندازی شد، اما به تدریج تمامی پایتخت ها و شهرهای کوچک و بزرگ اروپا، حتی در کشورهایی که دارای مستعمرات نبودند، میزبان این نوع باغ وحش از انسان های به اصطلاح «متوحش»^{۱۴۸} از اطراف جهان شدند. علاوه بر این، انسان های «متوحشی» که در این نمایشگاه ها به «بازیگری» گرفته می شدند و مورد تماشا و گاه لمس بازدیدکنندگان قرار می گرفتند، دقیقاً از همان سرزمین هایی آورده می شدند که اروپاییان در آنها مستعمره داشتند. پر طرفدارترین این نمایشگاه ها، از سیاهپوستان جنوب قاره آفریقا بود؛ زولوها، گابونی ها، کونگولی ها، پیگمی ها و غیره. اما نمایشگاه داران از گنجانیدن ساکنین آفریقای شمالی نیز دریغ نمی کردند. تونسلی ها، مراکشی ها، بربرها، الجزایری ها، مصری ها و دیگر اعراب نیز در این نمایشگاه ها به تماشا گذاشته می شدند. از اقوام ساکن در جنوب و شرق آسیا که در این نمایشگاه ها به تماشای اروپاییان گذاشته

می شدند نیز می توان به هندی ها، سیلانی ها، و اهالی سیام، برمه، جاوا و فیلیپین اشاره کرد. از آسیای مرکزی، تاتارها، کلموک ها و قرقیزها نیز در این باغ وحش ها بازیگری می کردند. اسکیموها و بسیاری از قبایل بومی از آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی و جزایر کارائیب و نیز بومیان استرالیا از دیگر اقوامی بودند که در این نمایشگاه ها برای تماشای اروپاییان عرضه می شدند.

مطالعات متعددی که تا کنون در این زمینه منتشر شده حاوی عکس هایی از این نمایشگاه های قومی است. در ملأ عام قرار گرفتن خانواده های بومیان در مقیاسی که در بالا توصیف شد تحقیر کننده بود. اما برای تحقیر بیشتر، معمولاً بومیان را در قفس، پشت دیوارهای حایل، در غل و زنجیر یا در فاصله زیاد با تماشاچیان قرار می دادند. علاوه بر این، بسیاری از نمایشگاه ها برای ماه ها، با حفظ همین شرایط برای بومیان، ادامه می یافت.

ناگفته نماند که قبل از ابداع اینگونه نمایشگاه های انسانی، اروپا از زمان های بسیار دور محل برگزاری نمایشگاه های انسان های عجیب الخلقه^{۱۴۹} بود. در این نمایشگاه ها، افرادی که با معلولیت های مادرزادی به دنیا می آمدند یا دارای توانایی های خارق العاده بودند به نمایش گذاشته می شدند. اگر چه در این نمایشگاه ها نیز عنصر تحقیر فعال و مؤثر بود، در غالب این موارد، انسان های مورد تحقیر به صورت انفرادی نمایش داده می شدند. اما در باغ وحش های انسانی، تحقیر از نوع دیگری بود. در این نمایشگاه ها، کل فرهنگ و جامعه مورد نمایش، در معرض تحقیر قرار می گرفت. علاوه بر انگیزه های اقتصادی آن، هدف از به نمایش گذاشتن طیفی وسیع از جوامع انسانی در نمایشگاه های قومی این بود که مراحل مختلف از تکامل فرهنگی بشر به نمایش درآورده شود. در این نمایشگاه ها، سفیدپوستان اروپایی می توانستند با مشاهده مردم با رنگ پوست های مختلف، از سیاهپوستان آفریقایی گرفته تا قهوه ای پوستان آسیایی و جاهای دیگر، جایگاه تکامل یافته خود در مقایسه با نژادهای دیگر که به اصطلاح در مراحل ابتدایی تر تکامل قرار داشتند را ببینند. بسیاری از این نمایشگاه ها به صورت روستایی کامل با ساکنین آن شبیه سازی می شد تا مشاهده شیوه زندگی بومیان از دیگر سرزمین ها، فرصت مقایسه زندگی به اصطلاح «عقب مانده» بومیان با شیوه زندگی مدرن، صنعتی و «پیشرفته» اروپایی را به بازدیدکنندگان اروپایی بدهد.

«این نمایشگاه های قومی زنده، تعداد کثیری از انسان ها را به نمایش می گذاشت، از ۵ یا ۶ نفر گرفته تا صدها تن؛ هدف آنها به نمایش گذاشتن کل جامعه و فرهنگ اقوام بومی بود و نه یک نمونه فردی خارق العاده. در واقع، در برهه ای از تاریخ که مردم شناسان وجود مراحل چندگانه از تکامل نژادهای انسانی را از اصول بنیادین علم خود به شمار می آوردند، هدف از این نمایشگاه ها به نمایش گذاشتن اقوام و تیپ های پست تر نوع بشر - به اصطلاح «متوحش های» جامعه انسانی - در مقایسه با جایگاه برتر فرهنگی و نژادی نژاد سفید آریایی بود.^{۱۵۰}

امروزه، بر اساس اجماعی که در بین پژوهشگران تحقیر وجود دارد، نمایشگاه های قومی در قرن ۱۹ و ۲۰ نتیجه اراده پلید و فاسد اروپاییان برای طرد کردن اقوام بومی از جامعه بشری بود. به بیان دیگر، هدف از این نمایش ها القای وجود درجات مختلف «انسان بودن» بود، که پایین ترین مرتبه آن نزدیک به حیوانات وحشی قرار داشت. از این طریق مرز بین انسانیت و حیوانیت مخدوش می شد و نظر زیست شناسان و مردم شناسان اروپایی در مورد مراحل تکاملی زیستی-فرهنگی نوع بشر با به نمایش درآوردن اقوام مختلف بشری [در ذهن اروپاییان] تأیید و تحکیم می شد.^{۱۵۱}

۴.۳ کسانی که دیگران را تحقیر می کنند، چه نگاه و احساس جدیدی می یابند و چه رفتارهایی از آنان سر می زند؟

باغ وحش های انسانی، یعنی رسانه ای گسترده که در قرون ۱۹ و ۲۰ عرضه کننده بومیان از سرزمین های مختلف جهان در کشورهای اروپایی شد، از جمله سرگرمی های پر طرفدار مردم در اروپا به شمار می آمد. گزافه نیست اگر بگوییم که در نیمه دوم قرن ۱۹، رفتن به چنین نمایشگاه هایی مثل رفتن به سینما یا پارک در عصر حاضر، مورد استقبال گسترده مردم قرار داشت. از این طریق، مردم می توانستند، به زعم خود، هم از سبک زندگی انسان ها در دیگر کشورهای جهان آگاه شوند و هم چند ساعتی را با خانواده به تفریح بگذرانند. از این رو می توان از دیدگاه سواد رسانه ای سؤالات متعددی در مورد رسانه «باغ وحش انسانی» مطرح کرد تا بتوان حق مطلب را در ارتباط با پاسخ به سؤال بالا ادا کرد:

چه کسانی عرضه کننده این نمایشگاه ها بودند؟ چه افرادی از این نمایشگاه ها بهره مالی یا سیاسی می بردند؟ همراه با نمایش بومیان چه اطلاعات دیگری به تماشا کنندگان القا می شد؟ پیامدهای تأثیر این نمایش ها بر بینندگان چه می توانست باشد؟ آگاهی یافتن از مردم در دیگر سرزمین های جهان به صورتی که در این نمایشگاه های تحقیر کننده انجام می شد چه تأثیری بر اذهان و افعال بینندگان اروپایی داشت؟

اما علاوه بر اینها، سؤالات دیگری هم قابل طرح است: مثلاً ارتباط کاری بین بومیان و گردانندگان این نمایشگاه ها چه بود؟ آیا این «بازیگران» را به زور به اروپا منتقل می کردند یا خود داوطلبانه می آمدند؟ آیا گردانندگان نمایشگاه ها، بازیگران این نمایش ها را به زور وادار به اجرای نمایش می کردند یا با توافق قبلی ایشان را برای رفتارهای خاصی تعلیم می دادند؟ آیا در ازای مشارکت بومیان در این نمایشگاه ها به آنان اجرت نیز پرداخت می شد؟

پژوهشگران تحقیر در تلاش برای پاسخگویی به این سؤالات به یافته های جالب توجهی رسیده اند. در ادامه، با بهره گیری از این یافته ها می کوشیم تا تأثیر تحقیر بر ذهن و رفتار تحقیر کنندگان اروپایی را بررسی کنیم. در پاسخ به سؤال بعدی (۴.۴ - زیر)، بر اساس یافته های پژوهشی دیگری بر بررسی میزان و چگونگی

اثرکرد تحقیر بر ذهن و رفتارِ تحقیرشدگان تمرکز خواهیم کرد. تلاش برای پاسخگویی به این سؤالات کمک می کند تا نه تنها انگیزه (های) گردانندگان و حامیان این رسانه زنده در برهه ای از تاریخ استعمار بهتر درک شود، بلکه جلوه های مشابه از تحقیر در محتوای رسانه ای کنونی نیز بهتر قابل شناسایی گردد.

۴.۳.۱ پدید آورندگان محتوای رسانه باغ وحش های انسانی در دهه های آغازین قرن ۱۹ فقط افرادی مثل تاجر معروف آلمانی «کارل هاگن بک»^{۱۵۲}، که سابقه فراهم کردن سرگرمی های همگانی با استفاده از حیوانات و انسان های معلول یا خارق العاده داشتند، اقدام به ارائه نمایشگاه های قومی کردند. اما به تدریج که این رسانه استعداد خود را در پول سازی و پیام رسانی توده ای نشان داد، مبلغین مذهبی، هنرمندان، دانشمندان بی بضاعت و جویای نام و همچنین دولت ها، هر یک برای پیشبرد اهداف سیاسی، اقتصادی یا قشری خود، به بهانه کمک به اقوام «عقب مانده»، «در حال انقراض» و «تحت ستم»، اقدام به برگزاری یا حمایت از برگزاری باغ وحش های انسانی برای نمایش دادن خارجیان و برجسته ساختن تفاوت های فیزیکی ایشان با سفیدپوستان اروپایی کردند.

یکی از این افراد نقاش چیره دستی به نام «جورج کتلین»^{۱۵۳} بود که در دهه ۱۸۳۰ به مدت ۶ سال در آمریکا سفر کرد و از طریق همنشینی با قبایل بومی آن سرزمین، مجموعه قابل ملاحظه ای از ابزار و اشیای بومی و اطلاعات در مورد سبک زندگی آنان گرد آوری نمود. وی در دهه ۱۸۴۰ با شعار «حفظ قبایل بومی از نابودی و صیانت از سبک زندگی آنان» به نمایش تعدادی از اعضای قبایل «آنیشینابه»^{۱۵۴} و «باخوجی»^{۱۵۵} کرد. قابل توجه اینکه، همزمان، دولت آمریکا سعی در اعمال سیاست هایی داشت که به بیرون راندن قبایل بومی از سرزمین های اجدادی ایشان می انجامید. کتلین در نمایشگاه های خود در نیویورک و لندن، ضمن به نمایش گذاشتن بومیان و دلسوزی برای آینده و سنت های در حال نابودی ایشان، به طور ضمنی از سیاست های دولت آمریکا دفاع می کرد.

«اگر چه کتلین برای قبایل بومی دلسوزی می کرد، اما در عین حال پذیرفته بود که در برابر حرکت بی وقفه مهاجران اروپایی در قاره آمریکا به سوی غرب، تنها راه حفظ بومیان جابجا کردن آنها از سرزمین های خود بود. پس نمایشگاه های او از یک سو مخاطبین را نسبت به خطر انقراض بومیان بیم می داد و از سوی دیگر دخالت های دولت آمریکا در تعیین سرنوشت این قبایل در خطر را مشروعیت می بخشید.»^{۱۵۶}

پژوهشگران پدیده باغ وحش انسانی، این رسانه عمومی قرن ۱۹ و ۲۰ را دارای جنبه ای بسیار قوی در ترویج باورهای نادرست نیز یافته اند؛ باورهای نادرستی که از طریق ترفندهای هنری و اطلاع رسانی به ظاهر علمی، اما در واقع بی اساس، در خلال اجرای نمایش ها ایجاد می شد.

«[پدیدآوردگان این نمایش ها] با طراحی لباس های خاص و ساختِ اثاث و دکورِ هدفمند می توانستند کاری کنند که بازیگرانِ بومی کوتاه قد، به چشم بیننده، کوتوله به نظر آیند، یا بازیگران قد بلند، غول پیکر و یا افراد چاق، بسیار بسیار بزرگ جلوه دهند. یکی از این پدیدآوردگان به نام «پی تی بارنوم»^{۱۵۷} در این کار به چنان مهارت بی نظیری دست یافت که اساساً نام این نوع شعبده را «بارنومیسیم»^{۱۵۸} گذاشتند. تحقیقاتی که در این مورد انجام شده نشان می دهد که تا چه حد کنجکاوِ شدید مخاطبین اروپایی در قرن ۱۹ نسبت به خارجیان، امری از پیش طراحی شده و ناشی از تبلیغات [بی اساس و فریبکارانه] بود.»^{۱۵۹}

علاوه بر هنرمندانی چون کتلین و بارنوم، دانشمندان جویای نام یا بی بضاعت نیز در ایجاد باورهای نادرست از طریق اجرای نمایشگاه ها، نقشی پررنگ داشتند. به ویژه در انگلستان، کشوری که در آن، بر خلاف فرانسه و آلمان، دانشمندان منبع درآمدِ مطمئنی نداشتند، این قشر از جامعه، با افزودن جنبه ای از «بدآموزی علم جعلی»، بر هیجانِ سرگرمی تماشاگرِ بومیان می افزودند. یکی از این به اصطلاح «دانشمندان»، دانشگاهی بخت برگشته و بی بضاعتی به نام «رابرت ناکس»^{۱۶۰} بود که با انتشار دو کتابِ نژادپرستانه در مورد تفاوت های فیزیکی اروپاییان با سایر ملل جهان و ارتباط این تفاوت ها با سرنوشتِ متفاوتِ ملت های پیشرفته و عقب مانده، شهرتی برای خود دست و پا کرد. ناکس که در زمان خدمتش در دانشگاه «ادینبرا»^{۱۶۱} در اسکاتلند، استاد کالبد شناسی بود، به خاطر رسوایی خریداری جنازه از آدمکشانی حرفه ای و چند دلیل دیگر، در سال ۱۸۴۲ از دانشگاه اخراج و مجبور به ترک شهر شد.^{۱۶۲}

«وی تا زمان مرگ در سال ۱۸۶۲، با فقر و درآمد بخور و نمیر دست به گریبان بود و از طریق نگارش متون کذب و ایفای نقش «سخنرانِ علمی» در باغ وحش های انسانی روزگار گذرانید...»^{۱۶۳}

سری سخنرانی های ناکس در سال ۱۸۴۹ در مورد تنوع [فیزیکی] در جامعه بشری، بنیان کتاب شرم آوری به نام «نژادهای بشری» در سال ۱۸۵۰ را تشکیل داد. در این کتاب او به صراحت، نژاد را مهم ترین عامل تعیین کننده تاریخ جوامع اعلام کرده است. علاوه بر سخنرانی هایی که وی جداگانه در این نمایشگاه ها ارائه می داد، ناکس خود برای مدتی گروهی از بازیگران «سن»^{۱۶۴} را استخدام کرد و نمایشگاهی قومی به راه انداخت.^{۱۶۵}

ارائه سخنرانی در آغاز و یا پایان و یا در خلال اجرای نمایشگاه ها توسط برگزارکنندگان امری متداول بود. اگرچه آرشیوی از این سخنرانی ها نگهداری نشده اما چکیده ای از نکات اصلی آنها در گزارشاتی که در روزنامه های آن زمان به چاپ می رسید هنوز از طریق نسخه های آرشیوی آنها قابل مطالعه است. این سخنرانی ها که توسط افرادی مشهور عرضه می شد از چند نظر دارای کارایی بودند. مثلاً به طور صریح و روشن، موضوع این سخنرانی ها ارتباط بین اقوام به نمایش گذاشته شده و مباحث داغ روز از جمله تنوع

نژادی بشر، امپریالیسم، و سیاستگذاری های مرتبط با مستعمرات را در بر می گرفت. از سوی دیگر، گنجاندن سخنرانی در این نمایشگاه ها این فرصت را به وجود می آورد که از طریق روزنامه هایی که اجرای آنها را گزارش می کردند، بخش وسیع تری از جمعیت پوشش داده شود و در نتیجه، موضوع تفاوت های نژادی بین نژاد اروپایی و نژادهای غیر اروپایی حتی به اطلاع افرادی که نمی توانستند به این نمایشگاه ها بیایند برسد.^{۱۶۶}

در معرفی اقوامی که در نمایش ها عرضه می شدند، سخنرانان بر دو موضوع تأکید مشترک داشتند: (۱) تفاوت فاحش بین نژاد آنان و نژاد سفیدپوستان اروپایی و (۲) اینکه به رغم تفاوت های نژادی فاحش، ایشان نیز از نوع انسان اند و امیدی به متمدن شدن آنها در تعامل با نژاد اروپایی هست. اسناد به جا مانده از این سخنرانی ها حاکی است که یکی از سخنرانان به نام «جی اس تایلر»^{۱۶۷} در مورد قوم سن از آفریقای جنوبی چنین گفته است:

«از نظر چهره، صورت اعضای این قوم شباهت زیادی به صورت ستوران دارد و از این رو این قوم حتی با پست ترین نمونه های بشری که در جاهای دیگر زندگی می کنند قابل قیاس نیست... اما با این وصف ما نمی توانیم آنها را از نوع بشر ندانیم. [برعکس، ما] باید دست دوستی به سوی آنان دراز کنیم و به خود یادآور شویم که همان خدایی که در انسان سفیدپوست، متعالی ترین صفات را به ودیعه گذاشته است این قوم درمانده و جاهل را نیز آفریده و بر ما تکلیف است که با او غمخواری کنیم، وظیفه ای که کوتاهی از آن به منزله گناهی بزرگ برای مؤمنین است.»^{۱۶۸}

از این رو تعجب آور نیست که مبلغین مسیحی نیز از جمله گروه های فعال در ارائه اینگونه نمایشگاه ها بودند. ایشان معمولاً افرادی را به نمایش می گذاشتند که قبلاً به کیش مسیحیت درآمده بودند. از طریق اینگونه نمایش ها مبلغین نشان می دادند که چگونه مسیحیت در مستعمرات در امر ارشاد «متوحشین» فعال و مؤثر است. در بسیاری از موارد، این «اصلاح شدگان» به محل زندگی قبلی خود باز گردانده می شدند تا محیط را برای استقرار مبلغین مسیحی از اروپا مهیا سازند.^{۱۶۹}

نقش دولت در برگزاری نمایشگاه های قومی نیز پر رنگ بود. به ویژه در فرانسه، مقامات دولتی و بخش خصوصی نقشی برجسته و متمرکز در برگزاری این نمایشگاه ها داشتند. تا دهه های پایانی قرن ۱۹ و با افزایش مستعمرات فرانسه در آفریقا و شرق آسیا، ابداعات دولت در برگزاری نمایشگاه های قومی ابعاد پیچیده تری پیدا کرد. در نمایشگاه سال ۱۸۸۹، تمرکز برگزارکنندگان و مجریان فرانسوی، بر فراهم کردن سرگرمی برای شهروندان فرانسوی با استفاده از هنرمندان و پیشه وران بومی بود.

«دست اندرکارانِ فرانسوی، چه آنان که در پاریس بودند و چه آنان که در مستعمرات استقرار داشتند اعتقاد داشتند که با ساختن سازه هایی موقت از روستاهای بومی در نمایشگاه ها می توان بر استقبال توده ها افزود. اعلامیه رسمی «نمایشگاه جهانی» در سال ۱۸۸۹ حضور «بومیان خارجی» در «میدان معلولین» در پاریس را به طور مکرر تبلیغ و آن را شایسته توجه عموم مردم معرفی می کرد. در دومین «جشنواره شب استعمار»، اعلامیه رسمی دولت تعداد بازدیدکنندگان را قریب به ۲۰ هزار نفر گزارش کرد. در این شب تعداد بسیاری از مردم گرد هم آمدند تا رژه سربازان سواره نظام تونس و عرب [که توسط ژنرال های فرانسوی آموزش دیده بودند] را نظاره گر باشند.»^{۱۷۰}

علاوه بر نظامیان بومی، برای ساختن سازه های موقت و به منظور تأمین بازیگران این نمایشگاه ها، تعداد کثیری از پیشه وران، حرفه مندان و روستائینان بومی به فرانسه آورده و به کار گمارده می شدند. در فرانسه، دولتیان و سرمایه داران بزرگ به درستی دریافته بودند که از طریق این نمایشگاه ها می توانستند، به رغم ماهیت خشونت آمیز و استعماری فعالیت های خود در مستعمرات، با حفظ شعار انقلابی «برادری»، بر نفوذ مثبت خود در اذهان عمومی در داخل کشور بیفزایند. در واقع این نمایشگاه ها فرصتی بود برای انتقال این پیام از زمامداران فرانسه به مردم آن که تو گویی جمهوری فرانسه با به استعمار کشیدن میلیون ها انسان در دیگر کشورها، با قدرت و درایت، با انجام مسئولیت ارشادی و فرهنگی خود در سطح جهانی، در حق «مردم عقب مانده» دنیا نیز لطف بزرگی کرده است.

«برتری فرهنگی، مدرنیزاسیون [تجدد]، دستاوردهای تکنولوژیکی، مسئولیت های ملی فرانسه برای پیشرفت دیگر «نژادها» و همکاری ثمربخش با مردم در مستعمرات، از جمله پیام هایی بود که برگزارکنندگان نمایشگاه های قومی فرانسه بر آنها تمرکز داشتند. در واقع، این پیام ها بیش از هر چیز برتری «نژاد» فرانسوی را در نمایشگاه ها به نمایش می گذاشت... به جرأت می توان گفت همین اصول و ایده آل ها امروز نیز محور تعاملات فرهنگی و سیاسی بین فرانسه و مستعمرات پیشین اوست.»^{۱۷۱}

۴.۳.۲ انگیزه پدیدآورندگان برای تولید محتوا

در بالا به برگزارکنندگان فعال از اقشار مختلف، مثل هنرمندان، دانشگاهیان، دولتیان و غیره پرداختیم که هر قشر با انگیزه های حرفه ای و فردی خاص خود به تولید محتوا برای این رسانه زنده دست می زدند. اما در پاسخ به این سؤال می توان به انگیزه دیگری نیز دست یافت؛ انگیزه ای که به عنوان هدفی عام برای جمیع اقشار ساکن در کشورهای اروپایی مهم و مؤثر بوده است. این هدف واحد همان حفظ روابط استعماری بین اروپا و مستعمرات رو به گسترش در آسیا و آفریقا و دیگر نقاط جهان بود. همانطور که در جای دیگر با جزییات بیشتری آمده است،^{۱۷۲} در استعمار اروپا، امور تجاری - از تجارت بردگان گرفته تا تجارت ادویه - توسط شرکت های سهامی عام انجام می شد، شرکت هایی که اقشار مرفه مردم در آنها صاحب سهام بودند.

روابط استعماری حاکم بین کشورها و ثروت عظیمی که با خشونت و زور از مستعمرات به اروپا منتقل می شد تنها در چارچوب ذهنیتی که تفاوتی نژادی بین انسان های «برتر» اروپایی و انسان های «پست تر» ساکن در مستعمرات به وجود می آورد قابل تصور و توجیه بود. به عبارت دیگر، طمع کسب سود برای اقشار برخوردارتر جامعه انگیزه ای بسیار قوی برای سرمایه گذاری در شرکت های تجاری برده فروش ایجاد کرده بود. اما سد اخلاقی که مانع سرمایه گذاری افراد بیشتری در این تجارت بود باید از میان برداشته می شد. و برگزاری مستمر نمایشگاه های قومی برای تحقیر نژادی مردم بومی در مستعمرات به سرمایه گذاران بالقوه اطمینان اخلاقی می داد که همراهی با شرکت های تجاری فقط به کسب سود منجر نمی شود بلکه زمینه متمدن شدن تعداد کثیری از اقوام بدوی و وحشی در سراسر جهان را نیز فراهم می سازد که خود کار خیری است.

تصور چنین انگیزه ای که آحاد مردم را در آن زمان راغب به همکاری با شرکت های تجاری می کرد در زمان ما کار دشواری نیست چرا که امروزه همین الگوی توزیع منافع و انگیزتن آحاد مردم به همکاری در تاراج دارایی های سرزمینی خودشان را در نظام بورس سهام شاهدیم. با طمع دستیابی به درآمدی نسبتاً ناچیز و نامطمئن، شهروندان کشورها، اندوخته های خود را، به جای سرمایه گذاری در ایجاد اشتغال و تولید محلی، در شرکت های بزرگ صنعتی و معدنی داخلی و خارجی که به تاراج دارایی های مشترک سرزمینی آنان مشغول اند سرمایه گذاری می کنند. ایشان چنین می کنند به این امید که شاید سهامی که در این شرکت ها خریداری کرده اند از نظر قیمت ترقی کند و یا سود بیشتری در ازای هر سهم به آنها تعلق گیرد. مادامی که سوداگران و صنایع بزرگ غربی از صادرات و واردات تولیدات این شرکت ها سود کلان می برند، سهامداران فریب خورده بورس سهام، غافل از اجحاف و حقارت بزرگی که بر آنها تحمیل شده، فقط چشم به نوسانات قیمت سهام (چند ریال، چند یوان، چند سنت و غیره) می دوزند. به همین شکل، در میان اروپاییان قرن ۱۹ و نیمه اول قرن ۲۰ نیز بی شک افرادی وجود داشتند که بر اساس موازین اخلاقی و بشردوستانه، مخالف برده داری، بهره کشی انسان از انسان و استعمار بودند اما به طمع درآمدی اندک و استمرار بهره مندی از محصولات وارداتی از مستعمرات، مثل قهوه و چای و شکر و... به حقارتی که استعمار بر ایشان در اروپا و بر دیگر انسان ها در مستعمرات تحمیل کرده بود تن می دادند!

۴.۳.۳ مخاطبین هدف رسانه نمایشگاه های قومی

در زمان فعالیت متفکرانی چون روسو در قرن ۱۸، محتوای رسانه در قالب رساله، کتاب و مقاله و عمدتاً با هدف اطلاع رسانی به اندیشمندان و رهبران فکری جامعه تدوین می شد. اما همانطور که از تبلیغات بازمانده از نمایشگاه های قومی قرن ۱۹ و ۲۰ بر می آید، مخاطبین هدف در رسانه زنده «باغ وحش انسانی»، توده های مردم بودند. یعنی تلاش پدیدآورندگان و گردانندگان این نمایش ها رساندن پیام به عموم مردم بود و نه قشر

خاصی از آنها. از این رو می توان نتیجه گرفت که هر آنچه از نظر تغییر ذهنی و رفتاری از این فعالیت مد نظر برگزارکنندگان بود، کل جامعه را هدف قرار می داد.

۴.۳.۴ اثرکرد تحقیر بر جامعه تحقیرکننده

شکی نیست که باغ وحش های انسانی، اقوام و ملت ها در دیگر کشورها را تحقیر می کرد و آنان را از مقام خود به عنوان انسان کمتر جلوه می داد. اما نکته قابل توجه در ادامه بحث حاضر این است که، نمایشگاه های قومی در عمل، اروپاییان را نیز تحقیر می کرد. به این معنی که ایشان را نیز از جایگاه انسانی خود تنزل می داد. تماشاچیان، برای تماشا کردن، مسخره کردن، زل زدن، و گاه حتی لمس کردن نمونه های «حیوانی-انسانی» از «سرزمین های وحشی» و «کشورهای عقب مانده» به نمایشگاه ها هجوم می آوردند و نه به قصد دیدار با تعدادی از هموعان خود به منظور یادگیری و تبادل نظر و تجربه. متأثر از ترکیبی از مشاهدات عینی و آنچه سخنرانان از تفاوت های نژادی در ذهن ایشان برجسته می کردند، مخاطبین این رسانه زنده به کنار گذاشتن ارزش های اخلاقی خود تشویق می شدند تا تجاوز آشکار کشورشان به دیگر سرزمین ها، به نام تجارت و تمدن، ادامه یابد.

۴.۴ کسانی که تحقیر می شوند، چه نگاه و احساس جدیدی نسبت به خود می یابند و چه رفتارهایی از آنان سر می زند؟

پژوهشگران تحقیر، انواع تحقیر را از دو منظر دسته بندی کرده اند: از دیدگاهی که نوع تحقیر را از سوی تحقیر کنندگان بررسی می کند و دیدگاهی دیگر که رفتار تحقیرشدگان را در واکنش به تحقیر شدن شناسایی می نماید. در ادامه، ضمن معرفی تحقیرشناسی از منظر اول، به بررسی تحقیر شناسی از منظر دوم با استفاده از شواهد به جا مانده از نمایشگاه های قومی یا همان باغ وحش های انسانی می پردازیم.

از دیدگاه نخست، به طور کلی، دو نوع تحقیر شناسایی شده است: (۱) وقتی که رفتار کسی با دیگری به گونه ای است که انگار او به حیوان و یا کودکی عقل نارس نزدیک تر است تا به انسانی عاقل و بالغ. این نوع تحقیر را «تحقیر حیوانی»^{۱۷۳} نام نهاده اند. و (۲) وقتی که رفتار با انسان دیگر به گونه ای است که انگار او فقط در حد ماشین یا ابزار، کارآیی و ارزش دارد و یا اینکه او بدون اتکا به ماشین آلات یا هوش مصنوعی قادر به انجام کاری نیست. اینگونه تحقیر را «تحقیر ماشینی»^{۱۷۴} می خوانند.^{۱۷۵} نمایشگاه های قومی قرن ۱۹ و ۲۰ مسلماً از نوع تحقیر حیوانی بود. و با گسترش هر چه بیشتر استفاده از فناوری های دیجیتال، رایانه ها، ربات ها و انواع نرم افزارها و هوش مصنوعی در زندگی روزمره و محیط های کار، امروزه ما بیشتر با نمونه هایی از نوع تحقیر ماشینی سرو کار داریم.

اما تحقیر در ارتباط با واکنش و رفتار تحقیرشدگان به گونه ای دیگر قابل دسته بندی است. برای رسیدن به شناختی روشن در این راستا می توان پرسید که مثلاً تأثیر و واکنش اقوام مختلف به «تحقیر حیوانی» اروپاییان، چه از طریق رسانه «باغ وحش انسانی» و چه از طریق دیگر رسانه ها مثل «سفرنامه ها» (فصل ۵) چگونه بود؟ و در عصر حاضر می توانیم بپرسیم، مردم از «تحقیر ماشینی» چگونه اثر می پذیرند و چگونه به آن واکنش نشان می دهند. پژوهشگران تحقیر، اثرگذاری رفتارِ حقارت آمیز بر تحقیرشدگان در گذشته را نیز به دو گونه تقسیم کرده اند: ۱) وقتی فرد (یا گروه) تحقیر شده متوجه نگرش تبعیض آلود و حقارت آمیز دیگران نسبت به خود می شود و آن را نمی پذیرد، اما به منظور بقا می کوشد که رفتار خود را با اعمال تحقیرآمیز تحقیرکنندگان هماهنگ کند. به این نوع تحقیر «متاتحقیر»^{۱۷۶} می گویند. ۲) وقتی فرد (یا گروه) تحقیر شده متوجه نگرش تبعیض آلود و حقارت آمیز دیگران نسبت به خود می شود و آن را می پذیرد. به این نوع تحقیر «خودتحقیری»^{۱۷۷} می گویند.

۴.۴.۱ متاتحقیر

مسدود یا محدود شدن آزادی های فردی جهت رفع نیازهای اساسی زندگی از جمله نشانه های آشکار وجود «متاتحقیر» است. به بیان دیگر، انسان ها از وجود تحقیر آگاه می شوند وقتی می بینند که کس یا کسانی فعالیت های مرتبط با رفع نیازهای اساسی زندگی ایشان - یعنی نیاز به آزادی در اداره امور حیاتی زندگی، نیاز به استقلال در اندیشه و رفتار در برقراری روابط اجتماعی و محیطی و نیز نیاز به احترام به خود - را سد یا به نحوی محدود کرده اند. اگر چه در واکنش به اینگونه تحقیر، فرد تحقیرشده خود را کمتر از انسانی بالغ و دانا نمی بیند، اما متاتحقیر پیامدهایی از نوع شناختی، احساسی و رفتاری بر جمعیت تحقیرشده تحمیل می کند. منظور از پیامد «شناختی» این است که فرد تحقیر شده حس احترام به خود و اینکه او قادر است چیزها و پدیده ها را از دیدگاه خود بسنجد و بفهمد را تا حدی از دست می دهد؛ او همواره برای یافتن راه حل مسایل موجود به جواب هایی که دیگران فراهم کرده اند بسنده می کند. منظور از پیامد «احساسی» این است که فرد تحقیر شده نسبت به چیزها و پدیده ها و نیز نسبت به خود، متأثر از مجموعه ای بزرگتر از احساسات منفی است تا احساسات مثبت. و منظور از پیامدهای «رفتاری» این است که فرد تحقیر شده در رویارویی با مسایل، خود را منشأ اثر و قادر به نو اندیشی نمی داند و از این رو میل به تقلید و بی تفاوتی می یابد. تحقیرشدگانی که تحت تأثیر متاتحقیر اند و از وجود آن آگاه اند لزوماً متوجه پیامدهای شناختی، احساسی و رفتاری ناشی از این نوع تحقیر در خود نیستند.^{۱۷۸}

مصادیقی از متاتحقیر و واکنش تحقیرشدگان نسبت به آن را می توان در شواهد به جا مانده از نمایشگاه های قومی یافت. یکی از محققین، از منظری کلی، واکنش بومیان به این نمایشگاه ها و فرصت شرکت در آنها را بدینصورت خلاصه کرده است:

«برخی از آنان احتمالاً ترکِ موطن خود را به منظور فرار از خشونت و سرکوب می پذیرفتند؛ برخی دیگر با این شرط که بتوانند از طریق بازیگری امرار معاش کنند با نمایشگاه داران همراه می شدند. و برخی دیگر، به لحاظ سن پایین، معلولیت ذهنی یا چون برده بودند نمی توانستند نظری از خود داشته باشند. و از میان اینان، زندانیان بودند که گزینهٔ چندانی نداشتند. ایشان یا باید بازیگر می شدند یا در حبس می ماندند. حتی برخلاف موارد نامبرده که در آن بازیگران خلاف میل باطنی مجبور به بازیگری می شدند برخی نیز بودند که با انتخاب خود وارد توافق هایی قراردادی می شدند تا در این نمایشگاه ها خود را به نمایش بگذارند. اما [به علت وجود رابطه ای از نوع قدرت و استعمار بین نمایشگاه داران اروپایی و بازیگران غیر اروپایی] تشخیص دقیق اینکه تا چه حد ورود بازیگران به این قراردادها واقعاً اختیاری بوده دشوار است.»^{۱۷۹}

مشخصاً قراردادهایی که بین زندانیان هندی و نمایشگاه داران منعقد می شد از نوع واکنش تحقیرشدگان به متاتحقیر است. نمایشگاه دارانی که از اقدام دولت هند برای تربیت و توانمندسازی زندانیان از طریق آموزش انواع پیشه ها به آنان خبر داشتند، با جلب رضایت مسئولین زندان ها، برای انتقال تعدادی پیشه ور هندی در بند به اروپا به منظور اجرای نمایش اقدام به عقد قرارداد با آنها می کردند. همانطور که در بالا آمد، زندانیان برای رسیدن به آزادی، تحقیر بازیگری در نمایشگاه های قومی را می پذیرفتند.

«تعدادی از زندانیان هندی را به قصد بازی در نمایشگاه «استعمار و هندوستان» در سال ۱۸۸۶، به لندن آوردند. کمیسیون سلطنتی که مسئول برگزاری این نمایشگاه بود شرکت آقای «هنری اس کینگ»، که یک شرکت کشتی رانی بود را استخدام کرد تا ۳۱ پیشه ور [زندانی] از شبه قاره انتخاب و برای این منظور به خدمت بگیرد. شرکت مذکور نیز از شخصی به نام دکتر جان ویلیام تایلر، که در آن زمان زندانبان زندان مرکزی آگرا در هند بود کمک خواست. تایلر نیز بدین منظور، مردانی از زندان خود انتخاب و ایشان را تا لندن همراهی کرد.»^{۱۸۰}

واکنش رهبر «زولوها» که همراه با گروهی از بازیگران آفریقایی به لندن آمده بود نیز مصداقی دیگر از واکنش تحقیرشدگان به متاتحقیر است. در این مثال به روشنی مشخص است که چگونه فرد تحقیرشده به دلایلی با تحقیرکننده همراهی می کند ولی خود را به عنوان انسانی کمتر از او که تحقیرش می کند نمی بیند:

«در سپتامبر سال ۱۸۵۳، «مانیوس»^{۱۸۱} رهبر زولوها مجبور شد که [در لندن] برای دفاع از خود در برابر اتهام ضرب و جرح به دادگاه برود. بنابر گزارشات موجود، روز قبل، مانیوس همراه با ۴ تن دیگر از اعضای گروه بازیگران زولو به «پارک هاید» در لندن رفته بودند. مدیر نمایشگاه، مردی به نام «کالدیکات»، از آنها خواست که بازگردند. رهبر زولو از انجام خواستهٔ مدیر سرپیچی کرد اما با فشار افسر پلیس به محل سکونت او

نمایش] خود در مکانی به نام «گالری جورج» اسکورت شد. اما به جای اینکه به داخل ساختمان بروند، زولوها در بیرون بنا ایستادند. و جمعیتی از لندنی ها به دور زولوها جمع شدند و تماشا می کردند. در این هنگام کالدکات، رهبر زولوها را هل داد که او را به زور به داخل گالری ببرد. مانیوس هم در پاسخ، مشتی حواله او کرد. و وقتی که می رفت تا مشت دومی نیز نثار او کند دیگران مانع شدند. زولوها که از درگیری رهبر خود با مدیر نمایشگاه احساس ناامنی می کردند به داخل رفتند و به سلاح های خود مجهز شدند. کالدکات که بیم آن داشت که کار به خشونت بیشتر بینجامد از پلیس خواست که مانیوس را دستگیر کند. در دادگاه مانیوس ادعا کرد که خشونت کالدکات نسبت به او به این خاطر بوده که او اقدام به خروج از محل اسکان خود کرده است و این کاری نبوده که سزاوار رفتار غیرمحترمانه کالدکات با او باشد. او حق خود می دانست که جواب بی احترامی را با مقابله به مثل بدهد...»^{۱۸۲}

۴.۴.۲ خودتحقیری

در این نوع اثرپذیری، تحقیرشدگان به وجود تحقیر از سوی غیر اشراف دارند، اما در عین حال، این جایگاه کمتر از انسان را، برای نگاه کردن به خود، به صورت موقتی یا دائم، می پذیرند و از همین منظر به خود می نگرند و رفتار می کنند.^{۱۸۳} مصداقی از خودتحقیری را می توان در رقابت هایی یافت که بین برخی از بومیان آمریکای شمالی برای شرکت در نمایش هایی موسوم به «بوفالو بیل»^{۱۸۴} در می گرفت. بسیاری از برندگان این رقابت ها به مرور به بازیگرانی حرفه ای بدل می شدند که تحقیر شدن در نمایش های اروپایی را در ازای پرداختی که به آنها می شد کاملاً پذیرفته بودند:

«تا اواخر قرن ۱۹، برخی از بومیان در سطح بین المللی به بازیگرانی مشهور بدل شده بودند و در نمایشگاه های مختلف ظاهر می شدند. برخی از بهترین مثال ها از این دست را می توان در نمایش های موسوم به «بوفالو بیل» در سال ۱۸۸۳ و بعد از آن یافت... سال ها پیشتر، «ویلیام کودی»^{۱۸۵} یا همان «بوفالو بیل» برای انتخاب بازیگران مناسب به سراغ قبایل سرخپوست می رفت. فرآیند انتخاب بهترین بازیگران، خود به مراسمی معروف بدل شده بود. صدها تن از سرخپوستان با بهترین لباس های بومی خود به این مراسم می شتافتند [به این امید که برای نمایش انتخاب شوند] اما نهایتاً فقط تعدادی انگشت شمار برگزیده می شدند... ظاهراً کشش بالای بازیگری در این نمایش ها با دستمزدهای بالایی که بازیگران دریافت می کردند بی ارتباط نبود. اما از دهه ۱۸۹۰ به بعد، نمایشگاه داران ترجیح می دادند که بازیگران با تجربه را برای نمایش های خود برگزینند... نمایشگاه داران می خواستند که بازیگرانی که انتخاب می کنند کاملاً با مقتضیات نمایش در برابر تماشاچیان اروپایی [که احتمالاً با آنها با بی احترامی و تحقیر رفتار می کردند] آشنایی داشته باشند [تا مبادا واکنش های نابجا از خود نشان دهند].»^{۱۸۶}

۴.۴.۳ خودتحقیری ناخودآگاه

و البته با گسترش و نفوذ هر چه بیشتر سیستم های تحمیلی توسعه در نیمه دوم قرن ۲۰، نوع سومی از اثرپذیری در برابر تحقیر نیز گسترش یافته است. این نوع از اثرپذیری را می توان «خودتحقیری ناخودآگاه»^{۱۸۷} نامید. چگونگی محدود کردن ذهنی و رفتاری مردمان در این سیستم ها، که عموماً با اتکا به علوم شناختی طراحی شده اند، قبلاً در گزارشی جداگانه آمده است^{۱۸۸} و از این رو نیازی به تکرار جزئیات آن مطلب در اینجا نیست. اما در این مورد همین گفته بس که چون این سیستم ها به نحوی زیرکانه و به نام «پیشرفت» و «ترقی» در کشورها استقرار یافته اند، جهانیان کمتر به جنبه های تحقیر آمیز و استعماری آنها اشراف دارند و حتی در بسیاری از موارد به برخورداری از این سیستم های تحمیلی به خود می بالند!

فصل ۵. رسانه «سفرنامه» و روش های کلاسیک در تحقیر مکتوب

همانطور که در بالا اشاره شد گنجاندن سخنرانی ها توسط دانشگاهیان و دانشمندان در اجرای نمایشگاه های قومی راهکاری برای باور پذیرتر کردن آنها و دستیابی به تأثیری وسیع تر و ماندگارتر در سطح جامعه و در بعد زمان بود. روزنامه ها که خلاصه ای از این سخنرانی ها را منتشر می کردند در عمل محتوای این رسانه را به بخش هایی از جامعه که به دلایل مختلف، از جمله هزینه نسبتاً بالای ورود به نمایشگاه ها، قادر به شرکت در آنها نبودند میسر می ساختند. ابزار دیگر برای وسعت بخشیدن و ماندگارتر کردن پیام نمایشگاه های قومی، پوسترهای بزرگ تبلیغاتی بود. بسیاری از شهروندان که نمی توانستند به درون باغ وحش های انسانی راه یابند، اطلاعات خود در مورد انسان های «عجیب و غریب» و «شبه حیوان» که از دیگر جاهای دنیا در شهرشان به تماشا گذاشته شده بودند را از طریق این پوسترها دریافت می کردند. مأخذ اطلاعاتی که در این پوسترهای رنگی، همراه با نقاشی های هنرمندانه، عرضه می شد همان سفرنامه هایی بود که پیشتر توسط سیاحان و مردم شناسان اروپایی از همان سرزمین و فرهنگ تهیه شده بود. پس می توان به جرأت گفت که سفرنامه هایی که روسو بر تدوین آنها از اقصی نقاط دنیا توسط مشاهده گران اهل علم (و نه تاجران و سربازان و مبلغین کلیسا) تأکید داشت، رسانه نافذ دیگری برای تحقیر جوامع و فرهنگ های غیر اروپایی بود. در واقع، این متون، رسانه ای به مراتب فراگیرتر از نمایشگاه های قومی به شمار می آید چرا که بر اساس پژوهشگرانی که در این زمینه مطالعه کرده اند، تا اواسط قرن ۱۹، جایی از کره زمین نبود که توسط مشاهده گران اروپایی سیر نشده و در مورد آن مطلبی نوشته نشده بود.^{۱۸۹} و مسلماً این متون، در مقایسه با رسانه ای زنده و شفاهی مثل نمایشگاه های قومی، از قوام و دوام و تأثیر بیشتری برخوردار بوده است.

با راه یافتن اروپاییان به قاره آمریکا و اقیانوسیه توسط دریانوردانی چون کریستف کلمب، «جان کابوت»^{۱۹۰}، «آمریگو وسپوچی»^{۱۹۱} و «ویلم یان زون»^{۱۹۲}، سرزمین های عظیمی برای چپاول و ثروت اندوزی به روی اروپاییان گشوده شد. اما قبل از اینکه شرکت های سهامی عام بتوانند در کار اکتشاف و بهره برداری از

دارایی های این سرزمین ها اقدام کنند، نیاز به اطلاعات بیشتری بود. و این اطلاعات وسیع قابل گردآوری نبود مگر به دست انسان های ماجراجویی که نه تنها از قبول مخاطرات شناسایی سرزمین های ناشناخته ابایی نداشتند بلکه به آن اشتیاق می ورزیدند. از این رو، بسیاری از سفرنامه ها به گونه ای نوشته می شدند که علاوه بر اطلاعاتی وسیع در مورد

(۱) سرزمین های جدید و منابع آنها،

(۲) امکانات موجود برای حمل و نقل، مثل بنادر و راه ها، و

(۳) خطرات محیطی (مثل بیماری های محلی) و اجتماعی (مثل مقاومت بومیان)،

همچنین شامل وصف هیجان انگیزی از ماجراجویی های مرتبط با سفر در سرزمین های ناشناخته نیز می شد.

«[سبک نگارش بسیاری از سفرنامه ها] به گونه ای بود که در خیال بسیاری از خوانندگان، به هیجان ماجراجویی و «قهرمان بازی» دامن می زد... و این ماجراجویی های رؤیایی دیر یا زود در ذهن افراد مستعد به شکل آرمانی چون «جانفشانی برای بسط امپراتوری» ظهور می کرد و مردان جوان را به سرزمین های دوردست فرا می خواند.»^{۱۹۳}

سفرنامه نویسان در عرضه مشاهدات و هیجانات خود از روش های زیرکانه ای استفاده می کردند. در ادامه این فصل، با تمرکز بر یکی از سفرنامه های معروف نیمه دوم قرن ۱۹ با عنوان «عبور از قلب قاره سیاه»^{۱۹۴} که توسط سیاحی انگلیسی به نگارش در آمد، به معرفی این روش ها می پردازیم. سپس با آوردن دو مثال از سفرنامه هایی که اروپاییان از ایران منتشر کردند، کاربرد و اثرکرد همین روش ها، میزان استقبال اروپاییان از تحقیر ایرانیان و پذیرش تحقیر از سوی ایرانیان را بررسی می کنیم.

۵.۱ تظاهر به «پژوهش علمی» و استناد به «علم نژاد»

از قرن ۱۸ میلادی به بعد، یعنی بعد از «عصر روشنگری» و تدوین «علم نژاد»، به سفرهای سیاحان اروپایی به عنوان «اکتشافات علمی» نگریسته می شد. از این رو، هم از منظر مخاطبین سفرنامه ها و هم از دیدگاه خود سیاحان، کاری که سفرنامه نویسان انجام می دادند اساساً خیرخواهانه و از نظر اخلاقی پسندیده، ارزشمند و «علمی» بود. اینگونه وانمود می شد که این سیاحان پژوهشگر، در جستجوی علم و دانش، جان و مال خود را به مخاطره می اندازند و به هیچ وجه در پی تصاحب سرزمین دیگران یا ثروت اندوزی نیستند. اما در واقع این فقط ظاهر امر بود،

«چرا که غالباً پس از انتشار سفرنامه ها دیری نمی گذشت که نمایندگان از هموطنان سیاح که دست بگیر داشتند و اهل خشونت هم بودند، بر اساس اطلاعات عرضه شده در سفرنامه ها، راه خود را به درون سرزمین توصیف شده [جهت تاراج] می گشودند. کما اینکه انتشار یافته های «عبور از قلب قاره سیاه» توسط

نویسنده آن، سرآغاز دوره ننگینی از تاریخ استعمار در قاره آفریقا است که در تاریخ اروپا، «مسابقه نفس گیر برای تصاحب آفریقا»^{۱۹۵} نام گرفته است. طی این دوره از استعمار، قدرت های اروپایی با شتاب آفریقا را بین خود تقسیم کردند.^{۱۹۶}

بخشی از تظاهر علمی سفرنامه نویسان، استناد به «علم نژاد» بود. اگر چه امروزه نیز در گفتگوها سخن از نژاد سیاه و نژاد سفید و غیره به میان می آید، اما «علم نژاد» علمی کاملاً بی اعتبار محسوب می شود. در این علم جعلی یادگاری از عصر روشنگری، تفاوت های ظاهری انسان ها به معنی تفاوت در خلیات و توانایی های فکری آنان شمرده می شد. «علم نژاد»، در دورانی که در افکار عمومی و افکار نخبگانی اروپا پر رنگ و برجسته بود، رابطه ای مستقیم بین تکامل بیولوژیکی انسان ها از یک سو و تکامل اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی آنها از سوی دیگر را مسلم می دانست. از این رو، نویسنده «عبور از قلب قاره سیاه» مانند بسیاری از متفکران و دانشمندان معاصر خود

«به چیزی که امروزه گاه «نظریه مرحله ای»^{۱۹۷} خوانده می شود اعتقاد داشت. بر اساس این نظریه، تمامی جوامع بشری به طور طبیعی از مراحل مشخص از رشد اجتماعی، اقتصادی و تکنولوژیکی [می باید] عبور کنند [تا جوامعی متمدن شوند]...

«بسیاری از سفرنامه نویسان [اروپایی و آمریکایی، حتی تا به امروز]، می پندارند که فقط ایشان و هموطنانشان به طرز شایسته ای تکامل یافته و «مدرن» شده اند... [ایشان] وقتی به سرزمینی دوردست سفر می کردند، چنان تصور می کردند که انگار سفر ایشان در مکان، سفری به گذشته در بُعد زمان هم هست و ایشان با جوامعی روبرویند که مثلاً در یکی از اعصار گذشته - عصر حجر، عصر مفرغ، یا قرون وسطی - بدون تغییر در جا زده اند. و البته نسبت دادن ایستایی به دیگر فرهنگ ها به این شکل کار خطایی است. تمامی فرهنگ ها طی زمان رشد می کنند و تغییر می یابند؛ در مورد جوامع بومی سنتی، این تغییرات، جامعه مورد نظر را در جهتی متفاوت از سمت و سویی که جوامع اروپایی انتخاب کرده اند پیش برده است و در نتیجه به ظهور جامعه ای انجامیده که با انتظارات سفرنامه نویسان از «مدرنیت» همسان نبوده است.»^{۱۹۸}

۵.۲ استفاده زیرکانه از واژه ها و دستور زبان

سفرنامه نویسان با شرح جزییات فراز و نشیب روز به روز سفر خود می کوشیدند تا متنی جذاب و هیجان انگیز برای مخاطبین خود فراهم کنند. یکی از تکنیک های ایشان تقلید از روش داستان نویسی بود. از این رو می بینیم که سفرنامه نویسان برای هر چه هیجان انگیزتر کردن صحنه هایی از داستان خود، گاه به جای استفاده از زمان ماضی، از زمان حال، استفاده می کنند. مثلاً در سفرنامه «عبور از قلب قاره سیاه»، سفرنامه

نویس یکی از صحنه های درگیری گروه چند صد نفری مسلح خود با بومیان در یکی از رودخانه های قاره آفریقا را بدینصورت به نگارش در آورده است:

«وقتی می بینم که قایق غول پیکر بومیان مستقیم به سوی ما می آید، به مردانم رو می کنم و می گویم: «بچه ها، دل قوی دارید، مثل پولاد. صبر کنید. شلیک نکنید تا اول نیزه پرانی آنها شروع شود. همه با هم شلیک نکنید. یکی یکی. هدف بگیرید و ماشه را بکشید... فکر فرار به سرتان نزنند چون نجات شما فقط در تفنگ شماست.»

و پس از توصیف درگیری مردان مسلح خود با بومیان نیزه به دست و عقب نشینی بومیان، نویسنده ادامه می دهد:

«حالا خونمان [حسابی] به جوش آمده. دنیای پرخطر و مرگباری است اینجا. و ما برای اولین بار با تمام وجودمان احساس نفرت می کنیم، احساس نفرت نسبت به این غول های لاشخور کثیف. پس ما وقت را تلف نمی کنیم، لنگرها را می کشیم و با شتاب در امتداد ساحل سمت راست رودخانه آنها را تعقیب می کنیم. تعقیب و گریز ادامه دارد تا از پیچ رودخانه می گذریم و روستاهای آنها را از دور می بینیم. خود را به ساحل می رسانیم و نبرد را در کوچه پس کوچه های روستاها [ای آنها] ادامه می دهیم. آنهایی که از قایق پیاده شده و از ترس جانشان به جنگل های اطراف گریخته اند را تعقیب می کنیم و در همانجا حق این آدمخواران را کف دستشان می گذاریم.»^{۱۹۹}

از دیگر راهکارهای زیرکانه ادبی سفرنامه نویسان «عرضه خاص به جای عام»^{۲۰۰} است. ضمن تظاهر به داشتن نگاهی دقیق و علمی، سفرنامه نویسان ابتدا موردی خاص از رفتار یک فرد را به دقت توصیف می کنند و سپس آن را به عنوان ویژگی عمومی تمامی اعضای قومی که با آن تماس برقرار کرده اند معرفی می کنند. اصطلاحاً این روش از قوم نگاری که امروزه مردود و منسوخ شناخته می شود را «قوم نگاری ایستا»^{۲۰۱} می نامند. در این روش نه تنها عملکردهای خاص یک فرد به عنوان روشی عام عرضه می گردد، بلکه رفتار و حالات یک فرد به عنوان تمایلات فرهنگی اعضای کل جامعه در تمامی اعصار وانمود می گردد. این عملکرد غیر علمی در مردم شناسی جلوه ای ایستا از جامعه مورد مطالعه ارائه می دهد که انگار نه در گذشته تغییر کرده است و نه در آینده تغییر خواهد یافت، بلکه همیشه به یک شکل و حالت بوده و باقی خواهد ماند.^{۲۰۲}

در ترکیبی از «عرضه خاص به جای عام» و «تظاهر به پژوهش علمی»، متن سفرنامه ها غالباً این برداشت را در ذهن مخاطب تداعی می کند که قضاوت و رأی نویسنده بر نگاهی جامع از موضوع مورد نگارش او استوار است. چه کسی می تواند آنچه را که در رفتار چند تن مشاهده کرده است را به تمامی اعضای یک جمعیت تعمیم دهد مگر اینکه به همه جای سرزمین مورد نظر سفر کرده باشد و خلیات آن چند نفر را در کل

جمعیت مشاهده کرده باشد؟ به بیان دیگر، سفرنامه ها با ترکیب این دو روش، به روش زیرکانه دیگری در نگارش و در جذب مخاطب خود دست می زدند که آن «تظاهر به جامعیت» است. با تظاهر به جامعیت، سفرنامه نویسان آثاری خلق می کردند که عامه مخاطبین خود را مرعوب می ساخت و جرأت مخالفت را از ایشان می گرفت. مخاطبینی که هرگز قادر به انجام سفری پرمخاطره در سرزمینی ناشناخته نیستند، طبعاً آنچه که مفصلاً توسط کسی که این توانایی و جسارت را داشته و مشاهدات خود را حکایت کرده را می پذیرند و آن را مورد سؤال و شک قرار نمی دهند.

۵.۳ تحقیر با توهین

استفاده از ناسزا، مثل «لاشخور» و یا «آدمخوار» غالباً برای خوارکردن بومیان در نظر خوانندگان سفرنامه ها انجام می شد. اما تعجب آور نیست اگر این نسبت ها توسط آندسته از خوانندگان اروپایی که هرگز پایشان به آفریقا و دیگر سرزمین های دور دست نرسیده بود واقعی تعبیر شده باشد. آیا قبایل بومی که در آفریقا یا جاهای دیگر زندگی می کردند و در برابر سیاحان متجاوز اروپایی مقاومت می کردند واقعاً «آدمخوار» بودند؟ آیا آنها علاوه بر «زنده خواری» دیگر انسان ها، «مرده خواری» هم می کردند؟ یا اینکه واژه های «آدمخوار» و «لاشخور» صرفاً به عنوان ناسزا و واژه ای تحقیرآمیز به منظور بازی کردن با احساسات مخاطب استفاده می شده است؟

تاریخ استعمار به روشنی گواهی می دهد که طرف متجاوز و متخاصم در سفرنامه ها در واقع همان سیاح اروپایی و سپاهیان مزدور اوست. کما اینکه ما امروز بر اساس شواهد تاریخی می دانیم که علاوه بر رفتارهای خشونت آمیز نویسنده «عبور از قلب قاره سیاه» با بومیان آن قاره، وی اطلاعات جغرافیایی و مردم شناختی ضروری جهت بهره برداری استعماری سرمایه گذاران اروپایی در آفریقای مرکزی و شرقی را جمع آوری و در اختیار آنان قرار داد.^{۲۰۳} اما استفاده زیرکانه و مغرضانه از واژه هایی چون «آدمخوار» یا «لاشخور» در نگارش این داستان، با پیامدهای احساسی آن، درک خواننده اروپایی از حکایت درگیری نویسنده سفیدپوست با بومیان سیاهپوست که در بالا آمد، را در مسیری قرار می داد که می توان آن را اینچنین نقل کرد: «گروهی از سیاحان فداکار و از جان گذشته اروپایی برای تفحص و پژوهش علمی در یکی از رودخانه های آفریقا مشغول به کار پرارزش خود بودند که ناگهان عده ای از بومیان متوحش و آدمخوار آن سرزمین به هوس اسیرکردن آنان یورش می آورند. برای چنین قوم آدمخواری چه چیزی خوشایندتر و هوس انگیزتر از عده ای سفیدپوست به ظاهر بی سلاح در سرزمینی غریب که قادر به دفاع از خود نباشند؟ ولی شکر خدا، هموطنان ما مسلح به سلاح گرم پیشرفته اروپایی بودند که البته در برابر نیزه های ابتدایی آدمخواران برتری کامل دارد. با این حال، در این رویارویی، سفیدپوستان متمدن و اخلاق مدار، خویشتنداری را بر خود لازم دانستند و تا زمانی که به آنها حمله نشد، دست به سلاح نبردند. و وقتی به برکت سلاح های پیشرفته اروپایی،

متوحشین سیاهپوست آفریقایی از شکار سفیدپوستان و خوردن آنها منصرف و متواری شدند، سفیدپوستان آنها را تعقیب کردند تا آنها را به سزای عمل خطایی که کرده اند برسانند و عبرتی ماندگار برای بازماندگان وحشی آنان به جای بگذارند، تا شاید وحشیگری را کنار بگذارند و از ترس مجازات هرگز هوس خوردن سفیدپوستان متمدن را به دل راه ندهند.»

خلاصه اینکه، تحقیر از طریق متوحش نشان دادن اقوامی که در صدد مقاومت در برابر نفوذ و تجاوز اروپاییان در سرزمین خود بر می آمدند تصاویری در ذهن مخاطبین سفرنامه ها به وجود می آورد که بومیان را سزاوار اعمال خشونت استعمارگران می نمود. همچنین برای اقوامی که تا این حد متوحش بودند، هر گونه تماس با اروپاییان متمدن، به ویژه اگر اداره امور سرزمینشان - از جمله بهره برداری از دارایی های طبیعی و کانی آنها - به دست «اروپاییان دانا» می افتاد البته به سودشان بود و ایشان را به سوی تمدن رهنمون می شد. به بیان دیگر، سفرنامه نویسانی چون نویسنده «عبور از قلب قاره سیاه»، با تحقیری که به سیاهپوستان روا می دارد «خود را سفیر و پیام آوری از جانب سه ناجی بشریت، یعنی تمدن، مسیحیت و تجارت، معرفی می کند. از دیدگاه اروپاییان و مردم در آمریکای شمالی فقط ترکیبی از این سه عامل می توانست مردم متوحش و بدوی [در دیگر فرهنگ های جهان] را به سطح بالاتری از توسعه مادی، اخلاقی و فکری برساند.»^{۲۰۴}

۵.۴ تحقیر با دلسوزی تصنعی

توصیف حقارت آمیز جوامع غیر اروپایی در سفرنامه ها در همه موارد با توهین همراه نیست. در برخی از موارد، تحقیر از طریق نشان دادن نوعی دلسوزی ساختگی صورت می گیرد. غالباً این رویکرد در توصیف جوامع بومی در مواردی انتخاب می شود که بومیان به جای مقاومت در برابر متجاوزین، راه سازگاری و همکاری را پیش می گیرند. پس مادامی که تحقیر از طریق توهین، احساساتی چون نفرت و انتقام را در مخاطبین دامن می زد، تحقیر با دلسوزی، ترحم نسبت به موجوداتی ضعیف و آسیب پذیر که باید از آنها حمایت شود را در قلب مخاطب تقویت می کرد. در سفرنامه «عبور از قلب قاره سیاه»، سیاهپوستان شهر بندری زنگبار بدینصورت توصیف شده اند. بلدهای محلی و باربران بومی ای که نویسنده و گروه بزرگ همراه وی را راهنمایی و کمک می کردند از بومیان همین شهر بودند:

«آنها محبت و لطف را می فهمند و قدردان اند. آنان از دیگر ویژگی های پسندیده انسانی نیز برخوردارند... [مطمئناً] از آنها می توان خدمتکاران خوب و فرمانبرداری تربیت کرد.»^{۲۰۵}

با تظاهر به بی طرفی و بی غرضی، نویسنده از این مشاهدات خود چنین نتیجه می گیرد که اگر چه آفریقاییان در مقایسه با اروپاییان تکامل یافته نیستند، اما شکی نیست که ایشان اساساً انسان هایی تربیت

پذیر اند و نباید از آنها قطع امید کرد و نباید همگی آنها را، بدون استثنا، از دم تیغ گذرانند. و به برکت همین بن مایه اندک انسانی، بسیاری از آفریقاییان چنانچه فرصت تماس و کار با انسان هایی با فرهنگ و متمدن چون اروپاییان را بیابند، بی شک پرورشی تمدنی و انسانی خواهد یافت:

«[این نویسنده] با صاحب نظرانی که نژادهای «متوحش» را اساساً اصلاح ناپذیر معرفی می کنند مخالف است. وی با این نظر موافق نیست که آفریقاییان قادر به اصلاح اخلاقی نیستند و در نتیجه باید کاملاً از منطقه رانده شوند و یا حتی توسط نژادی برتر منقرض [و معدوم] گردند. نویسنده شواهدی روشن از استعداد بومیان ساکن در سواحل و بنادر برای قبول تمدن یافته است و خلیقات برتر این بومیان را نیز از تبعات همین تماس بیشتر با فرهنگ های غیر آفریقایی می داند.»^{۲۰۶}

پژوهشگرانی که تعداد کثیری از سفرنامه های بجا مانده از قرون پیش را مطالعه کرده اند، در تمامی آنها ترکیبی از چند روش بالا را به منظور مقایسه بین فرهنگ اروپایی و فرهنگ های بومی جهت تحقیر ایشان شناسایی کرده اند.^{۲۰۷} بر اساس اجماعی که بین این پژوهشگران به وجود آمده است، انگیزه سفرنامه نویسان صرف نظر از روش تحقیر که به کار برده اند، هموار کردن جاده دخالت اروپاییان در دیگر سرزمین های جهان بوده است. روشی که تنفر را بر می انگیزد مخاطب را به سوی تصدیق توحش بومیان و لزوم سرکوب ایشان به دست قومی متمدن که نهایتاً ایشان را متمدن و با فرهنگ خواهد کرد سوق می دهد. روشی که ترحم مخاطب را بر می انگیزد می خواهد که او تصدیق کند که بومیان نیازمند به کمک از بیرون توسط انسان هایی هستند که دارای قدرت و دانایی بیشتر برای حمایت و حفاظت از آنها هستند. روشی که علم را مستمسک قرار می دهد، می خواهد که مخاطب تصدیق کند که آنچه از منابع که هم اکنون در دست بومیان قرار دارد اگر به دست قومی داناتر و دانشمند تر اداره شود به مراتب بهتر است.^{۲۰۸}

تعبیری دیگر از این نتیجه گیری، که با واقعیات امروز ما منطبق است و در نتیجه ملموس تر است، نیز در اینجا قابل عرضه است. تدوین و انتشار رسانه سفرنامه با محوریت تحقیر (چه از طریق توهین، دلسوزی مصنوعی و چه با استناد به برتری علمی و تکنولوژیکی) هدف در هم شکستن موانع پیشروی قدرت های اروپایی در دستیابی به استیلای جهانی را می جسته است. تحقیر از طریق توهین، همفکری و همدلی افکار عمومی در مرکز (یعنی در بین توده های مردم در جوامع غربی) را در نظر داشته است. غربیانی که نسبت به مردم در دیگر سرزمین ها احساس تنفر یا بی اعتنائی می کرده اند، با اطمینان خاطر بیشتر و ملاحظات اخلاقی کمتری به سرمایه گذاری در شرکت های استعماری می پرداخته اند و در نتیجه هرگز در صدد حمایت معنوی از مقاومت بومیان در برابر علمکردهایی غیر انسانی چون برده فروشی، برده داری و قتل عام بر نمی آمدند. مصادق هایی از این رویکرد از تحقیر را می توان در عصر حاضر به شکل اسلام ستیزی و متعاقباً با خاک یکسان کردن تمدن یمن و اشغال افغانستان و عراق دید.

تحقیر از طریق دلسوزی تصنعی، همچنین هدف نرم کردن افکار عمومی در مستعمرات و جلب مشارکت بومیان در راستای اهداف استعمارگران را می جسته است. کاربست همزمان سیاست های تهدید و سرکوب با دلسوزی های تصنعی، مخاطبین بومی را تشویق می کند که اگر نمی توان بر خصم پیروز شد، باید با او همراه شد. تظاهر قدرت های امروز به حمایت از «دموکراسی»، «حقوق بشر»، «رفاه عمومی»، افکار عمومی در بسیاری از کشورهای جهان را، به رغم آسیب های مرتبط با الگوی توسعه غربی، به سوی سیاست های نابرابر، فریبکارانه و ظالمانه ای چون پیوستن به تجارت جهانی، استقبال از سرمایه گذاری های خارجی و لغو مقررات حافظ فرهنگ و سرزمین سوق داده است.

و استناد به پیشرفت های علمی و فناوری در گذشته و حال تأثیری عظیم در تبلیغ «برتری و پیشرفت» جوامع اروپایی و اروپایی تبار داشته است. برداشت سطحی از این «برتری» در افکار عمومی جهانی و غفلت از جنبه های نامطلوب اخلاقی، اجتماعی و محیطی علم و فناوری توسعه، این فکر را در اذهان - ذهن غربیان و دیگر مردمان - تقویت می کند که انسان هایی که قادرند با تفنگ پاسخ نیزه را بدهند مسلماً لیاقت بیشتری برای فرمانروایی و مدیریت جهان را دارند. اما گذشت زمان نشان داده است که علم بدون اخلاق در توسعه به معضلاتی عظیم بدل می شود؛ چنانکه علم و فناوری توسعه به نوعی از کشاورزی منجر شده است که به جای تغذیه سالم انسان ها، آنها را مریض می کند،^{۲۰۹} به نوعی از طب انجامیده که به جای پیشگیری از دردها و علاج قطعی آنها، انسان ها را به مصرف داروی بیشتر مجبور می کند^{۲۱۰} و به نوعی آموزش انجامیده است که به جای تشویق یادگیری و پرورش خلاقیت در کودکان و نوجوانان، آنان را با اجبار و با خشونت به انسان هایی شرطی شده و ربات گونه بدل می کند که حتی قادر به ایجاد شغل و کسب درآمد برای خود نیستند.^{۲۱۱}

در قرون ۱۸ تا ۲۰ میلادی تعداد کثیری از اروپاییان به کشور ما سفر کردند یا در آن اقامت گزیدند و سفرنامه نوشتند. در پرتو یافته های تحقیقاتی پژوهشگران تحقیر و پژوهشگران سفرنامه های استعماری در چند دهه اخیر می توان به دلیل استفاده مفرط از زبان تحقیر در توصیف جامعه و فرهنگ ما ایرانیان توسط این نویسندگان پی برد. ایشان، با آگاهی از تأثیر این سبک از ادبیات در دیگر نقاط جهان، به قدرت نافذ این رسانه برای کسب همفکری و همراهی مردم خود در حمایت از سیاست های استعماری در ایران، جلب اعتماد و همدلی اقشاری از ایرانیان و به کرسی نشاندن برتری فرهنگ و جامعه اروپایی بر فرهنگ و جامعه ایرانی اعتقادی راسخ داشتند. شناسایی روش های کلاسیک تحقیر در سفرنامه ها، چه در مورد دیگر ملت ها و چه در مورد ایران و ایرانی، ما را برای شناسایی کاربست همین روش ها در «ادبیات عقب ماندگی» معاصر که در فصل ۷ تشریح شده است آماده می سازد.

۵.۵ سفرنامه های اروپاییان درباره ایران

۵.۵.۱ جیمز موریه و «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی»

تا زمان ظهور سفرنامه نویسانی چون «جیمز موریه»^{۲۱۲} در قرن ۱۹ و انتشار «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی»^{۲۱۳} به زبان انگلیسی (۱۸۲۴)، اهل ادب و کتابخوانی در اروپا پیشاپیش با ستاره های درخشان علم و ادب و فلسفه ایران چون فردوسی^{۲۱۴}، حافظ^{۲۱۵} و ابن سینا^{۲۱۶} آشنا شده بودند. از این رو، زبان تحقیرآمیز موریه نمی توانست شامل توهین هایی مبنی بر «آدمخواری» ایرانیان باشد. از این رو، وی فرصت فرق تراشی بین جامعه و فرهنگ ایران و اروپا را در مطرح کردن تفاوتی مبنی بر زوال کامل اخلاقی ایرانیان (که ظاهراً پس از تحولی منفی در فرهنگ و جامعه ما پس از گذشته ای درخشان رخ داده بود) می یابد. حاجی بابای اصفهانی شخصیتی فاقد هر گونه پایبندی اخلاقی است. موریه با بهره گیری از روش «قوم نگاری ایستا» و «عرضه خاص به جای عام» شخصیتی نادان، بزدل، فرصت طلب، شهوت ران و رذل مثل حاجی بابای اصفهانی را به عنوان نماینده تمام عیار انسان ایرانی به مخاطبین اروپایی خود معرفی می کند. او با استفاده از طنز و طراخی با مداد (با الگوبرداری از داستان های هزار و یکشب که در بین مخاطبین اروپایی محبوبیت یافته بود)، اثری تخیلی ایجاد می کند که از پرخواننده ترین و اثرگذارترین سفرنامه های قرن ۱۹ میلادی از ایران محسوب می شود. بسیاری از سفرنامه نویسان اروپایی که بعد از جیمز موریه به سفرنامه نویسی در ایران اقدام کرده اند، نه تنها از وی تجلیل کرده اند، بلکه از برداشت او از هویت ایرانی و ارزش های ایرانی الهام گرفته اند. در مورد مقبولیت این اثر در اروپا و تأثیر آن در افکار عمومی نوشته اند:

«پس از گذشت چند دهه از انتشار سفرنامه حاجی بابا، می توان ارتباطی مستقیم بین مقبولیت روز افزون آن از یک سو و از میان رفتن وجهه ایران [در آن زمان] در غرب از سوی دیگر دید، به ویژه بعد از شکست ایران از روسیه در سال ۱۸۲۷ [این روند شدت یافت].^{۲۱۷}

«از جمله نخستین تحسین کنندگان این اثر به عنوان شاهکاری در سبک شرق شناسی «سر والتر اسکات»^{۲۱۸} بود که با نظر تحسین آمیز خود سرمشقی مثبت برای دیگر منتقدین قرار گرفت. بسیار فراتر از ظاهر تخیلی و داستانی آن، سفرنامه حاجی بابا به عنوان انعکاسی واقعی از دغلکاری و پست فطرتی [ذاتی] ایرانیان در غفای ظاهری فریبنده تعبیر می شد... این اثر نزد بسیاری از اقشار جامعه اروپایی، به عنوان کتابی مرجع برای کسب اطلاع [صحیح] در مورد ایران شناخته شد، مثلاً نزد دیپلمات ها و سیاستمداران، منتقدین سیاسی، مبلغین مذهبی، دانشگاهیان، باستان شناسان، پزشکان، معلمین، سیاحان هنرمندان و نویسندگان و حتی هر کتابخوانی که می خواست چیزی در مورد ایران بیاموزد.»^{۲۱۹}

صاحبنظر دیگری می افزاید:

«رُمان موریه تصویری از ایران در ذهن غربیان به وجود آورد که برای تمامی قرن ۱۹ به جای خود باقی ماند. داستان حیرت انگیزی از جزییات دولت و جامعه ای شرقی که بیش از یک قدم با گور فاصله ندارد، داستانی طنز، یادآور داستان های هزار و یک شب که در آن [به طرز معجزه آسایی] ماهی فروش دیروز وزیر امروز است و فردا جنایتکاری در حبس، که هر روز فلکش می کنند... اما [موریه خیلی چیزها را نیز از قلم انداخته است] چیزهایی که در آن زمان بدبیاری ایران چندان به چشم نمی آمد، مثل آگاهی افتخار انگیز ایرانیان از سنت ملی خود، نوعی از آگاهی همگانی که وقتی ملتی به آن آراسته شد، هرگز آن را از دست نمی دهد.»^{۲۲۰}

از سوی دیگر، به نظر برخی دیگر از صاحب نظران، موریه در ترسیم هویت بی اخلاق حاجی بابا تلاش به انتقاد از نظام استبدادی حاکم در عصر قاجار نظر داشته است؛ از این منظر، صفات ناپسندی که به حاجی بابا نسبت داده شده در واقع «نظام حاکم مستبدی که در ایران حکومت می کند و اعوان و انصار آن را نشانه گرفته است و نه توده های مردم عادی که در ایران زندگی می کنند.»^{۲۲۱} در این صورت می توان گفت که زبان توهین موریه نسبت به ایرانیان همچنین دارای لایه ای از تحقیر از جنس دلسوزی تصنعی است. در ارتباط با زبان توهین موریه نسبت به ایرانیان باید افزود که یکی از جالب توجه ترین جلوه های این سفرنامه، تصاویری است به قلم «اچ آر میلار»^{۲۲۲} که در آن گنجانده شده است. در بسیاری از این تصاویر، ایرانیان از جمیع اقشار مردم، دارای چهره ایی کریه ترسیم شده اند که خواننده را به یاد «دیو ها» در افسانه ها و یا انسان های درمانده و آس و پاس می اندازد.^{۲۲۳}

مقبولیت حاجی بابای اصفهانی در اروپا به حدی بوده است که تا به امروز، بارها تجدید چاپ شده است. برخی از سفرنامه نویسان مشهور مثل «جورج کرزن»^{۲۲۴} (معروف به لرد کرزن) و «ای جی براون»^{۲۲۵} برای مطرح کردن نام خود، لازم دیدند که مقدمه ای بر حاجی بابای موریه بنویسند و آن را مجدداً به چاپ برسانند. آخرین چاپ این اثر در سال ۲۰۱۷ منتشر شد.^{۲۲۶}

علاوه بر میزان محبوبیت اثر موریه در اروپا، استقبال متفکران و فعالان نهضت مشروطیت از این کتاب را نیز می توان شاهی بر تأثیر نافذ و گسترده تحقیر این سبک از ادبیات استعمار و پذیرفتن آن از سوی تحقیرشدگان آن به شمار آورد. اولین ترجمه فارسی حاجی بابا به قلم میرزا حبیب اصفهانی در سال ۱۹۰۵ در کلکته به چاپ رسید. از ناشر آن، جلال الدین حسینی، که از روزنامه نگاران فعال در نهضت مشروطیت محسوب می شد، اینچنین نقل شده است:

«براستی که در این اثر مؤلف به بهترین وجه تصویری تمام عیار از خلیات، منش ها و رسومات ایرانیان ارائه کرده است.»^{۲۲۷}

علاوه بر جیمز موریه، نویسندگان دیگری نیز در مورد ایران و ایرانی در قرن ۱۹ سفرنامه نوشته اند، از آن جمله می توان از «جان ملکم»^{۲۲۸}، «ای او دانوان»^{۲۲۹}، «ای جی براون»^{۲۳۰} و «پیر لوتی»^{۲۳۱} نام برد. هر یک از این سفرنامه نویسان با شدت و ضعف، از طریق قیاس کردن ایران با اروپا، به تحقیر ایران و ایرانی پرداخته است،^{۲۳۲} اما هیچ یک از ایشان در این امر با نویسندۀ «ایران و قضیه ایران»، جورج کرزن برابری نمی کند. جالب توجه اینکه، اگر چه کرزن به سیاحت در نقاط مختلف قاره آسیا شهرت دارد، اما مدت زمان گشت و گذار وی در ایران فقط کمی بیش از سه ماه بود. وی سفر خود را در اواخر تابستان ۱۸۸۹ آغاز و در نخستین ماه زمستان ۱۸۹۰ خاتمه داد. کرزن تور کوتاه خود را از خراسان آغاز کرد و پس از دیدن قوچان و مشهد، از مسیر زائران امام رضا (ع)، یعنی از شاهرود و سمنان، خود را به تهران رساند. از تهران به اصفهان و شیراز و از آنجا به بوشهر رفت. در خرمشهر، بخشی از رودخانه کارون را با قایق طی کرد و خود را به اهواز رساند و از آنجا عازم عراق و سپس لندن شد. پس از رسیدن به لندن مدت دو سال کار دیگری غیر از مطالعه متون موجود در مورد ایران (از جمله سفرنامه هایی از ادوار گذشته مثل سفرنامه تاورنیه^{۲۳۳} (۱۶۷۹) و شاردن (۱۷۱۱) و آثار نقاش فرانسوی شارل لو برون^{۲۳۴}) و نگارش سفرنامه خود نکرد. یعنی کتاب ایران و قضیه ایران، با بیش از ۱۳۰۰ صفحه، حاصل فقط سه ماه گردش در ایران برای فردی است که حتی فارسی نمی دانست! اما این تماس نسبتاً اندک کرزن را از تظاهر به جامعیت در شناخت کامل ایران و ایرانیان بازداشت به صورتی که وی با قاطعیت، کل ایران و اقوام ایرانی، روش ها، سازه ها و ابزار، وضعیت کلی کشور از نظر نظامی و اداری و روحیه و فرهنگ را با کلماتی چون «عقب مانده» (۱۴ بار)، «ابتدایی» (۱۴ بار)، فاسد (۱۲ بار)، وحشی (۳۰ بار)، ضعیف (۱۶ بار) و ترسو (۱۰ بار) توصیف و تحقیر می کند. در این سفرنامه او مکرراً در مورد جاهایی در کشور اظهار نظر می کند که هرگز ندیده اما انگار ماه ها در آنها ساکن بوده و با اقوام ساکن در آنها زندگی کرده است.

«تهیه شده در دو جلد مصور، که تمامی ایران را در بر می گیرد و شامل جزییات عمیق در مورد تاریخ کشور از ازمئه باستان تا زمان نگارش، در مورد نهادها، ادارات، امور مالی و بانکی، منابع طبیعی، تجارت با دیگر کشورها و جغرافیای طبیعی است، از نظر جامعیت، [ایران و قضیه ایران] تکمیل ترین اثری است که تا آن زمان و تا به امروز توسط یک نویسنده [در مورد ایران] نوشته شده است. این اثر همچنین در مقایسه با نوشته های مشابه، در انتقاد از ایران دوره قاجار، بی مانند است.»^{۲۳۵}

ناگفته نماند که علاوه بر این ویژگی ها، یعنی انتقاد شدید از حکومت و تظاهر به جامعیت، دو نمونه دیگر از روش های تحقیر مخاطب که در میان سفرنامه نویسان اروپایی متداول بود در اثر کرزن نیز قابل شناسایی است: در ارتباطی تنگاتنگ با تکنیک «دلسوزی تصنعی»، همانند جیمز موریه، کرزن نیز ضمن گنجاندن

انتقاد از زمامداران، کشور، ملت و دولت را یکی وانمود کرده است. از این طریق، کرزن شأن مردم ایران را در حدّ بی لیاقتی، بی کفایتی، بیرحمی و فسادِ حکومت در زمان قاجار پایین آورده است. این در صورتی است که تصویر تاریکی که از کشور ما در قرن ۱۹ میلادی در این اثر ترسیم شده است با واقعیت منطبق نیست. کافی است که به آثار فاخر به جا مانده از آن سده در ایران - مثل سازه هایی که از آن دوران در برخی از شهرها هنوز پا برجاست، منسوجات بومی مثل فرش، گلیم و پارچه که هم اکنون در موزه ها قابل رؤیت اند و آثار ادبی و حکمی که هنوز در کتابخانه ها قابل مطالعه اند - توجه کنیم. واقعیت این است که از نظر کیفیت بالا، اصالت، زیبایی، کارآیی و ابتکار، در پنجاه سال اخیر، ما نمونه های مشابهی که بتواند با آن آثار برابری کند بسیار کمتر دیده ایم. این آثار فاخر نشان از آن دارد که نه تنها مردم در آن زمان از خلاقیت بسیار بالایی بهره مند بودند، بلکه ارزش این آثار به حدی شناخته شده بود که جامعه از تولید گسترده آنها استقبال و حمایت می کرد.

و در ارتباط نزدیک با تکنیکِ «تظاهر به رویکرد علمی در پژوهش»، تظاهر به جامعیت در نگارش سفرنامه جورج کرزن، مخاطبین را مرعوب و از جرأت ایشان در شک کردن به جزئیات آن می کاهد. از خود بیرسیم، در زمان نگارش و انتشار «ایران و قضیه ایران» چند تن از اندیشمندان ایرانی قادر بودند که به تمامی نقاط ایران - آنطور که این سفرنامه نویس وانمود کرده است - سفر کنند و خود را از نظر آگاهی برابر با وی بدانند و سپس با انتشار کتابی مشابه از نظر حجم، ادعاهای بی اساس او را برملا کنند؟

۳.۵.۵ اثرکردِ تحقیر در سفرنامه ها بر اندیشمندان نهضت مشروطه
تأثیر گسترده، عمیق و ماندگارِ تحقیرنامه ای چون «ایران و قضیه ایران» را می توان از واکنش اندیشمندان، نویسندگان و فعالان سیاسی آن دوران، که همزمان با بالا گرفتن نهضت مشروطه و انقلاب مشروطیت بود درک کرد. در واکنش به این سفرنامه ها، تعداد قابل توجهی از ایرانیان به اروپا سفر کردند و مشاهدات خود را در قالب سفرنامه ای منتشر کردند. نقل قول های زیر از این سفرنامه ها اقتباس شده که حاکی از معطوف شدنِ توجه سیاحانِ ایرانی دقیقاً به همان جلوه هایی از جامعه اروپایی است که در مورد آن توسط سفرنامه نویسان غربی تحقیر شده اند. در این مشاهدات کوچکترین نشانه ای از نگاه نقاد دیده نمی شود.

یکی از سیاحان ایرانی از مشاهدات خود از یک کارخانهٔ ریسمان بافی در اروپا در مورد پیشرفت صنایع در آن دیار چنین نقل می کند:

«کارخانه از بناهای پول پادشاه، پدر ایمپراتور است... اصل و اساس کارخانه و گردش چرخ ها و دستگاه ها تمام از همان خمره آهن آب و کوره آتش است که از بخار آن همه گردش می کنند... آوردن پنبه و به عمل آوردن ریسمان از این قرار است که... ابتدا مکان و دستگاهی است که پنبه را هر قسم هست، در آنجا آورده،

جمعی اطفال نشسته در کمال چابکی به هم متصل کرده، پیش می آورند و اطفال دیگر آنها را جلد جلد به دم دستگاه می دهند... در همین کارخانه چندین جا و مکان ساخته اند که این اسباب چرخ ها و آلت ها و افزارهایی که دارند، هر گاه عیبی و نقصی به هم رساند، حداد و نجار و خراط در آنجا متوجه این عمل باشند و بلا تأمل به دست آنها داده، تعمیر نموده، تسلیم نمایند.»^{۲۳۶}

یکی دیگر از ایشان از کیفیت «مریضخانه» ها به شگفت آمده است و می نویسد:

«مریضخانه لازارت که مسمی به حُسپیتال است، معروف بود که نهصد نفر مریض در آنجا منزل دارند؛... بعد از ورود مریض به مکان خود، اولاً او را برهنه کرده، لباس مریضخانه به او می پوشانند و لباس مریض را می دهند که بشویند. فوراً مریض را به حمام مریضخانه برده، او را می شویند... بعد از فراغ از حمام، او را به تالار مریضخانه با حجره مخصوص می برند... آنگاه تختی به او می دهند از آهن، یکنفری... زیر تخت ظرفی از چینی سفید برای ادار او می گذارند... و هر صبح چون مریض از جای خود برمی خیزد، فوراً خادم لحاف و تشک و جای او را درست کرده، ظرف ادرار او را خالی نموده و شست و شو داده، به جای خود می گذارد و همه روزه دو مرتبه طبیب به بالین مریض می آید و غالباً معالجات را به جوهریات یا مایع می نمایند... و پس از آنکه شفا حاصل شد، لباس مریضخانه را از او گرفته، لباس خود را پوشیده و تصدیق صحت مزاج از طبیب در دست، مرخص می شود.»^{۲۳۷}

این سیاحان را اصطلاحاً «آیینہ آوران» می نامیدند چون سفرنامه ها و حیرت نامه هایی که از مشاهدات خود می نوشتند چونان آیینہ ای به ملت ایران نشان می داد که به اصطلاح تا چه حد از پیشرفت، آزادی و عدالت عقب مانده اند. این آیینہ آوران لازم می دیدند که در مورد چگونگی قانونگذاری و حکمرانی اروپاییان نیز از مشاهداتشان بنویسند:

«قواعد دولتداری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به خود انگلند... بالجمله کلیه دولت انگلند منقسم به سه قسم است؛ اولاً پادشاه و ثانیاً لارده و... ثالثاً کامن و یا وکیل عامه مردم... هر کدام از این اقسام ثلاثه، قواعد و احقاق چند دارند...؛ هر کس می تواند از اهالی مشورتخانه و یا وکیل رعایا شود... اهالی هوس کامن را رعایای شهر و هر ده، خود اختیار نموده... در هر شهر و بعضی دهات دو نفر و محال آن نواحی، دو نفر اختیار نموده که برای اینکه وکیل محل مزبور بوده، اموراتی که به جهت ولایت روی دهد، به هر قسم صلاح محل خود دانسته، حمایت آن محل را نماید...»^{۲۳۸}

اما به رغم مشاهدات مثبتی که این آیینہ آوران از سفرهای اروپایی خود گزارش می کردن ما امروز بر اساس اسناد دست اول می دانیم که شرایط حاکم در اروپا و آمریکا در قرن ۱۹، از نظر سیاسی، اجتماعی و زیست محیطی، با ایده آلی که سفرنامه نویسان اروپایی کشور ما را با آن مقایسه می کردند فاصله بسیار داشت. از

نظر سیاسی و اجتماعی، قرن ۱۹ زمانی پرتلاطم برای همه کشورهای اروپایی بود. در این قرن بود که غیر انسانی بودن تجارت بردگان و بهره کشی از آنان در مستعمرات مورد انتقاد شدید طرفداران آزادی بردگان در اروپا واقع شد. در نهایت، در انگلستان و مستعمرات آن در سال ۱۸۳۴ (و در سال ۱۸۶۵ در ایالات متحده) برده داری غیر قانونی شد و به تدریج در دیگر کشورهای اروپایی نیز از میان رفت.

از سوی دیگر، ثروت کلانی که از تجارت بردگان و برده داری در مستعمرات نصیب کشورهای اروپایی شده بود، امکانات لازم برای انقلاب صنعتی در اروپا را فراهم کرد. اما با گذشت زمان و گسترش انقلاب صنعتی، دو مسئله بزرگی که از گسترش تولید انبوه صنعتی زاده شد تبدیل به دو بحران بزرگ گردید: (۱) افزایش شکاف طبقاتی، گسترش فقر و تبعات اجتماعی آن و (۲) آلودگی محیطی و آفت بی سابقه سلامت شهروندان. افزایش شکاف طبقاتی و تشدید فقر در لندن قرن ۱۹ در رمان «لیور توئیست»^{۲۳۹}، اثر مشهور چالز دیکنز، به تصویر کشیده شده است. از آثار ادبی دیگر که شرایط مشابه در فرانسه را نشان می دهد رمان «بینوایان»^{۲۴۰} به قلم ویکتور هوگو است.

شیوع بیماری های واگیر چون آبله، تیفوس، تب زرد، مملک و وبا، جملگی به لحاظ عدم رعایت بهداشت آب و فاضلاب در شهرهای صنعتی در اروپا، آمریکای شمالی و جنوبی به شدت مسئله ساز شد. در اواسط قرن ۱۹، امید به زندگی برای کودکانی که در شهر لیورپول به دنیا می آمدند از ۲۶ سال تجاوز نمی کرد. در شهرهای بزرگتر، این رقم از ۳۵ تجاوز نمی کرد. یک قرن گذشت تا این ارقام در اواسط قرن ۲۰، از طریق تلاش برای بهبود کیفیت هوا، آب و خوراکی ها، به تدریج بهتر شد.^{۲۴۱}

از سوی دیگر، آلودگی هوا در شهرها به موجب افزایش تعداد کارخانه ها اشاعه انواع بیماری ها را امری عادی ساخت. تراکم کارگران در محیط های صنعتی بر تعداد بیماران در جوامع صنعتی افزود. بیماری سل و دیگر بیماری های مسری از طریق هوا، در جوامع صنعتی قرن ۱۹ به شدت مسئله ساز شد. در این خصوص، از یکی از اسناد به جا مانده از سال ۱۸۵۲ به قلم پزشکی در آمریکا می خوانیم:

«هوای ناپاک مهم ترین دلیل بیماری و مرگ و میر است. در شرایط جوی خاصی که فرای کنترل بشر است ممکن است ناپاکی و ناخالصی هوا به وجود آید و عده ای را به بیماری های مختلف دچار کند. اما کتمان نمی توان کرد که [امروزه] حداقل نیمی از تمام بیماری های برخاسته از هوای آلوده ریشه در دلایلی دارد که در کنترل ماست. این حقیقت را کسی حاشا نمی کند، اما اهمیت هوای پاکیزه موضوعی است که توجه بسیار اندکی را به خود جلب می کند... به کرات دیده شده است که در شهرهای بزرگ انگلستان که مکان تولید [انبوه] صنعتی شده اند، تعداد مراجعین مبتلا به تب به بیمارستان ها در فصولی که تقریباً تمامی ساکنین شهر در کارخانه ها مشغول به کارند بسیار بالاتر از فصولی است که کارخانه ها تعطیل اند...»

«ابتلا به بیماری سل به شدت متأثر از آلودگی هوا [و کار در محیط های بسته و صنعتی] است. آمار به روشنی نشانگر این واقعیت است. [سه قشر مختلف از مردم] یعنی آشراف و حرفه مندان، پیشه وران و مغازه

داران و کارگرانی که در کارخانه ها با ماشین آلات سرو کار دارند را در نظر بگیریم؛ در ازای هر ۱۶ نفر از گروه اول که از ابتلا به سل جان خود را از دست می دهند، ۲۸ نفر از گروه دوم و ۳۰ نفر از گروه سوم تلف می شوند. معمولاً مغازه داران و پیشه وران در اتفاقی در پشت مغازه شب را به روز می رسانند، جایی که تهویه هوا به درستی انجام نمی شود. از سوی دیگر کارگران که هزاران تن از آنان با هم، برای روزهای پیاپی، در محیطی آلوده به غبار ناشی از حرکت ماشین آلات روزگار می گذرانند، در مقایسه با آقایان اشراف و حرفه مندان، به مراتب بیشتر در معرض ابتلا به سل قرار دارند.^{۲۴۲}

در قرن ۱۹، فرآوری صنعتی محصولات خوراکی به تولید انبوه مصنوعات غذایی چون کنسروجات و نان سفید و مصرف گسترده آنها در سطح جامعه انجامید. علاوه بر این، آلودگی مواد خوراکی ناشی از انواع افزودنی ها و کشت شیمیایی محصولات زراعی موجب افزایش بی سابقه انواع بیماری ها شد:

«آنچه امروزه جهت کم فروشی، به انواع خوراکی ها، نوشیدنی ها و حتی به داروها اضافه می کنند نه تنها شگفت انگیز بلکه نگران کننده است: این مسئله به قدری حاد شده است که دستیابی به غذای با کیفیت که مسلماً از نیازهای اساسی حیات است تقریباً غیر ممکن شده است. غذایی که به آن ناخالصی نیفزوده باشند از نظر قیمت خارج از قدرت خرید مردم است. یعنی [امروزه] آمیدی به خرید غذای خالص و اصیل، به هر قیمتی، نداشته باشید...»

«به ویژه در ارتباط با ارزاق، افزودن ناخالصی ها به چیزها، به حد افراط رسیده است. در شکر شن می ریزند، در جوش شیرین نمک می ریزند، به زنجبیل، سبوس گندم یا ذرت سوخته، به قهوه، نخود یا لوبیا، به چای، برگ درخت، به سرکه، اسید رقیق شده و به شیر، آب گچ اضافه می کنند. و به آرد نان فقط خدا می داند چه می افزایند. در فرآورده های پروتئینی مثل سوسیس مطمئن نیستم که آنچه می خوریم شامل گوشت همان سگی نباشد که دیروز با پارس کردنش ما را [در محله] آزار می داد یا گاوی که دیروز نزد دامپزشک جان داد... بسیاری از امراض شایع امروز، و مرگ و میر ناشی از آنها، از همین غذاهای نامرغوب و تقلبی است.»^{۲۴۳}

علاوه بر وارد شدن فرآورده های صنعتی به تولید و فرآوری خوراکی ها، بخش قابل توجهی از بیماری هایی که در قرن ۱۹ گریبانگیر کشورهای صنعتی شد ناشی از روش های به اصطلاح «پیشرفته» کشاورزی بود که در آن از انواع افزودنی ها به خاک زراعی و سموم شیمیایی دفع آفات استفاده می شد. این روش ها از نیمه دوم قرن ۱۸ در اروپا و آمریکا آغاز شده بود^{۲۴۴} و تا اواخر قرن ۱۹ نارسایی های این روش ها در نگهداری از خاکی سالم و حاصلخیز برای پرورش محصولات سلامت زا و مقوی خود را نمایان کرده بود.^{۲۴۵}

این مستنداتِ انکارناپذیر در مورد اروپا و آمریکای قرن ۱۹ تصویری بسیار متفاوت با آنچه «آئینه آوران» ایرانی در سفرنامه های خود از جوامع غربی توصیف کرده اند ترسیم می کند. این تفاوت فاحش سؤالات مهمی را نیز مطرح می کند؟ مثلاً اینکه چرا سفرنامه نویسان ایرانی از این مسایل حاد جوامع غربی، ناشی از همان الگویی از «پیشرفت» که شخصاً مبلغ آن شدند، تا این حد غافل بودند؟ چرا به جای توجه به ظرف ادرار ساخته شده از چینی سفید زیر تخت بیماران، ایشان از خود نپرسیدند که چرا در جوامع غربی تعداد مراجعه کنندگان به بیمارستان تا این حد زیاد است؟ چرا نپرسیدند، انقلاب فرانسه و شعار «آزادی، برابری، برادری» کجا و حمایت بیش از چهار قرن فرانسه از برده داری (قبل و بعد از انقلاب فرانسه) کجا؟ این سیاحان از پارلمان ها و مشارکت مردم در قانونگذاری از طریق انتخابات در اروپا تعریف می کنند و آن را میزانی برای عدالت جامعه توصیف می نمایند، اما هیچیک از آنان نمی پرسد که چرا زنان در این جوامع از رأی دادن محروم اند.^{۲۴۶} آیا غفلت از این سؤالات از سوی مشاهده گرانِ ایرانی به خاطر همان کم و کاستی های نژادی و قومی ای بود که سفرنامه نویسان اروپایی در مورد ایرانیان بر سر زبان ها انداخته بودند؟ یا اینکه این غفلت عظیم از محیط پیرامون و عدم توانایی در حفظ استقلال اندیشه و اتخاذ عزم و اراده در منعکس کردن واقعیت آنچه دیده بودند، علت دیگری داشت؟ به هر حال بحث حاضر بدون ارائه یافته های پژوهشگران روان شناس در مورد پدیده تحقیر و تأثیر آن بر ذهن و رفتار آدمی کامل نیست. فصل بعد به این موضوع اختصاص دارد. به نظر می رسد که آنچه این کاوشگرانِ روان آدمی در مورد تحقیر یافته اند، آنچه در بالا در مورد یافته های مردم شناسان (فصل ۲)، منتقدین (فصل ۳ و ۵) و تاریخنگاران و جامعه شناسان (فصل ۴) مطرح شد را تکمیل می کند.

فصل ۶. تحقیر و روان شناسی اجتماعی

در چند دهه اخیر، با بالا گرفتن فعالیت های تحقیقاتی پژوهشگرانِ تحقیر و نشر گسترده آثار ایشان، روان شناسان نیز بر تلاش های خود جهت درک بهتر ارتباط بین استراتژی تحقیر از یک سو و تغییر ذهنی و رفتاری انسان ها از سوی دیگر افزوده اند. اگر چه در ابتدای کار، تمرکز روان شناسی تحقیر بیشتر بر یافتن دلایل مسامحه افکار عمومی در اروپا و آمریکا در ارتباط با خشونت های فاحشی چون قتل عام و نسل کشی بومیان در مستعمرات بود،^{۲۴۷} اما در دو دهه اخیر پژوهش هایی منتشر شده است که پیامدهای روانی تحقیر در طیف وسیع تری از حوزه های رفتاری روزمره انسان ها، مثل تعامل بین پزشکان و بیماران، تحقیر در محیط های آموزشی، و در سیاستگذاری ها به منظور افزایش مشارکت و همکاری مخاطبین - به ویژه در خصوص مهاجرین و پناهندگان - را دربر می گیرد.^{۲۴۸}

به طور کلی، پژوهشگران گروه نخست به این نتیجه رسیده اند که وقتی در جامعه ای، گروهی از مردم، متفاوت از سایر اعضای عادی و نورمال جامعه محسوب می شود، اعمالِ خشونت، به درجات مختلف، از سوی گروه اکثریت نسبت به این «گروه متفاوت» را می توان انتظار داشت. در این موارد، تمایل به خشونت نسبت به متفاوت ها همیشه با آسیب فیزیکی و یا کشتار آنان آغاز نمی شود، بلکه ایجاد موانع در تأمین نیازهای اساسی ایشان، خرد کردن شخصیت آنان، خوارشماری هویتی، محدود کردن حرکت و فعالیت های حیاتی ایشان، از جمله آثار ابتدایی و آغازین این نوع تحقیر است که به مرور راه خشونت های آشکارتر را هموار می سازد.^{۲۴۹}

همانطور که پیشتر گفته شد، یکی از پیام های مؤکد بنیانگذاران نژادپرستی مدرن در قرن ۱۸ میلادی و گردانندگان نمایشگاه های قومی قرن ۱۹ و ۲۰ در اروپا این بود که «عقب ماندگی» فرهنگی و اجتماعی بومیان جهان، ریشه در جا ماندن ایشان در فرآیند تکامل زیستی دارد. به این معنی که چون اقوام و ملت های ساکن در جوامع غیر اروپایی از نظر تکاملی، در مراتب مختلفی از عقب ماندگی زیستی و ذهنی به سر می برند، تماس با اروپاییان تکامل یافته و متمدن برای ایشان موهبتی بزرگ بود و ایشان را به تدریج به بلوغ زیستی، اجتماعی و فرهنگی و «تمدنی» رهنمون می شد. و از این جهت، در جوامع اروپایی فعالیت هایی چون برده داری و گرفتن مستعمرات در سرزمین های غیر اروپایی اساساً کاری ضروری و خداپسندانه برای اروپاییان متمدن جلوه داده می شد.

۶.۱ «تمیز عقل» و تحقیر

یافته های علم روان شناسی اجتماعی، از آغاز دهه ۲۰۰۰ به این سو، ابعاد پیچیده تری از دلایل و پیامدهای نژادپرستی سفید پوستان غربی نسبت به غیر اروپاییان را روشن کرده است. تئوری های متنوعی بر اساس این یافته ها ارائه شده است، اما همه این نظریه ها در یک نتیجه گیری مشترک اند و آن این است که اساساً رفتار انسان ها با یکدیگر متأثر از این عامل است که فرد، طرف مقابل خود را تا چه حد «صاحب عقل و ادراک» می داند. به این معنی که، بسته به میزان عقلی که انسان به طرف مقابل خود نسبت می دهد، رفتار او با وی متفاوت خواهد بود. یکی از این فرضیه ها موسوم به «تمیز عقل»^{۲۵۰}، بر اساس یافته های اخیر در علوم چوب عصب روان شناسی و علوم اعصاب، به این نتیجه رسیده است که این واکنش انسان نسبت به هم نوع خود (یا حتی نسبت به حیوانات و ربات ها که گاه طرف مقابل ما قرار می گیرند و میزانی از ادراک به آنها نیز نسبت داده می شود) واکنشی ذاتی است:

«تئوری تمیز عقل دلیل رفتارهایی چون تحقیر دیگر انسان ها [از یک سو] و «رفتار انسانی» با حیوانات یا ماشین ها [از سوی دیگر] را روشن می کند. چنانکه شاهدیم، بسیاری از افرادی که از نظر مغزی و روانی سالم به شمار می آیند با حیوانات خانگی خود به گونه ای رفتار می کنند که انگار آنان انسان هایی صاحب

عقل و ادراک کامل] اند. از سوی دیگر همچنین شاهدیم که رفتار برخی انسان ها با گروه های خاصی از همنوعان خود چنان است که انگار با گروهی حیوان یا مشتی از اشیاء بیجان سرو کار دارند. ما انسان ها اگر برای کسی [یا حیوانی] که با او تعامل داریم نوعی عقل و ادراک قایل باشیم، او را به عنوان موجودی ادراک مند می شناسیم [و رفتار ما از میزان و مقدار این تشخیص اثر می پذیرد].^{۲۵۱}

۶.۲ «قابلیت» و «عاملیت» و تضعیف آنها با تحقیر

قطعاً سؤال مطرح می شود که انسان ها چگونه «تمیز» می دهند که موجودی که با او سرو کار دارند از چه میزان از عقل و ادراک برخوردار است؟ از منظر روان شناسان، اگر چه ما انسان ها از درون یکدیگر آگاهی نداریم، اما تمایل شدیدی به داشتن این نوع آگاهی از خود نشان می دهیم. پس ما از روی نشانه های ظاهری همواره تلاش می کنیم که به زعم خود به چنین تشخیصی دست یابیم، حتی اگر در تشخیص خود خطا کنیم:

«این تشخیص توسط ذهن ما به طور خودکار و با ارزیابی دو نوع از توانایی های فرد مقابل ابر اساس شواهد ظاهری] انجام می شود؛ یکی از این دو مجموعه شواهد ظاهری توانایی فرد مقابل در درک تجربه های احساسی ثانویه است، مثل افسوس خوردن، خشمگین شدن، احساس غرور و افتخار کردن، غمخوار دیگران شدن و نشاط و شغف از خود نشان دادن. هوشیاری و آگاهی کلی فرد نسبت به محیط پیرامون و ادراک حالات روانی اساسی مثل ترس، درد، گرسنگی و تشنگی نیز جزئی از این مجموعه ظرفیت هاست که با هم «قابلیت درک تجارب»^{۲۵۲} نامیده می شود. نوع دوم از توانایی های مورد ارزیابی در تمیزعقل را «عاملیت آگاهانه در امور»^{۲۵۳} می خوانند. این دسته از توانایی ها از شواهدی چون خوشتنداری، برنامه ریزی، رفتار هدفمند، و رفتارهای معقول و منطقی فرد تشخیص داده می شود. داشتن انواع سلايق و ترجیحات، باورها و اعتقادات و نیز یادگیری دانش و کاربرد آن [با خلاقیت] نیز از نشانه های برخورداری از عاملیت آگاهانه در فرد است.»^{۲۵۴}

پس، از دیدگاه روان شناسان اجتماعی، ارزیابی ذهن طرف مقابل به منظور تمیز عقل، بر اساس ترکیبی از این دو مجموعه از توانایی ها - یعنی توانایی ادراک تجارب درونی و بیرونی (قابلیت) و توانایی اقدام به عمل برخاسته از قصد و نیت بر اساس آگاهی های به دست آمده (عاملیت)- انجام می شود. طبعاً در میان انسان ها، طیف وسیعی از ترکیب این دو مجموعه از توانایی ها قابل تصور است. مثلاً نوزادان تقریباً فاقد عاملیت اند، اما از قابلیت بالایی برخوردار اند. بزرگسالان معمولاً برخوردار از میزان بالایی از هر دو مجموعه از شواهد عقل اند. و در منتهی الیه این طیف، میت، هیچ کدام از این شواهد را - نه قابلی و نه عاملی - از خود نشان نمی دهد.

سؤال مهم دیگری نیز مطرح است: چرا ذهن ما خود را ملزم به ارزیابی عقلی و ادراکی طرف مقابل با سنجش تخمینی قابلیت و عاملیت او می داند؟ چون انجام سه وظیفه مهمی که به او (=ذهن) سپرد شده است - درک معنی، برقراری ارتباط، و هماهنگی در رفتار - بدون چنین ارزیابی میسر نمی گردد.^{۲۵۵} درک معنی رفتار و کردار دیگران بدون در نظر گرفتن میزان قابلیت و عاملیت آنان امکانپذیر نیست. و بدون درک معنی رفتار کلامی و کرداری ایشان، برقراری ارتباط مؤثر با ایشان ناممکن می گردد. و چون ارتباط مؤثر ناممکن می شود، هماهنگی در رفتارهای طرفین نیز حاصل نمی گردد.

برای روشن کردن رابطه بین این سه فعالیت ذهن و ضرورت تمیز عقل در دیگران، مثالی بیاوریم: کودکان غالباً برای تأمین نیاز خود به یادگیری و کشف چیزهای جدید، نیازمند به تکرار تجارب خود اند. مثلاً ممکن است کودکی در کابینت آشپزخانه را بارها به هم بکوبد تا ساز و کار باز و بسته شدن آن را کشف کند. احتمالاً در واکنش به این فرآیند پر سروصدا، والدین کودک بارها به او تذکر دهند که دست از این کار «آزاردهنده و بیهوده» بردارد. والدینی که به دلایلی - مثل بی حوصلگی یا کم تجربگی - از قابلیت بالا و عاملیت پایین کودک غافل اند ممکن است این رفتار فرزند کنجکاو خود را حمل بر لجاجت یا بی اعتنائی عامدانه وی به خواست بزرگترانش کنند. اعمال خشونت نسبت به کودک معمولاً برخاسته از چنین سوء تعبیرهایی است. این در صورتی است که نسبت دادن قصد و نیت لجاجت با بزرگسالان به عمل کودکی که یکپارچه درگیر امر شناخت و یادگیری از کشف جدیدی در دنیای پیرامون خود است اشتباهی فاحش در «تمیز عقل» از سوی والدین است.^{۲۵۶}

اما ارتباط این یافته ها با موضوعاتی چون سواد رسانه ای و تحقیر چیست؟ ارتباط تمایل ذاتی ذهن آدمی در ارزیابی میزان عقل و ادراک دیگران با موضوع تحقیر در استعمار و توسعه از سه جنبه قابل توجه است:

- (۱) از طریق ایجاد تغییر در چگونگی ارزیابی توانایی قابلیت و عاملیت در گروه های «متفاوت» جامعه، افکار عمومی و نخبگانی جامعه بزرگتر - بر علیه گروه های «متفاوت» - قابل کنترل می گردد؛
- (۲) با پذیرفتن تحقیر، اعضای گروه تحقیر شده از توانایی های خود در قابلیت و عاملیت بیگانه می گردند و به سوی تقلید بی چون و چرا سوق می یابند؛ و
- (۳) با رؤیت بیگانگی تحقیرشدگان از قابلیت و عاملیت خود، عاملان تحقیر در ادامه تحقیر گروه هدف تشویق و جسور می گردند.

این سه جنبه عملی از یافته های مرتبط با نظریه «تمیز عقل»، با شواهد تاریخی مرتبط با استعمار و نژادپرستی نسبت به غیر اروپاییان انطباق کامل دارد: از این قبیل شواهد می توان از کنترل پذیری افکار عمومی در اروپا از طریق برگزاری تعداد کثیری از نمایشگاه های قومی در سراسر آن قاره نام برد. با «کمتر از انسان» جلوه دادن غیر اروپاییان، تهیه کنندگان این رسانه زنده شرایطی به وجود آوردند که در آن، مردم در جوامع کهن فاقد توانایی کافی برای درک وضعیت خود و نیازمند به دخالت اروپاییان برای تغییر شرایط آنان

جلوه داده شدند و از این طریق، رفتار خشونت آمیز استعمارگران نسبت به اقوام و ملت های غیر اروپایی در چارچوب منافع اقتصادی اروپا توجیه پذیر وانمود شد. در نتیجه، بدون اعتراض به ضد انسانی بودن تجارت بردگان، برده داری و استعمار، اقشاری از اروپاییان که توان سرمایه گذاری در تجارت بردگان و توسعه مستعمرات داشتند، در این کار با شرکت های استعمارگر مشارکت کردند.

در ارتباط با جنبه دوم، یافته های روان شناسان اجتماعی مرتبط با تمیز عقل، منطبق بر یافته های مردم شناسانی چون گرگوری بیتسون است که بر اساس مشاهدات میدانی خود در جوامع کهن پی برده بود که در رابطه ای از نوع برتری و غلبه که بین گروه ها برقرار می شود می توان از طریق قیاس، گروه مغلوب را به راحتی به تقلید از گروه غالب تشویق کرد. به واسطه تحقیری که از قیاس بی اساس بر گروه مغلوب تحمیل می گردد، اعضای گروه خود را از نظر قابلیت درک مسایل و عاملیت در اقدام مبتکرانه برای حل آنها ناتوان می یابند و تنها چاره خود را در تقلید از روش های به ظاهر برتر گروه غالب می پندارند. و با پذیرش تحقیر و روش های (= سیستم های) تقلیدی از گروه غالب، آحاد مردم در جامعه مغلوب، خود به خود به تاراج دارایی های سرزمینی خود کمر همت می بندند.

در ارتباط با جنبه سوم نیز می توان گفت که قطع نظر از اینکه آیا افراد در جوامع تحقیر شده تحت تأثیر «متاتحقیر» قرار می گیرند و یا اینکه قربانی «خودتحقیری» یا «خودتحقیری ناخودآگاه» می شوند هر سه دارای پیامدی شوم و مشترک اند و آن پیامد مشترک و گریزناپذیر تشویق تحقیرکنندگان به ادامه رفتارهای تحقیرآمیزشان با جوامع تحت سلطه خود است. پس همراهی با تحقیرکنندگان، به هر سبک و سیاقی که باشد از منظر تحقیرکننده، به نداشتن قابلیت و عاملیت انسانی تحقیرشده تعبیر می شود. به بیانی دیگر، جوامع تحت تحقیر، با پذیرفتن سیستم های توسعه نشان می دهند که قابلیت درک کافی در شناخت آسیب هایی که این سیستم ها به جامعه و سرزمین آنها می زند را ندارند و اگر هم دارند خود را دارای توانایی لازم در راستای قصد و عزم راسخ جهت ابداع روش های ابتکاری بومی برای تغییر سرنوشت خود و بازیابی راه تمدنی خود نمی پندارند. این رفتار جوامع تحقیر شده، ادامه تحقیر به اشکال مختلف آن - مثل اعمال فشارهای سیاسی، تجاوز نظامی، تحریم اقتصادی، قراردادهای نابرابر و غیره- را از سوی جوامع تحقیرکننده استمرار می بخشد.

تئوری تمیز عقل و شناختن اهمیت اجتماعی و سیاسی ارزش قایل بودن برای توانایی های قابل و عاملی خود، درخشندگی تاریخی و تاریخساز دستاوردهای پژوهشی متفکران پسااستعمار را بیش از پیش آشکار کرده است. این اندیشمندان، از جمله ادوارد سعید، در عمل، اهمیت بنیادین نپذیرفتن تحقیر برای دستیابی به شناخت درست و عزم آگاهانه برای اندیشمندان شرق و غرب جهان را الگوسازی کردند.

جا دارد که در اینجا با آوردن مثال هایی آشنا و امروزی، آسیب های دو سویه بین تحقیر از یک سو و تضعیف قابلیت و عاملیت در مخاطب از سوی دیگر، را ملموس تر سازیم:

در ارتباط با محتوای فضای مجازی، برای مثال اپلیکیشن هایی که امروزه برای فعالیت هایی چون ورزش کردن یا نوشیدن آب کافی در طی روز تبلیغ می شود را در نظر بگیریم. بدن ما دارای ساز و کاری بسیار پیچیده و دقیق برای اعلام خستگی، تشنگی، گرسنگی، گرما و سرما و نظایر اینهاست. ما مطلقاً نیازی به هوش مصنوعی برای اعلام تشنگی یا خستگی نداریم. از این رو، وقتی ما می پذیریم که از اپلیکیشن نوشیدن آب استفاده کنیم، از دیدگاه روان شناسی اجتماعی، خود را از نظر «قابلیت درک تجارب» ناقص و ضعیف ارزیابی کرده ایم. به بیان دیگر، ما پذیرفته ایم که از نظر ادراکی کمتر از انسانی سالم و عاقل ایم. به تعبیری دیگر، ما تحقیر را پذیرفته ایم. و چون تحقیر را نسبت به خود پذیرفته ایم، طراحان اینگونه کالاها را در طراحی و ارائه دیگر اپلیکیشن های نظیر این برای انسان هایی که یکی از اساسی ترین ادراکات درونی خود - یعنی همان احساس تشنگی - را قابل تردید می دانند تشویق کرده ایم.

مثال دیگر اینکه، چندین دهه از آشکار شدن جنبه های خطرناک و پرهزینه فناوری های مدرن می گذرد. آسیب ها و خطرات این روش ها به قدری آشکار و مسلم شده است که روش های جایگزین برای بسیاری از آنها از سوی انسان های مبتکر جهان ابداع شده و رواج یافته است. حوزه کشاورزی و انرژی را می توان به عنوان مثال در نظر بگیریم. روش های غیر شیمیایی موسوم به «کشاورزی بوم شناختی»^{۲۵۷} و روش های تولید انرژی با نور خورشید و باد، جوامع امروز را از فناوری های خطرناک و پرهزینه کشاورزی شیمیایی/تراریخته و فناوری هسته ای کاملاً بی نیاز کرده است.^{۲۵۸} اما کماکان شاهدیم که در کشور ما و دیگر جوامع جهان سوم که در آنها افکار عمومی و نخبگانی، تبلیغات تحقیر آمیز شرکت های بزرگ در خصوص «پیشرفت» و «توسعه» را بی چون و چرا پذیرفته اند، سیاستگذاران اساس کار خود را بر تقلید و نه ابتکار و نواندیشی گذاشته اند.^{۲۵۹} به بیان دیگر و به زبان علم روان شناسی اجتماعی، ما به واسطه پذیرفتن تحقیر و توسعه، در خصوص تمیز عقل نسبت به خود دچار تردید شده ایم. و شکی نیست که طراحان سیستم های توسعه که این رفتار وابسته و مقلد را از سوی ما می بینند در طراحی سیستم های استعماری بیشتر جهت بهره کشی گسترده تر از ضعف ما در قابلیت و عاملیت تشویق می شوند. و این پدیده شگفت انگیز که در تلاش بی ثمر تحقیرشدگان برای رساندن خود به جایگاه تحقیرکنندگان در عصر کنونی دیده می شود، مشابه با همان رفتاری است که «آیین آوران» ایرانی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در سفرهای خود به اروپا نشان دادند. تحت تأثیر تحقیر غربیان، ایشان از قابلیت خود فاصله گرفتند و از این طریق قادر به درک درست محیط پیرامون خود نبودند. و از سوی دیگر، به لحاظ پذیرفتن تحقیر از بیگانگان، خود را از عاملیت نیز محروم ساختند و از این رو، از انعکاس واقعیات آنچه با اغراق در غرب «پیشرفت» خوانده می شد به

هموطنان خود عاجز ماندند. پس گزافه نیست اگر بگوییم که برای تشویق تعاملات عادلانه و برابر در روابط بین الملل امروز، آشنایی هر چه بیشتر و گسترده تر با مباحث جاری در ارتباط با پدیده تحقیر، ضرورتی استراتژیک و حیاتی برای جمیع کشورهاست.^{۲۶۰}

با تمام این اوصاف، در عصر حاضر نویسندگانی در میان هموطنان ما وجود دارند که تحقیر در خصوص چیزی که به آن «توسعه نیافتگی» می گویند را با جان و دل پذیرفته اند و خود را از قابلیت و عاملیت لازم برای تشخیص و عملکرد بهتر و سازنده تر محروم ساخته اند. این نویسندگان، بدون توجه به تبعات ویرانگر اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی و اقتصادی الگوی توسعه غربی، که شواهد آن موضوع صدها مقاله، کتاب و فیلم مستند شده است،^{۲۶۱} تکرار مفاهیم حقارت آمیز غربیان نسبت به جوامع کهن را بر خود تکلیف کرده اند و ضمن تحقیر هموطنان خود، بی وقفه بر طبل «توسعه» و «تجدد» می کوبند. اینان نویسندگان «ادبیات عقب ماندگی» اند.

فصل ۷. بومی سازی تحقیر با «ادبیات عقب ماندگی»

در چند دهه اخیر، چاپ و نشر «ادبیات عقب ماندگی» در کشور ما گسترش فراوانی یافته است. این نوع از نقدهای اجتماعی را می توان با قاطعیت، «بومی سازی تحقیر» نام نهاد چرا که در آنها کاربست روش های کلاسیک و مدرن تحقیر آشکار است. شناسایی اینگونه آثار در کتابفروشی ها و در مجلات دشوار نیست؛ در عنوان این آثار عموماً واژه هایی چون «عقب ماندگی»، «توسعه نیافتگی»، «تجدد ستیزی»، «افول»، «انحطاط»، «زوال» و نظایر اینها که نظر به قیاس کردن ایران با دیگر کشورها دارند، دیده می شود. در فصل حاضر، با استناد به بندهایی از دو عنوان از این متون، به بررسی سبک ادبیات عقب ماندگی می پردازیم. در این مطالعه سبک شناختی، ابتدا به شناسایی روش های کلاسیک تحقیر که پیشتر نیز توسط سفرنامه نویسان استعمار مورد استفاده بود می پردازیم. اما از آنجائیکه از اواسط قرن ۲۰ تا کنون، روش های جدیدی برای القای افکار و معانی در اذهان توده ها رایج شده است، بررسی این دو متن را تنها به شناسایی روش های کلاسیک تحقیر محدود نکرده ایم و به شناسایی روش های مدرن در تحقیرنویسی که به «مدیریت معنی»^{۲۶۲}، یا محدود کردن قابلیت و عاملیت مخاطب توسط «چارچوب بندی ذهنی»^{۲۶۳}، می انجامد نیز پرداخته ایم. مسلماً آشنایی همزمان با روش های کلاسیک و مدرن تحقیر به خواننده کمک می کند که موارد تحقیر مخاطب و محدود کردن توجه و اندیشه او را نه تنها در ادبیات عقب ماندگی، بلکه در جمیع محتوای رسانه ای، قطع نظر از نوع رسانه، بشناسد و از آسیب های شناختی و رفتاری آن در زندگی روزمره خود مصون بماند.

دو عنوانی که برای سبک شناسی ادبیات عقب ماندگی انتخاب کرده ایم «ما چگونه ما شدیم؟ ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران»^{۲۶۴} به قلم آقای صادق زیبا کلام و «تجدد و تجدد ستیزی در ایران»^{۲۶۵} نوشته آقای عباس میلانی است. لازم به تأکید است که در اینجا هدف ما نقد محتوایی این آثار نیست. همانطور که در تحلیل زیر روشن خواهد شد، ارائه نکات تاریخی یا ادبی در این نوشته ها بیش از اینکه بخاهد خواننده را در مورد موضوع مورد نظر مطلع سازد، جنبه ابزاری دارد. اطلاعات ارائه شده در این سبک از نگارش صرفاً حاوی تصوّرانی است که جهت دامن زدن به احساساتی خاص در ضمیر مخاطب و یا رسیدن به نتیجه گیری هایی از پیش تعیین شده، انتخاب شده است. موارد کلی گویی، نقیض گویی، پراکنده گویی، کم گویی، کج گویی و ناگفته ها در این نوشته ها به حدی است که نقد محتوایی آنها را تقریباً امری بیهوده و اتلاف وقت می سازد.^{۲۶۶} هدف ما در اینجا سبک شناسی این متون است. و از سبک شناسی ادبیات عقب ماندگی دو مقصود مشخص را جویاییم: یکی معرفی «تحقیق نویسی» به عنوان سبکی خاص از نگارش در ادبیات معاصر کشور و دیگری نشان دادن مصادیقی از کاربرد تحقیر در رسانه های مکتوب معاصر که زیرکانه برای مدیریت توجه آحاد مخاطبین و محدود کردن توانایی های ایشان در درک عمیق وقایع روز و اتخاذ تصمیمات آگاهانه برای رویارویی سنجیده با آنها به کار برده می شود. همانطور که در ادامه توصیف خواهد شد، به رغم لحن آرمانی و آینده نگر این سبک، اثرکرد این متون بیشتر در حوزه افکار عمومی در اکنون قابل تصور است. این ادبیات تو گویی همانند اهرم فشار، افکار عمومی و افکار نخبگانی امروز را از طریق تحقیر، به سوی قبول سیستم های توسعه و وابستگی هر چه بیشتر به تجارت جهانی سوق می دهد و از این طریق فشار سیاسی بر سیاستگذاران و قانونگذاران جهت پذیرفتن راه حل های توسعه را استمرار می بخشد. به بیان دیگر، اگر چه این نویسندگان خود را از مخالفان شرایط کنونی می دانند، اما در عمل، رأی به ادامه توسعه، با تمام ویرانی ها و نابسامانی هایش داده اند.

۷.۱ «ما چگونه ما شدیم؟ ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران»، صادق زیباکلام

۷.۱.۱ روش های کلاسیک تحقیر

از ابتدای کتاب، «تظاهر به جامعیت» روش غالب تحقیر در کتاب «ما چگونه ما شدیم؟» است. استناد به شرایط اقلیمی و جغرافیایی در سراسر ایران در طول تاریخ، استفاده از دو واژه «ایران» و «شرق» به عنوان مترادف در سراسر متن، و مقایسه «ایران/شرق» با کشورهای اروپایی، چنین می نماید که انگار نویسنده بر کل اوراسیا، از منتهی الیه شرق تا منتهی الیه غرب آن، در تمامی اعصار، با در نظر گرفتن شرایط اقلیمی و جغرافیایی تمامی کشورهای این مجموعه عظیم از سرزمین ها و مردمان و پیشینه تاریخی هر یک احاطه کامل دارد و از این اطلاعات جامع، خواننده را بهره مند می سازد. علاوه بر تظاهر به جامعیت، نویسنده از دیگر روش های کلاسیک تحقیر نیز به منظور القای نظرات خود به مخاطب استفاده کرده است. سطور زیر

عیناً از متن کتاب نسخه برداری شده است. پس از ارائه هر نقل قول، روش هایی از تحقیر کلاسیک که در آنها به کار برده شده را نام می بریم:

«وضعیت جغرافیایی فلات ایران بالطبع بر روی زندگی انسان هایی که در طول تاریخ در آن می زیسته اند تأثیر گذارده و آنرا شکل داده است. نوع زندگی، شکل اجتماعات، مناسبات تولیدی، روابط مردم با یکدیگر، ساختار حکومت و سرانجام پیشرفت یا بالعکس عقب ماندگی ما رابطه مستقیمی با شرایط محیط مان پیدا می کند. به تعبیری می توان گفت که عقب ماندگی یا توسعه نیافتگی در حقیقت چیزی نیست به جز مجموعه شرایط و عوامل فوق.»^{۲۶۷}

و در ادامه همین بحث نتیجه گیری می کند:

«...[پس] سطح تولیدات کشاورزی در ایران پایین مانده و عمدتاً از حد برآوردن نیازهای مصرفی خود تولید کنندگان فراتر نرود. عدم «اضافه تولید» بالطبع باعث شد که یافتن بازار، صدور کالا و ضرورت تجارت کمتر به وجود آید. در نتیجه همه این ها، درآمد تولیدکنندگان در ایران در سطح پایینی قرار گرفت و آنان کمتر توانستند اندوخته ای به دست آورده و آن را در راه تولید بیشتر، فراهم آوردن امکانات تازه تر و سرانجام در راه تجارت و ایجاد ارتباطات [با دیگر جوامع] بکار گیرند.»^{۲۶۸}

در سفرنامه جورج کرزن انگلیسی، وقتی او در مورد اقوام ایرانی، مثلاً بلوچ ها، اظهار نظر می کند چنان وانمود می کند که انگار مدت مدیدی با ایشان زندگی کرده است. البته این فقط بخشی از تظاهر وی به جامعیت به منظور مرعوب ساختن مخاطب بود و سفر کرزن به سراسر ایران و زندگی با اقوام محلی هرگز اتفاق نیفتاد. برای کسی که این موضوع را می داند، اعتبار استدلال های کرزن در مورد مشاهداتی که او هرگز نداشته رنگ می بازد و کتاب قطور و دوجلدی او تهی و بی ارزش می نماید. به همین سیاق استفاده از روش کلاسیک تحقیر «عرضه خاص به جای عام» که در بند اول در مورد «وضعیت جغرافیایی فلات ایران» از نویسنده «ما چگونه ما شدیم؟» به منظور تظاهر به جامعیت سر زده است استدلالی که در مورد توان ایرانیان در تولید کشاورزی که در بند دوم ارائه شده را کاملاً بی اعتبار می سازد. هر کس که به چهار گوشه ایران سفر کرده باشد می داند که تنوع آب و هوایی، اقلیمی و جغرافیایی در ایران به طرز شگفت انگیزی بالاست. این تنوع را می توان به دو عامل نسبت داد: یکی از این دو عامل موقعیت جغرافیایی منطقه ای است که شهر یا روستای مورد بازدید در آن قرار دارد. کما اینکه اردبیل در شمال غرب کشور از نظر میزان بارندگی با یزد در مرکز ایران یکی نیست. آیا میزان خشکی هوا در شهر تویسرکان در غرب کشور با بیرجند در شرق یکی است؟ مسلماً نیست. و عامل دوم اینکه ما در ایران تنوع اقلیمی بر اساس ارتفاع نیز داریم. مثلاً در شهرستان گرمسار واقع در شمال کویر مرکزی در استان سمنان نقاطی وجود دارد که در آن حتی خار از

زمین نمی‌روید. اما در ارتفاعات همین منطقه، در فاصله چند کیلومتری از شهر، مسافر وارد «بُنه کوه» می‌شود، که از سرسبزی و طراوت هوا، از شگفتی‌های این بخش از کشور به شمار می‌آید. پس درست است که میانگین بارندگی در سال، کشور ما را در زمره سرزمین‌های خشک جهان قرار داده است، اما این تنها یک «میانگین» است و میانگین بارندگی نه تعیین‌کننده میزان تولید کشاورزی در کل کشور می‌تواند باشد و نه نشانگر توانایی ایرانیان در تغذیه خود و تجارت با دیگر کشورها!

پس از این اشاره ناقص و گمراه‌کننده به ویژگی‌های جغرافیایی و اقلیمی و تأثیر بازدارنده آنها در تولید و تجارت و ایجاد ارتباط با خارج از ایران، نویسنده تحقیرنامه «ما چگونه ما شدیم؟» همین ویژگی‌ها را سبب به وجود آمدن جمعیت کثیری از «قبایل و صحرا نشینان» معرفی می‌کند که ۲۵ درصد کل جمعیت کشور را به خود اختصاص داده است. در این بخش از کتاب، رد پای چند روش کلاسیک تحقیر دیده می‌شود: روش منسوخ «قوم‌نگاری ایستا»، «تحقیر با توهین» و «عرضه خاص به جای عام». در سطور زیر، به تعداد دفعاتی که نویسنده از کلمات توهین‌آمیز «ساده» و «ابتدایی» در توصیف جوامع عشایری (یعنی همان «قبایل و صحرا نشینان») استفاده کرده توجه نمایید. اشاره نویسنده به زندگی «در کنار احشام» و زندگی «بر روی زمین» نیز قابل توجه است:

«به طور خلاصه می‌توان گفت که به دلیل طبیعت متحرک و اجبار قبایل به حرکت علی‌الدوام، شیوه زندگی آنان ضرورتاً بسیار ساده و ابتدایی می‌شود. زندگی در زیر چادر نمدی یا چادر بافته شده از موی بز، در کنار احشام و بر روی زمینی که چند ماه بعد می‌بایستی آن را ترک کرد بالطبع نمی‌تواند به لحاظ اجتماعی چندان پیچیده و پیشرفته باشد. نیازهای صحرا نشینان که عبارتند از محافظت خویش در مقابل عوامل طبیعی (گرما، سرما، باد و باران، حملات حیوانات وحشی...) و مقابله با دسته جات و قبایل دیگر، در مرحله بعدی نگهداری و مراقبت از احشام و تأمین غذا، همواره در سطحی ابتدایی و ساده قرار دارد. شیوه زندگی، نیازها و مقتضیات زندگی صحرا نشینی آنچنان ابتدایی و ساده است که پس از گذشت هزاران سال هنوز تغییر چندانی به خود ندیده است.»^{۲۶۹}

و لابد چون طی قرون، ۲۵ درصد جمعیت کل کشور از همین عشایر «ساده و ابتدایی» تشکیل شده است، پس تمام مردم ایران، طی اینهمه سال، «ساده و ابتدایی» بوده‌اند و بالطبع ایران نمی‌توانسته است «به لحاظ اجتماعی، چندان پیچیده و پیشرفته باشد.»^{۲۷۰} وانگهی از دیدگاه نویسنده، انسانی که در کنار حیوانات زندگی می‌کند و یا روی زمین، بدون برخورداری از مبل و صندلی و تخت‌خواب، می‌نشیند و می‌خوابد نمی‌تواند خیلی باهوش باشد! و لذا ایرانیانی که امروز نیز از راه دامداری و کشاورزی کسب معاش می‌کنند (و به صنعت و استخراج معادن برای خدمت به تجارت جهانی مشغول نیستند) و به هر دلیلی از مبل و صندلی و تخت‌خواب استفاده نمی‌کنند، نه تنها ابتدایی و ساده‌اند، بلکه از هوش چندانی نیز برخوردار نیستند!

در جایی دیگر از کتاب، نویسنده لازم دیده است که علاوه بر شرایط جغرافیایی و ترکیب جمعیتی «ساده و ابتدایی» ایران، به افشاگری در مورد ضربه های کاری و ماندگاری که برخی از اندیشمندان نه چندان هوشمند اما مشهور ایرانی که طی تاریخ به علم و علم آموزی و در نتیجه پیشرفت کشور زده اند بپردازد. وی گروهی به نام «اشاعره» و مشخصاً یکی از چهره های مشهورتر آن یعنی امام محمد غزالی (۵۰۵-۵۴۰ ه. ق.) را قاطعانه مسئول «خاموش شدن چراغ علم» در ایران معرفی می کند. بر اساس کشفیات نویسنده، به واسطه نزاعی که اشاعره با گروه دیگری به نام «معتزله» و جانبداری حکومت عباسی (به خلافت متوکل عباسی، ۲۴۲-۲۳۲ ه. ق.) از اشاعره و پیروزی نهایی ایشان در زمان سلاجقه و روی کار آمدن خواجه نظام الملک (۴۸۵-۴۰۹ ه. ق.) به وجود آمد، چنان خاموشی مطلق بر کل کشور مستولی شد که به زعم نویسنده تا اواسط قرن ۱۹ از ایران رخت بر نیست. وی برای امام محمد غزالی نقشی کلیدی در این فرآیند «افول تعقل» در ایران به عنوان «نظریه پرداز و طراح فکری» ترسیم کرده است. در اینجا رد پای روش کلاسیک «قوم نگاری ایستا» قابل مشاهده است. همچنین، ضمن «تظاهر به رویکرد علمی و پژوهشی» در ارائه موضوع و در عین حال توهین به شعور تاریخی خواننده، نویسنده در مقام حمایت و «دلسوزی مصنوعی» برای «خردگرایی»، «جریانات تعقلی» و «علوم طبیعی» در ایران نیز برآمده است.

«از کم و کیف و جزئیات مباحث و ایراداتی که سنت گرایان بر علیه معتزله و خردگرایی وارد می آوردند که بگذریم، نتیجه این تحول بسیار گسترده و عمیق بود. در نتیجه این تهاجمات صدمات و لطمات زیادی بر پیکر جریانات تعقلی وارد آمد. صدماتی که آنچنان عمیق بودند که در نتیجه آنها بینش تعقلی و نقادی کمتر توانست کمر راست کرده و حتی به بخشی از بالندگی قبلیش دست یابد. جدای از فلسفه، قربانی دیگر این یورش علوم طبیعی بودند.»^{۲۷۱}

آیا انطباق نظرات این نویسنده در مورد غزالی با نظرات ارنست رنان فرانسوی در این مورد صرفاً اتفاقی است؟ رنان نیز یکی از دلایل «عقب ماندگی» مسلمانان را همین امام محمد غزالی اشعری معرفی کرده است.^{۲۷۲} به هر حال، ظاهراً نه ارنست رنان و نه نویسنده این تحقیرنامه بومی، دانش پیچیده و مؤثری که توسط آن مردم ایران توانسته اند طی قرون، سازگار با شرایط جغرافیایی و اجتماعی بسیار متنوع خود، به ثباتی نسبی دست یابند و تمدن بسازند را علم محسوب نکرده اند.^{۲۷۳}

مصادیق بالا از کاربست روش های کلاسیک تحقیق در این اثر به مخاطب توانایی می دهد تا مصادیق بیشتری از تحقیق را در دیگر آثار ادبیات عقب ماندگی بیابد، در مورد دلایل و شواهد نویسنده موشکافی کند و به سادگی در دام تحقیق، و در نتیجه، در چارچوب اسارت بار محدودیت های ذهنی و رفتاری ناشی از آن گرفتار نشود. اما اشراف به روش های مدرن تحقیق، ابعاد دیگری از ادبیات عقب ماندگی را برملا می سازد. به بیان دیگر، با استفاده از ذره بین سواد رسانه ای و با آگاهی از روش های زبان شناختی مدرنی چون

«چارچوب بندی ذهنی»، «مخلوط تصورات» و «مدیریت وجهه»، مخاطب قادر خواهد بود با نگاهی نافذتر به ادراکات و احساسات خود در واکنش به متن بنگرد. مثلاً در رویارویی با این اثر ما با کتابی روبرویم که با هدف «ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران» تدوین شده است و ظاهراً نگارنده با دقتی «نقطه زن»، یگانه فرد مسئول «خاموش شدن چراغ علم» در تاریخ ایران را شناسایی کرده است. اما در عین حال می بینیم که در آغاز کتاب، این اثر به همین فرد خاطی و سراپا تقصیر تقدیم شده است!! جهت پی بردن به انگیزه شخصی نویسنده برای انجام چنین کار عجیبی بی شک باید به شخص او رجوع کرد. اما آشنایی با روش های مدرن تحقیر کمک می کند تا در مورد اثرکرد احتمالی بر مخاطب، توسط اینگونه رخدادهای به ظاهر متناقض، بیندیشیم.

۷.۱.۲ روش های مدرن تحقیر

«چارچوب بندی ذهنی»، «مخلوط تصورات» و «مدیریت وجهه»
زبان شناسی شناختی^{۲۷۴} یکی از رشته های علوم شناختی است که در نیمه دوم قرن ۲۰ و قرن حاضر شاهد پیشرفت های شگرفی بوده است. اساساً علوم شناختی شامل گرایش های خاصی از علوم اعصاب، هوش مصنوعی، زبان شناسی، فلسفه، روان شناسی و مردم شناسی است که نظر به کنترل ذهنی و رفتاری افراد و جوامع دارند. این موضوع در جایی دیگر به تفصیل آمده است و نیازی به تکرار تمامی جزئیات آن در اینجا نیست.^{۲۷۵} اما در اینجا همین گفته بس که با توجه به اهداف کلی دانشمندان علوم شناختی، زبان شناسی شناختی نه تنها به مطالعه زبان های جهان پرداخته، بلکه استفاده ابزاری از واژه ها، دستور زبان و تشبیه و استعاره برای القای افکار، باورها و احساسات در ذهن مخاطب را در دستور کار خود داشته است. در واقع «چارچوب بندی ذهنی» یکی از عمده رویکردهای محدود کردن ادراک توده ها و اجبار ایشان به رفتارهایی از پیش تعیین شده است. چارچوب بندی ذهنی رویکردی سیستمی در کنترل ذهنی و رفتاری جهانیان در عصر توسعه محسوب می شود که «مدیریت معنی» نیز خوانده می شود. از این طریق نویسندگان قادرند همانند عملکرد قاب عکس، تنها آنچه درون چارچوب قاب به چشم می آید را در منظر مخاطب برجسته کنند و توجه وی را از دیگر ابعاد واقعیت که خارج از چارچوب قرار می گیرد منحرف سازند. توانایی چارچوب بندی ذهنی به عنوان ابزاری جهت محدود کردن ادراک مخاطبین به قدری است که می توان برداشت مخاطب از موضوعی را به دقت مدیریت (=کنترل) کرد و او را در مسیر انتخاب یکی از گزینه های رفتاری از پیش تعیین شده سوق داد.

چارچوب بندی ذهنی عنوانی عام برای مجموعه ای از تکنیک های دقیق جهت القای معانی و احساساتی خاص به مخاطب است. «مخلوط تصورات»^{۲۷۶} یکی از این تکنیک هاست. از طریق مخلوط تصورات، مخاطبین، یعنی ما، فقط چیز (یا چیزهایی) را به ذهن خود راه می دهیم که طراحان چارچوب های ذهنی

(مثل کلیپ سازان، طنز نویسان، کاریکاتوریست ها و تحقیرنامه نویسان) می خواهند که ما متوجه آنها باشیم. دلیل نفوذ و کارآیی بالای تکنیک مخلوط تصورات در این است که آنچه از این طریق به ما منتقل می گردد به طور صریح، روشن و منطقی بیان نمی شود که ما بتوانیم توسط دلیل و برهان و استدلال در مقام نفی یا قبول آگاهانه آن برآییم. به بیانی تمثیلی، آنچه با استفاده از این روش در رسانه ها به مخاطب القا می شود، چونان سمی است بی بو، بی رنگ و بی مزه که همراه با شربتی شیرین به خورد وی داده می شود.^{۲۷۷}

در ادامه، ابتدا به توصیف نظری این روش مدرن برای تحقیر مخاطب - و در نتیجه کاهش قابلیت او در ادراک و تضعیف عاملیت او در عزم و اراده آگاهانه - می پردازیم و سپس مصادیق کاربرست آن در تحقیرنامه «ما چگونه ما شدیم؟» را شناسایی می کنیم:

به خاطر آوردن چیزها و پدیده ها، که با شنیدن نام آنها، در ذهن ما رخ می دهد، فقط به یک فکر یا یک احساس محدود نمی شود. برای مثال شاهنامه فردوسی را در نظر بگیریم: با شنیدن نام این اثر، معمولاً چیزهایی متفاوتی چون شعر حماسی، سنت پهلوانی، ایران باستان، اخلاق نیک، صداقت و راستگویی، افتخار و جوانمردی به خاطر ایرانیان می آید. همچنین دور از تصور نیست که با شنیدن نام شاهنامه، تصاویری از داستان های شاهنامه که خوانده ایم به ذهنمان خطور کند، مثلاً نبرد رستم و اسفندیار، مدارای جوانمردانه رستم و خیرگی اسفندیار و نهایتاً نشستن تیر دو شاخ رستم در چشمان او. از سوی دیگر، پیوندی ناگسستنی بین شاهنامه و پدید آورنده بلند آوازه آن وجود دارد. بسیاری از ایرانیان که شاهنامه را خوانده اند و از حکایت چگونگی پر فراز و نشیب نگارش آن باخبرند، حکیم ابوالقاسم فردوسی را به عنوان فردی تلاشگر، با ایمان، فداکار و دوستدار ایران و فرهنگ و زبان فارسی و سنت پهلوانی به جا مانده از عهد باستان می شناسند و او را تحسین می کنند. حتی بسیاری از افراد به سلامت عبور کردن ایران از مصائب پر شمار تاریخ بلند آن، به عنوان سرزمین و تمدنی واحد، را مرهون تلاش های این انسان بزرگ در حفظ زبان فارسی می دانند. از نظر احساسی نیز می توان گفت، بسیاری از ما ایرانیان حکیم فردوسی را دوست داریم. شخصیت او را نمادی تمام عیار از انسانی ایرانی می شناسیم. از این رو، با شنیدن نام شاهنامه، ما پدیدآورنده آن و احساس خوبی که نسبت به او داریم را نیز به خاطر می آوریم. پس می بینیم که نام چیزی می تواند همزمان یادآور تصورات و احساسات مختلفی از آن چیز، اعم از عاطفی، فکری، تصویری و غیره، باشد. و در هر فرهنگ و جامعه، هزاران هزار واژه وجود دارد که هر یک یادآور ادراکات عاطفی، فکری و تصویری چندگانه مرتبط با آن فرهنگ است. گاه تصویری که اینچنین به ذهن ما می آیند ادراکاتی مثبت و محبوب و گاه منفی و منفور اند. ادراکات مثبت توجه و علاقه مخاطب را جذب می کنند و ادراکات منفی به احساسات منفی در درون وی دامن می زند.

اما آگاهی از وجود ابعاد چندگانه خاطراتی که به ذهن ما خطور می کند چگونه به ما در درکِ روش «مخلوط تصورات» کمک می کند؟ پژوهشگران زبان شناس در علوم شناختی واژه ای مثل شاهنامه که در میان مردم دارای شناختی عمومی است را دارای «فضایی ذهنی»^{۲۷۸} می دانند. منظور از فضای ذهنی این است که با شنیدن این واژه، ذهن انسان ایرانی بر اساس تجارب قبلی خود وارد فضایی از تصورات خاص آن می شود. این زبان شناسان با انجام مطالعات و آزمایشات گوناگون پی برده اند که ذهن انسان قابلیت عظیمی در «تجزیه» (از هم جدا کردن)^{۲۷۹} و «ترکیب» (در کنار هم قرار دادن)^{۲۸۰} فضاهای ذهنی دارد. یعنی ذهن ما می تواند تصورات مختلف آنچه به ذهن ما از طریق یک فضای ذهنی خطور می کند را از هم جدا کند و آنها را جداگانه ادراک کند. همچنین ذهن ما قادر است که تصورات مختلف از فضاهای ذهنی متعدد را در فضای ذهنی جدیدی کنار هم قرار دهد و آنها را با هم در آمیزد («مخلوط») کند. وقتی ذهن مخاطب با این فضای ذهنی ساختگی جدید روبرو می شود، توجه او فقط معطوف به همان تصوراتی که از قبل برای او، با هدفی خاص، در این فضا مخلوط شده است می شود. و در رویارویی با چنین فضاهای مهندسی شده، فقط اگر مخاطب از وجود روش «مخلوط تصورات» و وجود کسانی به نام طراحان «فضاهای ذهنی مخلوط شده»^{۲۸۱} آگاه باشد قادر است لحظه ای درنگ کند، از موضوع فاصله بگیرد و جعلی بودن ذهنیاتی که برایش به وجود آورده اند را تشخیص دهد. نکته مهم و قابل توجه برای بحث ما در نوشته حاضر این است که در بهره گیری از این مخلوط ادراکی، الزامی نیست که متنی که طراح فراهم می کند از همه نظر درست، دقیق، کامل و مطابق با واقعیت باشد. چالش اصلی طراح فضاهای ذهنی جعلی این است که او بتواند ضمن حفظ توجه مخاطب، با استفاده از واژه ها و جملات، داستان، عکس، کلیپ، نقاشی، پویانمایی، داستان، کاریکاتور و غیره، مخلوطی هدفمند از تصورات عاطفی، فکری و تصویری ایجاد و آن را به ذهن مخاطب وارد کند.

حال تحقیقنامه «ما چگونه ما شدیم؟» را در نظر می گیریم و با بررسی کاربست روش تحقیقِ مخلوط تصورات در این محتوا، می کوشیم تا چگونگی کارکرد آن را بهتر بشناسیم. برای درک بهتر توضیحات زیر، نمونه ای از نمودار مورد استفاده طراحان فضاهای ذهنی جعلی در «پیوست ها» (تصویر ۷) ضمیمه شده است:

همانطور که گفته شد، در متن «ما چگونه ما شدیم؟» لازم نیست که نکات مطرح شده در مورد عواملی چون کمی بارندگی، کمی سرانه اراضی زراعی و در نتیجه کمی تولیدات کشاورزی در قرون گذشته در ایران، به میزانی که نویسنده ادعا می کند، کاملاً درست و دقیق و منطبق بر واقعیت باشد. همین قدر که این ادعا مطابق با درک کلی عامه مردم در عصر حاضر از جغرافیای کلی کشور و وضعیت آب و هوایی کنونی ایران باشد (یعنی وضعیت گرم و خشک و کم بارش)، همان برای اهداف طراح (= مؤلف تحقیقنامه) کافی است. به بیان دیگر، یکی از تصورات عام مرتبط با فضای ذهنی «جغرافیا و اقلیم ایران» («فضای ذهنی ۱» در نمودار

مخلوط تصورات، تصویر ۸، «پیوست ها» به عنوان سرزمینی واحد این است که ایران کشوری با میزان پایینی از بارندگی سالانه است. یکی دیگر از تصورات مشترک این فضای ذهنی، وجود کویرهای وسیع با خاک شور است. برای افرادی که از نزدیک با مناطق مختلف کشورمان آشنا نیستند، یعنی جاهایی که از میزان بارش سالانه بسیار مختلفی برخوردارند و هوا در آنها معتدل و در برخی نقاط سردسیری است و دارای جنگل ها یا مراتع سرسبزی نیز هست، تصور «گرم و خشک و کویری»، بخش پررنگی از فضای ذهنی مرتبط با «جغرافیا و اقلیم ایران» را تشکیل می دهد.

این تصورات مشترک عامه مردم از «جغرافیا و اقلیم ایران» توسط طراح در بخشی از نمودار که به «فضای ذهنی از تصورات مشترک عامه مردم» موسوم است درج می شود. در گام بعدی، طراح فضای ذهنی «کشاورزی» را در نظر می گیرد، که شامل تصورات مشترکی چون آب، خاک حاصلخیز، هوای معتدل، برکت و تولید بالای محصولات کشاورزی است. اما تصورات دیگری نیز در فضای ذهنی مرتبط با «کشاورزی» وجود دارد و آن این است که در صورت رویارویی با شرایطی محدودکننده چون کم آبی و زمین های شور، کساد کشاورزی و برداشت بسیار پایین محصول مسلم است. طراح از میان تمامی تصورات مشترک مرتبط با «کشاورزی»، تصوراتی که مطلوب نظر خود است را انتخاب و برای درج در «فضای ذهنی از تصورات مشترک عامه مردم» نشان می کند.

در گام بعد، طراح، فضای ذهنی کاملاً جدیدی را در نظر می گیرد. این فضای ذهنی جدید، ساختگی است و فضای «مخلوط» نامیده می شود. این فضا حاوی تصورات مشترکی است که طراح در گام های قبلی انتخاب و در «فضای ذهنی از تصورات مشترک عامه مردم» درج نموده است. در این مرحله طراح تصورات دیگری به دلخواه خود به این فضای ساختگی می افزاید، مثل «نیازمندی به تجارت جهانی»، «نیازمندی به پیروی از الگوی توسعه غربی» و غیره. در تحقیقنامه مورد بررسی ما، این فضای ساختگی همان فضای ذهنی طراحی شده برای «ایران کنونی» است که در معرض توجه مخاطبین قرار می گیرد. بر اساس تحقیقات زبان شناسان پیرامون چگونگی عملکرد و اثرکرد این روش بر ذهن مخاطبین، ما می توانیم انتظار داشته باشیم که بسیاری از مخاطبین در رویارویی با این «مخلوط» در مورد دو فضای ذهنی اولیه (= «جغرافیا و اقلیم ایران» و «کشاورزی») چندان موشکافی نمی کنند. ایشان با اعتماد کامل به پدیدآورنده محتوا، آنچه از تصورات احساسی، فکری، خیالی و غیره که از فضاهای ذهنی اولیه اقتباس شده و در مجموعه تصورات فضای «مخلوط» قرار گرفته است را به عنوان درکی درست و معتبر از بحث مورد نظر می پذیرند.

پرسش: این فضای ساختگی در عمل دقیقاً چگونه مهندسی می شود؟ پاسخ: دقیقاً همانطور که در «ما چگونه ما شدیم؟» می خوانیم. اما در نظر داشته باشیم که فضای ذهنی مخلوطی که در این کتاب ارائه شده است فقط به تصورات برگزیده از دو فضای ذهنی «جغرافیا و اقلیم ایران» و «کشاورزی» محدود نمی شود،

بلکه در برگیرنده تصورات منفی برگزیده از جمیع فضاهایی است که مؤلف در این اثر از آنها سخن به میان آورده و با تکرار، در ذهن مخاطب استوار ساخته است - مثل زندگی عشایری، کشمکش های عقیدتی دوران خلافت عباسیان، حکومت ها و شیوه های حکمرانی و غیره. و بدینصورت است که فضای مهندسی شده «ما چگونه ما شدیم؟» در واقع مجموعه ای از تصورات کاملاً ناخوشایندی است که حس خوبی به مخاطب در مورد سرزمین و تاریخ خود در مقطع کنونی نمی دهد.

و بدینصورت، طی ه فصل اول کتاب، نویسنده تصورات عموماً منفی، محدود و دلبخواه خود در مورد جنبه های مختلف تمدن و سرزمین ایران را پیش روی خواننده پهن می کند و سپس در فصل ۶، برای تکمیل تحقیر مخاطب، آن را در کنار فضای ذهنی ساختگی ای از پیشینه تاریخی اروپا قرار می دهد. قاعدتاً به منظور ایجاد فضای ذهنی مثبت برای اروپا، تصورات برگزیده طراح به ادراکات مثبت و سازگار با اهداف وی از اروپای قدیم محدود می شود، مثل توسعه شهرنشینی و دوری از زندگی عشایری، شرایط طبیعی و محیطی مناسب، فراوانی جنگل و چوب (برای ساخت کشتی)، مهارت بالا در دریانوردی، کنجکاوای بالا برای کشف علمی و اختراعات، و اکتشافات جغرافیایی برای دستیابی به سرزمین های نو، و اتکا به تجارت بین المللی و توسعه آن به منظور تامین نیازهای اساسی مردم. چارچوب بندی ذهنی می طلبد که در این فضای مخلوط مطلقاً از جزئیات دقیق تر اروپا - در گذشته یا حال - چیزی گنجانده شود که تصوراتی منفی در ذهن مخاطب به وجود آورد، مثل نظرات نژادپرستانه متفکران غربی، تجارت بردگان و رقابت قدرت های اروپایی با هم در این تجارت، برده داری در مستعمرات، بهره کشی از دارایی های سرزمینی در مستعمرات به مدت ۴۵۰ سال (تا اواسط قرن ۲۰) و تجمع ثروتی کلان در کشورهای اروپایی برای بسط تولید صنعتی، افزایش بیماری ها در جوامع اروپایی به واسطه تولید انبوه و صنعتی مواد غذایی و آلودگی های محیطی ناشی از گسترش صنایع، افزایش شکاف طبقاتی و فقر، نقش تحقیر سازمان یافته از طریق برگزاری نمایشگاه های قومی و سفرنامه ها در کنترل افکار عمومی در داخل و خارج از اروپا. مؤلف «ما چگونه ما شدیم؟» در طراحی محتوای فصل ۶ کتاب به خوبی این نکات را رعایت کرده است.

وقتی این دو فضای ذهنی ساختگی در کنار هم قرار می گیرند، اتفاقی در ذهن مخاطب رخ می دهد که کارشناسان مخلوط تصورات آن را «تکمیل الگو»^{۲۸۲} می نامند.^{۲۸۳} یعنی ذهن مخاطب، این دو فضای ذهنی ناقص و همراه کننده را به عنوان دو جامعه قابل قیاس در نظر می گیرد و از این مقایسه خود نتیجه گیری می کند. نتیجه گیری هایی که از مقایسه دو فضای کاملاً ساختگی در ذهن مخاطب صورت می گیرد و رفتارهایی که بر اساس این نتیجه گیری های نادرست متعاقباً از او سر می زند را کارشناسان «بسط و تفصیل»^{۲۸۴} نام نهاده اند.^{۲۸۵}

نویسنده کتاب مورد بررسی ما، در انتهای بحث خود مخاطب را با جملات زیر به سوی «تکمیل الگو» و «بسط و تفصیل» راهنمایی می کند:

«و زمانی که از قرن هفدهم به بعد این دو تمدن با یکدیگر مرتبط شدند، شرق (بالاخص اعراب و ایرانیان) قرن ها می شد که در حال در جا زدن بودند در حالیکه غربیان از برخی جهات توانسته بودند به پیشرفت های سرنوشت سازی نایل شوند. به عبارت دیگر شرق و غرب زمانی به یکدیگر رسیدند که همه چیز کم و بیش تعیین شده بود...»^{۲۸۶}

«در یک کلام، شرق و غرب در مجموع مسیرهای جداگانه خود را پیمودند. اگر چه مسیرهایی که در انتها بسیار با یکدیگر تفاوت داشتند. یکی در مسیر پیشرفت و توسعه بود (پیشرفت و توسعه ای که بخشی از آن به سراغ تسلط بر منابع اقتصادی مناطق دیگر جهان از جمله شرقی ها رفت). دیگری در جهت عکس، در مسیر انفعال، در جا زدن و در درون خود بودن حرکت نمود. سرانجام وقتی این دو مجموعه به تدریج از قرن هیجدهم به یکدیگر رسیدند نتیجه کار کاملاً روشن بود. برتری و تسلط کامل یکی، در مقابل، ضعف و تسلیم دیگری.»^{۲۸۷}

مراتب تلاش شیزموجنیسی مؤلف در برقراری قیاس بین ایران و غرب را می توان اینچنین خلاصه کرد:

قیاس و ایجاد فاصله:

- مقایسه بین غرب و ایران و قبول تحقیر به نفع غرب: غرب پیشرفته، ایران عقب مانده.

تحقیر:

- ما از محیط طبیعی و اقلیم مان چه می فهمیم؟ می فهمیم که خیلی محدود کننده است و تلاش برای حفظ یا احیای آن بیهوده است.

- ما از جامعه مان چه می فهمیم؟ می فهمیم که ساده و ابتدایی و بی علاقه به علم است. ما نیاز به الگوهای دیگری، سوای آنچه از پیشینه خود به ما رسیده است، داریم تا از این وضعیت ابتدایی و بی سوادى و بی علمى خارج شویم.

تقلید:

- چه کاری از دست ما ایرانیان بر می آید تا عقب ماندگی مان را پایان بخشیم؟ از الگوی غربی توسعه تقلید کنیم!

خیلی دشوار نیست که ببینیم که ساز و کار روانی تحقیر چگونه این نویسنده را به پذیرفتن تحقیر وادار ساخته است و وی را به انتقال احساس حقارت به هموطنان خود مصر ساخته است. تحقیر پذیری نویسنده، قابلیت وی برای درک عمیق تر موضوع از طریق پرسش و یادگیری از آنچه مشاهده و توصیف می کند را به حداقل رسانده است: او در مورد اینکه با چه علمی ایرانیان توانسته اند طی قرون، از امکانات نسبتاً قلیل و

شرایط متغیر و نامساعد اقلیمی در بخش قابل توجهی از سرزمین خود، تمدنی پایدار بسازند کنجکاو نیست. او در این مورد که آیا ارتباطی بین فعالیت های جمعیت های کوچنده از یک سو و سرزندگی و حیات در مراتع، میزان ذخیره سازی آب در منابع زیرزمینی، خودکفایی و خوداتکایی اقتصادی در تولید محصولات لبنی و نهایتاً پرورش اقوامی سالم، مقاوم و سلحشور، از سوی دیگر وجود دارد کنجکاو نیست. او اذعان می کند که «بخشی از غرب به سراغ تسلط بر منابع اقتصادی مناطق دیگر جهان از جمله شرقی ها رفت» اما کنجکاو نیست که چرا علم و فلسفه در غرب به تمایل اروپاییان به چنگ اندازی، زورگویی و خشونت بیشتر نسبت به دیگر جوامع انجامیده است. وی رویکرد خشونت آمیز آنچه «تمدن» غرب می نامد را زیر سؤال نمی برد.

آیا می توان از این اثر به صورتی که نگاشته و منتشر شده است، تحقق جامعه ای آرمانی در آینده ایران را انتظار داشت؟ آیا می توان با کم کاری در شناخت گذشته ایرانیان و پست و ذلیل وانمود کردن توانایی های ایشان، پایه و اساس رشد و تعالی فردی و جمعی آنان در آینده را بنا نهاد؟ آیا می توان با تحقیر، به توانایی آحاد جامعه برای عاملیت بیشتر و در نتیجه استفاده مبتکرانه و آگاهانه از دانسته های خویش برای ساختن آینده ای بهتر افزود؟

مسئله از این متن چنین انتظاری نمی توان داشت. آنچه می توان انتظار داشت این است که مخاطب کتاب از هر کشوری که هست، معلم، استاد دانشگاه، روزنامه نگار، نماینده مجلس، استاندار، فرماندار، شهردار، وزیر، مدیر، رئیس جمهور، کاسب، کارگر، کارمند یا شهروندی عادی، همین حالا و در شرایط فعلی به سیاست های توسعه، گردن نهد تا از فضای ذهنی تحقیرآمیزی که نویسنده در ۳۴۳ صفحه برای او طراحی کرده است رهایی یابد: یعنی توسعه شهری با تمام مسایل آن را بپذیرد، حتی اگر سالانه به بهای مرگ ده ها هزار تن از شهروندان بر اثر آلودگی هوا تمام شود؛ بی توجهی سیاست های کنونی به ضرورت احیای روستاها و فرهنگ عشایری را بپذیرد، حتی اگر به بهای ویرانی دارایی های مشترک سرزمینی (مثل جنگل، مرتع و ساحل، ذخایر ژنتیکی، منابع زیرزمینی آب و غیره) از طریق فعالیت های صنعتی، معدنی و تجاری تمام شود؛ حمایت از کشاورزی شیمیایی و صنعتی برای افزایش صادرات را بپذیرد، حتی اگر به بهای خشک شدن سفره های زیرزمینی آب و فرونشست زمین و تخریب اماکن و اراضی در وسعتی کلان تمام شود؛ استخراج دارایی های سرزمینی و صادرات انواع کانی جات و چوب را بپذیرد و آن را از دستاوردهای پیشرفت و تعامل بین المللی با دیگر کشورها بداند حتی اگر به ویرانی سرزمین و جنگل های کشور بینجامد؛ دادن امتیاز به شرکت های جهانی (امتیازاتی که امروزه با عنوان غلط انداز «سرمایه گذاری خارجی» به آن اشاره می شود) برای تاراج مستقیم منابع سرزمینی و انسانی (نیروی کار ارزان قیمت) را به نام کارآفرینی و اشتغال زایی بپذیرد، حتی اگر این کار به تضعیف مقررات حفاظت از محیط زیست و انتقال آلودگی های صنعتی از

کشورهای غربی به آب و خاک سرزمین مادری بینجامد؛ واردات انواع مصنوعات شیمیایی و بیولوژیکی آلاینده و خطرناک مثل سموم شیمیایی، محصولات و بذرهای تراریخته و محصولات نانو به بهانه پیشرفت در علم و فناوری را بپذیرد، حتی اگر به شیوع گسترده تر امراض سخت درمان و مهلک در کشور بینجامد؛ از میان رفتن طب سنتی و جایگزین شدن آن توسط طب تجاری را به نام علم و پیشرفت بپذیرد، حتی اگر این امر به وابستگی سلامت مردم به شرکت های بزرگ داروسازی خارجی و افزایش بیماری ها در کشور به دلیل عوارض جانبی داروهای شیمیایی بینجامد؛ و مهم تر از همه، احیای راه حل های بومی و ابتکاری داخلی، در صنعت و زراعت، برای افزایش خوداتکایی و خودکفایی کشور و خاتمه دادن به وابستگی به تجارت جهانی و خنثی کردن تحریم ها را هرگز و به هیچ وجه نپذیرد و آن را عقب ماندگی بیندارد.

علاوه بر «مخلوط تصورات»، «چارچوب بندی ذهنی» دارای تکنیک های دیگری برای کنترل ذهنی و رفتاری مخاطبین نیز دارد. «مدیریت وجهه»^{۲۸۸} نام تکنیک دیگری از این دست است. به بیانی ساده، مدیریت وجهه یعنی استفاده از زبان برای «بالا بردن» یک شخصیت یا «به زمین زدن» او در منظر مخاطب. نویسنده یا پدیدآورنده محتوا، می تواند همچنین از این تکنیک برای ایجاد تصورات ذهنی مثبت نسبت به شخص خود در ذهن مخاطب بهره برداری کند. خواننده متأثر از این تکنیک هر گاه که به شخص مؤلف و آثار او می اندیشد، احساسات مثبتی در ذهن او نقش می بندد. به تعبیری دیگر، مخاطب به واسطه این تصورات مثبت، نویسنده را دوست دارد و چون او را دوست دارد به او اعتماد می کند. و به واسطه اعتمادی که بین او و مؤلف برقرار می شود، فضاهای ذهنی ساختگی او را بدون مقاومت و بی چون و چرا می پذیرد.

برای ایجاد تصورات مثبت برای شخص مؤلف از طریق «مدیریت وجهه» روش های متنوع و مبتکرانه ای متصور است. مثلاً دیده می شود که در برخی از آثار ادبیات عقب ماندگی، مؤلف تصویری «منصف» و «بی طرف» برای خود به وجود می آورد. برای ایجاد تصور «منصف»، از کلماتی چون «به گمانم» یا «به نظرم» مکرراً استفاده می شود. برای ایجاد تصور «بی طرف»، نویسنده کسی را که کمر به انتقاد برنده و مهلک او بسته است، را ابتدا تحسین و تمجید می کنند.^{۲۸۹} یا گاه می بینیم که پدیدآورندگان محتوا متوسل به توضیح واضحات می شوند. مثلاً متداول است که نویسندگان برای ساختن وجهه ای مقبول برای خود، حداقل در میان مخاطبین زن، صرفنظر از موضوع اصلی، حتماً گریزی به «نقش زن»، «جایگاه زن»، «مقایسه زن در جوامع مختلف» بزنند. تأکید بر «اهمیت گفتگو» و لزوم داشتن «رؤیا» و «حق» دنبال کردن آنها، از دیگر موضوعات پرتعداد در بین پدیدآورندگان محتواست. شکی نیست که این موضوعات بسیار مهم اند و اهمیت آنها بارز و انکارناپذیر است. اما توضیح واضحات به این شکل برای مخاطبی که با سواد رسانه ای و دقایق آن آشناست دلیلی مضاعف برای مطرح کردن پرسش های موشکافانه به وجود می آورد تا از ظاهر پیام عبور کند و به باطن آن راه یابد.

به این منظور، بر اساس اصول سواد رسانه ای (مشخصاً اصل ۱۰، ص ۱۵)، مخاطبِ باسواد، در واکنش به متن، بی درنگ ناظر بر احساسات خود می شود. زنانِ مخاطب که سواد رسانه ای دارند از خود خواهند پرسید: تصویری که از بحث «نقش زن» یا «جایگاه زن» از سوی این نویسنده در من نسبت به شخص او ایجاد شده چیست؟ که او «امروزی» و «متجدد» است؟ که او «خیلی فهمیده» است؟

کسانی که در مورد آینده خود می اندیشند و جهانی بهتر را در ذهن خود ترسیم می کنند ولی در عین حال از کاربست محتوای فریبنده و فریبکارانه رسانه باخبرند لاجرم از خود می پرسند: طرفداری این نویسنده از «حق» رؤیا داشتن چه تصویری در من نسبت به شخص او به وجود آورده است؟ که او «دارای روح لطیفی» است؟ که «اهل خلّاقیت» است و از حق من برای خلّاقیتِ آزادانه دفاع می کند؟

و مخاطبینِ با سواد رسانه ای که در مورد اهمیت برقراری گفت و شنودِ صادقانه بین انسان ها، در تمامی سطوح - خانواده، محله، روستا، شهر، کشور و جهان - شکی ندارند، مسلماً از خود خواهند پرسید: توضیح واضح‌ات این نویسنده در مدح «گفتگو» چه تصویری در من نسبت به شخص او به وجود آورده است؟ که او «دلسوز» افرادی است که حرفشان شنیده نمی شود؟، که او «طرفدار مردم سالاری» است؟

پس، از دیدگاه سواد رسانه ای، نمی توان از کنار اهدا شدن کتاب «ما چگونه ما شدیم؟» به امام محمد غزالی که به زعم نویسنده، چراغ علم و فلسفه در ایران را برای قرن ها خاموش نگه داشت به سادگی عبور کرد. ناگزیر باید پرسید، با دیدن این جمله اهدایی برای کتاب:

«به ابوحامد محمد غزالی که درد احیاء شریعت رسول الله (ص) در سینه داشت»

چه احساسی در من نسبت به شخص نویسنده به وجود می آید؟ یا به بیانی تخصصی تر، از منظر «مدیریت وجهه»، این عمل نویسنده تصور من نسبت به «وجهه» او را به سوی کدامیک از این صفات «مدیریت» می کند؟ «بزرگواری»، «گذشت»، «سخاوت»، «نیک اندیشی و ملاحظت»، «داشتن بصیرتی تاریخی» و ...؟ مسلماً، از منظر سواد رسانه ای، هر یک از این تصورات مثبت (یا مخلوطی از چندی از آنها) قادر است وجهه نویسنده را در نظر من «قابل احترام» و نظرات او را «قابل اعتماد» کند.

غالب تحقیرنویسان، مثل پدیدآورنده «ما چگونه ما شدیم؟»، بر شرایط «عقب ماندگی» کشور تمرکز می کنند و با قیاس کردن ایران با کشورهای اروپایی بر ضرورت جبرانِ عقب ماندگی در توسعه و رسیدن به پیشقراولان مدرنیته تأکید دارند. اما تعدادی دیگر از تحقیرنویسان هدف خود را تحقیر و کوچک شماریِ ارکانِ تمدنی جامعه، یعنی مفاخر عرفان و ادب ایران، قرار داده اند. و تعجب آور نیست اگر کسان یا سازمان هایی واهمه رجوع ایرانیان به این مخازن تمدنی و راه کهن خود را داشته باشند، چرا که اینها ذخیره هایی از

علم و معرفت اند که بهره گیری از آنها عین قابلیت، عاملیت و فردیت^{۲۹۰} است. آثار فاخر ستارگان درخشانی از عرفان و ادب فارسی مثل شیخ فریدالدین عطار، مولانا جلال الدین محمد بلخی، نظامی گنجوی، حکیم ابوالقاسم فردوسی، حافظ و سعدی که به زبان های اروپایی ترجمه و منتشر شده اند^{۲۹۱} دقیقاً حاوی دانشی است که بسیاری از ایرانیان امروز را، همانند گذشته، ضمن زنده نگه داشتن راه تعالی فردی و مسیر تمدنی تکامل اجتماعی، در برابر هر گونه آسیب از تحقیر بیگانگان مصونیت می بخشد. در ادامه نوشته حاضر به سبک شناسی تحقیرنامه ای می پردازیم که اثرکرد آن لطمه زدن به اعتبار این گنجینه های تمدنی کشور ماست. از آنجاییکه در چند سال اخیر بر تعداد اینگونه محتوا در رسانه ها بیش از پیش اضافه شده است، سبک شناسی متن زیر به خواننده در شناسایی دیگر محتواهای مشابه کمک می کند.

۷.۲ «تجدد و تجدد ستیزی در ایران»، عباس میلانی

۷.۲.۱ روش های کلاسیک تحقیر

«تجدد و تجدد ستیزی در ایران» مجموعه ای از مقالات است که قبلاً به صورت پراکنده در مجلات مختلف منتشر شده است. این مجموعه، به گفته نویسنده آن، از تز واحدی پیروی می کند: کشمکشی که بین «تجددخواهی» و «تجدد ستیزی» وجود دارد پدیده جدیدی نیست و در بین ایرانیان از قدیم وجود داشته است. به بیان دیگر، رگه های پررنگ و کم رنگ این دو جبهه را می توان در طول تاریخ ایران در افکار چهره های برجسته این مرز و بوم شناسایی کرد، به نحوی که حتی می توان گفت «تجدد» اول به ایران آمد اما چون جبهه «تجدد ستیز» قوی پنجه تر بود، در کشور ما پا نگرفت و در عوض سر از اروپا در آورد.

از عمده روش های کلاسیک تحقیر که در این مجموعه مقالات دیده می شود، «تظاهر به جامعیت» و «تظاهر به رویکرد علمی و پژوهشی» است. «تظاهر به جامعیت» در این اثر با ذکر پراکنده نام تعداد کثیری (در حد اشباع و دل زدگی) از چهره های ادبی و علمی نامدار معاصر و گذشته، ایرانی و غیر ایرانی، انجام شده است. نادر نیست بندهایی از کتاب که در آنها به یکباره و در یک نفس، بیهقی و گلشیری و عطار و سعیدی سیرجانی در کنار هم قرار می گیرند و چند بند پایین تر دکارت و مونتینی و لوکاک پهلوی هم می نشینند. «تظاهر به رویکرد علمی و پژوهشی» را نیز می توان از کثرت بی مورد یادداشت ها در پایان هر مقاله، حاوی آثار نویسندگان مدرن و پسامدرن در حوزه های مختلف علوم انسانی و علوم اجتماعی، درک کرد. به نقل از یکی از منتقدین کتاب، این میزان از مستندسازی نویسنده هر خواننده ای را «شیر گیر» می کند و او را در «صندلی خود کم بینی می نشاند و قدرت حرکت را از او سلب می کند».^{۲۹۲}

اما آیا خواننده باید از مرعوب شدن از این اثر واهمه داشته باشد؟ نه اگر مجهز به سواد رسانه ای باشد. زیر ذره بین سواد رسانه ای، «تجدد و تجدد ستیزی در ایران» مجموعه ای است نه از مقالات آموزنده و پربار، بلکه کلکسیون از مصادیق کاربست روش های مدرن تحقیر، مانند مخلوط تصورات، مدیریت وجهه، «پل

زدن چارچوبی»، «اسپین»، «آلبالوچینی»، «دوگانه گویی». در واقع می توان گفت که اگر چه این اثر، از نظر محتوایی بسیار ضعیف و بی اعتبار است، اما قادر است کتاب درسی ارزشمندی برای آموزش سواد رسانه ای و مهارت های شناسایی انواع روش های مدرن تحقیر باشد. در ادامه به بررسی سبک شناختی سه مقاله نخست این تحقیرنامه و شناسایی تکنیک های مدرن مورد استفاده نویسنده آن برای محدود کردن درک مخاطب می پردازیم.

۷.۲.۲ روش های مدرن تحقیر

۷.۲.۲.۱ «مخلوط تصورات» برای رسوا کردن بیهقی

نخستین مقاله این مجموعه به خوار کردن ابوالفضل بیهقی، تاریخنویس قرن ۵ هجری قمری (قرن ۱۱ میلادی)، اختصاص یافته است. بیهقی تاریخنگاری است که چندین قرن پیش از اینکه سیاحان اروپایی در مورد تاریخ ایران چیزی بنویسند و از دیدگاه نژادپرستانه و نفاق افکنانه اروپایی آن را تحلیل و بررسی کنند نگاشته شده است. از این رو، در چند دهه اخیر، پس از انقلاب ۱۳۵۷، «تاریخ بیهقی»^{۲۹۳} به عنوان منبعی ترجیحی برای اطلاعات تاریخی، مورد توجه پژوهشگران ایرانی قرار گرفته است. ظاهراً نویسنده «تجدد و تجددستیزی در ایران» این تمایل را نمی پسندد و بیهقی را یکی از «تجدد ستیزان» تاریخ ادب و فرهنگ معرفی می کند.

دلایل نویسنده شامل موارد زیر است: یکی اینکه بیهقی در ذکر سنوات، از زبان عربی استفاده کرده است و «بسیاری از شخصیت هایی که صفحات کتابش را پر کرده اند، اسامی غریب و نامألوفی دارند.»^{۲۹۴} دلیل دیگر اینکه بیهقی در تاریخنگاری خود از زنان سخن به میان نیاورده است.^{۲۹۵} علاوه بر اینها، بیهقی پارسی ستیز هم هست. «مثلاً در ذکر اعیاد، بی شک به اعیاد اسلامی (در قیاس با اعیاد ایرانی) عنایت بیشتری نشان می دهد.»^{۲۹۶} وانگهی بیهقی از نظر فلسفی، افلاطونی است و نه ارسطویی. در جایی دیگر از کتاب، نویسنده ارسطو را به تجدد نزدیک تر و افلاطون را در کمپ تجدد ستیزان قرار می دهد تا تکلیف این دو فیلسوف یونانی نیز در مورد تجدد، مدرنیت و توسعه مشخص باشد.^{۲۹۷} تصور دلخواه دیگری که از سوی نویسنده برای فضای ذهنی ویژه «بیهقی» در نظر گرفته شده است پرده پوشی و دوگانه گویی او (بیهقی) است. «بافت روایی بیهقی بیشتر شباهت به حکایت و قصه دارد؛ آفریده ذهن راوی است نه تابع منطق «حقیقت» مورد روایت.»^{۲۹۸} و نهایتاً تحقیرنویس طاقت نیاورده و از روش های کلاسیک «قوم نگاری ایستا» و «عرضه خاص به جای عام» نیز بهره جسته و گریزی به «خُلقیات» ایرانیان هم زده است. او ضمن «رند» توصیف کردن زبان بیهقی، او را الگویی ماندگار برای تمامی اعصار و تمامی ایرانیان قرار داده است. به تبع از سبک تحقیر جیمز موریه، نویسنده می افزاید:

«شاید هستی و دوام بیهقی، و نیز دوام تاریخی قوم ایرانی، در گرو همین رندی زبانی بوده است... زبان هر قوم را پنجره آن قوم به واقعیت‌ها دانسته و در عین حال آینه‌ای از خلیات آن قومش شمرده‌اند. تاریخ بیهقی از این بابت آینه‌ای تمام‌نماست.»^{۲۹۹}

حال که مفهوم «تجدد ستیزی» در فضای ذهنی کاملاً کریه و ناپسندِ طراحی شده برای «بیهقی» قرار گرفت باید فضای ذهنی دیگری از نوع جذاب و دلپسندش برای ارائه مفهوم «تجدد» در کنار آن قرار گیرد تا مخاطب ایرانی امروز حتماً تجدد را انتخاب کند و از تجدد ستیزی بیزاری بجوید. نویسنده به شخصیتی «محبوب»، ترجیحاً تاریخنگار، از معاصرین بیهقی نیاز دارد تا در کنار بیهقی «نفرت انگیز» قرار گیرد. و چه شخصیتی پسندیده تر از حکیم طوس، ابوالقاسم فردوسی، که چند دهه پیشتر شاهنامه را به اتمام رسانده است؟ از این رو، نویسنده در طراحی فضای ذهنی «فردوسی متجدد» تصورات مثبتی از فضای ذهنی عامه ایرانیان امروز از فردوسی آورده است: احترام و عشق عمیق فردوسی به ایرانیان و زبان فارسی و اینکه بسیاری از زنان شاهنامه فردوسی چهره‌هایی رزمنده و درخشان دارند. اما در عین حال، نویسنده با پیروی دقیق از اصول «مخلوط تصورات» مراقب است که از «سروش» که بارها و بارها در داستان‌های شاهنامه نقشی تعیین کننده در سرنوشت پهلوانان دارد سخنی به میان نیاورد چون این ویژگی شاهنامه، فردوسی را بیشتر در کمپ اشراقی «افلاطونِ تجدد ستیز» قرار می‌دهد تا در کمپ «ارسطوی متجدد» و در نتیجه جایی در فضای ذهنی ساختگی «فردوسی متجدد» ندارد. اما از آنجاییکه در روش مخلوط تصورات، نویسنده، طراح فضاهای ذهنی جعلی است، او مجاز است که به انتخاب و صلاحدید خود، محتوای آن را برگزیند. طراحان فضاهای ذهنی ساختگی همچنین مجاز اند که با افزایش تنش بین دو فضای ذهنی متضاد توجه مخاطب را برای مدت بیشتری حفظ و او را به انتخاب یکی به جای دیگری ترغیب کنند، تنشی که به ماندگاری هر چه بیشتر این انتخاب در ذهن مخاطب نیز کمک می‌کند:

«زبان فردوسی زبان قومی است در تلاش حفظ استقلال، [اما] زبان بیهقی زبان قومی است تسلیم تقدیر... گر چه بیهقی در کتاب خود از شعرای فراوانی... چون عنصری و عسجدی و زینبی و فرخی نام می‌برد... حتی یک بار هم به فردوسی اشاره نمی‌کند.»^{۳۰۰}

۷.۲.۲.۲ «اسپین» با «آلبالو چینی» و «دوگانه گویی» برای «مدیریت وجهه» عطار نیشابوری و گم کردن آدرس «فردیت»

در تحقیرنامه «تجدد و تجدد ستیزی در ایران» فقط به کاربست روش مخلوط تصورات بسنده نشده است و از تکنیک‌های دیگری از چارچوب بندی ذهنی جهت جلب توجه و محدود سازی اندیشه مخاطب بهره برده شده است. پیش از ادامه سبک شناسی کتاب نامبرده مطلوب است که به معرفی این تکنیک‌ها بپردازیم:

«اسپین»^{۳۰۱}

اسپین در زبان انگلیسی یعنی «چرخاندن» یا «چرخیدن». در علم زبان شناسی شناختی، اسپین، به معنی چرخاندن ادراک مخاطب، به گونه ای است که توجه وی از مسئله یا مسایل خاصی منحرف گردد. در نظام های سیاسی امروز که خود را دموکراتیک یا مردم سالار می خوانند، افکار عمومی منفی متأثر از اشتباهات سیاستمداران یا احزاب ایشان می تواند به برکناری منتخبین و روی کار آمدن حزب مخالف بینجامد. از سوی دیگر، عملکردهای غیر اخلاقی شرکت های بزرگ که رسانه ای می شود ممکن است به سقوط سریع قیمت سهام آنها در بورس سهام یا کاهش فاحش فروش مصنوعات این بنگاه ها در بازار بینجامد. از این رو، احزاب سیاسی و شرکت های بزرگ غالباً از خدمات افرادی استفاده می کنند که آنها را اصطلاحاً «دکتر اسپین»^{۳۰۲} می نامند تا در صورت لزوم، با «چرخاندن» موضوع و وانمود کردن آن به شکلی دیگر، توجه افکار عمومی را منحرف سازند. اسپین خود دارای روش های خاص خود است:

«آلبالو چینی»^{۳۰۳}

این تکنیک وقتی استفاده می شود که دکتر اسپین بخواهد با گزینش هدفمند نکاتی خاص از یک مسئله، آن را طور دیگری وانمود کند. اصطلاح آلبالو چینی یادآور جنبه های دلپذیر چیدن میوه ای خوشمزه است. اما بسته به قصد دکتر اسپین در اعتبار بخشیدن به یک فکر یا بی اعتبار کردن آن نزد افکار عمومی، آلبالو چینی وی ممکن است انتخاب جنبه های خوب چیزی و یا جنبه های بد آن را در بر گیرد. به هر حال از طریق این تکنیک، ادراکی ناقص و گمراه کننده از موضوع به مخاطب القا می گردد.

«دوگانه گویی»^{۳۰۴}

استفاده نادرست و نابجا از کلمات به صورتی که به عمد ایجاد ابهام کند را «دوگانه گویی» نامیده اند. یکی از مصادیق آشنای این تکنیک در متون فارسی استفاده از واژه «خردورزی» یا «خردگرایی» در اشاره به «نظورورزی»^{۳۰۵} است. «خرد» معادل فارسی برای واژه «عقل» در عربی است. کسی که از خرد (عقل) خود استفاده می کند هم قادر به اقامه کردن برهان است و هم قابلیت درک و استفاده از الهام و دریافت های اشراقی و شهودی را داراست. او همچنین قادر است از خود فاصله بگیرد و نظاره گر احساسات و رفتارهای نسنجیده ناشی از این احساسات باشد. اما کسی که به اصالت «نظورورزی» معتقد است، فقط قایل به استدلال و برهان و درک چیزها از طریق تجارب حسی (دیداری، شنیداری، بویایی، بساوی و چشایی) است. از دیدگاه فلاسفه و دانشمندان عصر روشنگری چون دیوید هیوم یادگیری و کسب اطلاعات در مورد جهان از طریق الهام و شهود مطلقاً مردود است. همه چیز باید از طریق تجربه حسی و یا استدلال بر اساس این ادراکات حسی فراگرفته شود. پس عصر جدید یا مدرنیت اساساً با خردورزی - به معنی دقیق آن - مخالف است و ادراک عقلی را فقط به آنچه با نظورورزی به دست می آید محدود می داند. اما تحقیرنویسان فارسی

زبان برای ایجاد فضاهای ذهنی مثبت برای مخاطبین خود، بی توجه به این تفاوت فاحش، کلماتی چون خردورزی و خردگرایی و خردمداری و نظایر اینها را (به واسطه وجود کلمه فارسی «خرد» در آنها) به مدرنیت نسبت می دهند.^{۳۰۶}

«مدیریت وجهه»

قبلاً نمونه ای از کاربست این تکنیک برای ایجاد تصویری پسنندیده نسبت به شخص پدیدآورنده محتوا آورده شد. (ص ۸۹) اما همانطور در زیر آمده است، از این تکنیک نه تنها می توان برای «بالا بردن» شخصیت ها استفاده کرد، برای «به زمین زدن» آنها در منظر مخاطب نیز کاربرد دارد.

در مقاله دوم تحقیرنامه مورد نظر ما، «تذکره الاولیاء و تجدد»، کاربست روش اسپین - با تکنیک های گوناگون آن - حضوری برجسته دارد. در این مقاله تلاش شده است که ادراک مخاطب از دو جهت منحرف و دگرگون شود: ۱) شخصیت شیخ فریدالدین عطار نیشابوری به عنوان فردی تجدد ستیز و ۲) چرخاندن توجه مخاطب از برخی از جدی ترین مسایل اجتماعی-فرهنگی زندگی متجدد و مدرن امروزی در جوامع غربی. به این منظور، نویسنده توجه مخاطب را به یکی از آثار این عارف بزرگ، یعنی کتاب تذکره الاولیاء، محدود کرده است. احتمالاً وی فرض را بر این گرفته است که هیچیک از مخاطبین او آثار دیگر شیخ عطار را نخوانده و یا نخواهد خواند و متوجه این تلاش در اسپین با استفاده از آلبالو چینی، مدیریت وجهه و دوگانه گویی نمی شود.

اما باید پرسید که چرا در این مقاله لازم تشخیص داده شده که دو فضای ذهنی جعلی، یعنی «عطار تجدد ستیز بد» و «غرب متجدد خوب»، هر دو با مجموعه ای از تصورات ناقص و گمراه کننده برای درکی مبهم و نادرست از هر دو، در کنار هم قرار گیرند؟ چون شیخ فریدالدین عطار، همانند مولوی و حافظ از جمله متفکران نامدار و ارکان تمدنی ایران اند که در دهه های اخیر مورد توجه گسترده صاحب نظران و عامه مردم در جوامع غربی قرار گرفته اند.^{۳۰۷} مسلماً افرادی که اهل مطالعه اند خواهند پرسید که اگر عطار تجدد ستیز است پس چطور می توان محبوبیت و شهرت او در غرب را توجیه کرد؟ پس از این رو لازم شده است که در منظر مخاطب ایرانی، هم ویژگی های کنونی جوامع غرب قلب شود و هم وجهه عطار ویران و بی اعتبار گردد.

قبل از اینکه به طراحی های زبان شناختی هدفمند مؤلف در این مقاله بپردازیم، به عنوان مقدمه به تیتراهای زیر برگرفته از نشریات خارجی در چند دهه اخیر در مورد وضعیت اجتماعی در کشورهای غربی، توجه کنیم. معمولاً در روزنامه نگاری، تا زمانی که مسئله ای در جامعه به مرتبه ای برجسته یا بحرانی نرسد بدین صورت

مورد تیتراژ قرار نمی گیرند. آگاهی از این مسایلِ حاد در جوامع غربی به ما کمک می کند تا جزییات و ابعاد روش اسپین، به صورتی که نویسنده از آن بهره برده است، را بهتر شناسایی کنیم:

- لس آنجلس تایمز، ۱۱ جولای ۲۰۲۰: «ما با بحرانی از تنهایی جهانی روبرویم».^{۳۰۸}
- نیویورک تایمز، ۱۷ ژانویه ۲۰۱۸: «دولت انگلستان «وزیر تنهایی» منصوب می کند».^{۳۰۹}
- واشنگتن پست، ۹ جولای ۲۰۱۳: «پاپ فرانسیس جهانی شدن بی تفاوتی را تقبیح کرد».^{۳۱۰}
- گاردین، ۵ مه ۲۰۱۴: «استیلای نخبگان» - کتابی جدید که متخصصین توسعه را به چالش می کشد».^{۳۱۱}
- نیویورک تایمز، ۷ دسامبر ۱۹۷۷: «اعتقادات و آیین های فراموش شده معنوی [غرب] احیا می شود».^{۳۱۲}

سطور زیر برگرفته از تحقیرنامه مورد تحلیل ماست. آلبالو چینی از کتاب تذکره الاولیاء عطار و دوگانه گویی در مورد ویژگی های تجدد و جوامع مدرن را در این سطور بیابیم.

«انسان، و به تبع او، جامعه، به گمان من برای حیات اجتماعی خود به نوعی «افسانه» خلقت، نوعی هستی شناسی و نظریه ای اخلاقی نیازمند است. هستند اندیشه هایی که در سطح فردی سخت جذاب و زیبا و حتی به عنوان الگو یا آرمانی برای کردار فردی نقشی سازنده دارند، اما به کار تأسیس اجتماعی پایدار و پویا نمی خورند. به گمان من تصوف تذکره الاولیاء از جمله این گونه اندیشه هاست... (ص ۵۹). آنچه تصویر تذکره الاولیاء از انسان را به خصوص با هر نوع اندیشه اجتماعی و سیاسی ناسازگار می کند بی اعتنایی آن به هستی انسان در این جهان است. به قول رابعه، ما ساکن این دنیا و شهروند آن جهانیم، «نان این جهان می خوریم و کار آن جهان می کنیم.» طبعاً تالی این تفکر امتناع از اندیشه سیاسی است. محور اندیشه سیاسی وظایف و حقوق شهروندان جهان ناسوتی است. اگر خود را شهروند ملکوت بدانیم، و این جهان را به رباطی بیش نگیریم، طبیعی است که اندیشه و عمل در جهت شناخت و دگرگونی این جهان را هم باید گره بر باد زدن بخوانیم».^{۳۱۳}

در این سطور، نه آلبالو چینی نویسنده توصیفی کامل و درست از عرفان و معرفت جویی در تاریخ ایران به دست می دهد و نه دوگانه گویی های وی در مورد تجدد - به گواهی تیتراهای بالا - توصیفی صادقانه و روزآمد از ویژگی های تجدد و جوامع مدرن در عصر حاضر ارائه می کند. نویسنده این دو تکنیک را در کنار هم به کار گرفته تا با قیاس کردن تجدد و عرفان، وجهه عرفا، به طور اعم، و وجهه عطار، به طور اخص، را «مدیریت» کند. از این اسپین قرار است که وجهه ای «تجدد ستیز» از عطار و همفکران او حاصل شود و معرفت جویی و خودشناسی، فعالیت هایی بیپوده و ناسازگار با نیازها و واقعیات جوامع متجدد جلوه داده شود. در عین حال، نویسنده جوامع متجدد امروز که در واقع از تنهایی و بی تفاوتی شهروندان نسبت به امور اجتماعی و سیاسی خود نالان و درمانده اند را به عنوان «جوامعی پایدار و پویا» که در آنها «اندیشه و عمل در جهت شناخت و دگرگونی این جهان» است «چرخانده» است.

در نقل قول بعدی، کاربست «دوگانه گویی» برای ایجاد ابهام بین «فردگرایی» و «فردیت» را بیابیم. در علم روان شناسی، این دو واژه دو ویژگی فردی کاملاً متضاد با هم را توصیف می کند (یادداشت ۲۸۹). اما نویسنده این سطور این دو را مترادف قرار داده و شکی نیست که خواننده ناآشنا با سواد رسانه ای و دقایق این مفاهیم (= فردیت و فردگرایی)، کاملاً مغلوب ابهامی می شود که اینچنین توسط نویسنده به وجود آمده است. از سوی دیگر، توجه کنیم به کنایه نویسنده به «انحصارطلبی» عرفا که قرار است همزمان توجه مخاطب را از «استیلای نخبگان» در جوامع مدرن و متجدد امروز منحرف سازد (= «بچرخاند»):

«از سویی دیگر، اگر نقش هستی اجتماعی انسان بی مقدار است، هستی فردی او نیز، به طریق اولی، هیچ ارزشی ندارد. تحقیر فردیت یکی از بارزترین ویژگی های جهان بینی تذکره الاولیاء است. گرچه گهگاه اولیاء با انکار منیت به اوج منیت می رسند... اما روال غالب در تذکره الاولیاء تحقیر منیت و فرد است و به علاوه آن منیت خداگونه هم صرفاً در انحصار همان اولیاء است و باقی بندگان را از آن نصیبی نیست... فردگرایی بالمآل تنها بر این اساس استوار تواند شد که بپذیریم زندگی «من» و یک یک ما یکتاست، ارج و تأثیری بی بدیل دارد و مانند هیچ کس دیگر نیست. گام بعدی در این جریانِ تفرد، ابراز وجود است که آن را یکی از محورهای مرکزی تجدش خوانده اند.»^{۳۱۴}

در نقل قول بعد نویسنده به «تقیه کردن» خرده گرفته است. می بینیم که چگونه به این بهانه وی عطار و دیگر عرفا را ریاکار توصیف کرده است. این در صورتی است که حفاظت از حریم خصوصی افراد یکی از ویژگی های جوامع غربی امروز، به ویژه در کشور ایالات متحده، است. شهروندان آمریکایی از اطلاعات شخصی خود، به ویژه اعتقادات دینی، سن، میزان درآمد و وضعیت تأهل، به شدت محافظت می کنند. بخشی از این حساسیت مردم، به لحاظ وجود تعصب های گوناگون پیرامون این ویژگی های هویتی در جوامع غربی است. برای ایمن ساختن شهروندان در برابر پیامدهای نامطلوب ناشی از افشا شدن این اطلاعات، قوانین فدرال کشور آمریکا، کارفرمایان را از پرسیدن این اطلاعات از متقاضیان کار جداً منع کرده است.^{۳۱۵} می توان گفت که در جوامعی که در آنها تبعیض وجود دارد، حفاظت از حریم خصوصی راهی عقلانی برای مدارا، پرهیز از خصومت و خشونت و در نتیجه حفظ صلح است. تنها در محیطی آرام که از طریق حفظ حریم خصوصی افراد به دست می آید است که اقوامی که با هم زیست می کنند می توانند به مرور زمان، یکدیگر را بهتر بشناسند و به رغم تفاوت های اعتقادی و فرهنگی، انسانیت یکدیگر را دریابند. در ایران از دیرباز این سنت پسندیده وجود داشته است و به آن تقیه می گویند. ظاهراً برای نویسنده این اثر اهمیتی ندارد که حفاظت از حریم خصوصی از ویژگی های برجسته جوامع غربی امروز است یا خیر. وی، پیرو عزم خود در تحقیر مخاطب ایرانی، تقیه را ریا می نامد.

«گرچه اولیای تذکره الاولیاء در نفس کارآیی زبان، بسان وسیله ای لازم برای مراوده اجتماعی، شک داشتند، اما آنچه پیرامون احکام اخلاقی زبان می گفتند، به ویژه در چهارچوب فرهنگ شیعی ایران پر اهمیت است. تقیه، که هنگام خطر همرنگی با جماعت را به سود یا حفظ نفس مؤمن جایز و لازم می داند، بالقوه مؤید و منادی زبانی است که در آن نه تنها تعارف که تظاهر و ریا فراوان است.»^{۳۱۶}

هیچیک از عرفای بزرگ ایران، از جمله شیخ فریدالدین عطار، در برابر این دوگانه گویی ها، کج گویی ها، کم گویی ها و نسبت های نادرست، نیازی به وکیل مدافع ندارد. ابیات دلکش و نافذ ایشان در مورد معرفت جویی و خودشناسی رسانه هایی روشن اند که با گذشت قرون، از رسایی آنها ذره ای کاسته نشده است. بر خلاف فلاسفه عصر روشنگری، عرفا امر دانستن و کسب علم و آگاهی را به تجربیات حسی و تفکر استدلالی محدود نمی بینند؛ ایشان معتقدند که برای انسان مرتبه ای از آگاهی به نام «حضور قلبی» یا همان «معرفت نفس» وجود دارد که قابلیت فرد برای دریافت اندیشه ها یا صورت های کاملاً بدیع که به آن «علم حضوری» می گویند را بیشتر می کند. در رویارویی با مصائب زندگی و در زمان خلاقیت فکری و هنری، انسان خود به خود (= ناخودآگاه) به این مرتبه از آگاهی پناه می برد. آموزه های عرفانی، اساساً دستورالعمل یادگیری چگونگی پناه بردن فرد به عالم حضور و به دست آوردن تجربه کسب علم حضوری به صورت خودآگاهانه و ارادی است.^{۳۱۷}

این جنبه از عاملیت بشری و قابلیت عظیمی که در علم و هنر از آن به دست می آید افسانه نیست. دستیابی عرفای ما به این مرتبه از آگاهی موجب شده است که سروده های ایشان - پس از قرن ها - در زمره زیباترین و پرمعنی ترین آثار هنری جهان شناخته شود. آثار ماندگار این شعرا خود گواهی استوار و خدشه ناپذیر بر درستی آموزه های ایشان است.^{۳۱۸} مثلاً نگاه کنید به دو بیت زیر از که عطار در وصف «عالم حضور» سروده است، یعنی در وصف همان جایی که ما قادریم برای گرفتن اندیشه های نو، به طور ارادی، پناه ببریم. وی که خود اتصال به این مبدأ دانایی و هستی را تجربه کرده، نشانه هایی از راهی که رفته است را بدینصورت برای نسل های آتی بر جای گذاشته است. و چه راهی شکوهمند تر از این برای «ابراز وجود» یک انسان؟:

از سپهر این ره عالی صفت	چون بتابد آفتاب معرفت
باز یابد در حقیقت صدر خویش ^{۳۱۹}	هر یکی بینا شود بر قدر خویش

روشن ترین توصیف فرآیند راهیابی به عالم حضور در تمدن ایرانی و اسلامی ما از ملاصدرای شیرازی، حکیم و عارف بزرگ ایرانی قرن ۱۱ هجری، به ما رسیده است. او مراحل درونکاوی و خودشناسی را در قالب اسفار (سفرهای) عقلانی چهارگانه توصیف کرده است: سفر از خلق به حق، سفر در حق با حق، سفر با حق به

خلق، سفر در خلق با حق. دو سفر اول از «اسفار اربعه» ملاصدرا، اشاره به حرکت سالک به «عالم مثال» دارد، یعنی مرتبه ای میانی از آگاهی انسان که وی را برای دریافت صور و ایده های نو از «عالم عقل» پذیرا (=قابل) می سازد. این دو سفر تجربه ای نظری است و با تفکر، مراقبه و با خلوت نشینی با معبود امکانپذیر می گردد. اما دو سفر دوم، یعنی سفر بازگشت به «عالم حس»، فقط از طریق عمل و زیستن در بطن جامعه محقق می گردد. دو سفر اول را اصطلاحاً قوس صعودی و دو سفر دوم را قوس نزولی می گویند. وجود این دو «قوس» در کنار هم کنایه از دایره ای دارد که مدار حرکت سالک در طول عمر وی را تشکیل می دهد. یعنی انسانی که به عالم حضور اشراف یافته است، برای کسب عبرت و متذکر شدن، مکرراً در حال رفت و برگشت بین عالم بیرون و عالم درون است.

تذکره الاولیاء عمدتاً منعکس کننده حالات درونی و کشفیات رهروان دو سفر اول است. کما اینکه در مقدمه این اثر، جملات زیر، به قلم خود عطار، در باب انگیزه نگارش آن آمده است:

«دیگر باعث آن بود که چون این سخن بهترین سخن هاست از چند وجه: اول آنکه دنیا بر دل مردم سرد کند؛ دوم آنکه آخرت را بر دوام ملازم خاطر بود؛ سوم آنکه دوستی حق در دل مرد پدید آورد؛ چهارم آنکه مرد چون این سخن بشنود، زاد راه بی پایان ساختن گیرد...»^{۳۲۰}

دو سفر دوم سالک معرفت، عین زندگی اجتماعی او در عالم بیرون است که با سنت «جوانمردی» یا «فتوت» یکی است. اشاره به نقش ضروری زندگی اجتماعی به منظور پیشبرد «راه بی پایان» معرفت آموزی در آثار عطار غایب نیست. در واقع نام «عطار» شهرتی با مسمی برای فریدالدین ابوحامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق نیشابوری است چرا که وی هر روز، در میان مردم، به مداوای بیماران و آموزش جویندگان علمی که داشت مشغول بود. چهار بیت زیر نه تنها فعال بودن این عارف بزرگ در بطن جامعه را نشان می دهد، بلکه حاکی از اعتقاد راسخ وی از ضرورت عمل در خدمت به عالم بیرون برای رسیدن به علم و اشراق از عالم درون است. او این چند بیت را در توضیح چگونگی نگارش دو عنوان از کتاب های خود، «مصیبت نامه» و «الهی نامه»، سروده است:

مصیبت نامه کاندوه جهانست	الهی نامه کاسرار عیانست
بداروخانه کردم هر دو آغاز	چگویم زود رستم زین و آن باز
بداروخانه پانصد شخص بودند	که در هر روز نبضم مینمودند
میان آن همه گفت و شنیدم	سخن را به ازین نوعی ندیدم ^{۳۲۱}

عطاری فقط یکی از پیشه هایی بود که اعضای آن در پی معرفت بودند. در زمان عطار، معمولاً سرکرده هر صنف، از شیوخ برجسته زمان خود به شمار می آمد. به بیان دیگر، عرفان در ادوار گذشته در کشور ما پدیده

ای «نخبه پرور» و آکادمیک نبوده بلکه در بطن جامعه به عنوان نهادی پیشه-محور برای خدمت صادقانه به جامعه، و همزمان آموزش و تعلیم نسل بعد در حرفه های مختلف، ایفای نقش می کرده است. تحقیقات منتشر شده در مورد آیین جوانمردی - یا همان معرفت جویی عملی - از رقابت بین اعضای صنوف مختلف در خدمت به نیازمندان سخن به میان آورده اند.^{۳۲۲} به گواهی همین مستندات، شیخ فریدالدین عطار یکی از رهبران اصلی این سنت شناخته می شده است. سروده های وی در اثری با عنوان «فتوت نامه»، هر گونه جامعه گریزی در معرفت جویی را غیر قابل تصور می کند:

ترا گفتار با کردار باید	به گفتار این سخن ها راست ناید
سخن های منت در جان نشیند ^{۳۲۳}	چو چشمت روی آن هستی ببیند

و تاکید شیخ بر فعال بودن در جامعه و تعامل با مردم، در همان اثر، به حدی است که وی به رسم جوانمردان می سراید:

به صد الطاف پیش میهمان شو	چو مهمان در رسد شیرین زبان شو
بیاور زانچه داری از کم و بیش	تکلف از میان بردار و از پیش
کزین برتر نباشد در جهان کار ^{۳۲۴}	به احسان و کرم دل ها به دست آر

و در رفع ابهام از کسانی که این عارف بزرگ را ضد اندیشه و عقل می پندارند همین دو بیت کافی است:

اندیشه شام و فکر شبگیرم چیست	چون بی خبرم از آنکه تقدیرم چیست
اندیشه مرا بکشت، تدبیرم چیست ^{۳۲۵}	مغمزم همه در آتش اندیشه بسوخت

پس می بینیم که نه تنها تصورات اسپین شده نویسنده «تجدد و تجددستیزی در ایران» با آنچه امروز، در مدرن ترین جوامع جهان دیده می شود، همخوانی ندارد، بلکه آنچه وی از ویژگی های عرفان به مخاطب عرضه می دارد نیز با واقعیت منطبق نیست. بی اغراق می توان گفت که آنچه او به تجدد نسبت می دهد به شدت بوی کهنگی و بی خبری می دهد. واقعیت این است که در دنیای علم و فلسفه امروز در جوامع غربی، نظرات عرفا حضوری بسیار پررنگ پیدا کرده است. برای تبیین این موضوع، در ادامه دو پاراگراف می آوریم؛ اولی از «تذکره الاولیاء و تجدد» و دومی از دایره المعارف فلسفه به قلم پژوهشگران سازمانی به نام «آزمایشگاه تحقیقات متافیزیکی»^{۳۲۶} واقع در دانشگاه استنفورد در کشور آمریکا. معمولاً مفاهیمی که هنوز از اجماع قابل توجهی بین دانشمندان یک حوزه علمی-پژوهشی برخوردار نیست، راه به دایره المعارف ها باز نمی کند. پس می توان نقل قول زیر از این دایره المعارف را بازتابی از اجماع غالب متفکران این حوزه برشمرد. در «تذکره الاولیاء و تجدد» می خوانیم:

«عامل دیگری که اولیاء را از عوام جدا می کند معرفت ملکوتی ای است که بدان تبرک یافته اند. این معرفت نه انتقال پذیر است و نه به صرف کوش و هوش در دسترس همگان است... علم کسبی و استدلالی خود از خصوصیات رانندگان به شمار می رود... به قول امام جعفر صادق «الهام از اوصاف مقبول است و استدلال ساختن که بی الهام بود از علامت رانندگان است.» [این] در حالی است که بنیاد تفکر و تعقل علمی و فلسفی بر هم انباشتن یافته های دیگران و کشفیات جدید است... به عبارت دیگر، اولیاء بر آنند که چشم دل را به کشف شهودی بگشاییم و چشم عقل را بر کشف عقلی ببندیم و شکی نیست که این راه و رسم با تجدد، که سخت چشم مدار و خرد مدار است، سر آشتی نمی توانند داشت.»^{۳۲۷}

از دوگانه گویی های نویسنده در استفاده از واژه های «عقل» و «خرد» می گذریم چرا که پیشتر به این تکنیک مشترک تحقیرنویسان معاصر در ایجاد ابهام در ذهن مخاطب اشاره کردیم. (ص ۹۴) حال بخوانیم بخشی از آنچه پژوهشگران «آزمایشگاه تحقیقات متافیزیکی» دانشگاه استنفورد در مورد چگونگی کشف و نواندیشی نوشته اند تا روشن شود که تا چه حد تصویری که این تحقیرنویس سعی در کاشتن در ذهن هموطنانش در مورد تفکر مدرن و متجدد امروز دارد از واقعیت دور است:

«بنا بر نتایج آزمایشات بسیاری که در ارتباط با عملکرد شناختی مغز و ذهن انجام شده است، دانشمندان معتقد اند که بدون اذعان کردن وجود صور مثالی و ذخیره ای از این صور در ذهن نمی توان بسیاری از فرآیندهای شناختی مغز انسان را به صورتی که رضایتبخش باشد توجیه کرد. مثلاً بدون اینگونه صور، ما چگونه می توانستیم به وجود پدیده هایی مثل ذرات زیراتمی مثل الکترون ها یا وجود میدان های جاذبه، و دیگر دانسته های علمی ای که امروزه به عنوان بدیهیاتی غیر قابل مشاهده پذیرفته شده اند دست یابیم؟... دانشمندان علوم شناختی عموماً وجود این صور را پذیرفته اند و مطالعات بسیار جالبی از وجود این صور که فقط به تجارب دیداری درونی محدود نمی شود و تجارب شنیداری، بساوازی، حرکتی، بویایی و غیره [درونی] را نیز در بر می گیرد منتشر شده است.»^{۳۲۸}

چرا نویسنده این اثر، همانند دیگر نویسندگان ادبیات عقب ماندگی، سعی در تحقیر ایرانیان و کوچک شمردن سنت های ارزشمند تمدنی کشور دارد؟ این سؤالی است که پاسخ دقیق آن را می باید صراحتاً از خود تحقیرنویسان جویا شد. اما ما می توانیم در مورد پیامدهای نامطلوب چنین تحقیری مستقلاً گمانه زنی کنیم: بی تردید، روی گرداندن نسل جوان از تلاش برای نواندیشی و ارائه ایده ها و راهکارهای اصیل به شیوه ای که در گذشته در تمدن ما متداول بوده است یکی از این پیامدهای نامطلوب است. با روی گرداندن دانشمندان جوان ایرانی از «معرفت نفس» و راه کهن دستیابی به «علم حضوری»، رقابت در تقلید از سیستم های توسعه و بسنده کردن به پیروی از آثار و اختراعات کاشفین و مخترعین غربی تنها گزینه مطلوب برای پیشبرد مرزهای علم و فناوری به نظر ایشان می آید.^{۳۲۹} و از این دیدگاه بسیار محدود، اگر در حال حاضر

راهکارهای وارداتی کارساز نیست و موجب تخریب است، باید منتظر ماند تا علم غربی گره از کار مشکلات بردارد تا ما هم بتوانیم با پیروی از الگویی که غربیان به وجود می آورند مسایل را حل کنیم. پس علاوه بر تضعیف توان مخاطبین در درک روشن زوایای زیانبار توسعه که پیشتر به آن اشاره شد، (صص ۸۹-۸۸) تحقیر پیشینه فلسفی و معرفتی تمدن ایرانی توسط تحقیرنویسان امروز، راه را بر بهره گیری مخاطبین از سنت های معرفتی گذشتگان برای نواندیشی در حل مسایل امروز می بندد و وابستگی به غرب را امری پسندیده جلوه می دهد.

البته شیخ فریدالدین عطار تنها اندیشمندی نیست که در تاریخ معرفت و ادب ایران، به توصیف راه های کهن دستیابی به عالم درون و کسب قابلیت بیشتر جهت علم آموزی پرداخته است. و این حکیم، شاعر و عارف بزرگ تنها چهره برجسته عرفان و ادب ایران نیست که امروز هدف حمله تحقیرنویسان قرار گرفته است. شخصیت دیگری که در «تجدد و تجددستیزی در ایران» هدف واقع شده سعدی شیرازی است. جالب توجه اینکه، تحقیر سعدی در مقاله «سعدی و سیرت پادشاهان» با معرفی وی به عنوان اندیشمندی «متجدد» صورت گرفته است. برای این شعبده ذهنی، نویسنده از روش خاصی از چارچوب بندی ذهنی به نام «پل زدن چارچوبی» استفاده کرده است. قبل از بررسی چگونگی اجرای این روش توسط مؤلف جا دارد که سعدی و آثار او را، حتی در مختصری که در اینجا می گنجد، بیشتر بشناسیم.

۷.۲.۲.۳ چارچوب بندی ذهنی با «پل زدن چارچوبی» و کشتن سعدی بعد از هشت قرن ابو عبدالله مشرف ابن مصلح شیرازی، ملقب به سعدی، دارای دو کتاب پند و اندرز حکیمانه به نام های «گلستان» و «بوستان» است. تدوین اندرزنامه ها از جمله سنت های تمدنی ما حتی از دوران پیش از اسلام است.^{۳۳۰} این دو کتاب از سعدی مجموعه ای شیوا از حکایات اخلاقی و اندرزهاست که همه اقشار مردم را در بر می گیرد. از این رو، تعجب آور نیست که گلستان و بوستان از شناخته ترین آثار این ادیب بزرگ است. اما با توجه به محتوای دیوان سعدی، می توان به جرأت گفت که گلستان و بوستان سعدی در واقع در باغ بسیار سبز «دیوان» اوست. توجه سعدی به زیبایی های طبیعت در دیوان اشعارش چشمگیر است. او با زیبایی کلامش، مخاطبین خود را به توجه به زیبایی های طبیعت دعوت می کند. با ارائه این مجموعه سه گانه، یعنی گلستان، بوستان و دیوان اشعار، سعدی نه تنها ملزومات تمدنی رفتارهای اخلاق مدار در جامعه را توصیف کرده است، بلکه شیوه غور در طبیعت را به عنوان راهی دیگر، راهی به غایت لذتبخش، برای دستیابی به خلوت درون جهت استفاده عملی مخاطبین در نسل های آینده جاودانه ساخته است.

در آثار تمامی عرفای ایرانی می توان توجه فوق العاده به طبیعت را مشاهده کرد. در واقع، تأثیر نافذ بهره گیری از استعاره و مجاز در شعر برای بیان عمیق ترین مفاهیم معرفتی چاره دیگری برای ایشان باقی نمی گذاشته است. اما دیوان سعدی از این نظر بی نظیر است. کثرت اشارات افصح المتکلمین به گونه های

مختلف از جمادات، نباتات و حیوانات، حاکی از عشق او به گذراندن وقت در طبیعت برای مشاهده و تدبر در صفات خالق بزرگ است. بی اغراق، در دیوان سعدی، حال و هوای ذهنی مخاطب همیشه بهاری، رنگارنگ و امیدوار است.

برای مثال این ابیات مشهور و محبوب سعدی را به یاد بیاوریم:

باد بهاری وزید، از طرف مرغزار	باز به گردون رسید، ناله هر مُرغ زار
سرو شد افراخته، کار چمن ساخته	نعره زنان فاخته، بر سر بید و چنار
گل به چمن در بر است، ماه مگر یا خور است	سرو به رقص اندراست، بر طرف جویبار
شاخ که با میوه هاست، سنگ به پا می خورد	بید مگر فارغ است، از ستم نابکار
شیوه نرگس ببین، نزد بنفشه نشین	سوسن رعنا گزین، زرد شقایق ببار
خیز و غنیمت شمار، جنبش باد ربیع	ناله موزون مرغ، بوی خوش لاله زار
هر گل و برگ که هست، یاد خدا می کند	بلبل و قمری چه خواند؟ یاد خداوندگار
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش	هر ورقی دفتری ست، معرفت کردگار
بلبل دستان بخوان، مرغ خوش الحان بدان	طوطی شگرفشان، نُقل به مجلس بیار
بر طرف کوه و دشت روز طواف است و گشت	وقت بهاران گذشت، گفته سعدی بیار

یکی از پژوهشگران سخت کوشِ دیوان سعدی از تعداد شگفت آوری از انواع گیاهان و حیوانات سخن به میان آورده است. وی در این مجموعه، ۱۲۵ نوع درخت و گل، ۱۱۰ گونه پرنده و دد و دام و ۱۵ نوع سنگ شمارش کرده است و به درستی نتیجه می گیرد که:

«در این میان کافی است تنها به نام بعضی از آنها بنگریم و ببینیم با وجود تنگنایی که شعر در کاربرد واژگان دلخواه ایجاد می کند، سعدی چگونه توانسته است این همه گل و گیاه و پرنده و چرنده را در سروده هایش بگنجانند؛ درختانی چون: آبنوس، انار، انجیر، انگور، بادام، بان، به، بید، پسته، تاک، ترنج، تمر، توت، جوژ، چنار، رز، زیت (زیتون)، سدر، سرو، سیب، شفتالو، شمشاد، صنوبر، ضیمران، عرعر، عناب، فندق، کاج، گردکان، گز، نارنج، نخل و گلپایی چون: آلاله، ارغوان، بستان افروز، بنفشه، بیدمشک، جلنار (گلنار)، چنار، خرزهره، خشخاش، خیری، دوروی، زریز، زعفران، سپند، سمن، سنبل، سوری، سوسن، شقایق، صدبرگ، قُرْنُفُل، گل (گل سرخ)، گلنار، لادن، لاله، لبلاب (عَشَقَه)، نرگس، نسترن، نسرين، نیلوفر و ...»

و از میان حیوانات،

آهو، اسب، باز، بره، بط، بوتیمار، بوم، پرستو، پروانه، تَدَرُو، تیهو، جره باز، جغد، حربا (آفتاب پرست)، حمام (کبوتر)، حوت (ماهی)، خارپشت، خبز دو (سرگین گردان)، خر، خرچنگ، خرس، خروس، خفاش، روباه، زاغ، زرافه، زغن، زنبور، سگ، سمندر، سنجاب، سوسمار، سیمرغ، سیه گوش، شاهین، شتر، شغال، شهباز، شیر،

صعوه، طاووس، طوطی، عصفور، عقاب، عقرب، عندلیب، عنقا، عنکبوت، غراب، گرم (میش کوهی)، غزال، فاخته، قمری، قاقم، کبک، کبوتر، کرکس، کرم ابریشم، کرم شب‌تاب، کژدم، کلاغ، گاو، گربه، گرگ، گنجشک، گورخر، گوسفند، مار، ماهی، مرغابی، مگس، ملخ، مور، موریانه، موش، موش کور، میش، نهنگ، هزارپا، هزارستان، هما، یوز نیز دیده می‌شوند.^{۳۳۱}

اشعار سعدی یادآور شیفتگی ایرانیان باستان با طبیعت نیز هست چرا که در کیش زرتشتیان هر یک از آیات طبیعت بهانه‌ای برای ستایش خالق بزرگ است. در کتاب آسمانی ایران باستان، اوستا، می‌خوانیم:

«روان ستورانِ پرورده را می‌ستاییم. روان جانوران زمینی را می‌ستاییم. روان جانوران آبی را می‌ستاییم. روان خزندگان، پرندگان و چرندگان را می‌ستاییم. همه گیاهان را می‌ستاییم... این زمین را می‌ستاییم، آن آسمان را می‌ستاییم. همه چیزهای خوبِ میان زمین و آسمان را می‌ستاییم... روشنایی خورشید را می‌ستاییم. گله و رمه و هر چیز پاک و سودبخش را می‌ستاییم. فلز را می‌ستاییم. درستی و درمان و فزاینده‌گی و بالندگی را می‌ستاییم. آبها و زمینها و گیاهان را می‌ستاییم. ستاره و ماه و خورشید و فروغ‌های آسمانی را می‌ستاییم. سپیده‌دمان را می‌ستاییم... مهر را ستایش و آفرین [باد]. ماه را ستایش و آفرین [باد]. نیرو باد گیتی را! درود بر گیتی! پیروزی گیتی را باد! فراوانی و آبادانی گیتی را باد! باید برای آبادانی جهان کوشید و آن را به درستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد. درود بر آفریدگار همه آفریدگان جهان!»^{۳۳۲}

چارچوب بندی ذهنی با «پل زدنِ چارچوبی»

نویسنده تحقیرنامهٔ مورد نظر ما، جایگاه سعدی، شاعری با صفاتی که از شعر او پیداست، را با استفاده از تکنیک دیگری از چارچوب بندی ذهنی به نام «پل زدنِ چارچوبی»^{۳۳۳}، به مقام یکی از اعضای اپوزیسیون تنزل داده است. نویسنده با هدایت کردن و محدود ساختن توجه مخاطب فقط به باب اول گلستان، یعنی «در سیرت پادشاهان»، و نقل قول از مصادیقی از ستم پادشاهانی که سعدی در این باب آورده است، از او شخصیتی تجددخواه، همانند اندیشمندان سیاسی و نویسندگان عصر روشنگری و انقلاب فرانسه، ساخته است. پل زدنِ چارچوبی را صاحب‌نظران بدین‌صورت تعریف کرده‌اند:

«ایجاد پیوند بین دو یا چند ایدئولوژی که از نظر معنی با هم شباهت دارند اما از نظر ساختاری از هم جدا و دور اند را «پل زدنِ چارچوبی» می‌گویند. پل زدن به منظور برجسته کردن موضوع یا مسئله‌ای خاص انجام می‌شود. هدف از این کار به جریان انداختن احساساتی عمومی و آشناست که در حال حاضر در افکار عمومی مسکوت [و بی حرکت] مانده است.»^{۳۳۴}

حالا کاربستِ پل زدنِ چارچوبی توسط نویسندهٔ اثر مورد نظر، مرحله به مرحله، از ۱ تا ۷، را با هم پی می‌گیریم:

(۱) ابتدا توجه مخاطب را فقط به بخش کوچکی از آثار سعدی محدود می‌کند و برای این محدود سازی خود عذر می‌آورد:

«میخواهم باب اول گلستان را در باب «در سیرت پادشاهان» بازخوانی و حلاجی کنم... متأسفانه هنوز نه تنها زندگینامه جامع و معتبری در باب سعدی به فارسی نگارش نیافته، بلکه حتی متن منفع کلیات او هم در دسترس نیست... غرض من در اینجا طرح یک پرسش است که آیا در پس ظاهر از هم گسیخته حکایت ها و شعرهای باب اول گلستان، نظریه سیاسی و فلسفی واحدی سراغ می توان کرد؟... می خواهم ببینم اگر اندیشه ای منسجم در باب اول یافتنی است، اساس این اندیشه کدام بود و با تجربه تجدد در ایران چه ربطی داشت؟»^{۳۳۵}

۲) سپس پلی که می خواهد بین سعدی و تجدد در عصر حاضر بنا کند را معرفی می کند و طرح قیاس این دو را با هم می ریزد. در این تلاش او تجدد اروپایی را دستاوردی برتر می داند و می خواهد سعدی را با قیاس با آن بالا بکشد و او را از عناصر تجدد دیرپای ایران بشمارد که متأسفانه سقط شده و به ثمر نرسیده است:

«اگر بخواهیم رابطه سعدی با نوزایش آن زمان و تجدد این زمان را بشناسیم، آن گاه باید با دقت بیشتر در این نوآوری های سبکی [او] غور کنیم و آنها را در چشم اندازی فراخ تر بسنجیم. به طور خاص، باید آنها را با تحولات اروپا، که نخستین تجربه کامیاب تجدد در آن جا رخ نمود، قیاس کنیم.»^{۳۳۶}

۳) و سپس با ارجاع به ویژگی های مختلفی که نویسنده خود برای تجدد تعریف کرده است - و همانطور که در بالا نشان داده شد در جوامع مدرن امروز عمدتاً غایب اند - کار پل زدن چارچوبی را آغاز می کند و با این کار، سعدی را قابل مقایسه با متفکران اروپا و نهایتاً نویسندگان عصر روشنگری و انقلاب فرانسه جلوه می دهد:

«می دانیم که ورود زبان روزمره به عرصه ادب روی دیگر سکه آغاز دموکراسی یعنی ورود عوام به عرصه سیاست است. به تدریج نه تنها زبان و اصطلاحات و لهجه های عوام که ذهنیات و معضلات هستی اجتماعی و فردی آنان نیز به ادبیات راه یافت. فردگرایی، و مهمتر از آن، ضرورت ابراز وجود فردی، به اصلی مهم در عرصه ادب، سیاست، اقتصاد و اندیشه بدل شد.»^{۳۳۷}

البته نویسنده هیچ مصداقی از وارد شدن عوام در عصر حاضر به عرصه تبادل افکار و ابراز وجود در ادبیات اشاره نمی کند. او قادر نیست چنین کاری کند چون امروزه رقابت تجاری در عالم نشر به قدری شدید است که کمتر ناشری ریسک چاپ نظرات عوام در قالب کتاب و مقاله را می پذیرد. عمدتاً نویسندگان حرفه ای و متخصصین می توانند در این عرصه عرض اندام کنند.

۴) بعد از آن نوبت به زدن پل بین سعدی و مارتین لوتر آلمانی، بنیانگذار مذهب پروتستان در مسیحیت می رسد تا از سعدی اصلاح گری دینی بسازد. چگونه؟

«سعدی لوثر وار تعدادی از آیات قرآن را به زبان ساده و زیبای خوش و گاه با دخل و تصرفی، به فارسی برگرداند و آنها را در کنار امثال و حکم و اشعار فارسی و عربی وارد روایت خود کرد.»^{۳۳۸}

آیا او از این آیات قرآن که به تشخیص وی سعدی با «دخل و تصرف» ترجمه کرده است نمونه می آورد؟ خیر، نمی آورد! در پل زدن چارچوبی نیازی به ذکر جزئیات نیست. همینکه در یک موضوع، تشابهی مطرح و از آن عبور شود برای انحراف توجه مخاطب کافی است.

ه) گام بعد در پل زدن تدریجی بین سعدی و تجدد، قیاس سعدی با پاسکال و نیچه است. چگونه؟

«می گویند بخش هایی از گلستان نوعی قصار گویی است. در غرب، آثار پاسکال و نیچه را از برجسته ترین نمونه های سبک قصار گویی دانسته اند... پاسکال و نیچه بر آن بودند که قید و بند مفاهیم، و ساخت محدود و ایستای زبان، فی نفسه، هیچ کدام پویایی و پیچیدگی حقیقت را بر نمی تابد. کلمات قصار، لاجرم، همچون تلاشی برای دست یافتن به وصفی تقریبی از حقیقت اند... اگر نیچه قصارگویی می کرد از آن رو بود که «سیستم سازان» را شیادانی پرمدها می دانست... می دانیم که گاه سعدی را به تکرار مضامین و زمانی به ضد و نقیض گویی متهم کرده اند. می گویند گاه در حکایات گلستان، محور اخلاقی روایت منثور با آنچه به نظم درآمده تفاوت دارد. گاه نظر سعدی در بوستان با آنچه در گلستان گفته سازگار نیست. چرا نباید این تناقضات را، و نیز سبک قصارگویی سعدی را به رگه هایی از تصور کثرت گرا در تفکرش تأویل کرد؟»^{۳۳۹}

در پل زدن چارچوبی همین مختصر در استناد و برهان مبهم و بی مأخذ کافی است!^{۳۴۰}

۶) در اواسط مقاله که نویسنده از سعدی شخصیتی ضد پادشاهی می سازد، می توان حدس زد که به زودی پلی بین سعدی و انقلاب فرانسه و عصر روشنگری هم زده خواهد شد:

«اگر باب اول را به سان داستانی به هم پیوسته بخوانیم که قهرمان آن شخصیتی به نام پادشاه است، یعنی اوصاف پادشاهان را که در حکایات گونه گونه گلستان پراکنده اند کنار هم بگذاریم، می بینیم که به رغم شهرتی که سعدی به عنوان مداح شاهان پیدا کرده است، به رغم ادعای کسانی چون هانری ماسه که او را «یک خرده بورژوا»... و «شاعری رسمی» می دانستند، در باب اول گلستان او با زیرکی و درایت حیرت آور تصویری سخت تکان دهنده از سیرت پادشاهان عرضه کرده است.»^{۳۴۱}

۷) و دست آخر، ۴ صفحه بعد، آنچه پیشتر فقط حدس می زدیم رخ دهد؛ پلی بین ابو عبدالله مشرف ابن مصلح شیرازی و ژان ژاک روسو، چهره نامی عصر روشنگری و انقلاب فرانسه زده می شود:

«اگر این قول را بپذیریم که مهم ترین رکن اندیشه سیاسی تجدد نظریه «قرارداد اجتماعی» بود، یعنی این باور روسو که دولت و قانون هر دو نوعی قرارداد اجتماعی اند که میان مردم از یک سو و دولتمردان و قانونگذاران از سوی دیگر تنظیم شده، و تنها ضامن مشروعیت این قرارداد اراده عمومی ملت است و لاغیر، آن گاه می بینیم که باب اول گلستان نطفه هایی هر چند تکامل نیافته نظریه ای مشابه را در بر دارد.»^{۳۴۲}

به نظر می‌رسد که ایجاد ارتباط و پیوند بین سعدی و روسو، اوج پل سازیِ نویسنده «سعدی و سیرت پادشاهان» است چون بعد از این، جز اشاره‌گذاری به تشابه بین سعدی و هگل، مقاله در شیبی تند به پایان می‌رسد. به هر حال، تحقیرنویسِ مورد نظر ما به هیچ وجه صلاح ندانسته که تلاش پرفراز و نشیب خود برای رساندن پل چارچوبی از سعدی به روسو - به هر ترتیبی که شده - را با یادی از نظرات نژادپرستانه روسو در مورد ارتباط نژادی بوزینه‌ها و سیاهپوستان آفریقایی در عصر روشنگری خراب کند.

در پلی که نویسنده بین سعدی و عصر روشنگری زده است سعدی از حقیقتی همیشه زنده به شخصیتی مرده بدل شده است. توجه ما از سعدی حقیقی که خود پلی بین سنت‌های معرفت جویانه تمدن باستانی و اسلامی ایران (یعنی پندآموزی در رعایت اخلاق در جامعه و غور در طبیعت برای رسیدن به خلوت درون) و نسل‌های بعدی در این سرزمین است گرفته می‌شود و به سعدی متجدد این نویسنده، همراه با همگنان اروپایی‌اش که ورشکستگی افکار و علمشان در حمایت از نژادپرستی، برده‌داری و سنتی مستمر از استعمار و خشونت به یکی از ننگ‌آورترین فصل‌های تاریخ بشر تبدیل شده است، معطوف می‌گردد. طراح این فضای ادراکی می‌خواهد که ما این سعدی را الهام بخش تجدد خواهی در عصر حاضر قرار دهیم و به افسانه توسعه و جامعه‌ای غربی که هم اکنون زیر بار بحران‌های عظیم اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی در حال فروپاشی و تحولی بنیادین است چشم امید بدوزیم.

انگیزه شخصی این نویسنده از این طراحی گمراه کننده هر چه هست، یکی از لطمات این رهزنی توجه از مخاطبین امروز بی توجهی به تخریب سهمگینی است که به طبیعت در کشور ما و دیگر سرزمین‌های جهان توسط وارثین فکری روسو به نام پیشرفت، تجارت و توسعه انجام می‌شود. کسی که با هدایت سعدی، طبیعت را راهی برای دستیابی به فردیت (یگانگی با تمامی آفرینش) در خلوت درون خود می‌بیند و این خلوت را مبدأ اندیشه‌های نو می‌یابد، هرگز تن به سیستم‌های تحمیلی طبیعت ستیز در کشاورزی، تأمین چوب از درختان جنگلی، صنایع آلاینده آب، هوا و غذا، سوخت‌های فسیلی و استخراج تجاری ذخایر کانی سرزمینش نمی‌دهد. تصمیم و اراده فردی (= عاملیت) شاگردان حکمت سعدی هرگز در مسیر تخریب طبیعت قرار نمی‌گیرد و اعضای جامعه‌ای که خود را پیرو سعدی می‌دانند، به صورت فردی، اما چونان پیکری واحد عمل می‌کنند و فریب عناوینی چون «پیشرفت» و «توسعه» را نمی‌خورند و با تسلیم شدن به طمع ورزی‌های تحمیلی سیستم‌های توسعه سرزمین خود را ویران نمی‌کنند. علاوه بر این، شاگردان راستین این شاعر و حکیم بزرگ این قابلیت را در خود می‌یابند که ایشان قادرند از مشاهده و تفکر در طبیعت، اندیشگاهی مولد برای طراحی فناوری‌های هوشمندانه و بی‌ضرر به وجود آورند و از این طریق، با تجدید میثاق با حقیقت همیشه زنده سعدی، به احیای راه کهنی که زیرساخت معرفتی تمدن ماست بپردازند و آن را همواره کانون توجه خود قرار دهند.^{۳۴۳}

نتیجه گیری: فرصتی تاریخی پیش روی ایرانیان در رویارویی با کرونا

در این نوشته، ابتدا مروری بر نکات بنیادین و اصول سواد رسانه ای داشتیم. از بین این اصول، رویکرد افزودن «چاشنی احساسی» به محتوای رسانه ای را انتخاب کردیم و بر تشریح چگونگی تحمیل «احساس حقارت» به مخاطب تمرکز کردیم. سپس به توصیف جایگاه تحقیر در توسعه پرداختیم و دریافتیم که القای احساس حقارت به توده ها نه فقط به مقدار چاشنی، بلکه بخشی از تاروپود سیاست های توسعه در جهان بوده است. «توسعه» چیزی نیست جز نامی جدید برای استعمار که پس از جنگ جهانی دوم بر فرآیند «استیلای نوین غرب» بر جوامع کهن نهاده شده است. و اهرم فشار ذهنی در استعمار نو عمدتاً «تحقیر» است. پس برای روشن شدن ارتباط سیستمی «تحقیر» و «توسعه» در جهان، به توصیف مطالعات مردم شناسی و چگونگی عملکرد نظریه شیزموجنیس پرداختیم. در این بحث تشریح شد که با استفاده از فرآیند شیزموجنیس سیستم هایی طراحی می شود که مردم در جوامع تحت تحقیر خود به خود به سوی رها کردن روش های عقلانی خود سوق می یابند و به جای این روش ها، سیستم های تحمیلی ترویج شده توسط نظام سلطه را جایگزین می کنند. افرادی که در این جوامع تحقیر را می پذیرند می کوشند که خود را به تحقیرکنندگان بیگانه نزدیک تر و از سایر اعضای جامعه بومی خود که تحقیر را نپذیرفته اند دور نگه دارند. از این رو تعجب آور نیست که برای این روش نام شیزموجنیس، به معنی «ایجاد نفاق» انتخاب شده است.

بنابراین در توسعه، تأثیر تحقیر بر ذهن و رفتار انسان ها نافذ، محدود کننده و ناپیداست. ما این آگاهی را مدیون ادوارد سعید، متفکر بزرگ عرب و تعداد کثیری از پژوهشگرانی هستیم که خود را از پیروان دیدگاه این محقق می دانند. آقای سعید، با مطالعه «شرق شناسی»، در عمل، نشان داد که چگونه پذیرفتن تحقیر ذهن را مسدود و نپذیرفتن آن ذهن را برای اندیشیدن و در نتیجه آزادی از اسارت ذهنی تحقیر باز می کند. و بدون اغراق می توان گفت که یافته های به دست آمده توسط «پژوهشگران تحقیر» در چهار دهه اخیر عمدتاً برخاسته از الگویی است که نگاه تحقیرناپذیر آقای سعید به رابطه بین تحقیرکنندگان و تحقیرشدگان در استعمار، بنیان گذاشت. پس ابتدا به ارائه برخی از نظرات آقای سعید و سپس به ارائه مجموعه مفصلی از یافته های تحقیرشناسان در ریشه یابی کاربست استراتژی تحقیر در استعمار کهنه و نو پرداختیم.

تحقیرشناسان پایه و اساس تحقیر غیر اروپاییان به دست اروپاییان را در «علم نژاد» یافته اند و مبانی نظری این علم را از دستاوردهای متفکرین «عصر روشنگری» می دانند. در همین رابطه، ایشان به اسناد مرتبط با «باغ وحش های انسانی» دست یافته اند، رسانه زنده ای که در قرن ۱۹ و نیمه اول قرن ۲۰ میلادی در سراسر اروپا به طور گسترده رواج داشت. از این رو، لازم شد که با بررسی دقیق متون بازمانده از چهره های سرشناس علمی و فرهنگی عصر روشنگری، مانند «لینه»، «بوفون» و «روسو»، نظرات ایشان در مورد «علم نژاد» را بکاویم. و پس از آن، با بهره گیری از نظرات مردم شناسان، روان شناسان و جامعه شناسان در مورد رسانه باغ وحش های انسانی، انگیزه پدیدآوردنندگان محتوای حقارت آمیز این رسانه و تأثیر تحقیر بر جوامع تحقیر کننده، و اقوام تحقیر شده را بررسی کردیم. برای تحلیل اثرکرد رسانه باغ وحش انسانی، از اصول

سواد رسانه ای بهره بردیم. و در بررسی جامعه شناختی تأثیر تحقیر بر رفتار گروه های مختلف، به مفاهیمی چون «متاتحقیر»، «خودتحقیری» و «خودتحقیری ناخودآگاه» اشاره کردیم. این دسته بندی ها برای تشخیص رفتارهای گوناگون گروه های تحقیرشده در رویارویی با تحقیر سودمند شناخته شده است.

اما باغ وحش های انسانی که به نام «نمایشگاه های قومی» نیز برگزار می شد تنها رسانه حقارت آمیزی نبود که برای توجیه تجارت بردگان از آفریقا به آمریکا، تجاوز و دخالت خشونت آمیز اروپاییان در مستعمرات و استفاده از بردگان برای تاراج دارایی های سرزمینی دیگر جوامع به کار برده می شد. «سفرنامه ها» رسانه هایی ماندگارتر، با تأثیری گسترده تر و عمیق تر از رسانه های زنده بود. پس لازم شد که با تمرکز بر سبک نگارش این نوع از رسانه مکتوب، روش های تحقیر در این آثار را با بهره گیری از یافته های پژوهشگران تحقیر گردهم آوریم. سیاحان اروپایی بسیاری از ایران دیدن کردند و سپس اقدام به نگارش سفرنامه نمودند. پس جا داشت که نمونه هایی از این سفرنامه ها را نیز انتخاب کنیم و روش های تحقیر را در آنها بیابیم و تأثیر آنها بر ذهن ایرانیان و اروپاییان را بکاویم. در این راستا، سفرنامه جیمز موریه «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و سفرنامه جورج کرزن «ایران و قضیه ایران» را برگزیدیم.

بررسی سنت تحقیر در روابط بین جوامع اروپایی و جوامع کهن جهان بدون بررسی روان شناختی پدیده «تحقیر» بر ذهن آدمی نمی توانست کامل باشد. از این رو با بهره گیری از یافته های روان شناسان تحقیر، نگاهی دقیق تر به پیامدهای احساس حقارت بر ذهن و رفتار تحقیرشدگان عرضه شد. در این راستا با مفهوم «تمیز عقل» و نظر روان شناسان در مورد «قابلیت» و «عاملیت» و ارتباط بین تمیز عقل و این دو توانایی ذهن آدمی آشنا شدیم. در این بحث دریافتیم که از منظر علم روان شناسی، تحقیر انسان ها در واقع یعنی تضعیف توان انسان ها در ادراک و شناخت محیط پیرامون و محیط درون برای دستیابی به دانسته های جدید (= قابلیت) و محدود کردن توانایی ایشان در کاربرست دانسته های خود در تصمیم گیری ها، عزم و اراده مستقل، و بی نیازی از تقلید، جهت حل مسایل (=عاملیت).

و بالاخره، با این پیش زمینه ذهنی تاریخی و پژوهشی به سراغ «ادبیات عقب ماندگی» رفتیم. اینگونه ادبیات که نویسندگان آن از واژه هایی چون «عقب ماندگی»، «توسعه نیافتگی»، «تجدد ستیزی»، «انحطاط»، «زوال» و «افول» برای توصیف وضعیت فعلی ایران استفاده می کنند، در چند دهه اخیر بخش قابل توجهی از انتشارات کشور را به خود اختصاص داده اند. برای سبک شناسی این آثار، دو نمونه پرفروش را انتخاب کردیم، «ما چگونه ما شدیم؟» نوشته صادق زیبا کلام و «تجدد و تجدید ستیزی در ایران» نوشته عباس میلانی. در گام اول اقدام به شناسایی روش های تحقیرنویسی مشابه با سفرنامه های اروپاییان در این آثار کردیم. روش های کلاسیک تحقیر استعمارگران مثل «تحقیر با توهین»، «قوم نگاری ایستا»، «عرضه خاص به جای عام»، «تظاهر به جامعیت» و «تظاهر به رویکرد علمی و پژوهشی» را در آنها یافتیم. اما در ۷۰ سال اخیر، یعنی در طول حیات استعمار نو، با پیشرفت های شگرفی که در «علوم شناختی» و کشف زوایای پیدای و پنهان ذهن و رفتار آدمی انجام شده، روش های مدرنی برای تحقیر نیز به وجود آمده است. فرصت را غنیمت شمردیم و سبک شناسی این دو تحقیرنامه معاصر را با شناسایی روش های جدید تحقیر بسط

دادیم. در هر دو اثر، با استفاده از علم «زبان‌شناسی شناختی» رد پای سنگین کاربست چندین روش مدرن کنترل ذهنی و رفتاری مردم، مثل «مخلوط تصورات»، «پل زدن چارچوبی»، «اسپین»، «آلبالو چینی»، «دوگانه گویی» و «مدیریت وجهه» را شناسایی کردیم.

بی شک، بدون پیش زمینه تاریخی و پژوهشی نسبتاً مفصلی که پیش از سبک‌شناسی این دو اثر ارائه گردید، نه ارزیابی این دو تحقیرنامه با دقتی که صورت گرفت میسر می بود و نه تحلیل ارائه شده از سوی خوانندگان دقیق قابل پذیرش شناخته می شد. نباید از نظر دور داشت که ادبیات عقب ماندگی، به طور کلی، دارای طرفداران زیادی در جامعه ما بوده است. از این رو، بومی سازی تحقیرنویسی در کشور ما و استقبال طبقه روشنفکر از این ادبیات سؤالات قابل توجهی را مطرح می کند که نمی توان به سادگی از کنار آنها گذشت. یکی از این سؤالات این است: چرا آثاری که از نظر علمی و پژوهشی تا این حد بی اعتبار و بی محتوایند، مورد استقبال خوانندگان ایرانی قرار گرفته اند؟ آیا محبوبیت اینگونه کتاب ها در میان روشنفکران ایرانی خود دلیل ضریب هوشی کمتر ایرانیان - آن طور که تحقیرکنندگان می خواهند مردم در جوامع غیر اروپایی به نظر آیند - نیست؟

اگر چه تحقیرنویسان معاصر چنین وانمود می کنند که ایران از قافله ترقی و پیشرفت غربی عقب مانده و از مواهب توسعه و مدرنیت محروم بوده است، واقعیت چیز دیگری است. در ۶ دهه اخیر، ایران از نظر استقرار سیستم های توسعه از هیچ کشوری عقب نمانده است. در ایران، نظام بانکداری، آموزش و پرورش، طب، کشاورزی، ساخت و ساز، آب و فاضلاب و غیره، همگی مطابق با استانداردهای جهانی توسعه یافته اند. به بیان دیگر، سیستم های استعمار نو نه تنها به کشور ما راه پیدا کرده اند بلکه با استواری کامل مستقر شده اند. قطعاً استقرار این سیستم ها پیامدهای ناگواری داشته است که در طول این نوشته، جا به جا، به آنها اشاره کردیم. معمولاً پیامدهای ناگوار سیاست های توسعه را به مدیریت نابلد، ناکارآمد، و بعضاً فاسد و دیگر عوامل مشابه نسبت می دهند. اما شاهدیم که پیامدهای ناگوار اجتماعی، اقتصادی، زیست محیطی و فرهنگی ناشی از سیاست های توسعه تنها منحصر به کشور ما نیست و مردم در دیگر کشورها، از جمله کشور های به اصطلاح پیشرفته و توسعه یافته، نیز از آنها می نالند. از سوی دیگر، طی ۶۰ سال اخیر، استقرار ریشه دار سیستم هایی که نام بردیم نشان می دهد که مدیران ایرانی که تشکیل و اداره این سیستم ها را بر عهده داشته اند نه تنها نالایق و ناشی نبوده اند، بلکه کار خود را به نحو احسن و اکمل انجام داده اند. پس واقعاً مسئله چیست؟ چرا برای کشوری که تمامی سیستم های جاری توسعه را وارد کرده و مو به مو عملیاتی کرده است، فشار تحقیر، از منابع خارجی و داخلی، استمرار یافته است؟ و چرا بسیاری از ایرانیان اهل مطالعه، به خواندن ادبیات عقب ماندگی^{۳۴۴} و باز ارسال کلیپ ها و دیگر محتوای حقارت آمیز فضای مجازی نسبت به کشور خود رغبت نشان می دهند؟

جواب به این پرسش را در پدیده ای به نام «فضای بینابینی»^{۳۴۵} می یابیم. ما ایرانیان، همانند میلیون ها تن از دیگر جهانیان که قبلاً از پیشینه ای کهن از فرهنگ ها در جمیع فعالیت ها - از کشاورزی و طب گرفته تا ساخت و ساز و تعلیم و تربیت کودکان - بهره مند بودیم، برای رهایی از تحقیر استعمار، این روش ها را کنار

گذاشته ایم و به پیروی از سیستم های تحمیلی توسعه تن داده ایم. اما این سیستم ها به رغم تبلیغات گسترده استعمار نو، قرار نیست ما را در تعیین سرنوشت خود به همان جایگاهی از دانش و اراده که مدیران کنونی نظام جهانی در آن قرار دارند برسانند. چندین قرن برده داری و تجمیع ثروت، پشتوانه چیرگی کنونی این گروه قلیل بر تمام جوامع جهان است. و همانطور که در پژوهش بالا به طور مستند تشریح شد، مقصود از طراحی و استقرار سیستم های توسعه، که تحت عنوان «تئوری مدرنیزاسیون» انجام گرفته است، نه تأمین سعادت و سلامت انسان ها، بلکه محقق ساختن برده داری به شکلی جدید و نامحسوس است تا مردم در کشورهایی که تن به تحقیر «در حال توسعه بودن» داده اند با دستان خود دارایی های سرزمینی خود را تاراج و به شبکه جهانی تجارت سرازیر کنند. مردم در این کشورها، گرفتار در فضایی بینابینی، دورافتاده از مسیر تمدنی پیشین و محروم از وعده های دست نیافتنی توسعه، به امید روزی که از شرایط ناگوار و مسایل بغرنج این فضای فمابینی خارج خواهند شد، به همکاری با توسعه و تجارت جهانی ادامه می دهند. ایشان به این امید مصائب ذلت بار برده داری جدید، مثل زندگی در کلان شهرهای مرگبار، استرس بی پایان، شیوع انواع بیماری ها، ناامنی های شغلی، اجتماعی و غذایی، وابستگی اسارت بار به تجارت جهانی و آسیب پذیری در برابر تحریم یا تهدید به تحریم، جنگ یا تهدید به جنگ، تروریسم یا تهدید به ترور را تحمل می کنند. و از این رو است که گردانندگان اصلی فضای مجازی و پدید آورندگان محتوای تحقیرآمیز برای جمیع رسانه ها بر خود لازم می بینند که فشار تحقیر را استمرار بخشند تا مبادا جهانیان متوجه گزینه دیگری برای نواندیشی و ابتکار عمل جهت خروج از این فضای ناگوار و پرمسئله شوند. و آن گزینه نجاتبخش البته چیزی جز احیای راه کهن هر تمدن برای وارثین امروز آن نیست.^{۳۴۶}

پس اگر هموطنان ما میلی به خواندن ادبیات عقب ماندگی و دیگر محتوای حقارت آمیز در فضای مجازی از خود نشان می دهند، این نه از ضریب هوشی کمتر ایرانیان، بلکه از روی پویایی تمدنی ما برای یافتن راهکارهایی مؤثر جهت رهایی از مسایل عدیده توسعه است. ما می خواهیم این مسایل را حل کنیم اما برای حل آنها «توجه» ما از طریق «تحقیر»، در مسیر نادرستی قرار گرفته است. به جای توجه به پیشینه تمدنی و راه کهن خود و احیای آن، یعنی به جای پرداختن به موضوعاتی چون معرفت جویی، خودشناسی، رسیدن به فردیت برای تقویت قابلیت و عاملیت فردی و در نتیجه دستیابی به اندیشه های نو و ابتکار عمل، و ساختن جامعه ای متمدن (= جامعه ای عاری از تقلید و خشونت)، نگاه ما به سراب سراسر تقلید و خشونت توسعه خیره نگه داشته شده است.

سؤال دیگری که مطرح می شود این است که تحقیرنویسان ایرانی که دست همکاری به پدیدآورندگان محتوای تحقیرآمیز خارجی داده اند و در این جریان مستمر تحقیر، به خوارشماری مردم، سرزمین و تمدن خود اشتغال یافته اند آیا مرتکب ستم به خود و خیانت به هموطنان و سرزمین خود نشده اند؟ این سؤال فقط به ذهنی خطور می کند که از نفوذ و گستردگی سیستم های تحمیلی توسعه در جهان و ایران بی خبر باشد. در مقدمه این نوشته به رفتارهای عجیب «من تحقیر شده» اشاره کردیم؛ سیستم های توسعه جمیع اقشار مردم را به ستم به خود و خیانت به سرزمین خود مشغول داشته است و لذا این هموطنان نویسنده نیز گرچه از نظر نوع کار با سایرین متفاوت اند، اما در ردیف خطاکارتری قرار نگرفته اند. همانطور که در جای

دیگر تأثیر سیستم های توسعه بر ذهن اقشار مختلف مردم را آورده ایم،^{۳۴۷} به واسطه انحصار دانشگاه ها در تربیت و آموزش حرفه مندان جامعه، افرادی که در جایگاه های مختلف تولیدی، مدیریتی، خدماتی و سایر فعالیت ها، در بخش کشاورزی، پزشکی، صنعت، آموزش عالی و غیره قرار می گیرند راه و روش دیگری غیر از خدمت به «توسعه» برای کسب معاش را فرا نگرفته اند. پس اساساً، تحقیرنویسان ایرانی نیز راه دیگری برای کسب روزی جز بیان مشاهدات و نظرات خود با استفاده از زبان تحقیر - هم از نوع کلاسیک و هم از روش های مدرن آن - فرا نگرفته اند. هم اکنون در بسیاری از دانشگاه های آمریکا و اروپا و حتی آسیا، کنترل ذهنی و رفتاری توده ها از طریق «چارچوب بندی ذهنی» از جمله دروس رشته زبان شناسی شناختی است! از این رو، در واکنش به این پدیده تأسف آور، به جای نفرین و تکفیر تحقیرنویسان بهتر آن است که فرداً به احیای سنت تمدنی خود، یعنی راه کهن ایرانیان، در خود شناسی، رسیدن به فردیت، قابلیت و عاملیت، پردازیم تا به دو دستاورد بزرگ دست یابیم: (۱) پرورش «من تحقیرناپذیر»، به منظور مصونیت یافتن در برابر ترس، طمع ورزی و فردگرایی و در نتیجه گشودن افق شناخت، اندیشه و ابتکار عمل و (۲) پرهیز از نفاق و دودستگی در جامعه. در سایه این دو، افراد می توانند با توانی عظیم اقدام به طراحی سیستم های مردمی و مکمل کنند و به تدریج، با جایگزین کردن سیستم های تحمیلی توسعه، فرصت های شغلی سازنده برای خود و دیگران به وجود آورند.^{۳۴۸}

و اما کلام آخر و مهم ترین آنها: شناسایی تحقیر در استعمار و توسعه و نیز در آثار تحقیرنویسان بیگانه و خودی هرگز صرفاً برخاسته از کنجکاوی آکادمیک نبوده است. بر اساس آنچه امروز در مورد استراتژی تحقیر می دانیم، بی اغراق تحقیر، ساز و کار روان شناختی استعمار و توسعه برای محدود ساختن ذهن و رفتار جوامع تحت تحقیر و لازمه تداوم روابط سلطه جو بین تحقیرکنندگان و تحقیرشدگان در جهان بوده و هست. مقاومت در برابر نظام سلطه بدون آگاهی از تحقیر و تأثیر آن در محدود کردن توان شناخت، عزم و اراده و ابتکار عمل جهانیان امکانپذیر نیست. و توانایی شناسایی تحقیر در رسانه و نپذیرفتن آن در هیچ زمان دیگری در تاریخ بشر به اندازه زمان حال اهمیت حیاتی نداشته است. به بیانی مشخص تر، ظهور «بحران کرونا» در جهان، انتخاب رویکرد عقلانی در فایق آمدن بر آن، بدون هیچ گونه محدودیت و ممنوعیت در کسب آگاهی و اتخاذ تصمیمات سنجیده در واکنش به آن را مطلقاً ضروری ساخته است. از این رو تعجب آور نیست که بسیاری از دانشمندان جهان از بدو امر، «ویراست رسمی» رخدادهای مرتبط با شیوع جهانی کرونا از سوی سازمان بهداشت جهانی و مسئولین بهداشت در کشور آمریکا را درست نپذیرفته اند و اقدام به انجام مطالعات مستقل کرده اند. موضوعاتی که تا کنون مورد پژوهش ایشان قرار گرفته و نتایج آنها به طرق مختلف در دسترس جهانیان قرار گرفته شامل موارد زیر است: بی اعتباری تست پی سی آر^{۳۴۹}، تضعیف پروتکل های درمانی و مراقبتی در بیمارستان ها^{۳۵۰}، محتویات مشکوک و نابجا در ویال های واکسن های ساخته شده توسط شرکت های مختلف^{۳۵۱}، رصد عوارض نامطلوب و گاه مرگبار ناشی از تزریق واکسن در گروه های سنی مختلف^{۳۵۲}، دلایل و انگیزه های احتمالی شیوع این بیماری و اصرار بر تزریق دوزهای متعدد واکسن های اجباری آن^{۳۵۳}، واکنش مردم جهان به برملا شدن بی تأثیری واکسن ها و عوارض جانبی خطرناک آنها^{۳۵۴}، و ابداع روش های سم زدایی از بدن برای افرادی که واکسن زده اند و از تصمیم خود پشیمان اند.^{۳۵۵}

نتایج به دست آمده از این مطالعات تصویری بسیار متفاوت و شگفت انگیز در مقایسه با آنچه ویراست رسمی سازمان بهداشت جهانی اعلام کرده است ترسیم می کند که نمی توان از کنار آن بدون انجام مطالعات مستقل عبور کرد. اما بسیار بیش از یافته های شگفت انگیز این دانشمندان، انفعال و کوتاهی مقامات نظام پزشکی، مسئولین بهداشت عمومی و نظام علمی / پژوهشی کشور ما در انجام مطالعات مستقل بهت آور است! ایشان صرفاً هر آنچه با ویراست رسمی در تضاد است را «شایعه» می خوانند و تا به امروز افتخار خود را فقط در تبعیت مو به مو از سازمان بهداشت جهانی و دستورات آن قرار داده اند. گزاف نیست اگر بگوییم که مسئولین بهداشت عمومی کشور ما در رویارویی با این بحران، به پایین ترین سطح از تحقیرپذیری تن داده اند و با این کار در دانستن بیشتر را به روی خود و به روی شهروندانی که پذیرای تحقیر نیستند و رویکردی عقلانی به مسایل را می طلبند بسته اند. با در نظر گرفتن این میزان اندک و ناقص از شناخت مسئله، اجباری کردن واکسیناسیون به دستور سازمان بهداشت جهانی در کشور ما، اشتباهی بزرگ است و در مسیر خدمت به مردم محسوب نمی شود.

تدابیری که برای اجباری کردن واکسیناسیون تا کنون اعلام شده است - مثل منع دسترسی مردم به اماکن و خدمات عمومی تحت عنوان «محدودیت های هوشمند»، مسدود کردن کسب و کار صنوف و یا عدم پرداخت حقوق کارمندان دولت - خود حاکی از مقاومت تعداد کثیری از ایرانیان در برابر اقدامات جاهلانه در ارتباط با این بیماری ناشناخته و واکسن های ناشناخته تر آن است. از این رو، ادامه کوتاهی و قصور فاحش نظام پزشکی در انجام مطالعات مستقل و پافشاری کورکورانه این مسئولین بر اجرای سیاست های دستوری سازمان بهداشت جهانی، در عمل، به معنی استقبال از دو خطر بزرگ است: (۱) تهدید سلامت کل جامعه با جهل نسبت به مبداء و ماهیت ویروس و محتویات واکسن های وارد شده از دیگر کشورها، و (۲) ایجاد عمیق ترین و گسترده ترین دو دستگی در کشور، بین تحقیرشدگان تابع نظام سلطه از یک سو و از سوی دیگر، شهروندان تحقیرناپذیری که قبل از تصمیم به تزریق واکسن می خواهند بیشتر بدانند. و این نفاق و دو دستگی، با توجه به سابقه استعمار، یقیناً از سوی نظام سلطه مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت. امید است که با دقت بیشتر به آنچه در این پژوهش معلوم شده است، مسئولین بهداشت و نظام علمی / پژوهشی کشور به اتخاذ راهی تشویق شوند که از تحقیرپذیری دور و به عقلانیت نزدیک تر است. قطعاً اتخاذ این راه برتر، در عمل، به تحقیرکنندگان امروز جهان نشان خواهد داد که شعبده تحقیر و توسعه نزد ایرانیان خدعه ای شناخته شده و بی ثمر است. ان شاء الله.

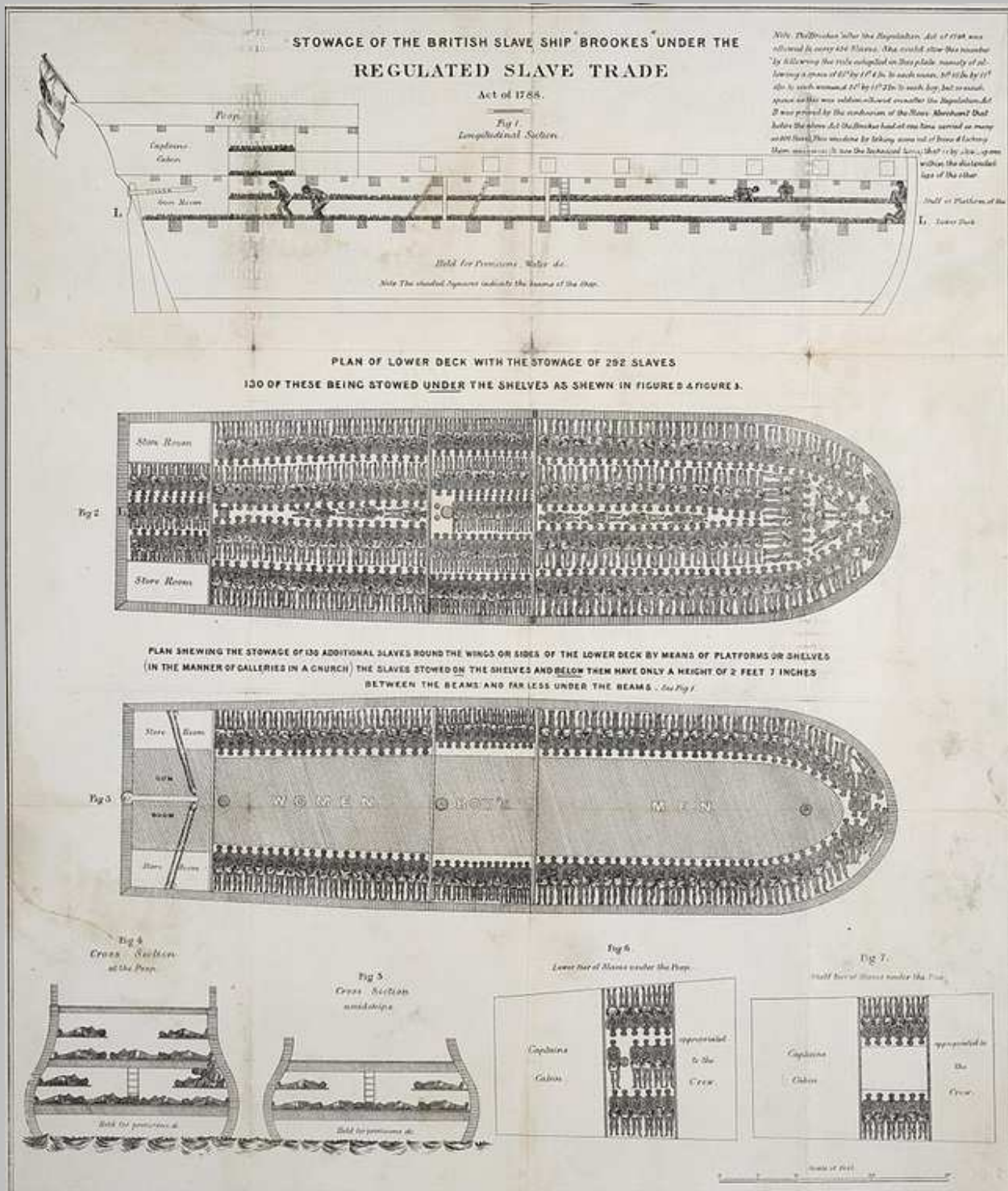
پیوست ها



تصویر ۱: تصویری که مردم اروپا از اقوام غیر اروپایی قبل از «کشف» قاره آمریکا به دست کریستف کلمب داشتند.

تجربه دریانوردانی چون کریستف کلمب در رویارویی با اقوامی که در قاره آمریکا ساکن بودند با داستان های به جا مانده از قرون وسطی در مورد انسان های عجیب الخلقه سرزمین های دوردست بسیار متفاوت بود. بومیان آمریکا انسانی هایی کامل و سالم بودند. ترسیم هیولاهای در سفرنامه ها، نقشه ها، تاریخ های طبیعی و دیگر جاها تا اواسط قرن ۱۹ و پس از آن ادامه یافت. (ص ۳۶۹)

-M. Kronfeldner. 2020. Psychological Essentialism and Dehumanization. In *The Routledge Handbook of Dehumanization*, edited by M. Kronfeldner, 362–77. London and New York: Routledge.



تصویر ۲: پلان متعلق به کشتی برده کشی انگلیسی موسوم به «بروکس»

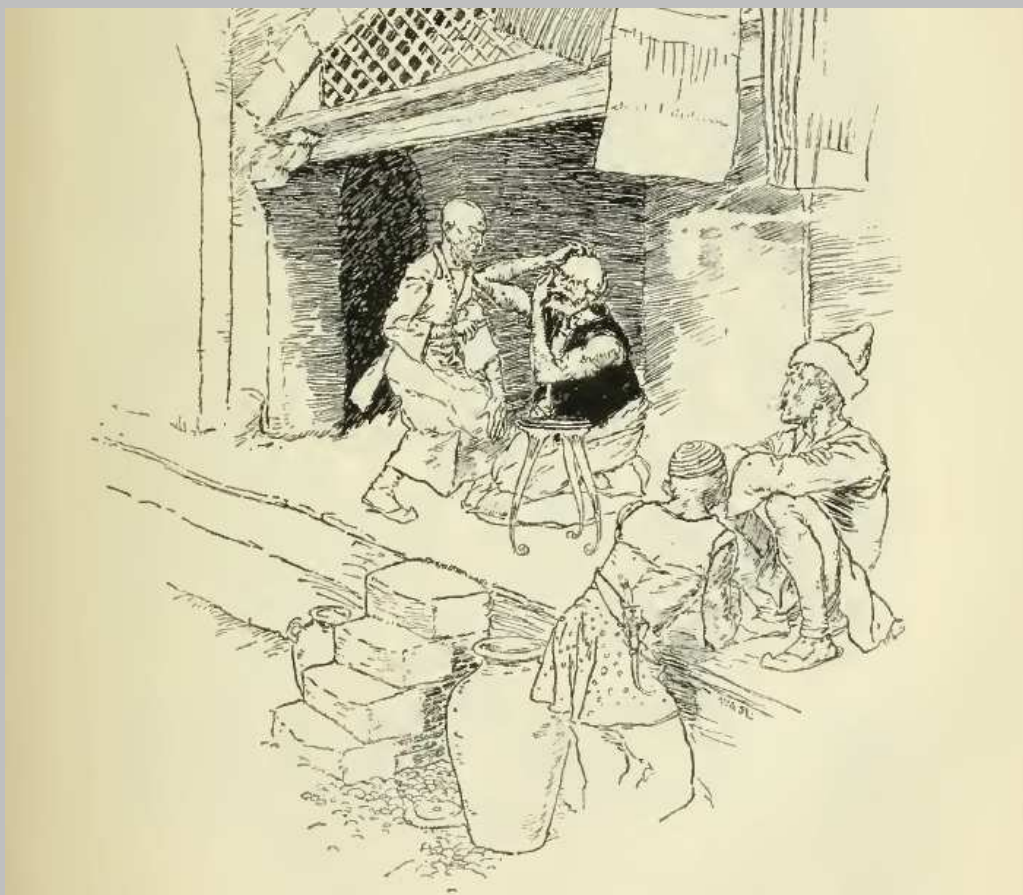
سال به آب انداختن: ۱۷۸۱ سال اسقاط شدن و فروش: ۱۸۰۴

- Wikipedia. Brooks (1781 ship) [https://en.wikipedia.org/wiki/Brooks_\(1781_ship\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Brooks_(1781_ship))



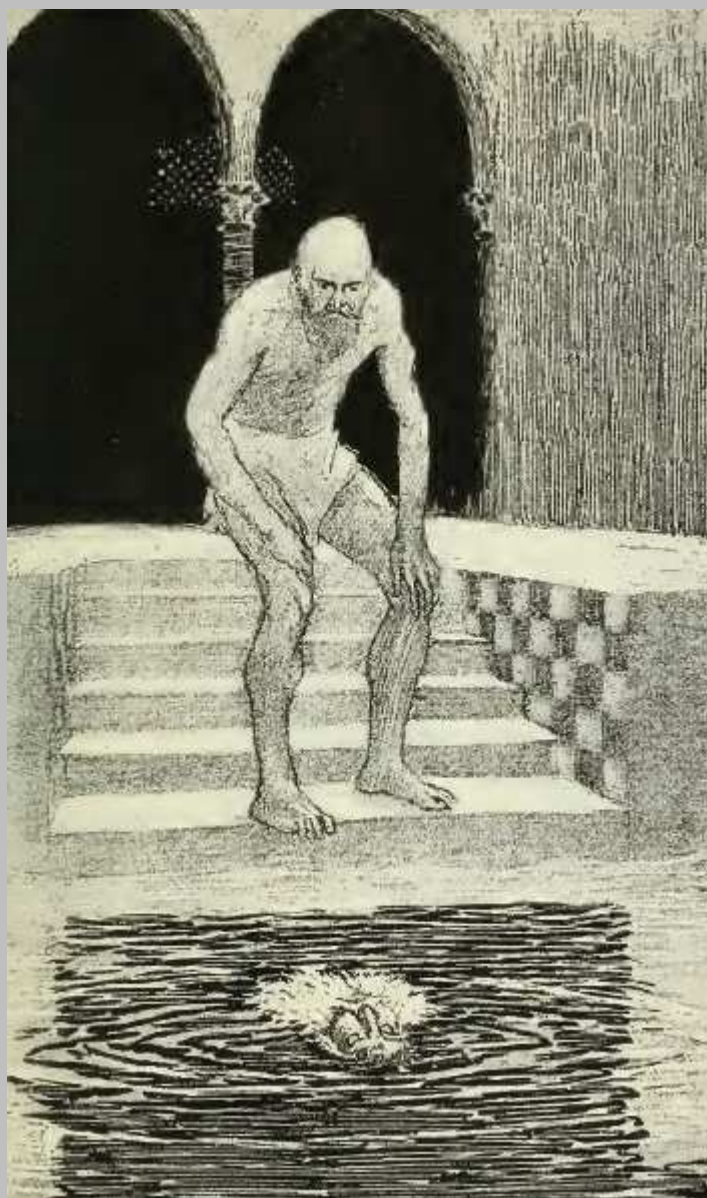
تصویر ۳: «اورانگ اوتانگ دختر سیاهپوست را برای جفت گیری می رباید.»

- Carl Linnaeus. 1795. A Genuine and Universal System of Natural History... Improved, corrected and enlarged by Johann Friedrich Gmelin, London. Vol. 2, frontispiece.



تصویر ۴: حاجی در حال تراشیدن ریش ساربان (ص ۳)

- James Morier. 1895. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. With and Introduction by the Hon. George N. Curzon. London: MacMillan and Co, p.3.



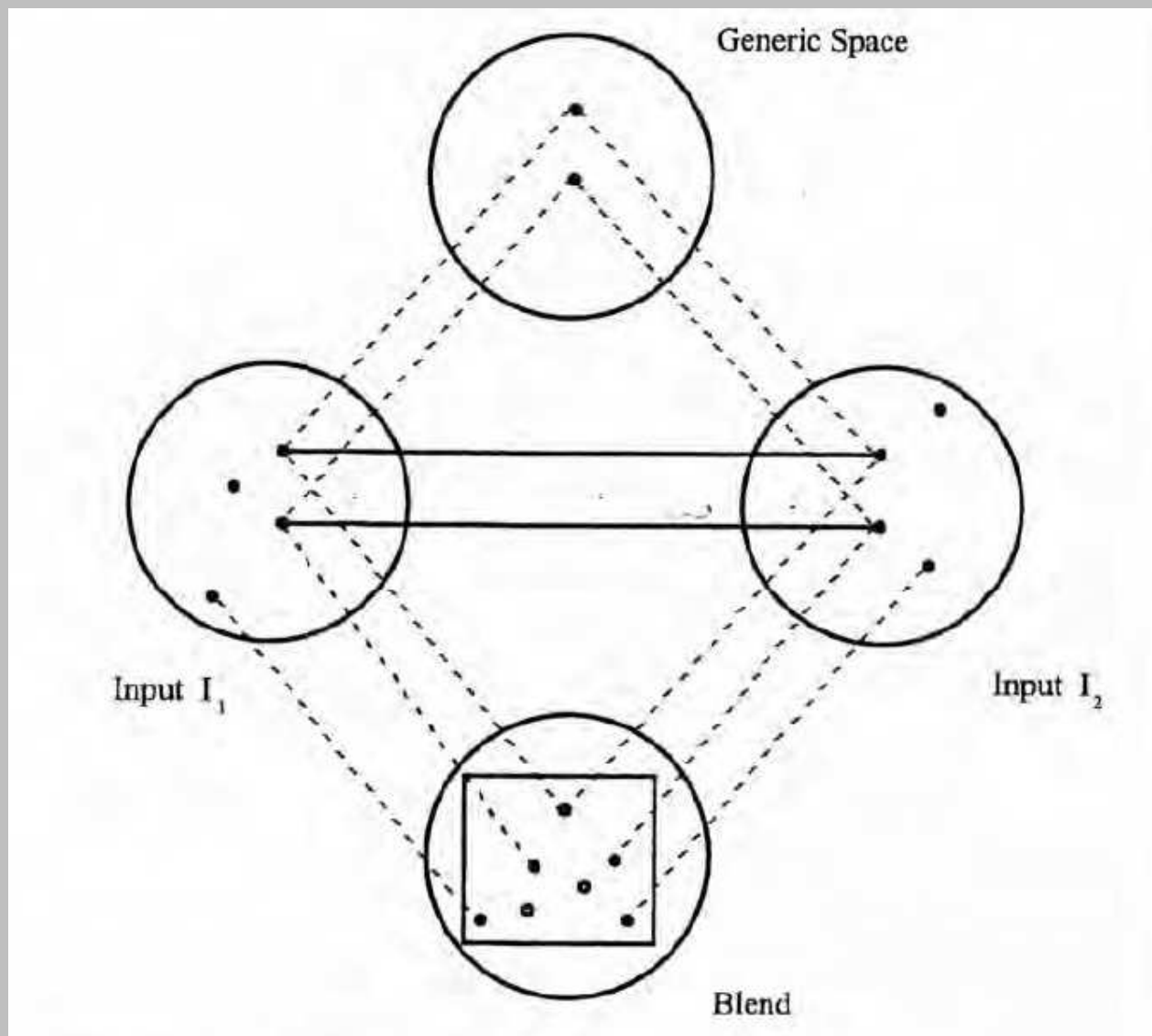
تصویر ه: ملاباشی در حال غرق شدن (ص ۳۴۳)

- James Morier. 1895. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. With and Introduction by the Hon. George N. Curzon. London: MacMillan and Co, p.343.



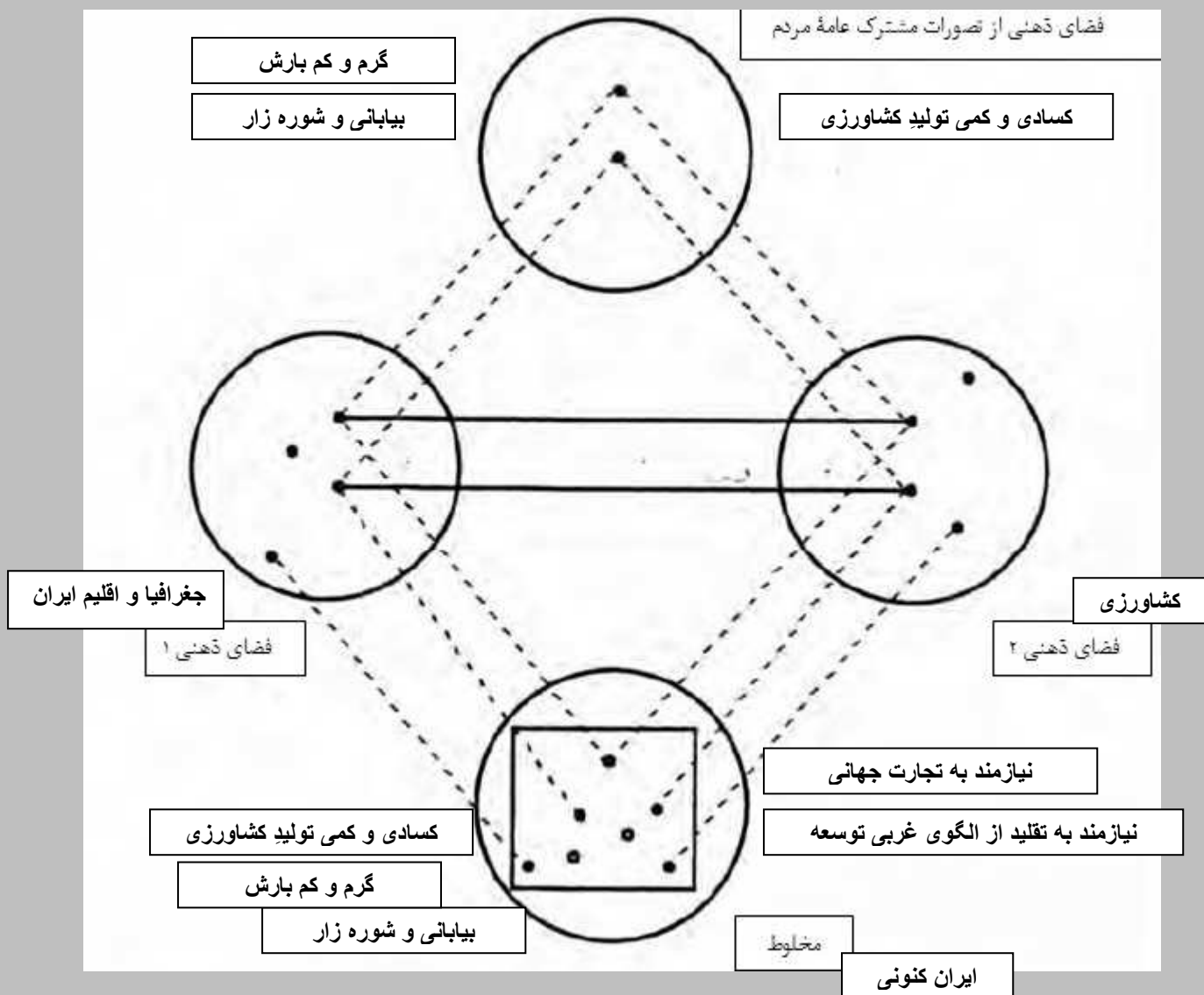
تصویر ۶: سفرای انگلیس با شاه (ص ۴۴۲)

- James Morier. 1895. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. With and Introduction by the Hon. George N. Curzon. London: MacMillan and Co, p.442.



تصویر ۷: نمونه ای از نمودارهای «مخلوط تصورات» برای طراحی فضاهای ذهنی جعلی

- Gilles Fauconnier and Mark Turner. 2002. *The Way We Think: Conceptual Blending and The Mind's Hidden Complexities*. New York: Basic Books, p. 46.



تصویر ۸: نمودار مخلوط برای ایجاد «مخلوطی» از تصورات تحقیرکننده در مورد ایران امروز

(12) **United States Patent**
De Fougerolles et al.

(10) **Patent No.:** US 10,703,789 B2
(45) **Date of Patent:** *Jul. 7, 2020

(54) **MODIFIED POLYNUCLEOTIDES FOR THE PRODUCTION OF SECRETED PROTEINS**

(2013.01); *A61K 38/36* (2013.01); *A61K 38/363* (2013.01); *A61K 38/44* (2013.01); *A61K 38/4833* (2013.01); *A61K 38/4846* (2013.01); *A61K 39/3955* (2013.01); *A61K 47/10* (2013.01); *A61K 47/54* (2017.08); *A61K 47/542* (2017.08); *A61K 48/0033* (2013.01); *A61K 48/0066* (2013.01); *A61K 48/0075* (2013.01); *C07K 14/47* (2013.01); *C07K*

(71) Applicant: ModernaTX, Inc., Cambridge, MA (US)

(72) Inventors: **Antonin De Fougères**, Waterloo (BE); **Justin Guild**, Framingham, MA

(73) Assigne (65)

Prior Publication Data

US 2020/0017565 A1 Jan. 16, 2020

(*) Notice:

Related U.S. Application Data

(63) Continuation of application No. 14/987,328, filed on Jan. 4, 2016, now Pat. No. 10,385,106, which is a
(Continued)

(21) Appl. N

(22) Filed:

(65) (51) Int. Cl.

US 202

<i>A61K 48/00</i>	(2006.01)
<i>A61K 38/17</i>	(2006.01)
<i>A61K 47/54</i>	(2017.01)
<i>A61K 9/127</i>	(2006.01)
<i>C07K 14/535</i>	(2006.01)
<i>C12N 15/88</i>	(2006.01)
<i>A61K 9/50</i>	(2006.01)
<i>C07K 14/47</i>	(2006.01)
<i>A61K 31/7088</i>	(2006.01)
<i>C07K 19/00</i>	(2006.01)
<i>C12N 15/85</i>	(2006.01)
<i>A61K 38/18</i>	(2006.01)
<i>A61K 38/19</i>	(2006.01)
<i>A61K 38/48</i>	(2006.01)
<i>A61K 9/14</i>	(2006.01)
<i>A61K 47/10</i>	(2017.01)
<i>A61K 38/21</i>	(2006.01)
<i>A61K 38/36</i>	(2006.01)
<i>A61K 38/44</i>	(2006.01)
<i>A61K 39/395</i>	(2006.01)

(63) Continu
Jan. 4,

1983 2008

(56) **References Cited**

U.S. PATENT DOCUMENTS

5,489,677 A 2/1996 Sanghvi et al.
5,591,722 A 1/1997 Montgomery et al.
(Continued)

FOREIGN PATENT DOCUMENTS

CA	2028849	A1	9/1991
CA	2473135	A1	6/2003

(Continued)

OTHER PUBLICATIONS

Anderson et al., "Incorporation of pseudouridine into mRNA enhances translation by diminishing PKR activation," *Nucleic Acids Res.* 38(17):5884-92 (2010).

(Continued)

Primary Examiner — Antonio Galisteo Gonzalez
(74) Attorney, Agent, or Firm — Clark & Elbing LLP

(57) **ABSTRACT**

A pharmaceutical composition which has a plurality of lipid nanoparticles that has a mean particle size of between 80 nm and 160 nm and contains a modified mRNA encoding a polypeptide. The lipid nanoparticles include a cationic lipid, a neutral lipid, a cholesterol, and a PEG lipid. The mRNA contains a 5'-cap, 5'-UTR, N1-methyl-pseudouridine, a 3'-UTR, and a poly-A region with at least 100 nucleotides.

تصویر ۹: سند ثبت اختراع واکسن ام آر ان ای مدرنا. قسمت هاشور خورده استفاده از نانوذره های چرب را در این واکسن توصیف کرده است.

(19) **United States**

(12) **Patent Application Publication**

Zale et al.

(10) **Pub. No.: US 2010/0216804 A1**

(43) **Pub. Date: Aug. 26, 2010**

(54) **LONG CIRCULATING NANOPARTICLES
FOR SUSTAINED RELEASE OF
THERAPEUTIC AGENTS**

filed on Oct. 6, 2009, provisional application No.
61/260,200, filed on Nov. 11, 2009.

(76) Inventors: **Stephen E. Zale**, Hopkinton, MA
(US); **Greg Troiano**, Pembroke,
MA (US); **Mir M. Ali**, Woburn,
MA (US); **Jeff Hrkach**, Lexington,
MA (US); **James Wright**,
Lexington, MA (US); **Susan Low**,
Cambridge, MA (US)

Correspondence Address:

**GOODWIN PROCTER LLP
PATENT ADMINISTRATOR
53 STATE STREET, EXCHANGE PLACE
BOSTON, MA 02109-2881 (US)**

(21) Appl. No.: **12/638,297**

(22) Filed: **Dec. 15, 2009**

Related U.S. Application Data

(60) Provisional application No. 61/122,479, filed on Dec.
15, 2008, provisional application No. 61/249,022,

Publication Classification

(51) **Int. Cl.**

A61K 9/14 (2006.01)

A61K 31/337 (2006.01)

A61K 31/4745 (2006.01)

A61K 31/519 (2006.01)

A61K 31/436 (2006.01)

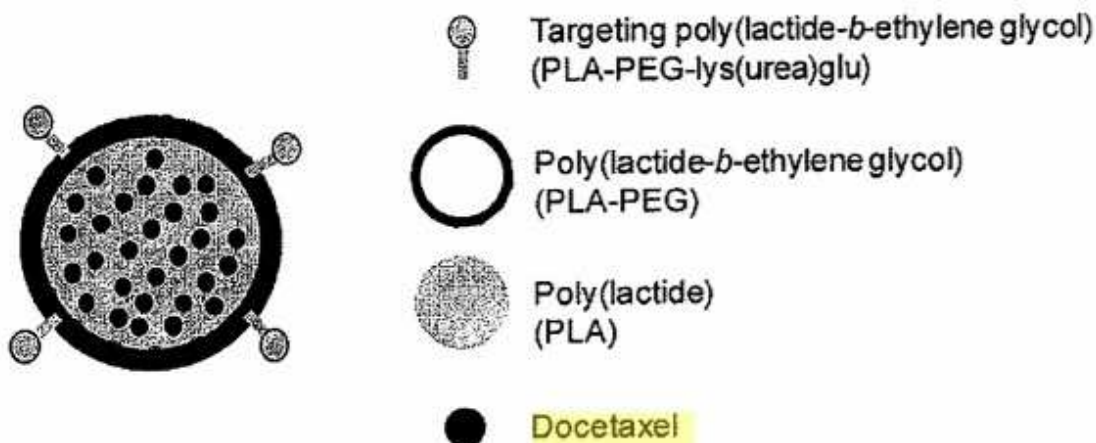
A61P 35/00 (2006.01)

(52) **U.S. Cl. 514/249; 514/449; 514/283; 514/291;
977/773; 977/906**

(57)

ABSTRACT

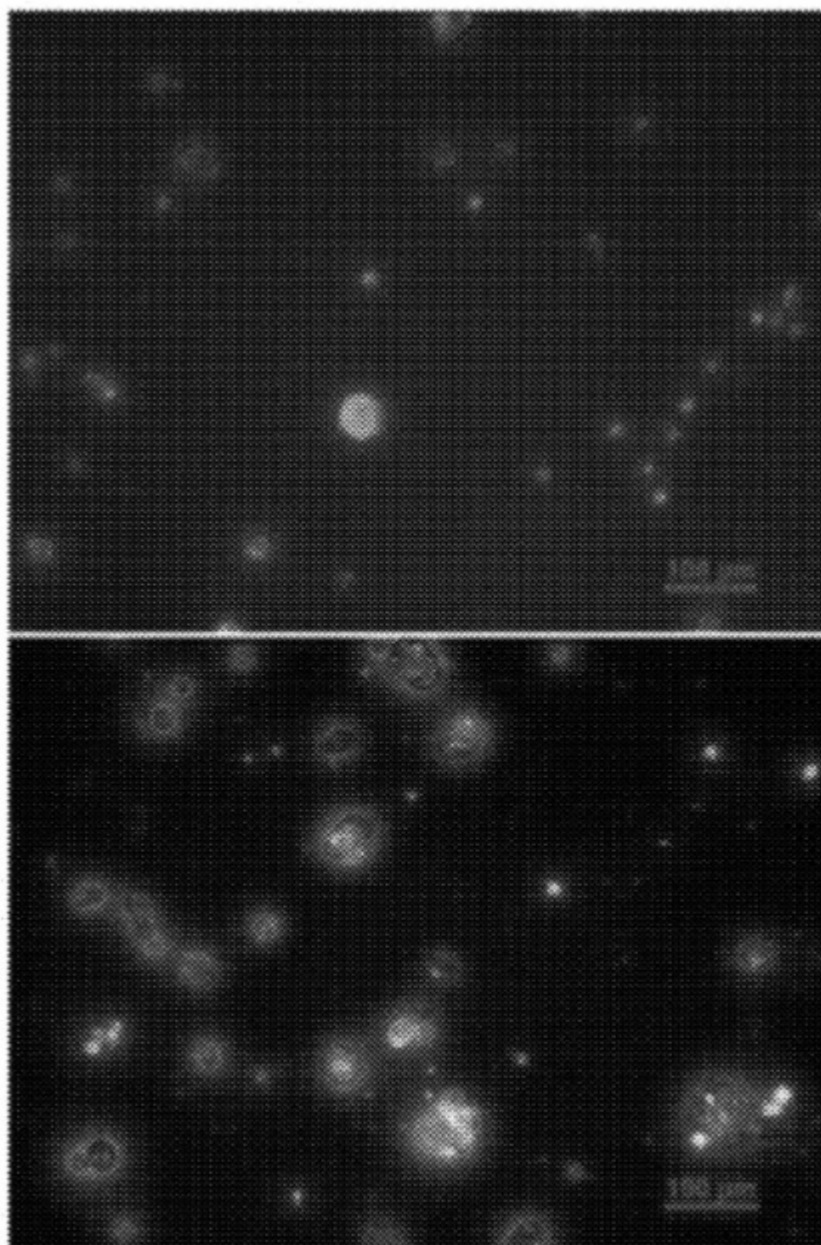
The present disclosure is directed in part to a biocompatible nanoparticle composition comprising a plurality of non-colloidal long circulating nanoparticles, each comprising a α -hydroxy polyester-co-polyether and a therapeutic agent, wherein such disclosed compositions provide a therapeutic effect for at least 12 hours.



تصویر ۱۰: سند ثبت اختراع برای نانو ذره های دیسک شکل که در واکسن ام آر آن ای مدرنا به کار رفته است.

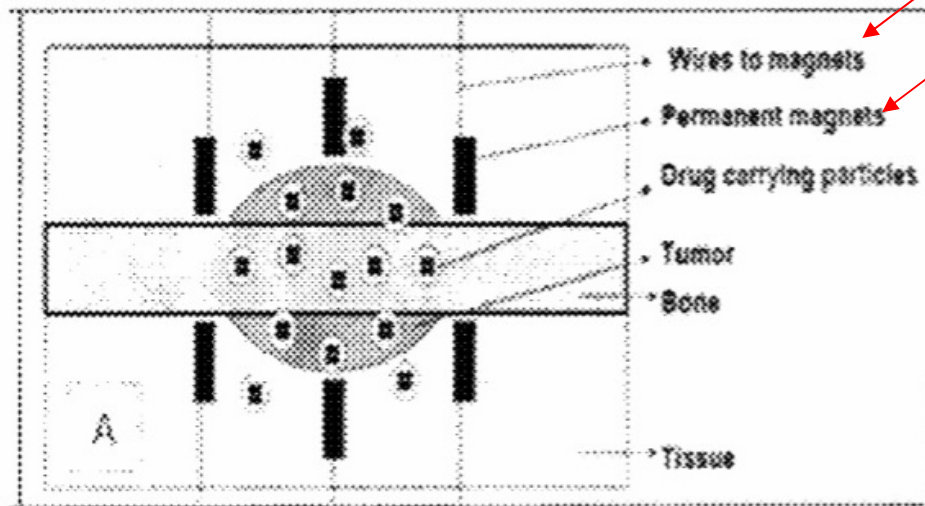
(54)	COMPOSITE MAGNETIC NANOPARTICLE DRUG DELIVERY SYSTEM	(56)	References Cited
(75)	Inventors: Ramazan Asmatulu , Wichita, KS (US); Heath Misak , Wichita, KS (US); Shang-You Yang , Wichita, KS (US); Paul Wooley , Wichita, KS (US)		U.S. PATENT DOCUMENTS
(73)	Assignee: Wichita State University , Wichita, KS (US)		5,565,215 A 10/1996 Gref 2006/0041182 A1 2/2006 Forbes 2007/0264199 A1* 11/2007 Labhasetwar et al. 424/9.32 2008/0160095 A1 7/2008 Desai 2009/0291139 A1* 11/2009 Trieu G01N 33/57407 514/1.1
(*)	Notice: Subject to any disclaimer, the term of this patent is extended or adjusted under 35 U.S.C. 154(b) by 0 days.		OTHER PUBLICATIONS
(21)	Appl. No.: 13/271,172		Guo et al. (Cell-penetrating albumin conjugates for enhanced doxorubicin deliver, <i>Polymer Chemistry</i> , 2013, 4, 4584).*
(22)	Filed: Oct. 11, 2011		Lee, et al. Effect of formulation and processing variables on the characteristics of microspheres for water-soluble drugs prepared by w/o/o double emulsion solvent diffusion method. <i>International Journal of Pharmaceutics</i> , 2000, vol. 196, pp. 75-83.
(65)	Prior Publication Data US 2012/0265001 A1 Oct. 18, 2012		* cited by examiner
	Related U.S. Application Data		<i>Primary Examiner</i> — Adam C Milligan
(60)	Provisional application No. 61/392,018, filed on Oct. 11, 2010.		(74) <i>Attorney, Agent, or Firm</i> — Tracey S. Truitt
(51)	Int. Cl. A61M 37/00 (2006.01) A61K 9/00 (2006.01) A61K 33/24 (2006.01) A61K 9/50 (2006.01)		(57) ABSTRACT A composite magnetic nanoparticle drug delivery system provides targeted controlled release chemotherapies for cancerous tumors and inflammatory diseases. The magnetic nanoparticle includes a biocompatible and biodegradable polymer, a magnetic nanoparticle, the biological targeting agent human serum albumin, and a therapeutic pharmaceutical composition. The composite nanoparticles are prepared by oil-in-oil emulsion/solvent evaporation and high shear mixing. An externally applied magnetic field draws the magnetic nanoparticles to affected areas. The biological targeting agent draws the nanoparticles into the affected tissues. Polymer degradation provides controlled time release delivery of the pharmaceutical agent.
(52)	U.S. Cl. CPC A61K 9/0009 (2013.01); A61K 9/5031 (2013.01); A61K 9/5094 (2013.01)		24 Claims, 12 Drawing Sheets (9 of 12 Drawing Sheet(s) Filed in Color)
(58)	Field of Classification Search USPC 600/12; 424/600, 649 See application file for complete search history.		

تصویر ۱۱: سند ثبت اختراع برای نانو ذره مغناطیسی موجود در واکسن ام آر ان ای مدرنا.



تصویر ۱۲: سند ثبت اختراع برای نانو ذره مغناطیسی موجود در واکسن ام آر ان ای مدرنا. لکه های نورانی از انعکاس نور از این ذره هاست که زیر میکروسکوپ نمایان می شود. (ص ۱ پتنت)

Fig. 22



تصویر ۱۳: سند ثبت اختراع برای نانو ذره مغناطیسی موجود در واکسن ام آر آن ای مدرنا. نمودار نشان می دهد که این نانوذره خاصیت مغناطیسی دارد. (ص ۱۲ پتنت)

(12) **United States Patent**
Li et al.

(10) **Patent No.:** **US 8,916,454 B2**
(45) **Date of Patent:** **Dec. 23, 2014**

(54) **METHOD FOR MAKING SEMICONDUCTING SINGLE WALL CARBON NANOTUBES**

(71) Applicants: **Tsinghua University**, Beijing (CN);
Hon Hai Precision Industry Co., Ltd.,
New Taipei (TW)

(72) Inventors: **Jie Li**, Beijing (CN); **Kai-Li Jiang**,
Beijing (CN); **Shou-Shan Fan**, Beijing
(CN)

(73) Assignees: **Tsinghua University**, Beijing (CN);
Hon Hai Precision Industry Co., Ltd.,
New Taipei (TW)

(*) Notice: Subject to any disclaimer, the term of this
patent is extended or adjusted under 35
U.S.C. 154(b) by 80 days.

(21) Appl. No.: **13/798,789**

(22) Filed: **Mar. 13, 2013**

(65) **Prior Publication Data**
US 2013/0251618 A1 Sep. 26, 2013

(30) **Foreign Application Priority Data**
Mar. 21, 2012 (CN) 2012 1 0075759

(51) **Int. Cl.**
H01L 21/36 (2006.01)
C01B 31/02 (2006.01)
B82Y 40/00 (2011.01)

(52) **U.S. Cl.**
CPC **C01B 31/0253** (2013.01); **Y10S 977/845**
(2013.01); **B82Y 40/00** (2013.01); **C01B**
31/0266 (2013.01); **C01B 2202/02** (2013.01);
C01B 2202/22 (2013.01)
USPC **438/478**; 977/845

(58) **Field of Classification Search**
USPC 438/478, 795

(56) **References Cited**

U.S. PATENT DOCUMENTS

7,947,145	B2	5/2011	Wang et al.	
8,097,141	B2 *	1/2012	Schmidt et al.	204/547
2009/0252946	A1	10/2009	Marsh et al.	
2010/0166624	A1 *	7/2010	Raston et al.	423/1
2012/0251396	A1 *	10/2012	Lee	422/119

FOREIGN PATENT DOCUMENTS

CN	101462391	6/2009
TW	200628398	8/2006
TW	201137002	11/2011

OTHER PUBLICATIONS

Philip G. Collins et al. Science 292,706(2001).

* cited by examiner

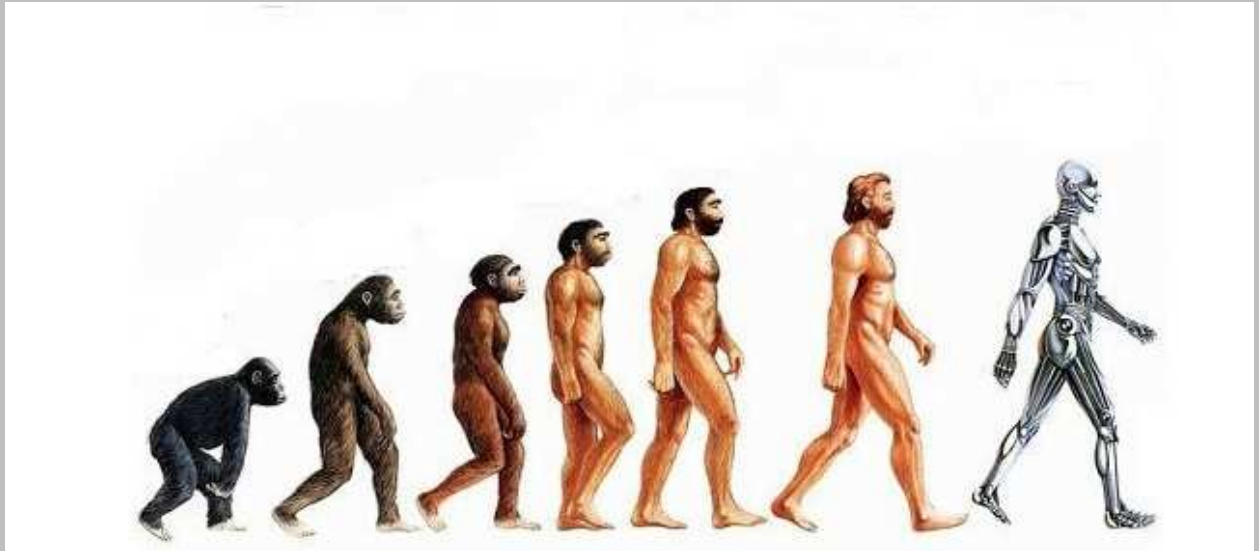
Primary Examiner — Bradley K Smith

(74) *Attorney, Agent, or Firm* — Novak Druce Connolly
Bove + Quigg LLP

(57) **ABSTRACT**

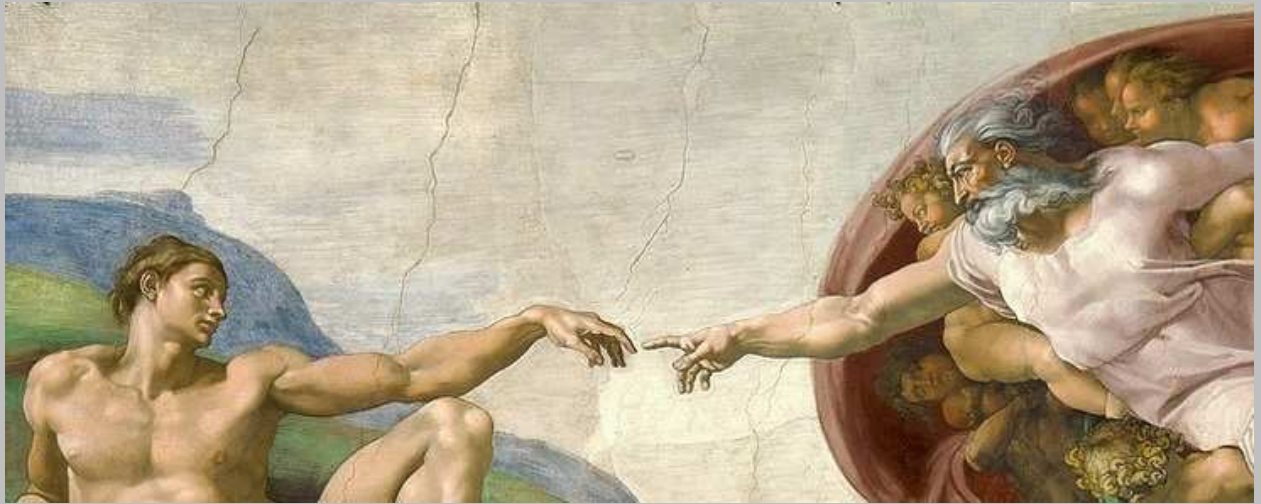
A method for making semiconducting single walled carbon nanotubes (SWCNTs) includes providing a substrate. A single walled carbon nanotube film including a plurality of metallic SWCNTs and semiconducting SWCNTs is located on the substrate. A macromolecule material layer is located on the single walled carbon nanotube film to cover the single walled carbon nanotube film. The macromolecule material layer, the single walled carbon nanotube film and the substrate are placed in an environment filled with electromagnetic waves. The macromolecule material layer covering the plurality of the metallic SWCNTs is melted or decomposed to expose the plurality of metallic SWCNTs. The metallic SWCNTs and the macromolecule material layer covering the semiconducting SWCNTs are removed.

تصویر ۱۴: سند ثبت اختراع برای نانوذره های نیمه رسانا.

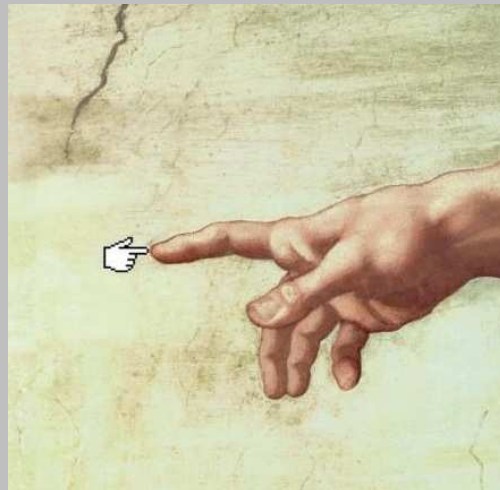


تصویر ۱۵: تکامل انسان از دیدگاه ترانس - هومانیزم.

<https://knowyourmeme.com>



تصویر ۱۶: «آفرینش آدم»، میکل آنژ، ۱۵۱۲ میلادی، سقف کلیسای سیستین، واتیکان، رم.



تصویر ۱۷: کاریکاتور «آفرینش آدم» در نقد دیدگاه «ترانس-هومانیسم»

<https://knowyourmeme.com>

Table 20: Number of confirmed COVID-19 related deaths by vaccination status at time of test and age-standardised mortality rate per 100,000, 16 October 2021 to 12 November 2021

Week/Vaccination Status	Unvaccinated		1 Dose		2 or more Doses	
	No. of deaths	Age Standardised Mortality Rate per 100,000 with 95% confidence intervals	No. of deaths	Age Standardised Mortality Rate per 100,000 with 95% confidence intervals	No. of deaths	Age Standardised Mortality Rate per 100,000 with 95% confidence intervals
16 October - 22 October 2021	8	2.79 (0.54 - 5.04)	4	10.85 (0.16 - 21.53)	115	2.19 (1.79 - 2.59)
23 October - 29 October 2021	14	8.29 (3.49 - 13.09)	4	8.66 (0.00 - 17.93)	110	2.17 (1.75 - 2.58)
30 October - 05 November 2021	21	10.44 (5.14 - 15.74)	3	5.99 (0.00 - 12.98)	112	2.11 (1.71 - 2.50)
06 November - 12 November 2021	11	5.05 (1.52 - 8.57)	4	10.61 (0.17 - 21.05)	95	1.78 (1.42 - 2.14)

Vaccination status is determined as at the date of positive PCR test according to the definitions described in Appendix 9. A confirmed COVID-19 related death is defined as an individual who has tested positive by PCR for SARS-CoV-2 at any time point and has COVID-19 listed as an underlying or contributory cause of death on the death certificate. Age-standardised mortality rates per 100,000 people per week, standardised to the 2013 European Standard Population (see Appendix 9). This definition is for the purposes of evaluating the impact of the COVID-19 vaccine on confirmed COVID-19 deaths. The numbers reported in this section may differ from other published COVID-19 death data. Data are based on date of registration. In Scotland deaths must be registered within 8 days although in practice, the average time between death and registration is around 3 days. More information on days between occurrence and registration can be found on the NRS website.

تصویر ۱۸: مقایسه نرخ مرگ و میر واکسن زده ها با واکسن نزده ها در کشور اسکاتلند. داده ها نشان می دهد که با افزایش تعداد تزریق ها، احتمال فوت فرد بیشتر می شود.

- Public Health Scotland. 2021. COVID-19 Statistical Report, As at 22 November 2021
Publication date: 24 November 2021, p. 53. (accessed 17 December 2021)
https://publichealthscotland.scot/media/10462/21-11-24-covid19-publication_report.pdf

یادداشت ها

(کلیه منابع به زبان انگلیسی که در یادداشت ها به آنها ارجاع شده است از طریق سایت «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» قابل دسترسی است. برای مطالعه بیشتر، این منابع را از ما بخواهید.)

www.eabbassi.ir/newpages.htm
esfandiarabbassi@gmail.com

¹ filter bubble

در فضای مجازی، وب سایت ها این توان را دارند که بر اساس آنچه از قبل در مورد ما می دانند - مثلاً کلید واژه هایی که کاوش کرده ایم، مطالبی که آنلاین خوانده ایم و غیره - مطالبی را به ما عرضه کنند که دارای محتوایی مشابه و موافق با نظرات ماست. کارشناسان معتقدند که عملکرد موجب می شود که «حبابی فیلتری» برای کاربران به وجود آید که موجب می شود که کاوشگر فضای مجازی، به مرور، درانزوایی فکری قرار گیرند چون از تنوع ایده ها محروم است.

² meme

«میم» ها، بنا به تعریف، الگوهایی رفتاری اند که از سوی دیگران در جامعه مورد تقلید قرار می گیرند و همانند ویروس ها به سرعت در محیط گسترش می یابند. بهره گیری از میم ها در رسانه به عنوان «علمی» جدید شناخته شده است. برای مطالعه بیشتر، بنگرید به:

- Richard Brodie. 2011. *Virus of The Mind: The New Science of the Meme*. Carlsbad, CA: Hay House.

³ framing

برای اطلاع بیشتر در این مورد «چارچوب بندی ذهنی»، بنگرید به منبع زیر و فصل ۷ نوشته حاضر:

- اسفندیار عباسی. ۱۳۹۸. ژئوپلیتیک دانایی و خلاقیت (۲): علوم شناختی و طراحی، علم و فناوری کنترل در «توسعه». سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۴ آبان ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_goeopoliticscreativity2Abbassi.pdf

⁴ storytelling

داستان از جمله رسانه های کهن در جوامع انسانی بوده است. اخیراً ساختار داستانی به عنوان الگویی مؤثر، نافذ و ماندگار برای القای افکار و باورهای بی اساس به مخاطبین مورد بهره برداری وسیع در رسانه ها قرار گرفته است. برای مطالعه بیشتر، بنگرید به:

- کندال هیون. ۲۰۱۳. سواد رسانه ای (۱): قدرت داستان، داستان قدرت. ترجمه اسفندیار عباسی. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۹ آبان ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_powerofstory_Haven.pdf

⁵ تعداد پرشماری از این متون از سوی سازمان های مرتبط با سازمان ملل متحد منتشر شده اند، مثل:

- Alton Grizzle, et al. eds. 2021. *Think Critically, Click Wisely*. Paris: UNESCO. (accessed 7 November 2021)

<https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000377068>

- Jagtar Singh, et al. eds. 2016. *Media and Information Literacy: Reinforcing Human Rights, Countering Radicalization and Extremism*. Paris: UNESCO. (accessed 7 November 2021)

<https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000246371>

این متون غالباً شامل محتوای فنی و مفیدی است، اما از آنجاییکه در آنها «توسعه» امری بدیهی و مطلوب به شمار می رود، نگاه انتقادی مؤلفین و ویراستاران آنها بسیار محدود است. برای نگاهی وسیع تر به موضوع سواد رسانه ای مراجعه به آثار نویسندگان مستقل مانند نمونه زیر ضروری است. در انتهای این کتاب (صص ۵۱۶-۵۱۵)، لیست مفصلی از دیگر خواندنی های سودمند آمده است.

- Art Silverblatt, et al. 2014. *Media Literacy: Keys to Interpreting Media Messages*. Santa Barbara, CA: Praeger.

⁶ James Tiedge, "Public Opinion on Mass Media Effects: Perceived Societal Effects and Perceived Personal Effects," paper presented at Speech Communication Association Convention, Minneapolis, 1980.

به نقل از:

- Art Silverblatt et al. 2014. *Media Literacy: Keys to Interpreting Media Messages*. Santa Barbara, CA: Praeger.

⁷ قابل توجه اینکه تعداد گوشی های هوشمند خریداری شده از سال ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۱ یعنی زمان اوج گرفتن شیوع ویروس کرونا ۱۲ درصد افزایش یافت. برای آمار صعودی فروش گوشی های هوشمند در سراسر جهان از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۱ و جهش ناگهانی آن پس از شیوع کرونا، بنگرید به:

- <https://www.statista.com/statistics/263437/global-smartphone-sales-to-end-users-since-2007/>

این یعنی امروز تعداد بیشتری از انسان ها در شرایطی قرار گرفته اند که گفتگوها، افکار و فعالیت هایشان از سوی شرکت های فناوری بزرگ و دیگر سازمان هایی که بر فضای مجازی در سراسر جهان اشراف دارند قابل رصد شده است. برای اطلاع بیشتر در مورد چگونگی فرآیند رصد نزدیک و پیگیر کاربران گوشی های همراه و پیامدهای آن، بنگرید به سخنرانی زیر از «تد»:

- Malte Spitz. 2012. Your phone company is watching. (accessed 4 November 2021)

https://www.ted.com/talks/malte_spitz_your_phone_company_is_watching?language=en

⁸ data mining

⁹ big data

¹⁰ data science

¹¹ منظور از شرکت های فناوری، شرکت های قدرتمندی چون مایکروسافت، فیس بوک، اپل، آی بی ام و نظایر اینهاست. اگر چه زمانی انگیزه های اقتصادی این شرکت ها به حوزه فناوری رایانه و ارتباطات منحصر بود، اما امروزه به دلیل گسترش جهانی این شرکت ها و امکان سرمایه گذاری سرمایه داران بزرگ این شرکت ها در دیگر حوزه ها مثل کشاورزی، بهداشت، تغذیه، آموزش و غیره، جهان شاهد تجمیع قدرت و ثروت در بین تعداد قلیلی از انسان هاست که با بهره گیری از امکانات خود در فناوری و فضای مجازی بر قدرت و نفوذ اقتصادی و سیاسی خود در عالم واقع نیز افزوده اند. برای مثال، بنگرید به مطلب زیر در مورد فعالیت های چند جانبه بنیانگذار شرکت مایکروسافت، آقای بیل گیتز در چندین حوزه مختلف:

- Navdanya International. 2020. *Gates to a Global Empire Over Seed, Food, Health, Knowledge... and Earth: A Global Citizens' Report*. (accessed 20 May 2021) <https://navdanyainternational.org/wp-content/uploads/2021/03/GATES-TO-A-GLOBAL-EMPIRE-FULL-REPORT-06.03.2021.pdf>

¹² یکی از شایع ترین روش ها مسخره کردن پیشنهادات و راهکارهای نوآورانه است. عموماً مردم از هر آنچه مورد استهزاء قرار گیرد کناره می گیرند، چه رسد به دستگاه های دولتی که معمولاً دغدغه مند وجهه سیاسی خود در افکار عمومی اند. علاوه بر استهزاء، ایجاد شک در نتیجه مطالعات علمی ای که برای بهبود شرایط یا حل مسایل انجام شده است نیز از جمله روش های مورد استفاده شرکت های بزرگ است. مثلاً هم اکنون در میان دانشمندان، اجماعی پیرامون برتری کشاورزی بوم شناختی (کشاورزی غیر شیمیایی با دانش و بذرهایی بومی) در مقایسه با کشاورزی شیمیایی و صنعتی به وجود آمده است. اما اخیراً گزارشات منتشر شده از تلاش های سازمان یافته ای خبر می دهد که برای ایجاد شک در این اجماع از طریق برخی از دانشگاه ها، حامیان مالی آنها در صنایع بزرگ و دولت ایالات متحده آغاز شده است. برای مثال، بنگرید به:

- US Food Sovereignty Alliance. 2020. USFSA Statement in Defense of Agroecology and the Right to Food. FoodFirst (Institute for Food & Development Policy) (accessed 4 November 2021) <https://foodfirst.org/usfsa-statement-in-defense-of-agroecology-and-the-right-to-food/>

- AGRA Watch. 2020. Messengers of Gates' Agenda: A Case Study of the Cornell Alliance for Science Global Leadership Fellows Program. *Community Alliance for Global Justice*/ AGRA Watch. (accessed 4 November 2021) <https://cagj.org/2020/08/new-agra-watch-report-messengers-of-gates-agenda-a-case-study-of-the-cornell-alliance-for-science-global-leadership-fellows-program/>

و این تنها یک نمونه از تلاش دولت ها و شرکت های بزرگ برای ایجاد شک در شواهد به دست آمده از مطالعات علمی و در نتیجه تعمیق ناآگاهی ها در بین سیاستگذاران و مردم عادی است. برای مطالعه بیشتر، منابع زیر، حاوی مصادیق بیشتری از ایجاد شک و پنهان کاری استراتژیک است. در برخی از مواردی که در این متون معرفی شده است، ایجاد شک در اجماع علمی و ایجاد تأخیر در اعلام هشدارهای لازم در سطح جامعه، موجب تخریب زیست محیطی و مرگ و میر در جوامع شده است:

- David Michaels. 2008. *Doubt if Their Product: How Industry's Assault on Science Threatens Your Health*. Oxford: Oxford University Press.

- David Michaels. 2020. *The Triumph of Doubt: Dark Money and the Science of Deception*. New York: Oxford University Press.

- Lindsey McGoey. 2016. *An Introduction to The Sociology of Ignorance: Essays on the Limits of Knowing*. London: Routledge.

اما آیا بخشی از بحث و تبادل نظر آزادانه بین دانشمندان شک کردن در نتیجه مطالعات علمی یکدیگر نیست؟ آیا واقعاً تلاشی آگاهانه برای محدود کردن دانسته های علمی در افکار عمومی و در بین سیاستگذاران صورت می گیرد؟ متن زیر، گزیده ای از سخنرانی «فرانک لانتز»، یکی از مشاوران صاحبان صنایع بزرگ و حزب جمهوریخواه آمریکاست. در این سخنرانی، با عنوان «پیروزی در مناظره در مورد تغییرات آب و هوایی»، وی به صراحت بر ضرورت به چالش کشیدن علم به منظور به تأخیر انداختن اتخاذ سیاستگذاری های لازم از سوی دولت در کاهش میزان آلودگی هوای ناشی از سوخت های فسیلی تأکید می کند:

«رأی دهندگان بر این باورند که در بین دانشمندان هنوز اجماعی پیرامون تغییرات آب و هوایی [و دلایل آن] به وجود نیامده است. اگر مردم بفهمند که در واقع چنین اجماعی وجود دارد، دیدگاه ها [و رفتارهای] ایشان در این مورد عوض خواهد شد. بنابراین، شما باید در این بحث [و در مناظره ها با رقبای سیاسی خود] بر این نکته تأکید کنید که چنین اجماعی وجود ندارد... [بی تردید] برای ادامه این گونه موضع گیری در مناظره ها فرصت زیادی باقی نمانده و این کار برای همیشه ادامه دانی نیست. اما در همین فرصت اندک و گذرا باید علم را به چالش کشید.»
به نقل از:

- David Michaels. 2008. *Doubt if Their Product: How Industry's Assault on Science Threatens Your Health*. Oxford: Oxford University Press, p. xi.

¹³ digital dictatorship

¹⁴ digital tyranny

¹⁵ از جمله ملزومات تحقق دیکتاتوری دیجیتال، یعنی استقرار ساز و کار لازم برای کنترل ذهنی و رفتاری کامل و برگشت ناپذیر جهانیان توسط گردانندگان فضای مجازی این است که: (۱) تعداد بیشتری از انسان ها از طریق گوشی های همراه از نظر موقعیت فیزیکی، آمد و شد و اشتغالات فکری، و گزینه های رفتاری قابل رصدتر شوند، و (۲) مقادیر بیشتری از اطلاعات شخصی، شغلی، مالی، و هویتی آنها در شبکه های اطلاعاتی واقع در فضای مجازی ذخیره گردد. به بیان دیگر، هر چه بر توانایی رصد جهانیان توسط فضای مجازی و حجم اطلاعات شخصی ایشان در این فضا بیشتر شود، بر توانایی حاکمیتی فضای مجازی بر مردم در عالم واقع افزوده می گردد. بی شک با شیوع ویروس کرونا مقدمات رشد بی سابقه در هر دو زمینه فراهم شده است. جزییات چگونگی ظهور این ویروس در شرایط کنونی و چرایی اجباری کردن واکسیناسیون، هنوز در هاله ای از ابهام و در نتیجه سؤال برانگیز است. (برای اطلاع بیشتر در این مورد، بنگرید به یادداشت های ۳۵۰-۳۴۹، همین نوشته) اما آنچه هم اکنون می توان به یقین گفت این است که ظهور این ویروس جهان را به صورت فزاینده و بی سابقه ای به سوی عامل اول (یعنی دادن گوشی تلفن همراه به دست تک تک شهروندان جهان) و عامل دوم (یعنی قابل کنترل تر شدن ایشان از طریق محدود کردن دسترس ایشان به اماکن، از جمله محل کسب و کار آنان و مسافرت های بین شهری، منابع مالی و غیره به بهانه اجباری بودن واکسیناسیون) سوق داده است.

ناگفته نماند که انتشار دستورالعمل زیر از سوی سازمان بهداشت جهانی برای هدایت دولت ها در کنترل دیجیتالی فرآیند واکسیناسیون اجباری شهروندان خود از طریق صدور گواهی واکسن، بر وارد بودن نگرانی برخی از منتقدین در ارتباط با قریب الوقوع بودن حکومت «دیکتاتوری دیجیتال» می افزاید. از سوی دیگر نقش تعیین کننده دو بنیاد صنعتی آمریکایی «راکفلر» و «بیل و مالیندا گیتز» در تدوین این دستورالعمل، احتمال هدفمند بودن «بحران کرونا» و بهره برداری سیستمی از آن به منظور ایجاد ترس گسترده و مجبور کردن دولت ها و ملت ها به گردن نهادن به دیکتاتوری دیجیتالی را بیشتر می کند:

- WHO. 2021. *Digital Documentation of COVID-19 Certificates: Vaccination Status: Technical Specifications and Implementation Guidance*. (accessed 7 November 2021)

<https://apps.who.int/iris/rest/bitstreams/1359417/retrieve>

پیشینه تاریخی دخالت این دو بنیاد صنعتی قدرتمند و صاحب نفوذ در ایجاد نظام پزشکی، تشکیل سازمان بهداشت جهانی و آموزش علوم پزشکی در جهان به منظور تجاری سازی خدمات درمانی در جوامع نیز که در متون زیر تشریح شده بر این نگرانی ها می افزاید:

- A. E. Birn. 2014. Backstage: the relationship between the Rockefeller Foundation and the World Health Organization, Part I: 1940s-1960s. *Public Health* 128, 129-140 <http://dx.doi.org/10.1016/j.puhe.2013.11.010> (accessed 5 November 2021) https://www.economicsvoodoo.com/wp-content/uploads/Backstage-Relationship-betw-Rockefeller-Foundation-and-WHO-Part-I-1940s-1960s_Public-Health-2014.pdf
- A. E. Birn. 2014. Philanthrocapitalism, past and present: The Rockefeller Foundation, the Gates Foundation, and the setting(s) of the international/global health agenda. *Hypothesis* 12(1): e8, doi:10.5779/hypothesis.v12i1.229 (accessed 5 November 2021) https://saludpublicayotrasdudas.files.wordpress.com/2015/04/birn_philantrocapitalism_2014.pdf
- Richard E. Brown. 1976. Public Health in Imperialism: Early Rockefeller Programs at Home and Abroad. *AJPH* vol. 66, no. 9, September.
- Richard E. Brown. 1980. *Rockefeller Medicine Men: Medicine and Capitalism in America*. Berkeley: University of California Press.

چنانکه در منبع آخر به طور مستند نشان داده شده است، تلاش های بنیاد صنعتی راکفلر در طول قرن بیستم موجب شد که در آمریکا (و به تبع آن در دیگر جوامع دنیا) شیوه های زمان آزموده بومی برای پیشگیری و درمان بیماری ها در حد نابودی تضعیف گردد. و در ارتباط با موضوع نوشته حاضر باید به این مجموعه از شواهد نگران کننده افزود که این تحول جهانی همچنین موجب شده است که قشری از تحصیل کردگان در جوامع (= پزشکان) به حدی در مورد پیشینه کهن پیشگیری و درمان بیماری ها در جامعه خود تحقیر شوند که هر روش دیگری، جز روش های «آلپاتی» (= صرفاً کنترل عوارض بیماری و نه ریشه یابی و علاج قطعی آنها) که در دانشکده علوم پزشکی آموخته می شود را بر نتابند. ابعاد عظیم و پیامدهای ناگوار این محدودیت علمی و حرفه ایی در هیچ یک از دهه های گذشته به اندازه زمان حال که جهان با بیماری کرونا روبروست تا این حد آشکار و عریان نبوده است. کما اینکه امروز در کشور خود شاهدیم سیاست های دیکته شده از سوی سازمان بهداشت جهانی، از سوی نظام پزشکی، بدون پژوهش مستقل، مو به مو اجرا می شود و اگر عضوی از اعضای نظام پزشکی با آزادی و استقلال اندیشه به ابداع روش های پیشگیرانه موفق و مؤثر بپردازد و یا به تجویز روش هایی غیر از داروهای تجاری و واکسن های تولیدی شرکت های بزرگ داروسازی دنیا اقدام کند، او به جای دعوت به هم اندیشی و همکاری در پژوهش، به دادسرا فرا خوانده می شود. برای درک جوانب روان شناختی این رفتار نامعقول، غیر علمی و خطرناک که سلامتی و مردم سالاری در تمامی جوامع جهان را تهدید می کند به نکات مندرج در فصل های ۳ و ۶ همین نوشته در توصیف تفاوت فاحش بین پذیرفتن و نپذیرفتن تحقیر و روان شناسی تحقیر توجه نمایید. علاوه بر این، در بخش «نتیجه گیری»، بحث مفصلی پیرامون اهمال نگران کننده نظام پزشکی و نظام علمی/پژوهشی کشور ما در انجام مطالعات مستقل در خصوص بحران کرونا پی گرفته شده است.

¹⁶ Marchall McLuhan. 1964. Ch. 1. Medium is the Message. In *Understanding Media : The Extensions of Man*. New York: McGraw-Hill.

¹⁷ این رویکرد تمدنی به سواد رسانه ای اساس ترویج عاملیت در جامعه است. «عاملیت» مفهومی است که ضرورت آن را جامعه شناسان، روان شناسان و فلاسفه در عصر حاضر تصدیق کرده اند. کثرت سیستم های توسعه در جوامع کنونی، مجال زیادی برای عاملیت از سوی آحاد مردم نگذاشته است؛ شهروندان بدون اندیشیدن به عواقب گزینه های خود در اقتصاد، جامعه و طبیعت، صرفاً از گزینه هایی که از پیش برای آنان توسط طراحان سیستم های توسعه تعیین شده پیروی می کنند. عاملیت یعنی اینکه افراد، بدون اینکه از همکاران، همسایگان یا خویشاوندان خود تقلید و رفتار ایشان را الگوی رفتاری خود قرار دهند، در مورد انتخاب های خود می اندیشند و سپس اقدام به عمل می کنند. در جامعه ای که عاملیت را تشویق می کند، فرقی نمی کند که چند میلیون نفر انتخاب دیگری را برمی گزینند؛ شهروندان به طور سنجیده و نهایتاً به طور انفرادی - و نه متأثر از فشارهای اجتماعی و فریب های رسانه ای - تصمیم می گیرند. ترویج عاملیت در جامعه، چونان ترویج ارزش های اخلاقی، به رهایی جامعه از سیستم های توسعه می افزاید و از آسیب های این سیستم های تحمیلی می کاهد. برای مطالعه بیشتر در

مورد اسارت های ذهنی و رفتاری مرتبط با سیستم های تحمیلی توسعه و نقش فرد و فردگرایی در کارآیی این سیستم ها، بنگرید به:

- اسفندیار عباسی. ۱۳۹۸. ژئوپلتیک دانایی و خلاقیت (۲): علوم شناختی و طراحی. www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_goepoliticscreativity2Abbassi.pdf

برای مطالعه بیشتر در مورد عاملیت و نقش آن در مقاومت آحاد مردم در برابر آسیب های تحقیر و احیای مسیر تمدنی در جوامع کهن، بنگرید به فصل ۶ همین نوشته. و برای کسب اطلاع بیشتر در مورد مباحث فلسفی، روان شناختی، جامعه شناختی و سیاسی پیرامون عاملیت، مطالب زیر نقطه شروع مناسبی است:

- Markus Schlosser. 2019. Agency. In Edward N. Zalta, ed. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, (accessed 11 November 2021) <https://plato.stanford.edu/archives/win2019/entries/agency/>

- Stuart McAnulla. 2002. Chapter 13: Structure and Agency. In David March and Gerry Stoker, eds. *Theory and Methods in Political Science*. New York: Palgrave/MacMillan.

¹⁸ International Council for Media Literacy. n.d. What is Media Literacy? (accessed 4 November 2021) <https://www.ic4ml.org/about-us>

¹⁹ Patricia Aufderheide. 1992. Media Literacy: A Report of the National Leadership Conference on Media Literacy. Queenstown, MD: Aspen Institute, p.6 (accessed 4 November 2021) <https://files.eric.ed.gov/fulltext/ED365294.pdf>

²⁰ National Association for Media Literacy Education. n.d. "Media Literacy Defined" (accessed 4 November 2021) (<http://18.232.142.12/resources/media-literacy-defined/>)

²¹ کندال هیون. ۲۰۱۳. سواد رسانه ای (۱): قدرت داستان، داستان قدرت. ترجمه اسفندیار عباسی. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۹ آبان ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_powerofstory_Haven.pdf

²² cognitive linguistics

«زبان شناسی شناختی» یکی از «علوم شناختی» است که نه تنها به مباحث زبان شناسی از نگاه علمی مثل آواشناسی، صرف و نحو، معنی شناسی و واج شناسی می پردازد، بلکه با بهره گیری از دیگر علوم شناختی، مثل علوم اعصاب، روان شناسی اجتماعی، مردم شناسی شناختی و عصب روان شناسی، می کوشد تا قلمرو اثرکرد زبان و ساختارهای مختلف آن بر درک و فهم انسان را بکاود. در این رویکرد به زبان شناسی، بهره گیری از استعاره برای القای مفاهیم و جهت دادن به درک مخاطب مورد مطالعه وسیعی قرار گرفته است. از جمله شناخته شده ترین چهره های این علم «جورج لیکاف» آمریکایی و «ژیل فوکونیر» فرانسوی (یادداشت ۲۷۷) است. برای توصیف بیشتر این علم و کاربرد آن در طراحی و تبلیغ سیستم های توسعه، بنگرید به:

- اسفندیار عباسی. ۱۳۹۸. ژئوپلتیک دانایی و خلاقیت (۲): علوم شناختی و طراحی، صص ۴۷-۳۹. www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_goepoliticscreativity2Abbassi.pdf

برای مطالعه مبانی این رشته، بنگرید به:

- Friedrich Ungerer. 2013. *An Introduction to Cognitive Linguistics*. London: Routledge.

²³ conceptual blending

این روش در القای احساسات و باورها به مخاطب، که مصادیق متعددی از آن در فصل ۷ آمده است، از نافذترین روش های زبان شناسی شناختی برای «مدیریت معنی» یا همان «چارچوب بندی ذهنی» به منظور محدود کردن آگاهی مخاطبین و مجبور کردن ایشان به رفتاری از پیش تعیین شده است.

²⁴ fast fashion

²⁵ برای نمونه ای از این گزارشات، بنگرید به:

www.farsnews.ir/news/13920713001648/%D9%86%D8%AA%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%A7%D9%87%D9%88-%D8%A7%DA%AF%D8%B1-%D9%85%D8%B1%D8%AF%D9%85-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%A2%D8%B2%D8%A7%D8%AF-%D8%A8%D9%88%D8%AF%D9%86%D8%AF-%D8%B4%D9%84%D9%88%D8%A7%D8%B1-%D8%AC%DB%8C%D9%86-%D9%85%DB%8C%E2%80%8C%D9%BE%D9%88%D8%B4%DB%8C%D8%AF%D9%86%D8%AF

²⁶ به عنوان مشتتی از خروار، نمونه های زیر از طریق شبکه جهانی اینترنت قابل دسترس است:

- روزنامه واشنگتن پست، آمریکا

- www.washingtonpost.com/news/worldviews/wp/2013/10/07/why-it-matters-that-netanyahu-doesnt-know-that-iranians-wear-jeans/

- خبرگزاری رویترز

- www.reuters.com/article/iran-netanyahu-idUSL6N0HW0UY20131006

- ایندپندنت، انگلستان

- <https://www.independent.co.uk/news/world/middle-east/iranians-mock-israeli-prime-minster-netanyahu-over-jeans-comment-8865968.html>

- گاردین، انگلستان

- <https://www.theguardian.com/world/iran-blog/2013/oct/10/netanyahu-interview-iranians-israeli-bbc>

²⁷ بر اساس سایت بازاریابی زیر، در اسرائیل ۱۵ شرکت بزرگ تجاری تولید و تأمین پوشاک جین وجود دارد. برای

اطلاع بیشتر روی پیوند زیر کلیک نمایید:

<https://panjiva.com/Israeli-Manufacturers-Of/jeans>

²⁸ Modernization Theory

²⁹ Max Weber, 1864 – 1920

³⁰ Harry S. Truman, 1884 – 1972

³¹ برای شرح مفصلی پیرامون اصل ۴ ترومن و نقش آن در ترویج توسعه در ایران و جهان، بنگرید به:

- اسفندیار عباسی. ۱۹۹۶. فرودستی «توسعه» یا عزتمندی تمدن سازی، کدامیک؟ (۲): مردمی سازی اقتصاد با احیای دارایی

های مشترک، چرا و چگونه. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۸ آبان ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_economics_devorcivil2Abbassi.pdf

³² Daneil Lerner. 1958. *The Passing Of Traditional Society: Modernizing The Middle East*. New York: The Free Press, p. 58.

³³ Social Science Research Council / SSRC

برای اطلاع بیشتر در مورد تاریخ پیدایش و تحولات این سازمان، بنگرید به مطالب زیر:

- Kenton W. Worcester. 2001. Social Science Research Council, 1923-1998. New York: Social Science Research Council. (accessed 7 November 2021) <http://www.ssrc.org/publications/view/social-science-research-council-1923-1998/>

³⁴ David Nugent. 2007. Military Intelligence and Social Science Knowledge: Global Conflict, Territorial Control and the Birth of Area Studies During WW II. Paper prepared for Producing Knowledge on World Regions: Issues of Internationalization and Interdisciplinarity, Social Science Research Council Workshop, City University of New York, June 14-15, p. 5.

³⁵ Louis E. Keefer. 1995. "Birth and Death of the Army Specialized Training Program." *Army History* 36: 1-7.

به نقل از:

- David Nugent. 2007. Military Intelligence and Social Science Knowledge, p. 18.

³⁶ dependency theory

³⁷ Paul Abhijeet. 2016. Dependency Theory. In John Mackenzie, et al, eds. *The Encyclopedia of Empire*. Chichester, UK: John Wiley & Sons.

³⁸ Wolfgang Knöbl. 2003. Theories That Won't Pass Away: The Never-ending Story". In Gerard Delanty and Engin F. Isin, eds. *Handbook of Historical Sociology*, pp. 96–107 [esp p. 97].

³⁹ Gregory Bateson 1904-1980

⁴⁰ The Office of Strategic Services / OSS

⁴¹ black propaganda

⁴² schismogenesis

⁴³ David H. Price. 1998. Gregory Bateson and the OSS: World War II and Bateson's Assessment of Applied Anthropology. *Human Organization*, 57:4, p. 380

⁴⁴ همان، ص ۳۸۱.

⁴⁵ همان، ص ۳۸۲.

- Gregory Bateson. 1935. Culture Contact and Schismogenesis. *Man*, 35 (Dec.) pp.178-183.

این مقاله در کتاب زیر باز نشر شده است:

- Gregory Bateson. 1972. *Steps to an Ecology of Mind*. New York: Ballantine Books.

48 در تمدن ایرانی یکی از این سنت ها، رسم دید و بازدید عید نوروز است. در این ایام، بزرگ و کوچک به دیدار یکدیگر می روند؛ ابتدا «کوچکترها» به دیدن «بزرگترها» می شتابند و سپس بر بزرگترها تکلیف می شود که به بازدید کوچکترها بروند. در برخی از روستاهای استان مرکزی هنوز مردم به یاد دارند زمانی را که پس از تحویل سال، همه اهالی، از خان و رعیت و استاد و شاگرد، مالک و خوش نشین، همگی در مرکز روستا صف می کشیدند و ضمن درخواست حلالیت از یکدیگر برای اشتباهات سال گذشته با یکدیگر دست می دادند و روبوسی می کردند. آگاهی از تئوری شیزموجنیس و کاربرد آن در استعمار از یک سو و مثال هایی از این دست از سنت های تمدنی در جوامع کهن از سوی دیگر نشان می دهند که تا چه حد حفظ سنت های تمدنی در راستای مقاومت در برابر هجمه های فرهنگی بیگانه ضروری است.

49 cybernetists

50 Josiah Macy Jr. Foundation

بنیاد می سی یکی از بنیادهای صنعتی در آمریکا است که از بدو تاسیس در سال ۱۹۳۰، به حمایت از تحقیقات و آموزش پزشکی و روان پزشکی شهرت یافته است. پژوهش های علمی مورد حمایت این بنیاد نقشی اساسی در شکل گیری سیاست های خارجی آن کشور داشته است چنانکه حمایت سازمان سیا از فعالیت های پژوهشی سایبرنتیس ها در کنفرانس های می سی را به تحقیقات این سازمان پیرامون استفاده از «کنترل ذهنی» در اشاعه سیاست های خارجی ایالات متحده نسبت می دهند. برای مطالعه بیشتر، بنگرید به:

- Steve Joshua Heims. 1991. *The Cybernetics Group*. Cambridge, MA: MIT Press, p. 168.

51 اسفندیار عباسی. ۱۳۹۸. ژئوپلیتیک دانایی و خلاقیت (۲): علوم شناختی و طراحی. صص ۱۰-۱۵.

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_goepoliticscreativity2Abbassi.pdf

52 برای نمونه، بنگرید به دو اثر زیر:

- Steve Joshua Heims. 1991. *The Cybernetics Group*. Cambridge, MA: MIT Press.

- K. Hayles. 1999. *How We Became Posthuman: Virtual Bodies in Cybernetics, Literature, and Informatics*. Chicago, Ill: University of Chicago Press.

53 برای بسیاری از کسانی که دیدگاه پیشرفت قیاسی از نوع غربی را پذیرفته اند و قادر به قبول راه های دیگر برای پیشرفت و معیارهای سنجش آن نیستند، آنچه در فیلم مستند «آلونا» در مورد قوم «گوکی» آمده است تعجب آور و دگرگون کننده است. اعضای قوم گوکی در جنگل های شمال کشور کلمبیا ساکن اند. در این فیلم ببینید که چگونه بزرگان این قوم موجب حیرت بزرگترین دانشمندان محیط زیست و نجوم در اروپا شده اند. گوکی ها نه تنها کاملاً به محیط خود اشراف علمی دارند بلکه با رصد تغییراتی که در محیط خود می بینند، به تغییرات بزرگی که به موجب توسعه صنعتی در سیستم های حیاتی کره زمین در دیگر جاهای جهان در حال وقوع است و کل حیات در این کره را تهدید می کند واقف اند. جالب توجه اینکه این قوم، علاوه بر دانش وسیعی که دارند، از شیوه تعلیم و تربیتی کهن خود که این میزان از هوشیاری و هوشمندی را برای ایشان به ارمغان آورده است نیز آگاه اند و در مورد آن سخن می گویند.

- Aluna www.youtube.com/results?search_query=aluna

54 الگویی عملی برای نسل امروز در این زمینه زندگینامه استاد معمار، شادروان نادر خلیلی، مبتکر فناوری آبرخست برای ساخت سازه های کم هزینه و مقاوم به زلزله است. شرح حال وی با عنوان «تنها دویدن» که به زبان انگلیسی و فارسی به چاپ رسیده حاکی است که وی پس از تکمیل مدارج عالی در رشته معماری در کشور آمریکا و کسب مدرک و تجربه در معماری آسمان خراش ها، پس از کشف معیار پیشرفت مقایسه خود با خود در بُعد زمان، شیوه صنعتی سازه سازی را رها کرد و به کشف و اختراع در معماری سنتی ایران با استفاده از فرم های کهن قوس، تاق و گنبد همت گماشت. فناوری مبتکرانه آبرخست که هم اکنون شهرت و کاربرد جهانی یافته است برخاسته از تغییر نگاه این معمار ایرانی به پیشرفت فردی است. بی اغراق، امروز استاد نادر خلیلی یکی از مشهورترین و مبتکرترین معماران جهان به شمار می آید. برای مطالعه بیشتر، بنگرید به:

– نادر خلیلی. ۱۳۹۷. تنها دویدن. تهران: چشمه.

– Nader Khalili. 2002. *Racing Alone*. California: Cal-Earth Press.

⁵⁵ Edward W. Said. 1978. *Orientalism*. New York: Pantheon Books.

– ادوارد سعید. ۱۳۶۱. شرق شناسی. ترجمه اصغر عسگری خانقاه و حامد فولادوند. تهران: عطایی.

⁵⁶ آقای سعید در اثر دیگری که بعد از کتاب «شرق شناسی» به چاپ رسید، تلاش کرده است که رد پای تحقیر غربیان در دیگر جوامع جهان را نیز ردیابی کند:

– Edward W. Said. 1994. *Culture and Imperialism*. New York: Knopf.

⁵⁷ Ernest Renan 1823-1892

⁵⁸ Ernest Renan. 1929. *La Reforme Intellectuelle et Morale*. Paris: Calmann-Levy, 1929.

به نقل از:

– Aime Césaire. 2000. *Discourse on Colonialism*. Joan Pinkham, trans. New York: Monthly Review Press, pp. 37–38.

⁵⁹ Ernest Renan. 1883. *Islam and Science*. A lecture presented at La Sorbonne, 29 March. English Translation by Sally P. Ragep, McGill University 2011, with the assistance of Faith Wallis.

⁶⁰ برای نمونه هایی از این آثار، بنگرید به:

– Toby Huff. 1993. *The Rise of Early Modern Science Islam, China, and the West*. 2nd ed. New York: Cambridge University Press.

– George Makdisi. 1990. *The Rise of Humanism in Classical Islam and the Christian West*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

– Goerge Saliba. 2007. *Islamic Science and the Making of the European Renaissance*. Cambridge, Mass: MIT Press.

⁶¹ Edward W. Said. 1978. *Orientalism*, p 2.

⁶² همان، صص ۴–۳.

⁶³ همان، ص ۵.

⁶⁴ همان، ص ۶.

⁶⁵ همان، صص ۱۱۶–۱۱۷.

⁶⁶ همان، ص ۱۳۳.

⁶⁷ Silvestre de Sacy 1758-1838

⁶⁸ Edward William Lane 1801-1876

⁶⁹ همان، ص ۱۲۲.

⁷⁰ یکی از شخصیت های تاریخی در بین مسلمانان که در همان زمان به سخنان ارنست رنان واکنش نشان داد، سید جمال الدین اسدآبادی است. وی که از مبارزان ضد استعماری قرن ۱۹ در کشورهای مسلمان به شمار می آید و افکارش تأثیری انکارناپذیر بر نهضت مشروطیت در ایران داشت، در واکنش به سخنرانی رنان در دانشگاه سوربن، مقاله ای با عنوان «گفتگو با ارنست رنان» نگاشت که در یکی از نشریات فرانسوی به تاریخ ۱۸ مه ۱۸۸۳ به چاپ رسید. سطور زیر برگرفته از این مقاله است که حاکی از تحقیر پذیری اوست. همانطور که در فصل ۵ آمده است، پذیرفتن ادبیات تحقیرآمیز اروپاییان توسط فعالان نهضت مشروطیت به محدود ماندن افق اندیشه ایشان در مورد آینده کشور انجامید. مقایسه رویکرد تحقیر ناپذیر آقای سعید و رویکرد تحقیرپذیر سید جمال الدین اسدآبادی و پیامدهای تاریخی هر یک از آنها، شواهد تاریخی بی نظیری از نقش اساسی پذیرفتن و نپذیرفتن تحقیر بر ذهن و رفتار مخاطبین، برای اندیشمندان امروز به جای گذاشته است:

«سخنان متفکر بزرگ عصر ما، عالیجناب آقای ارنست رنان که در دانشگاه سوربن در ماه مارس گذشته خطاب به گروهی از مدعوین عالی مقام ایراد شد را خواندم... شهرت آقای رنان، علاوه بر غرب عالم، به دورترین کشورهای مشرق زمین نیز نفوذ کرده است. از آنجاییکه این سخنرانی نکاتی به ذهن اینجناب آورده است به خود اجازه دادم که این نکات را در این نامه به نگارش درآورم. مایه افتخار است که این نامه را جهت چاپ در آن نشریه تقدیم می دارم... شک ندارم که تلاش آقای رنان این نبوده که شکوه نژاد عرب را از بین ببرد، چیزی که از بین رفتنی نیست. او [فقط] کوشیده است که حقایق تاریخی را کشف کند و

آنها را نه تنها به عموم مردم که از آنها مطلع نیستند بلکه به محققینی که در مورد تأثیر مذهب در تاریخ کشورها و به ویژه نقش مذهب در شکل گیری تمدن ها دارد مطالعه می کنند، برساند.»

«اینجانب سخنرانی جناب آقای رنان را حاوی مشاهداتی با ارزش و مهم، ایده هایی نو، همراه با جذابیتی توصیف ناپذیر می بینم. درود های فروتنانه و احترامی که سزاوار مقام چنین متفکر بزرگی است را به عنوان نشانه ای از تحسین و ارادت خود نسبت به وی ابراز می دارم. [در این سخنرانی] این فیلسوف برجسته زحمت بسیاری برای ثابت کردن اینکه دین اسلام ذاتاً مخالف علم است و اعراب طبیعتاً به علوم متافیزیکی و فلسفه تمایل ندارند کشیده است. شک ندارم که فقط نبود وقت مانع آقای رنان شد تا نظرات خود در این موارد را بیشتر بشکافد...»

«جامعه مسلمان [روزی] بندهای اسارت را از هم خواهد گسست و با عزمی قاطع در مسیر تمدن، به سبک و سیاقی که هم اکنون جامعه غربی در آن گام بر می دارد، خواهد پیوست. یوغ بر گردن، چوگان گاوهای شخم، مسلمانان در شیاری که قبلاً برای ایشان توسط مفسرین کنده شده است گام بر می دارند.»

«در اینجا می خواهم در مورد نکته دومی که آقای رنان در سخنرانی اش سخن به میان آورده است صحبت کنم: کسی منکر این واقعیت نیست که اعراب، زمانی که در حالت وحشیگری به سر می بردند، در مسیر کسب علم و پیشرفت علمی قرار گرفتند. ایشان با سرعتی که فقط با سرعت پیشروی جهانگشایی آنان قابل مقایسه است [در مسیر کسب علم پیش رفتند]. آنان در مدت یک قرن توانستند تقریباً تمامی علوم به دست آمده توسط ایرانیان و یونانیان را بیاموزند و آنها را با هم در آمیزند. اما زمانی رسید که تمامی تحقیقات آنان رها شد و مطالعاتشان قطع شد. بناهای عظیمی که ایشان از علم ساخته بودند فروپاشید و ارزشمندترین کتب آنها به فراموشی سپرده شد. اعرابی که در ابتدا وحشی و جاهل بودند، آنچه که ملل متمدن رها کرده بودند را برداشتند، آتش علم آموزی را مجدداً برافروختند و به آنها درخشندگی ای دادند که قبلاً فاقد آن بودند... ایشان علومی را که از این تمدن ها غصب کرده بودند را توسعه دادند، روشن کردند، کامل نمودند و با دقتی کم نظیر به تعالی رساندند. از سال ۷۷۵ میلادی تا اواسط قرن ۱۳، یعنی به مدت ۵۰۰ سال در کشورهای مسلمان متفکران و دانشمندان فعالیت می کردند که جهان اسلام را از نظر تفکر و فرهنگ برتر از جهان مسیحیت قرار می داد.»

اما در جایی دیگر از همان مقاله می افزاید:

«کاملاً روشن است که هر جا که پا گذاشت، این مذهب سعی در خفه کردن علوم کرد و در این تلاش، استبداد دستیار او گشت.»

مشخص نیست که منظور سید جمال الدین اسدآبادی از این تناقض گویی ها دقیقاً چه بوده است. اما سطور بالا شکی باقی نمی گذارد که وی ادبیات تحقیرآمیز رنان را پذیرفته و از این رو، برخلاف ادوارد سعید، از بررسی انگیزه وی در این کار، باز مانده است.

⁷¹ Karl Marx. 1906. *Capital, A Critique of Political Economy*. Modern Library.

⁷² Charles Darwin. 1863. *Origin of Species*. London.

⁷³ Kaleem Hawa. 2021. The Debt We Owe Edward Said: A conversation with biographer Timothy Brennan about the enduring political and intellectual legacy of the Palestinian thinker. *The Nation*, 25 March 2021. (accessed 29 August 2021) www.thenation.com/article/culture/edward-said-timothy-brennan-interview

⁷⁴ post-colonial studies

از دیگر متفکران اثرگذار این حوزه می توان از نویسندگان آثار زیر نام برد:

- Frantz Fanon. 1963. *The Wretched of the Earth*. New York: Grove Press.

- فرانتس فانون. ۱۳۳۶. دوزخیان روی زمین. ترجمه علی شریعتی. اهواز: انتشارات تلاش.

- Frantz Fanon. 1952. *Black Skin, White Masks*. New York: Grove Press.

- Aime Cesaire. 2018. *Discourse on Colonialism*. n.p. AAKAR Books.

- Gayatri Chakravorty Spivak. 2020. *Can the Subaltern Speak?* London: Afterall Books.

⁷⁵ dehumanization studies

تا کنون مترجمان کوشیده اند که این عنوان را با معادل های دقیق لغوی مثل «مطالعات انسانیت زدایی» معنی کنند. اما این ترجمه، رسا و مأنوس به نظر نمی رسد. منظور پژوهشگران انگلیسی زبان از کلمه «انسانیت زدایی» به طور کلی اشاره به رفتارهایی دارد که نسبت به گروهی از انسان ها، به علت داشتن قومیت، ملیت، رنگ پوست، زبان، لهجه، شیوه کسب معاش، نوع مسکن، جنسیت، دین، میزان تحصیلات، و دهک درآمدی متفاوت، روا داشته می شود. این کار با انگیزه کمتر از انسانی عادی جلوه دادن ایشان انجام می شود تا از این رهگذر ایشان موجوداتی نزدیک تر به کودکان یا حیوانات و به ویژه میمون سانان در نظر آیند، که از نظر تکاملی هنوز کاملاً به نوع انسان نپیوسته اند، و از این رو از ویژگی های اخلاقی و تمدنی خاص انسان ها بدور مانده اند. از مطالعه دقیق متون و تنوع بسیار چشمگیری که از رفتارهای به اصطلاح «انسانیت زدا» به دست آمده چنین بر می آید که در زبان فارسی واژه «تحقیر» رساترین معادل برای این طیف وسیع از رفتارهاست. کما اینکه برای واژه تحقیر، علاوه بر معانی خفیف تر متداول مثل «خوارشماری» و «پست انگاری»، سابقه استفاده از آن با شدت معنایی «حیوان انگاشتن» خود و یا دیگری نیز در ادبیات فارسی سابقه دارد، کما اینکه در ادبیات فارسی می خوانیم:

روم باری به حسرت زیر بار توسنش میرم	چو آنم دسترس نبود که روزی دامنش گیرم
سگ کوی توام آخر مکن زین بیش تحقیرم	مگو جانا که هستی جامیا سلطان وقت خود
جامی	

⁷⁶ S. Stuurman. 2020. Dehumanization Before the Columbian Exchange. In *The Routledge Handbook of Dehumanization*, edited by M. Kronfeldner, 37–51. London and New York: Routledge.

⁷⁷ László Kontler. 2020. Humanity' and its Limits in Early Modern European Thought. In *The Routledge Handbook of Dehumanization*, edited by M. Kronfeldner, 52–63. London and New York: Routledge.

⁷⁸ The Sámi people

این قوم بومی شمال اروپاست و هم اکنون در مناطقی در شمال سوئد، نروژ و فنلاند زندگی می کنند.

⁷⁹ The Celts

⁸⁰ László Kontler. 2020. Humanity' and its Limits in Early Modern European Thought, p. 53.

⁸¹ Christopher Columbus 1451-1506

⁸² Columbus Day

این روز را معمولاً نزدیک به ۱۲ اکتبر، در دومین دوشنبه این ماه جشن می گیرند.

⁸³ Bill Bigelow and Bob Peterson, eds. 1998. *Rethinking Columbus: The Next 500 Years*. Milwaukee: Rethinking Schools.

در چند دهه اخیر، گروهی از آموزگاران در ایالات متحده اقدام به انتشار مجموعه ای از کتب با عنوان «نگاهی دوباره» کرده اند تا دانش آموزان دوباره به موضوعاتی آشنا، اما اینبار از زاویه ای متفاوت، بنگرند. عنوان کتاب بالا «نگاهی دوباره به کلمب» است.

⁸⁴ Taino

⁸⁵ Juan Rodriguez Bermejo

⁸⁶ Guanahani

⁸⁷ همان، ص ۱۰۰.

⁸⁸ همان، صص ۹۶-۹۸

⁸⁹ Hayti

⁹⁰ Espanola

هم اکنون علاوه بر کشور هائیتی، کشور جمهوری دومینیکن نیز در این جزیره قرار گرفته است.

⁹¹ Santa Maria

⁹² Guacanagari

⁹³ La Navidad

- ⁹⁴ Caonabo
⁹⁵ Guadalupe
⁹⁶ Bartolomé de las Casas 1484-1566
⁹⁷ Hojeda
⁹⁸ Michele de Cimeo
⁹⁹ encomienda system

بر اساس این سیستم، به مهاجران اسپانیایی در مستعمرات تعدادی از بومیان داده می شد که از آنها «مراقبت و محافظت کنند تا ایشان مورد ستم از سوی دیگر قبایل بومی واقع نشوند.» مهاجران به این بومیان زبان اسپانیایی و مذهب کاتولیک را می آموختند. در ازای این محافظت و آموزش، بومیان برای مهاجران بردگی می کردند.

- ¹⁰⁰ Valladolid

¹⁰¹ همان، صص ۹۹-۱۰۲

- ¹⁰² The Age of Enlightenment
¹⁰³ *Philosophiæ Naturalis Principia Mathematica / Mathematical Principles of Natural Philosophy*
¹⁰⁴ Isaac Newton 1643-1727
¹⁰⁵ René Descartes 1596 - 1650
¹⁰⁶ Francis Bacon 1561 - 1626
¹⁰⁷ Jean-Jacques Rousseau 1712-1778
¹⁰⁸ David Hume 1711- 1776
¹⁰⁹ Immanuel Kant 1724-1804
¹¹⁰ *Discourse on the Origin and Basis of Inequality Among Men*

- ژان ژاک روسو. ۱۳۸۶، گفتاری در باب نابرابری. ترجمه حسین راغفر و حمید جاودانی. تهران: مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی.

- ¹¹¹ *Emile, or On Education*
¹¹² *The Social Contract*
¹¹³ The Atlantic Slave Trade

¹¹⁴ برای حمل بردگان از کشتی های اقیانوس پیما استفاده می شد. در طول سفر، برای کنترل بردگان و حمل بیشترین تعداد از آنان، سرنشینان را به شیوه خاصی به صورت دراز کش نگه می داشتند. برای تصویری از شرایط سخت سیاهپوستان در سفر از آفریقا به آمریکا به تصویر ۲ در «پیوست ها» نگاه کنید.

- ¹¹⁵ Basil Davidson. 1997. *The African Slave Trade*. Oxford: James Currey.
¹¹⁶ J. E. H. Smith. 2015. *Nature, Human Nature, and Human Difference. Race in Early Modern Philosophy*, Princeton: Princeton University Press, p. 18.
¹¹⁷ Carl Linnaeus 1707 –1778
¹¹⁸ Georges-Louis Leclerc, Comte de Buffon 1707 –1788
¹¹⁹ *Systema Naturae*
¹²⁰ Jardin des Plantes (Garden of the plants), Paris, France
¹²¹ *Histoire Naturelle*
¹²² Charles Darwin 1890-1882
¹²³ Charles Darwin. 1861. *On the Origin of Species*, An historical sketch: 3rd edition. xiii (accessed 5 November 2021) <http://darwin-online.org.uk/content/frameset?viewtype=side&itemID=F381&pageseq=20>

¹²⁴ چهره های نامدار در این حوزه تحقیقاتی «ادوارد تائیسون» انگلیسی و «نیکولاس تولپ» هلندی بودند.

- Edward Tyson 1651- 1708
 - Nicholas Tulp 1593-1674

¹²⁵ اسفندیار عباسی. ۱۳۹۴. «تاریخ تحولات شرکت های سهامی: گذار از استعمار قدیم به استبداد نوین» در تحقق اقتصاد مقاومتی در دیگر جوامع، چرا و چگونه: مردم سالاری با نقش آفرینی مردم و سیاستگذاری مساعد» سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۵ آبان ۱۴۰۰)

- www.eabbassi.ir/pdf/article_economics_demmultiresieconAbbassi.pdf
 - BBC. n.d. Slave trade and the British economy. (accesse 4 November 2021)
<https://www.bbc.co.uk/bitesize/guides/zc92xnb/revision/1>

¹²⁶ «سیلویا سباستیانی» از جمله تحقیق شناسانی است که جزییات تحقیر در استعمار بر اساس نژاد و همکاری دانشمندان

- S. Sebastiani. 2013. *The Scottish Enlightenment. Race, Gender and the Limits of Progress*. New York: Palgrave-Macmillan.

- S. Sebastiani. 2015. Challenging Boundaries. Apes and Savages in Enlightenment, in W. D. Hund, C. W. Mills, and S. Sebastiani, eds. *Simianization. Apes, Gender, Class, and Race*, Berlin: Lit Verlag, 105–137.

- S. Sebastiani. 2019. A 'Monster with Human Visage': The Orangutan, Savagery and the Borders of Humanity in the Global Enlightenment. *History of the Human Sciences*, 32:4.

- S. Sebastiani. 2020. Enlightenment Humanization and Dehumanization, and the Orangutan. In *The Routledge Handbook of Dehumanization*, edited by M. Kronfeldner, 64–82. London and New York: Routledge.

¹²⁷ *Homo sapiens*

¹²⁸ UNESCO. 1950. Fallacies of Racism. *Courier*, 3:6-7, p.1. (accessed 5 September 2021)

<https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000081475.nameddest=81490>

¹²⁹ Ashley Montagu, et al. 1950. The Scientific Basis for Human Unity. *Courier*, 3:6-7, p.9. (accessed 5 September 2021) <https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000081475.nameddest=81490>

¹³⁰ Liberté, Égalité, Fraternité

¹³¹ race science

¹³² Orang-Outang

¹³³ *History of Voyages*

¹³⁴ Beggos

¹³⁵ Mandrills

¹³⁶ Jean Jacques Rousseau. 1761. *A Discourse Upon the Origin and Foundation of the Inequality among Mankind*. London: Printed for R. and J. Dodsley, In Pallmall, pp. 226-227.

¹³⁷ همان، ص ۲۲۹.

¹³⁸ همان، صص. ۲۳۲-۲۳۳

¹³⁹ همان، صص ۲۳۵-۲۳۶.

¹⁴⁰ *The Societe des Observateurs de l'Homme*

¹⁴¹ Degerando

¹⁴² Joseph-Marie Degerando. 2021. *Considerations on the Methods to Follow in the Observation of Savage Peoples*. (Observation of Savage Peoples.) University of California press.

از سال ۱۸۰۰ تا کنون، این کتاب چندین بار تجدید چاپ شده است. در واقع این کتاب هنوز از جمله کتاب های مرجع برای مشاهده گری مردم شناسان در میان اقوام بومی محسوب می شود.

¹⁴³ Cuvier

¹⁴⁴ Georges Cuvier, *An Instructive Note on the Researches to Be Carried out Relative to the Anatomical Differences Between the Diverse Races of Man*.

¹⁴⁵ George W. Stocking, Jr. 1964. French Anthropology in 1800. *Isis*, 55: 2, June, p.136.

¹⁴⁶ human zoo

¹⁴⁷ ethno-exhibition

¹⁴⁸ savage

¹⁴⁹ freak shows

¹⁵⁰ Abbattista, G. 2020. Dehumanizing the Exotic in Living Human Exhibitions. In M. Kronfeldner, ed., *The Routledge handbook of dehumanization*. London and New York: Routledge, p. 84.

¹⁵¹ همان، ص ۸۶.

¹⁵² Carl Hagenbeck 1844 - 1913

¹⁵³ George Catlin

¹⁵⁴ The Anishinaabe

¹⁵⁵ The Bakhoje

¹⁵⁶ Sadia Qureshi. 2011. *Peoples on Parade: Exhibitions, Empire, and Anthropology in Nineteenth-Century Britain*. Chicago: University of Chicago Press, p. 105.

¹⁵⁷ P. T. Barnum

¹⁵⁸ Barnumism

¹⁵⁹ همان، ص ۱۰۲.

¹⁶⁰ Robert Knox. 1850. *The Races of Men: A Fragment*. London: Henry Renshaw.

- Robert Knox. 1862. *The Races of Men: A Philosophical Inquiry into the Influence of Race over the Destinies of Nations*. 2nd ed. London: Henry Renshaw.

¹⁶¹ Edinburgh

¹⁶² ظاهراً در قرن ۱۹ میلادی، دانشگاه ادینبرا مرکز علم کالبدشناسی در اروپا محسوب می شد. در این دانشگاه تقاضا برای جسد انسان به قدری بالا گرفت که جنازه های افرادی که به طور طبیعی می مردند پاسخگوی نیاز کالبدشناسان نبود. از این رو، دو تن از شهروندان سابقه دار این شهر به نام های «ویلیام برک» و «ویلیام هر» خود را مکلف دیدند که برای پیشرفت علم (و کسب معاش)، کاری کنند که بین عرضه و تقاضا برای جسد قابل تشریح فاصله زیادی به وجود نیاید!

- Brian Bailey. 2002. *Burke and Hare: The Year of the Ghouls*. Edinburgh: Mainstream.

¹⁶³ Sadia Qureshi. 2011. *Peoples on Parade*, p. 103.

¹⁶⁴ San

نام یکی از اقوام بومی آفریقای جنوبی است.

¹⁶⁵ همان.

¹⁶⁶ همان، ص ۱۱۲.

¹⁶⁷ J. S. Tyler. 1847. *The Bosjesmans: A Lecture, on the Mental, Moral, and Physical Attributes of the Bush Men*.

Leeds: C. A. Wilson.

¹⁶⁸ Sadia Qureshi. 2011. *Peoples on Parade*, p. 114.

¹⁶⁹ همان، ص ۱۰۵.

¹⁷⁰ Dana S. Hale. 2008. *Races on Display: French Representations of Colonized Peoples 1886–1940*.

Bloomington: Indiana University Press, p. 18

¹⁷¹ همان، ص ۳.

¹⁷² اسفندیار عباسی. ۱۳۹۴. تحقق اقتصاد مقاومتی در دیگر جوامع، چرا و چگونه: مردم سالاری با نقش آفرینی مردم و سیاستگذاری مساعد. صص ۱۸–۶. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۲۹ مهر ۱۴۰۰)
www.eabbassi.ir/pdf/article_economics_demmultiresieconAbbassi.pdf

علاوه بر منابعی که در پژوهش بالا پیرامون نقش شرکت های سهامی عام در استعمار معرفی شده است، مطالعه زیر حاوی شواهد و منابع قابل توجهی پیرامون نقش تجارت بردگان در سودآوری سرمایه گذاری در این تجارت (در مقایسه با سرمایه گذاری محلی) و تجمع ثروت کلان در کشورهای اروپایی است.

- Guillaume Daudin. 2004. Profitability of Slave and Long-Distance Trading in Context: The Case of Eighteenth-Century France" Profitability of Slave and Long-Distance Trading in Context: The Case of Eighteenth-Century France. *The Journal of Economic History*, 64:1. (accessed 21 October 2021)

https://gdaudin.github.io/Publications_files/FrenchProfits.pdf

¹⁷³ animalistic dehumanization

¹⁷⁴ mechanistic dehumanization

¹⁷⁵ N. Haslam. 2006. Dehumanization: An Integrative Review. *Personality and Social Psychology Review*, 10, 252–264.

¹⁷⁶ metadehumanization

¹⁷⁷ self-dehumanization

¹⁷⁸ S. Demoulin, et al. 2020. Examining the role of fundamental psychological needs in the development of metadehumanization: A multi-population approach. *British Journal of Social Psychology*. doi:10.1111/bjso.12380

¹⁷⁹ Sadia Qureshi. 2011. *Peoples on Parade*, p. 152.

¹⁸⁰ همان، ص ۱۳۴.

¹⁸¹ Manyos

¹⁸² همان، صص ۱۴۰–۱۳۹.

¹⁸³ S. Demoulin, et al. 2020. Exploring Metadehumanization and Self-Dehumanization from a Target Perspective. In *The Routledge Handbook of Dehumanization*, edited by M. Kronfeldner, 260–74. London and New York: Routledge, p. 261.

¹⁸⁴ Buffalo Bill's Wild West shows of 1883

¹⁸⁵ William Cody (Buffalo Bill)

¹⁸⁶ Sadia Qureshi. 2011. *Peoples on Parade*, p. 135.

¹⁸⁷ unconscious self-dehumanization

¹⁸⁸ اسفندیار عباسی. ۱۳۹۸. ژئوپلتیک دانایی و خلاقیت (۲): علوم شناختی و طراحی.

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_goepoliticscreativity2Abbassi.pdf

¹⁸⁹ برای مطالعه بیشتر در مورد ماجراجویی های استعمارگران اروپایی، شامل هویت، نقش و آثار سفرنامه نویسان در جاهای

مختلف جهان، از اوایل قرن ۱۹ میلادی به بعد، بنگرید به:

- Victor Kiernan. 2015. *The Lords of Human Kind: European Attitudes to Other Cultures in The Imperial Age*.

London: Zed Books.

و برای لیستی جامع از سفرنامه های اروپایی از «جهان قدیم»، مشخصاً اروپا، آفریقا، آسیا، خاور نزدیک، آسیای مرکزی،

سیبری، آسیای جنوب شرقی و شرق دور، از ازمینه دور تا سال ۱۸۰۰، بنگرید به:

- Edward Godfrey Cox. 1935. *A Reference Guide to the Literature of Travel: Including Voyages, Geographical Descriptions, Adventures, Shipwrecks and Expeditions, Volume 1, The Old World*. Seattle: University of Washington Press.

و برای کتابشناسی مفصلی از سفرنامه های ترجمه شده در مورد ایران، بنگرید به:

- مهدی محسنیان راد. ۱۳۷۲. سفرنامه های ترجمه شده درباره ایران. فصلنامه علوم اجتماعی. دوره ۲، شماره ۴-۳.

¹⁹⁰ John Cabot 1450-1498

¹⁹¹ Amerigo Vespucci 1454-1512 Willem Janszoon 1570- 1630

¹⁹² Willem Janszoon 1570- 1630

¹⁹³ Carl Thompson. 2011. *Travel Writing*. London: Routledge, p.140.

¹⁹⁴ Henry Morton Stanley. 1988. *Through the Dark Continent*. New York: Dover Books. First published 1878. 2 vols.

¹⁹⁵ Scramble for Africa

¹⁹⁶ همان، ص ۱۴۶.

¹⁹⁷ stadial theory

¹⁹⁸ همان، ص ۱۴۷.

¹⁹⁹ به نقل از:

- Carl Thompson. *Travel Writing*, p. 140.

²⁰⁰ universal patterns

²⁰¹ ethnographic present

²⁰² همان، ص ۱۴۸.

²⁰³ همان، ص ۱۳۸.

²⁰⁴ همان، ص ۱۴۵.

²⁰⁵ به نقل از:

- Carl Thompson. *Travel Writing*, p. 143.

²⁰⁶ همان، ص ۱۴۴.

²⁰⁷ بخش قابل توجهی از متون مرتبط با تحقیرشناسی در استعمار، به مطالعه سفرنامه ها اختصاص یافته است.

نمونه های زیر نقطه شروع مناسبی برای مطالعه بیشتر است.

- Mary Louise. 1992. *Imperial Eyes: Travel Writing and Transculturation*. London: Routledge.

- Eleonora Rohland, et al. eds. 2021. *Contact, Conquest and Colonization: How Practices of Comparing Shaped Empires and Colonialism Around the World*. London: Routledge

²⁰⁸ Carl Thompson. *Travel Writing*, p. 144.

²⁰⁹ International Panel of Experts on Sustainable Food Systems / IPES Food. 2017. *Unregelling the Food-Health Nexus: Addressing Practices, Political Economy, and Power Relations to Build Healthier Food Systems*. Global Alliance for the Future of Food. (accessed 3 December 2021) [https://www.ipes-food.org/_img/upload/files/Health_FullReport\(1\).pdf](https://www.ipes-food.org/_img/upload/files/Health_FullReport(1).pdf)

- International Panel of Experts on Sustainable Food Systems / IPES Food. 2018. *Breaking away from Industrial food and Farming Systems: Seven Case Studies of Agroecological Transition*. Global Alliance for the Future of Food. (accessed 3 December 2021) https://ipes-food.org/_img/upload/files/CS2_web.pdf

²¹⁰ در رتبه بندی علت مرگ و میر در جهان، بیماری های قلبی در رتبه اول، سرطان در رتبه دوم و عوارض ناشی از مصرف دارو رتبه سوم را داراست. برای مطالعه بیشتر، بنگرید به:

- Peter C. Gotzsche. 2016. Prescription Drugs are the Third Leading Cause of Death. The British Medical Journal Opinion. June 16. (accessed 3 December 2021) <https://blogs.bmj.com/bmj/2016/06/16/peter-c-gotsche-prescription-drugs-are-the-third-leading-cause-of-death/>

- Peter C Gøtzsche. 2017. *Deadly Medicines and Organized Crime: How Big Pharma has Corrupted Healthcare*. London, New York: CRC Press Taylor & Francis Group.

²¹¹ برای اطلاع بیشتر از چگونگی پیدایش سیستم آموزشی کنونی و دلایل ذاتی نارسایی های آن، بنگرید به:

- اسفندیار عباسی. ۱۳۹۶. دکتر، نه لازم و نه کافی: مقاومت همه جانبه با تحصیل کامل، چرا و چگونه. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۲ آذر ۱۴۰۰)

http://www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_phdnotnecessaryAbbassi.pdf

و برای مطالعه بیشتر در مورد چاره جویی در کشورهای دیگر برای مقابله با خشونت بی سابقه در مدارس، بنگرید به:

- رابین ملو. ۲۰۰۱. منو نزنیم... برام قصه بگین. ترجمه اسفندیار عباسی. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۲ آذر ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_dontbeatme_Mello.pdf

²¹² James Morier 1782-1849

²¹³ James Justinian Morier and H. R. Millar. 1824. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. London: Gresham.

²¹⁴ اهل ادب در اروپا از سال ۱۷۸۸ با اشعار فردوسی از طریق ترجمه «جوزف چیلتون» آشنا بودند.

- Ferdosi. 1788. *The Poems of Ferdosi*. Translated from the Persian by Joseph Champion, Vol. 1. London: Printed for T. Cadell, Strand; and J. Debrett, Piccadilly.

²¹⁵ نخستین ترجمه شعر حافظ در اروپا به قلم ویلیام جونز در سال ۱۷۷۷ انجام شد.

- William Jones. 1777. *Poems Consisting Chiefly of Translations from Asiatick Languages To Which are Added Two Essays...* London: Printed by W. Bowyer and J. Nichols; for N. Conant

²¹⁶ آثار ابن سینا از قرون وسطی (اواسط قرن دوازدهم میلادی) از طریق ترجمه های لاتین آنها در اروپا شناخته شده بود.

- S. Van Riet. 1987. Avicenna xii. The impact of Avicenna's philosophical works on the West.

In *Encyclopædia Iranica*, III/1, pp. 104-107. (accessed on 11 November 2021)

<http://www.iranicaonline.org/articles/avicenna-xii>

²¹⁷ Abbas Amanat. 2003. Hajji Baba of Ispahan. *Encyclopædia Iranica*, pp. 561-568. (accessed 20 September 2021) <http://www.iranicaonline.org/articles/hajji-baba-of-ispahan>.

²¹⁸ Sir Walter Scott 1771- 1832

رمان نویس، شاعر و تاریخ دان اسکاتلندی که به «پدر رمان تاریخی» مشهور است. کتاب های داستانی زیر از او به فارسی ترجمه شده است:

- آیوانهو. ۱۳۷۵. ترجمه شکوفه اخوان. تهران: نهال نویدان.

- طلسم. ۱۳۴۰. ترجمه حسین دره باغی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. (داستان در مورد جنگ های صلیبی)

- کنتین دوروارد. ۱۳۳۵. ترجمه کورش زعیم. تهران: پاینده

²¹⁹ همان.

²²⁰ Victor Kiernan. *The Lords of Human Kind: European Attitudes to Other Cultures in The Imperial Age*, p. 146.

²²¹ Abbas Amanat. Hajji Baba of Ispahan.

²²² H. R. (Harold Robert) Millar 1869 – 1942

گرافیکست و نگارگر مشهور اسکاتلندی که برای آثار چشمگیرش در تعداد پرشماری از داستان های کلاسیک اروپا شهرت یافته است. با نگاهی گذرا به آثار هنرمندان وی شکی باقی نمی ماند که تأثیر منفی تصاویر کتاب موریه بر خواننده پدیده ای اتفاقی نیست، بلکه برآمده از خلاقیت هنرمندان نقاشی چیره دست با نیت تحقیر است.

²²³ برای نمونه به چند تصویر از این کتاب که در «پیوست ها» (همین نوشته) آمده نگاه کنید. به ویژه، تصویر شاه و تصویر سفرای انگلیس را در تصویر ۶ با هم مقایسه کنید.

²²⁴ George N. Curzon. 1892. *Persia and the Persian Questions*. 2 vols. London: Longmans, Green, and Co.

- جورج ناتانیل کرزن. ۱۳۷۳. ایران و قضیه ایران. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
دیگر آثار وی به زبان انگلیسی:

- George Nathaniel Cruzon. 2015. *Problems of the Far East: Japan, Korea, China*. Cambridge: Cambridge University Press.
- George Nathaniel Cruzon. 2006. *Russia in Central Asia in 1889: And the Anglo-Russian Question*. n.p.: Elibron Classics.
- George Nathaniel Cruzon. 1925. *British Government in India: The Story of the Viceroy and Government Houses*. London: Cassell.
²²⁵ E. G. Browne

- یک سال در میان ایرانیان. ۱۳۸۱. ترجمه مانی صالحی علامه. تهران: ماه ریز.

- تاریخ ادبیات ایران. ۱۳۶۱. ترجمه فتح الله مجتبیایی. تهران: انتشارات مروارید.

- از سعدی تا جامی. ۱۳۳۹. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: ابن سینا.

²²⁶ James Justinian Morier. 2017. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. Norderstedt Hansebooks GmbH.

²²⁷ به نقل از:

- Abbas Amanat. 2003. Hajji Baba of Ispahan. *Encyclopædia Iranica*.

²²⁸ John Malcolm. 1815. *The History of Persia: From the Most Early Period to the Present Time: Containing an Account of the Religion, Government, Usages and Character of the Inhabitants of That Kingdom*. London: Printed For John Murray.

ترجمه فارسی «تاریخ سر جان ملکم» به قلم میرزا اسماعیل حیرت در سال ۱۲۸۱/۱۸۶۷ در بمبئی به چاپ رسید.

²²⁹ Edmund O'Donovan. 1883. *The Merv Oasis: Travel and Adventures East fo the Caspian During the Years 1879-80-81, Including Five Months' Residence Among the Tekkes of Merv*. New York: G. P. Putman's Sons.

²³⁰ Edward G. Browne. 1893. *A Year Among the Persians, etc (with a map)*. London: A. & C. Black.

²³¹ Pierre Loti. n.d. *Vers Ispahan*. Paris: Calamnn-Levy.

- پیر لوتی. ۱۳۷۲. سفرنامه به سوی اصفهان. مترجم بدرالدین کتابی. تهران: اقبال.

²³² Victor Kiernan. 2015. "Persians" in *The Lords of Human Kind: European Attitudes to Other Cultures in The Imperial Age*. London: Zed Books.

²³³ ژان باتیست تاورنیه. ۱۳۶۹. سفرنامه تاورنیه. ترجمه ابوتراب نوری. اصفهان: کتابخانه سنایی، کتابفروشی تایید.

²³⁴ این نگارگر، خالق نقاشی تحقیرآمیزی در مورد ایران به نام «خیمه داریوش» یا «افتادن زنان دربار پارس به پای اسکندر»

است. محل کنونی نمایش این نقاشی برای تماشای عموم «موزه تاریخ فرانسه» واقع در کاخ ورسای در شهر پاریس است.

²³⁵ Denis Wright. 2011. Curzon, George Nathaniel. (accessed 20 September 2021)

www.iranicaonline.org/articles/curzon-george-nathaniel

آقای دنیس رایت در مقاله فوق به طور خلاصه و گذرا به نقش اساسی شخصی به نام «آلبرت هوتم شیندلر» در تحقیق و حتی نگارش «ایران و قضیه ایران» اشاره می کند. آقای هوتم در دهه های پایانی قرن ۱۹ و دهه آغازین قرن ۲۰، به مدت سی سال در استخدام دولت ایران و در سمت های مختلف در «شرکت تلگراف هند و اروپایی» و بانک انگلیسی «بانک شاهنشاهی ایران» به کار مشغول بود. در این مدت او به سفرهای گسترده و طولانی در ایران اقدام کرد و بدینصورت به عنوان یکی از نخبگان مرتبط با کشور ما در اروپا شناخته شد. قابل توجه اینکه وی در این سفرها خود را تنها به موضوعات اجتماعی و فرهنگی یا جغرافیایی (مرتبط با خط تلگراف یا بانکداری) محدود نمی کرد، بلکه در مورد موضوعاتی چون جانور شناسی، باستانشناسی و معدن شناسی نیز کنجکاو بود. جالب توجه اینکه از نام وی برای نامگذاری نوعی غزال ایرانی در جنوب ایران که ظاهراً از «کشیفات» اوست استفاده شده است:

Tragelapus Hontum-Schindleri

خلاصه اینکه از او انتشارات بسیار متنوعی در مورد ایران به جا مانده است که برخی از آنها در آن زمان در دایره المعارف بریتانیکا (ویراست ۱۱) و نشریات ادواری انگلیسی مرتبط با آسیا به چاپ رسید. در مقاله زیر به قلم ادوارد براون نیز آمده است که پس از درگذشت آقای هوتم، وی اقدام به خریداری بخشی از کتابخانه این پژوهشگر پرکار از همسر او کرد. در این مقاله، کتابشناسی برخی از نسخ خطی فارسی این کتابخانه که توسط آلبرت هوتم به اروپا منتقل شده آمده است.

- Edward G. Browne. 1917. The Persian Manuscripts of The Late Sir Albert Houtum-Schindler, K.C.I.E. *Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, October.

به هر حال، به نظر می رسد آقای هوتم مردی جویای نام نبوده چرا که به اندازه دیگر سفرنویسان مثل جورج کرزن و ادوارد براون و جیمز موریه مشهور نشده است. «سفرنامه خراسان» وی که گزارشی دقیق از مشاهدات وی است فاقد هر گونه کلام تحقیرآمیز است. بعید نیست که علاوه بر کرزن، دیگر سفرنامه نویسان نیز از همین شخص مطلع، به صورت حضوری یا با استفاده از مکتوبات وی، برای تظاهر به جامعیت در تحقیر نامه های خود استفاده کرده باشند.

- هوتم شیندلر. ۱۳۴۷. سفرنامه خراسان. در سه سفرنامه هرات، مرو، مشهد. به اهتمام قدرت الله روشنی زعفرانلو. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

²³⁶ میرزا محمد هادی علوی شیرازی. ۱۳۸۷. دلایل السفرا / سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی به روسیه. به کوشش محمد گلبن. تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا، صص ۲۲۶-۲۲۳.

به نقل از:

- مونا علی مددی. ۱۳۹۹. سیری در سفرنامه نویسی. ادبیات پارسی معاصر، سال دهم، شماره دوم، پاییز و زمستان. ^{۲۳۷} محمد علی سیاح. ۱۳۸۶. سفرنامه، به کوشش علی دهباشی. تهران: سخن، صص ۱۱۶-۱۱۷.

به نقل از:

- مونا علی مددی. ۱۳۹۹. سیری در سفرنامه نویسی. ادبیات پارسی معاصر، سال دهم، شماره دوم، پاییز و زمستان. ²³⁸ میرزا صالح شیرازی. ۱۳۸۷. سفرنامه فرنگ / چاپ شده در مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. تهران: نگاه معاصر، صص ۴۳۲-۴۲۹.

²³⁹ چارلز دیکنز. ۱۳۷۶. الیور توئیست. ترجمه محسن فرزاد. تهران: افق

²⁴⁰ ویکتور هوگو. ۱۳۸۹. بینوایان. ترجمه حسینقلی مستعان. تهران: بدرقه جاویدان.

²⁴¹ Robert Woods and John Woodward. 1984. *Urban Disease and Mortality in the Nineteenth Century*. New York: St. Martin's Press Inc, pp. 36-67.

به نقل از:

- Wikipedia. n.d. Diseases and epidemics of the 19th century. (accessed 25 September 2021)
https://en.wikipedia.org/wiki/Diseases_and_epidemics_of_the_19th_century#South_America

²⁴² Harmon Knox Root. 1852. *The People's Medical Lighthouse*. 13th ed. New York: Adolphus Ranney, pp. 88-90

²⁴³ همان، صص ۱۱۰-۱۰۹.

²⁴⁴ از جمله افرادی که اقدام به تخریب خاک های زراعی با استفاده از راه حل های جدید کردند می توان به یوهان فردریک مایر آلمانی در قرن ۱۸ میلادی اشاره کرد که معتقد به افزودن گچ به خاک زراعی بود. اما معروف ترین این چهره ها یوستوس فون لایبیگ آلمانی قرن ۱۹ بود که «پدر کشاورزی شیمیایی» شمرده می شود.

²⁴⁵ از جمله افرادی که نقشی اساسی در کشف ارتباط بین خاک ناسالم و جامعه مریض اروپا ایفا کردند و راه حل این معضل بزرگ را در احیای کشاورزی و تغذیه سنتی در جوامع بومی یافتند می توان از «وستون پرایس»، «رابرت مک کریسون»، «آلبرت هاوارد» و «جی تی رنچ» نام برد. کتاب آقای پرایس شامل عکس های جالب توجهی در مورد تغییر در شکل سر و صورت افراد، طی چند نسل تغذیه ناسالم است. وی که دکتری دندانپزشک بود، با توجه دقیق به این تغییرات پی برد که فرآوری صنعتی خوراکی ها در جوامع صنعتی در مقایسه با خوراکی های سالم و کامل در جوامع غیر اروپایی به ظهور جوامعی مریض و آسیب پذیر در غرب منجر شده است. از طریق این تصاویر وی همچنین نشان داد که چگونه بعد از تماس با فرهنگ اروپایی، برخی از جوامع بومی نیز دچار تغییراتی در سر و صورت و آسیب پذیری در برابر بیماری های دهان و دندان شدند. برای آثار این اندیشمندان که غالباً در نیمه اول قرن ۲۰ به چاپ رسیدند، بنگرید به سایت زیر:

www.journeytoforever.org/farm_library.html

- Westion A. Price. *Nutrition and Physical Degeneration*

شامل اطلاعاتی در مورد تغذیه در شماری از جوامع اروپایی و غیر اروپایی

- Albert Howard. *Farming and Gardening for Health or Disease (The Soil and Health)*

شامل اطلاعاتی در مورد روش های کشاورزی و تغذیه سالم در هندوستان

- G. T. Wrench. *The Wheel of Health*

شامل اطلاعاتی در مورد روش کشاورزی و تغذیه سالم در کشور افغانستان

- Robert McCarrison. *Nutrition and Health*

شامل اطلاعاتی در مورد روش کشاورزی و تغذیه سالم در هندوستان

²⁴⁶ مبارزه برای گرفتن حق رأی توسط زنان از اواسط قرن ۱۹ در بسیاری از کشورهای اروپایی آغاز شده بود. اما در آمریکا و

بسیاری از کشورهای اروپایی تا دهه دوم قرن ۲۰ این حق برای عموم زنان به رسمیت شناخته نشد.

²⁴⁷ برای شناسایی و مطالعه نمونه هایی از این قبیل پژوهش ها، مقاله و کتاب زیر نقطه شروع سودمندی است:

- H. Kelman. 1976. Violence without Restraint: Reflections on the Dehumanization of Victims and Victimizers, in G. Kren and L. Rappoport, eds., *Varieties of psychohistory*. New York: Springer.

- E. Staub. 1989. *The Roots of Evil: The Origins of Genocide and Other Group Violence*. New York: Cambridge University Press.

در این دو اثر، روان شناسان به بررسی رخدادهای خشونت آمیزی چون کشتار ویتنامی ها به دست نظامیان آمریکا و یا کشتار مردم عادی در کامبوج به دست خمر سرخ و ارتباط آنها با تحقیر پرداخته اند.

²⁴⁸ برای نمونه، بنگرید به:

- O. Haque and A. Waytz. 2012. Dehumanization in medicine: Causes, solutions, and functions. *Perspectives on Psychological Sciences*, 7, pp. 176–186.

- J. Vaes and M. Muratore. 2013. Defensive dehumanization in the medical practice: A cross-sectional study from a health care worker's perspective. *British Journal of Social Psychology*, 52, pp. 180–190.

- M. Obermann. 2011. Moral disengagement in self-reported and peer-nominated bullying. *Aggressive Behavior*, 37, pp. 133–144.

- V. Esses, et al. 2008. Justice, morality, and the dehumanization of refugees. *Social Justice Research*, 21, pp. 4–25

²⁴⁹ Staub, *The Roots of Evil*, p. 72.

²⁵⁰ Mind Perception

²⁵¹ N. Epley and A. Waytz. 2010. Mind perception. In S. T. Fiske et al., eds. *The Handbook of Social Psychology*, 5th ed. New York: Wiley, p. 499.

برخی از روان شناسان «تمیز عقل» را پایه و اساس رفتار اخلاقی (یا غیر اخلاقی) بین انسان ها شناخته اند. برای مطالعه

بیشتر در این مورد، بنگرید به:

- Kurt Gray, et al. 2012. Mind Perception Is the Essence of Morality. *Psychological Inquiry*, 23: 101–124.

²⁵² conscious experience

²⁵³ intentional agency

²⁵⁴ N. Epley and A. Waytz. 2010. Mind Perception, p. 499.

²⁵⁵ همان، ص ۵۰۰.

²⁵⁶ بر اساس مطالعات «جوزف چیلتون پیرس»، پژوهشگر مشهور آمریکایی، کنجکاوای کودک در کشف و یادگیری در محیط

فیزیکی و اجتماعی پیرامون خود به قدری شدید است که ذهن او را یکپارچه درگیر می کند. این یکپارچگی ذهن کودک در یادگیری می طلبد که او در هنگام یادگیری، از ایمنی محیط اطراف خود اطمینان کامل داشته باشد. انس گرفتن کودک به

والدین و دیگر اعضای خانواده شامل این احساس ایمنی و احساس اطمینان خاطر کامل در محیط خانه است. از این رو وقتی کودک غرق در یادگیری در فرآیندی چون برهم کوبیدن در کابینت آشپزخانه است، و والدین این درگیری کامل ذهن وی با امر یادگیری (قابلیت ۱۰۰ درصد) را درک نمی کنند و او را صاحب اراده (= عاملیت) برای لج کردن و آزردن اطرافیان تلقی می

کنند وی را تنبیه می کنند. در این صورت، کودک دچار مسئله ای می شود که چیلتون پیرس آن را «بی معرفتی به انس» نام

نهاده است. چنانچه کودک در حین یادگیری مکرراً به همین صورت تنبیه شود، او از این به بعد، بخشی از قوای ذهنی را

همواره متوجه هوشیاری نسبت به محیطی می کند که او پیشتر امن تصور می کرد. این بی اعتمادی موجب امری ارادی در دفاع از خود یا گریز از خطر می گردد و در نتیجه از توان او در قابلیت و یادگیری می کاهد. در موارد شدید، کودک این ترس

از محیط در هنگام یادگیری را با خود به مدرسه و مدارج بالاتر یادگیری می برد که قطعاً از قدرت یادگیری او می کاهد. برای مطالعه بیشتر در مورد «بی معرفتی به انس» و دیگر نکات قابل توجه در رشد سالم ذهنی کودکان و نوجوانان، بنگرید به: جوزف چیلتون پیرس. ۱۹۹۴. یادگیری و آموزش. ترجمه اسفندیار عباسی. سایت «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۴ تیر ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_learningeducation_Pearce.pdf

²⁵⁷ پژوهش های میدانی نشان داده است که برتری اقتصادی و بازده زراعی در کشاورزی شیمیایی/ صنعتی در مقایسه با کشاورزی بومی، از جمله کشاورزی بوم شناختی، افسانه ای بیش نیست. برای خلاصه ای از نتایج این مطالعات، بنگرید به: لیم لی چینگ. ۲۰۰۹. آیا کشاورزی بوم شناختی قادر است پاسخگوی نیازهای امروز کشاورزی جهان باشد؟ ترجمه حمیرا شریفی و اسفندیار عباسی. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۵ آبان ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_ecoagriculture_frsl.pdf

از سال ۲۰۰۹ که مقاله فوق منتشر شد، مطالعات دیگری برتری کشاورزی بوم شناختی را مستند ساخته اند به طوری که بین صاحبان نظران کشاورزی در این مورد اجماعی به وجود آمده است که کشاورزی شیمیایی/ صنعتی نه برای رویارویی با چالش های تغییرات آب و هوایی امروز مناسب است و نه برای تأمین غذای قابل استطاعت جهانیان قابل اتکاست. از این جمله، بنگرید به: - Fredrik Moberg. 2018. How are Agroecological Farmers Challenging the Industrial Way of Farming? *Organic without Boundaries*, August 8. (accessed 5 November 2021) <https://www.organicwithoutboundaries.bio/2018/08/08/agroecological-farmers-rethink/> - Miguel Altieri, et al. 2015. Agroecology and the design of climate change-resilient farming systems. *Agronomy for Sustainable Development*. 35, 869–890. (accessed 5 November 2021) <https://link.springer.com/article/10.1007/s13593-015-0285-2>

²⁵⁸ قابل توجه اینکه دولت سوییس، بلژیک و آلمان برای تعطیل کردن تمامی تأسیسات انرژی اتمی خود هدف گذاری زمانی مشخصی کرده اند. اما اینها تنها کشورهایی نیستند که قصد تعطیل کردن تدریجی تأسیسات اتمی خود را دارند. برای لیست کاملی از این کشورها، بنگرید به:

- Wikipedia. Nuclear power phase-out. (accessed 7 November 2021)

https://en.wikipedia.org/wiki/Nuclear_power_phase-out

²⁵⁹ بسیاری از این تبلیغات از طریق دروس دانشگاهی به جوامع تحت سلطه نفوذ کرده اند. و چون بسیاری از سیاستگذاران دانش آموختگان دانشگاه های داخلی و خارجی اند، از دقایق سیستم های جایگزین و برتر که در بسیاری از دانشگاه ها تدریس نمی شود بی خبرند. به بیانی دیگر، افق تفکر و چاره اندیشی این افراد، از رشته ها و دروسی که با حمایت و کنترل شدید بنیادهای بزرگ صنعتی غرب در جمیع دانشگاه های جهان استقرار یافته است فراتر نمی رود. برای کسب اطلاع بیشتر در مورد سیستم های توسعه و اینکه این سیستم ها چگونه ما را مجبور به پیروی از فناوری های زیانبار می کند، مطالعه منابع معرفی شده در مقاله زیر سودمند است:

- اسفندیار عباسی. ۱۳۹۸. ژئوپلیتیک دانایی و خلاقیت (۲): علوم شناختی و طراحی. www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_geopoliticscreativity2Abbassi.pdf

²⁶⁰ «قضیه هسته ای» و فرجام سراسر تسلیم آن در قالب قراردادی به نام «برجام»، مصداقی گویا از اشتباه ما ایرانیان در پذیرفتن تحقیر در دهه های اخیر است. آمریکا و قدرت های اروپایی موفق شدند که سرانجام با استفاده از اهرم فشار «قضیه هسته ای» مرزهای تجاری ایران که پس از انقلاب ۱۳۵۷ برای حفاظت از صنایع داخلی مراقبت می شد را بگشایند و بر واردات کشور - به صورت قاچاق و غیر قاچاق - بیفزایند. از سوی دیگر، رژیم تحریم ها بر علیه ایران موجب شده است که ایران به سوی صادرات بیشتر سوق داده شود. در این راستا، با تشویق مباحثی جعلی چون «صادرات غیر نفتی»، جمیع دارایی های سرزمینی کشور - آب، خاک، معادن، شیلات و نیروی انسانی - به روی سرمایه گذاری های خارجی و داخلی به منظور افزایش صادرات گشوده شده است. و شکی نیست که کشورهایی که به این صورت از نظر تولید داخلی صدمه می خورند و به واردات و صادرات وابسته تر می گردند، از توان خود در عرصه سیاست بین الملل می کاهند چون سال به سال در برابر تحریم، آسیب پذیر تر می گردند. مضافاً اینکه با قبول تحقیر، این کشورها خود را در معرض تحقیر بیشتر قرار می دهند. شرکت های

بزرگ صنعتی جهان، چه از نوع آمریکایی، اروپایی یا چینی، با رؤیت نقایص متعدد در قابلیت و عاملیت کشورهای تحقیر پذیر، اقدام به استعمار بیشتر آنها می کنند و قراردادهای ظالمانه تری را بر ایشان تحمیل می کنند.

در قضیه هسته ای، هدف اهرم فشار بیگانگان، عمدتاً دولت و نظام جمهوری اسلامی بوده است. اما در توسعه، برای تاراج منابع و گشودن بازارهای داخلی، همیشه دولت ها مورد هدف قرار نمی گیرند، بلکه اهرم کنترل از طریق سیستم های توسعه، بر آحاد مردم عمل می کند. معمولاً برای طراحی سیستم های تحمیلی و تحقیر آمیز توسعه، از ترکیبی از ترس و طمع بهره می برند. نمونه ای از این دست را می توان در نظام پزشکی جهانی یافت. در چند دهه اخیر، به دستور سازمان بهداشت جهانی، نظام پزشکی در بسیاری از کشورهای جهان، استفاده از نمک صنعتی یددار را به جای نمک طبیعی برای شهروندان خود اجباری کرده اند. دلیل (= ترس) ارائه شده از سوی سازمان بهداشت جهانی ابتدا ضرورت مبارزه جهانی با بیماری «گواتر» و سپس لزوم پیشگیری از «معلولیت های ذهنی مادرزادی» به واسطه کمبود ید در تغذیه مادران باردار بوده است.

مدیران و مسئولین نظام پزشکی مدرن در جوامع کهن، از جمله در کشور ما، که برای دهه های متمادی، به واسطه داشتن روش های کهن تغذیه و درمان، در معرض تحقیر سازمان بهداشت جهانی بوده است، بدون انجام تحقیقات مستقل این دستورات را پذیرفته و به تغییر استاندارد نمک در کشور های خود تن داده اند. (مصادقی آشکار از تضعیف عاملیت در واکنش به تحقیر). همزمان با اجباری شدن استفاده از نمک صنعتی و ممنوع شدن عرضه نمک طبیعی در فروشگاه های سراسر کشور - در ایران و دیگر کشورهای تحت تحقیر - افزایش شدید و بی سابقه بیماری فشار خون بالا و دیگر بیماری های مرتبط (مثل بیماری های کلیوی، قلبی عروقی و سکتة مغزی) و نیز مصرف داروهای کنترل فشار خون و فروش دستگاه های اندازه گیری فشار خون در منزل، مشاهده شده است. اما با این وصف، کماکان، نظام پزشکی از تشخیص ارتباط بین مصرف اجباری نمک صنعتی از یک سو و افزایش ابتلا به فشار خون و دیگر بیماری های مرتبط در سطح جهانی از سوی دیگر، عاجز بوده است. (مصادقی از ضعف قابلیت ناشی از تحقیر پذیری).

شکی نیست که بسیاری از پزشکان با انگیزه های نועدوستانه و خدایپسندانه به این حرفه مشکل و پرمسئولیت وارد شده اند. اما نمی توان عامل ترس و طمع در راستای پذیرش تحقیر را در این سیستم نادیده گرفت. برای پزشکی که سرنوشت و آبروی حرفه ای و اجازه خود برای ادامه طبابت و کسب درآمد را به همراهی بی چون و چرا با نظام پزشکی مشروط می داند کار آسانی نیست که با افشای حقیقت در مورد نمک، خطر مخالفت با دستور سازمان بهداشت جهانی را به جان بخرد! (مصادقی از پذیرفتن متاتحقیر) اعلام مکرر هشدارهای رسمی از رادیو و تلویزیون در مورد ضرورت کاهش مصرف نمک و استفاده از نمک صنعتی به جای نمک طبیعی نه فقط برای القای ترس و استمرار تحقیر در جامعه مصرف کننده، بلکه برای یادآوری و تحکیم خط مشی رسمی نظام پزشکی (و سازمان بهداشت جهانی) نزد اعضای خود است. (مصادقی از خودتحقیری) از سوی دیگر، با بالا رفتن تعداد بیماران آسیب دیده از نمک صنعتی در جامعه و افزایش تعداد مراجعین به مطب پزشکان و بیمارستان ها و نیز مشتریان داروخانه ها، انگیزه ای دیگر، از نوع طمع، برای لب فرو بستن اعضا در مخالفت با خط مشی رسمی نظام پزشکی به وجود می آید. (مصادقی دیگر از متاتحقیر)

چو داننده مردم شود از ور
همی دانش او نیاید به بر
فردوسی

اما مادامی که بسیاری از پزشکان ایرانی و مسئولین بهداشت عمومی در کشور با تن دادن به تحقیر بیگانه، در انجام پژوهش مستقل قصور کرده اند، پژوهشگرانی هم بوده اند که در نقاط مختلف دنیا با رد کردن تحقیر در مورد نمک طعام و انجام مطالعات مستقل، رابطه بین محرومیت از نمک طبیعی در غذا با انواع مسایل جسمانی امروز جوامع را دریافته اند:

- مطالعات علمی مستقل پیرامون بیماری های مرتبط با محرومیت از نمک

افزایش ریسک ابتلا به بیماری‌های قلبی و عروقی و مرگ و میر از آنها.

- Katarzyna Stolarz-Skrzypek, et al. 2011. Fatal and Nonfatal Outcomes, Incidence of Hypertension, and Blood Pressure Changes in Relation to Urinary Sodium Excretion. *JAMA*. 305:17, pp. 1777-1785. (accessed 4 December 2021) <https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov/21540421/>

نرخ بالاتر ابتلا به بیماری‌های قلبی و مرگ و میر از آنها.

- Hillel W. Cohen, et al. 2008. Sodium intake; mortality; cardiovascular disease; Third National Health and Nutrition Examination Survey (NHANES III). *J Gen Intern Med* 23:9, pp. 1297-302. (accessed 4 December 2021) <https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov/18465175/>

افزایش افراطی تمایل به مصرف نمک در کودکانی که در دوران جنینی از نمک لازم محروم بودند.

- Adi Shirazki, et al. 2007. Lowest neonatal serum sodium predicts sodium intake in low birth weight children. *Am J Physiol Regul Integr Comp Physiol*, Apr 292:4, pp. 1683-1689. (accessed 4 December 2021) <https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov/17170236/>

افزایش مقاومت به انسولین، عارضه‌ای که غالباً به بروز دیابت نوع ۲ می‌انجامد.

- Rajesh Garg, et al. 2011. Low-salt diet increases insulin resistance in healthy subjects. *Metabolism*, Jul, 60:7, pp. 965-968. (accessed 4 December 2021) <https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov/21036373/>

افزایش نرخ مرگ و میر مبتلایان به دیابت نوع ۲.

- Elif I. Ekinici. 2011. Dietary Salt Intake and Mortality in Patients with Type 2 Diabetes. *Diabetes Care*. Mar, 34:3, pp. 703-709. (accessed 4 December 2021) <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC3041211/>

افزایش موارد زمین خوردن در سالمندان که عامل شکستن استخوان لگن می‌شود.

- Benoit Renneboog, et al. 2006. Mild Chronic Hyponatremia is Associated with Falls, Unsteadiness, and Attention Deficits. *Am J. Med.* Jan. 119:1, pp. 71.e1-8. (accessed 4 December 2021) <https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov/16431193/>

به موجب تحقیر سازمان یافته از سوی سازمان بهداشت جهانی، تعداد کثیری از انسان‌ها، از جمله بسیاری از هموطنان ما، اجبار به استفاده از نمک صنعتی که در واقع فقط برای استفاده در کارخانه‌ها و در فرآیندهای صنعتی مناسب است را پذیرفته‌اند (مصادقی از خود تحقیری ناخودآگاه) و بر ریسک ابتلا به بیماری فشار خون بالا و دیگر بیماری‌های مرتبط و در نتیجه به اجبار وابستگی بیشتر به مصنوعات شرکت‌های داروسازی جهان برای خود و خانواده خود افزوده‌اند. اما خوشبختانه، تعداد کثیری از مردم نیز، تحقیر بیگانه در کنترل ذهنی و رفتاری خود را نپذیرفته‌اند و به جای تسلیم شدن به ترس و طمع، سؤال پرسیده‌اند:

«اگر استفاده از نمک طبیعی ناسالم است چرا قبل از استفاده اجباری از نمک صنعتی ید دار، حال ما بهتر بود؟»

امید عافیت آنکه بود موافق عقل که نبض را به طبیعت شناس بنمایی

بپرس هر چه ندانی که ذلّ پرسیدن دلیل راه تو باشد به عزّ دانایی

گلستان سعدی (به نقل از امام محمد غزالی)

تحقیرناپذیری این افراد و تعدادی از پزشکان متعهد و شجاع کشور موجب شد که این روند هلاکت بار متوقف شود: استاندارد اجباری مصرف نمک صنعتی برای مصارف خوراکی در دیمه سال ۱۳۸۵ در کشور ما اجرایی شد. اما مشاهدۀ افزایش بی سابقۀ بیماری‌های مرتبط با این کنترل رفتاری، به تدریج بر تقاضای آحاد مردم تحقیرناپذیر از فروشندگان و مغازه داران برای ارائه نمک طبیعی افزود به طوری که تا سال ۱۳۸۹، نمک طبیعی در تمامی عطاری‌های کشور به وفور یافت می‌شد! یعنی با پشت کردن به تحقیر، آحاد مردم سؤال پرسیدند، اندیشیدند، مطالعه کردند، تصمیم گرفتند و به آنچه با عقل موافق بود اقدام کردند.

شکست توطئه سازمان بهداشت جهانی، در خصوص اجبار مردم ایران به استفاده از نمک بیماری‌زای صنعتی آلوده به ید، مصادقی تمام نما از نتیجه‌رهای بخش نپذیرفتن تحقیر و بهره‌گیری از توانایی قابلیت و عاملیت در مقاومت ضد استعماری در تمامی جوانب توسعه است. پذیرش تحقیر از سوی نظام پزشکی در کشور ما و قصور مسئولین بهداشت کشور در انجام مطالعات مستقل نیز مصادقی تمام نما از تضعیف توان انسان‌ها - حتی اگر بسیار تحصیلکرده باشند - در شناخت (قابلیت) و

عزم و اراده آگاهانه (عاملیت) بر اثر تحقیر است. مسلماً نیرنگ سازمان بهداشت جهانی، که خود از عاملان پیشبرد اهداف تجاری شرکت های بزرگ داروسازی جهان (مثل فایزر و جانسون و جانسون) است، به همین جا ختم نمی شود. از این رو باید هوشیاری فردی و جمعی نسبت به تحقیر، ترس و طمع را حفظ کرد تا از آسیب این سازمان و دیگر سازمان های مرتبط با نظام سلطه در جهان مصون ماند. برای آگاهی بیشتر، مراجعه به منابع زیر سودمند است:

- تباری تجاری / سیاسی سازمان بهداشت جهانی با شرکت های جهانی داروسازی

- S. Ventegodt. 2015. Why the Corruption of the World Health Organization (WHO) is the Biggest Threat to the World's Public Health of Our Time. *J Integrative Med Ther.* 2:1, pp. 1-5. (accessed 4 December 2021)
<https://www.avensonline.org/wp-content/uploads/JIIMT-2378-1343-02-0004.pdf>
-Peter C Gøtzsche. 2017. *Deadly Medicines and Organized Crime: How Big Pharma has Corrupted Healthcare.* London, New York: CRC Press Taylor & Francis Group.

- فریب جهانی جایگزینی نمک صنعتی ید دار به جای نمک طبیعی سالم و سلامت را در تغذیه مردم
اسفندیار عباسی. ۱۳۸۸. نمک عامل فشار خون، واقعیتی علمی یا فریبی کم شناخته. مجله سنبله، شماره ۱۹۱. (دسترسی ۱۳ آذر ۱۴۰۰)

- Gary Taubes. "The (Political) Science of Salt" *Science* 281, no. 5379, 14 August 1998, 898-907.
ترجمه فارسی این مقاله:

- گری تابز. ۱۹۹۸. علم و سیاست پژوهش نمک. (دسترسی ۱۳ آذر ۱۴۰۰)
www.eabbassi.ir/pdf/NamakArticle3_AbstractforWeb.pdf

- فواید حیاتی و سلامت زای استفاده از نمک طبیعی
- Hilde Bschorr. 2007. Salt is vital to health. *Townsend Letter*, October, pp. 99-100.
ترجمه فارسی این مقاله:

- هیلدی بشر. ۱۳۸۸. نمک، بنیاد سلامتی. مجله سنبله، شماره ۱۹۲. (دسترسی ۱۳ آذر ۱۴۰۰)
www.eabbassi.ir/pdf/NamakArticle2_AbstractforWeb.pdf

²⁶¹ برای اطلاعات بروز پیرامون لطامات گسترده و چند جانبه مرتبط با توسعه و سیاست های آن در حوزه های مختلف،
و نیز پیشنهادات عملی و آزموده برای اصلاح وضعیت موجود، مراجعه به سایت های زیر سودمند است:

- Union of Concerned Scientists <https://www.ucsusa.org/>
- Third World Network <https://www.twn.my/>
- Yes! Magazine <https://www.yesmagazine.org/>
²⁶² meaning management

«مدیریت معنی» عنوان دیگری برای «چارچوب بندی ذهنی» است. برای مطالعه و دستیابی به منابع بیشتر در این مورد،
بنگرید به:

- اسفندیار عباسی. ۱۳۹۸. ژئوپلیتیک دانایی و خلاقیت (۲): علوم شناختی و طراحی، صص ۴۶-۳۹.
www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_goepoliticscreativity2Abbassi.pdf
²⁶³ framing

²⁶⁴ صادق زیباکلام. ۱۳۷۴. ما چگونه ما شدیم؟ ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران. تهران: روزنه.
²⁶⁵ عباس میلانی. ۱۳۷۸. تجدد و تجدد ستیزی در ایران. تهران: نشر اختران.

²⁶⁶ با این وصف، صاحب نظرانی این دو اثر را قابل نقد دانسته و نقدهایی منتشر کرده اند. برای نمونه، بنگرید به:
- آفتاب. ۱۳۸۵. نقد ملایری بر کتاب «تجدد و تجدد ستیزی» عباس میلانی. (دسترسی ۴ آبان ۱۴۰۰)

<https://aftabnews.ir/fa/news/10591/%D9%86%D9%82%D8%AF-%D9%85%D9%84%D8%A7%DB%8C%D8%B1%DB%8C-%D8%A8%D8%B1-%DA%A9%D8%AA%D8%A7%D8%A8-%D8%AA%D8%AC%D8%AF%D8%AF-%D9%88-%D8%AA%D8%AC%D8%AF%D8%AF%D8%B3%D8%AA%DB%8C%D8%B2%DB%8C-%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3-%D9%85%DB%8C%D9%84%D8%A7%D9%86%DB%8C>

- اسماعیل قدیمی. ۱۳۹۵-۸. بررسی و نقد کتاب ما چگونه ما شدیم؟. فصلنامه نقد کتاب، دوره ۳، شماره ۱۰.

همان، ص ۷۹.²⁶⁷

همان، ص ۸۲.²⁶⁸

همان، ص ۸۴.²⁶⁹

²⁷⁰ قابل توجه اینکه تا سال ۱۳۷۴ که چاپ اول این تحقیرنامه منتشر شد، حداقل ۲ دهه از مطالعات دانش بومی در جهان که یکی از زمینه های اصلی پژوهشی آن مطالعه روابط اجتماعی بسیار پیچیده درون ایلی و بین ایلی جوامع کوچنده در کشورهای مختلف است می گذشت. بر اساس تحقیقات دانش بومی، توسعه این روابط هوشمندانه در طی زمان، مشخصاً با انگیزه پیشبرد اهداف این گروه ها در راستای حفاظت از دارایی های مشترک سرزمینی، مثل مراتع، برکه ها، ایل راه ها و غیره، به وجود آمده است. برای مطالعه بیشتر، مقاله زیر نقطه شروع مناسبی است:

- Maryam Niamir. 1995. Indigenous Systems of Natural Resource Management among Pastoralists of Arid and Semi-Arid Africa. In Michael Warren, et. al. eds. *Cultural Dimension of Development: Indigenous Knowledge Systems*. London: Intermediate Technology Publications.

آگاهی پژوهشگران از پیچیدگی، تأثیر و سازگاری دانش بومی جوامع کوچنده در حوزه تغذیه، دامپزشکی، استفاده بهینه از دارایی های مشترک سرزمینی و تغییرات آب و هوایی موجب شده است که سازمان هایی مشخصاً برای گردآوری اینگونه اطلاعات به وجود آیند. برای مثال بنگرید به سایت زیر که از کوشش گروهی از دامپزشکان هندی حکایت می کند. این حرفه مندان بدون اینکه تحقیر استعمار و توسعه را بپذیرند، برای گردآوری دانش بومی در میان کوچندگان هند تلاش کرده اند: <https://www.anthra.org>

زیباکلام، ص ۲۵۵.²⁷¹

²⁷² Ernest Renan. 1935. *Averroès et l'averroisme: Essai historique*. Paris: Calmann-Levy, p.97

برای بحث مفصلی از نظرات ارنست رنان و دیگر همفکران او در اروپا در مورد ابو حامد محمد غزالی، بنگرید به:

- Frank Griffel. 2011. The Western Reception of al-Ghazali's Cosmology from the Middle Ages to the 21 st Century. *Disiplinlerarası Çalışmalar Dergisi Journal of Interdisciplinary Studies*, no.1. (accessed 6 November 2021) <https://www.divandergisi.com/en/Dergi/Makale/31/308>

²⁷³ حداقل در چهار دهه اخیر، تعداد کثیری از پژوهشگران اروپایی و آمریکایی به پژوهش دانش بومی در جوامع کهن جهان پرداخته اند و آثار پرشماری از ایشان تا کنون به چاپ رسیده است. دانش بومی گردآوری شده، بسیاری از علوم دانشگاهی، از جمله زیست شناسی، طب، معماری و مهندسی سازه، میکروب شناسی، ایمنی شناسی، شیمی، آب شناسی، روان شناسی، جامعه شناسی، مردم شناسی، زمین شناسی، باستان شناسی و تاریخ را در بر می گیرد. عمده کار تحقیقاتی انجام شده در این حوزه توسط دانشگاهیان جهان انجام شده است و نتیجه این مطالعات به طور وسیعی توسط شرکت های بزرگ جهانی مورد بهره برداری تجاری قرار گرفته است. برای حذف رقابت در بهره برداری تجاری از این دانش عظیم، نتیجه پژوهش های دانش بومی معمولاً در دانشگاه ها تدریس نمی شود. اما میزان تأثیر و کارایی این علم به اندازه ای بوده است که انکار جایگاه علمی دانش بومی و فناوری های مرتبط با آن، عین ضدیت با علم و تلاشی دیگر برای تحقیر صاحبان اصلی این دانش، یعنی جوامع کهن جهان، است. برای مطالعه بیشتر در این مورد، منابع معرفی شده در نوشته زیر نقطه شروع سودمندی است:

- اسفندیار عباسی. ۱۳۹۰. پژوهش دانش بومی: شمشیری دو لبه در عصر تجارت جهانی. *فصلنامه علوم/اجتماعی*، شماره ۵۳، تابستان. (دسترسی ۸ آذر ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/articlebiopiracy.pdf

امروزه اهمیت دانش بومی به حدی شناخته شده است که سازمان های بین المللی مرتبط با توسعه نیز به تشویق گردآوری و فراهم کردن دسترس به آن همت گمارده اند. برای نمونه، بنگرید به:

- UNESCO, Local and Indigenous Knowledge Systems/ LINKS <https://en.unesco.org/links/publications>

²⁷⁴ cognitive linguistics (یادداشت ۲۲)

²⁷⁵ اسفندیار عباسی. ۱۳۹۸. ژئوپلیتیک دانایی و خلاقیت (۲): علوم شناختی و طراحی، صص ۶۰-۲۶.

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_goepoliticscreativity2Abbassi.pdf

²⁷⁶ conceptual blending

²⁷⁷ برای مطالعه بیشتر در مورد «مخلوط تصورات»، آثار زیر نقطه شروع سودمندی است. مثل هر حوزه تخصصی دیگر، در

علوم شناختی نیز متون مرتبط با «چارچوب بندی ذهنی» و «مخلوط تصورات» به زبان ساده و روزمره نوشته نشده است. اما از میان آثار موجود در این مورد، آثار نویسندگان زیر با زبانی ساده تر و غیر تخصصی تری نگاشته شده اند:

- Gilles Fauconnier and Mark Turner. 2002. *The Way We Think: Conceptual Blending and The Mind's Hidden Complexities*. New York: Basic Books.

- Gilles Fauconnier. 1997. *Mappings in Thought and Language*. Cambridge, GBR: Cambridge University Press.

- Gilles Fauconnier, et al. 1995. *Mental Spaces*. Cambridge, GBR: Cambridge University Press.

²⁷⁸ mental space

²⁷⁹ decomposition

²⁸⁰ integration, composition

²⁸¹ blended spaces

²⁸² pattern completion

²⁸³ Gilles Fauconnier and Mark Turner. 2002. *The Way We Think: Conceptual Blending and The Mind's Hidden Complexities*, p. 48.

²⁸⁴ elaboration

²⁸⁵ همان.

²⁸⁶ زیباکلام، ص ۳۳۷.

²⁸⁷ همان، ص ۳۴۳.

²⁸⁸ impression management

²⁸⁹ نمونه های متعددی از کاربست این روش را در کتاب «تجدد و تجدد ستیزی در ایران»، به قلم عباس میلانی می یابیم.

هدفمند بودن استفاده افراطی از تکیه کلام «به گمانم» در این متن مهندسی شده را می توان از این امر درک کرد که گاه نویسنده فراموش می کند که در مورد چیزهایی که در خارج اوست می تواند «به گمانم» بگوید، ولی نه در مورد احساسات درونی اش: «البته در کنار الفتی که امروز با نثر روان بیهقی احساس می کنیم، احساسی از غربت هم گاه هنگام قرائتش، به گمانم، عارضمان می شود.» (ص ۲۳)

و در نمونه سطور زیر می بینیم که نویسنده چگونه برای مخاطب، تصویری از «بی طرفی» برای خود، از طریق تحسین از نویسنده مورد انتقادش به وجود می آورد و سپس او را می کوبد:

«تاریخ بیهقی از جنبه های گونه گونه اهمیت ویژه دارد. نثر بیهقی، که اغلب به شعر پهلوی می زند، از شاهکارهای ادب فارسی است. منتقدان و مورخان و زبان شناسان، از غنای واژگان آن، از سلاست بیان و زیبایی ترکیبهایش سخن فراوان گفته اند. بیهقی عبارات دیوانی و اسناد و مدارک دولتی زمان خود را با وسواسی ستودنی و دقتی حیرت آور ضبط و ثبت کرده است. روایتش از تاریخ در عین ایجاز، به غایت ریزبین است...» (ص ۳۲)

ولی چند صفحه بعد،

«بافت روایی بیهقی بیشتر شباهت به حکایت و قصه دارد؛ آفریده ذهن راوی است نه تابع منطق «حقیقت» مورد روایت. این روایت، توالی زمانی چندانی ندارد.» (ص ۴۱)

²⁹⁰ فردیت نقطه مقابل فردگرایی است. اگر فردگرایی را پیشران توسعه در غرب بگیریم، فردیت ذات روحی-روانی و اجتماعی تمدن سازی در جوامع کهن بوده و هست. فردیت همان مرتبه ای از آگاهی است که به سعدی شیرازی اجازه داده است تا اینچنین آن را توصیف کند:

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
به در آی تا ببینی طیران آدمیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی
رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت

فردیت تجربه ای درونی است که یگانگی هستی را برای فرد قابل درک می کند. و برای انسانی که یگانگی با هستی را بدینصورت تجربه کند، توانایی های وی در قابلیت (شناخت) و عاملیت (اراده و عمل) با حسنات اخلاقی همراه می گردد. کما اینکه تأثیر بنیادین این تجربه دگرگون کننده در این سه بیت از سعدی شیرازی جلوه گر است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

امروزه فردیت مفهومی شناخته شده در علم روان شناسی است. برای مطالعه بیشتر در مورد روان شناسی فردیت، مطالعه متن زیر نقطه شروع مناسبی است:

- جیمز نوول. ۲۰۱۹. تا فردیت با حکایت. ترجمه اسفندیار عباسی. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۷ آبان ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_IndividuationFairytaleNewell.pdf

در واقع مکتبی از روان شناسان معاصر که روان کاوی، پژوهش و تألیفات خود را مشخصاً بر «فردیت» متمرکز کرده اند، روان شناسی «فرا فردی» نام گرفته است. جالب توجه اینکه این روان شناسان همچنین بر ترویج روشی از آموزش در جامعه تأکید دارند که تلاش برای درک و تجربه «فردیت» را برای احاد مردم هدف خود قرار داده است. صاحب نظران و فعالان این مکتب روان شناسی اذعان کرده اند که این رویکرد به آموزش، که هدف آن احیای معرفت جویی و شناخت پیدا کردن فرد نسبت به رویکرد «چندگانه به دانستن» است، کشف جدیدی نیست و در واقع همان رویکردی است که همواره مورد تبلیغ ادیان الهی و حکمت باستانی (همانا «سنت عقلانی» ملل) بوده است. آموزش فرافردی راه آشنایی با رویکرد چندگانه به دانستن و فعلیت یافتن عقل را برای دانش آموز و دانشجو هموار می سازد به گونه ای که وی می تواند از توان های محدود ذهن خود که فقط در کسب معاش و زندگی روزمره کاربرد دارد فراتر رود و قابلیت های عظیم آن را در دریافت ایده های نو برای ابتکار عمل کشف و تجربه کند. برای مطالعه بیشتر در مورد روان شناسی فرافردی و آموزش فرافردی، منابع زیر نقطه شروع سودمندی است.

- Thomas Bradford Roberts and Frances Vaughan Clark. 1975. *Transpersonal Psychology in Education*. Bloomington, Indiana: Phi Delta Kappa Educational Foundation.
- Roger Walsh and Frances Vaughan. 1993. The Art of Transcendence: An Introduction to Common Elements of Transpersonal Practice. *The Journal of Transpersonal Psychology*, 25:1.
- Stanislav Graf. 2008. Brief History of Transpersonal Psychology. *International Journal of Transpersonal Studies*, 27:1, January.

²⁹¹ برای مثال، بنگرید به:

مولوی

- *The Soul of Rumi: A New Collection of Ecstatic Poems*, translations by Coleman Barks, Harper One, 2002.

نظامی

- *The Haft Paikar (The Seven Beauties)*. Translated from The Persian with a Commentary by C.E. Wilson. (accessed 5 November 2021) <https://persian.packhum.org/main?url=pf%3Fauth%3D176%26work%3D001>

فردوسی

- Firdawsi. 2017. *The Epic of Kings: Hero Tales of Ancient Persia*. Helen Zimmern, trans. Sweden: Wisehouse Classics.

حافظ

- Hafiz, Robert Bly and Leonard Lewisohn. 2008. *The Angels Knocking on the Tavern Door: Thirty Poems of Hafez*. New York: Harper Collins Publishers.

سعدی

- Sadi. 1785. *Select Fables From Gulistan, or the bed of roses*. Translated from the original Persian of Saadi,... By Stephen Sulivan, esq. London: Printed for Shepperson and Reynolds.

²⁹² آفتاب نیوز. ۱۳۸۴. نقد ملایری بر تجدد و تجدد ستیزی.

²⁹³ ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی. ۱۳۷۴. تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. تهران: علمی.

²⁹⁴ میلانی، ص ۳۳.

²⁹⁵ همان، ص ۳۵.

²⁹⁶ همان، ص ۳۶.

²⁹⁷ همان، ص ۶۰.

²⁹⁸ همان، ص ۴۱.

²⁹⁹ همان، ص ۴۷.

³⁰⁰ همان، ص ۳۶.

³⁰¹ spin

³⁰² spin doctor

³⁰³ cherry picking

³⁰⁴ doublespeak

³⁰⁵ reason

³⁰⁶ برای روشن تر شدن معنی خرد، مطالعه متن «جاویدان خرد» که حاوی پند و اندرزهای اخلاقی ایران باستان و اسلامی است سودمند است:

- احمد ابن محمد بن مسکویه. ۱۳۵۵. جاویدان خرد. ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، به اهتمام بهروز ثروتیان. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا- مونترال، شعبه تهران.

همچنین مروری بر اشعار بخشی از شاهنامه فردوسی که «در ستایش خرد» سروده شده است، مسلماً مرجع قابل توجهی برای خردشناسی است:

کنون ای خردمند وصف خرد	بدین جایگه گفتن اندر خورد
کنون تا چه داری بیار از خرد	که گوش نیوشنده ز او بر خورد
خرد بهتر از هر چه ایزد بداد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای
از او شادمانی و ز اویت غمی است	و ز اویت فزونی و ز اویت کمی است
خرد تیره و مرد روشن روان	نباشد همی شادمان یک زمان
چه گفت آن خردمند مرد خرد	که دانا ز گفتار او بر خورد
کسی کو خرد را ندارد ز پیش	دلش گردد از کرده خویش ریش
هشیوار دیوانه خواند ورا	همان خویش بیگانه داند ورا
از اوپی به هر دو سرای ارجمند	گسسته خرد پای دارد به بند
خرد چشم جان است چون بنگری	تو بی چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس	نگهبان جان است و آن سه پاس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان	کز این سه رسد نیک و بد بی گمان
خرد را و جان را که یارد ستود	و گر من ستایم که یارد شنود
حکیم چو کس نیست گفتن چه سود	از این پس بگو کافرینش چه بود
تویی کرده کردگار جهان	ببینی همی آشکار و نهان
به گفتار دانندگان راه جوی	به گیتی بیوی و به هر کس بگوی
ز هر دانشی چون سخن بشنوی	از آموختن یک زمان نغوی
چو دیدار یابی به شاخ سخن	بدانی که دانش نیاید به بن

بعید به نظر می رسد که چهره های سرشناس عصر روشنگری، که عصر نظروزی نیز نام گرفته است، مثل دیوید هیوم با بیت زیر سر سازگاری داشته باشد:

خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای

یا این یکی:

از اویی به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد به بند

پس استفاده از کلمه عقل یا خرد به عنوان کلماتی هم معنی با «نظروزی»، بدون ذره ای تردید مصداقی از دوگانه گویی است که سهواً یا عمدتاً، با ایجاد ابهام، توجه مخاطب را از اهمیت بنیادین شناخت خرد و کاربست آن در زندگی منحرف می سازد و استفاده از فکر و ذهن را فقط به ادراک حسی و برهان بر اساس اینگونه ادراکات محدود می سازد.

³⁰⁷ برای درک میزان آشنایی مردم با آثار عطار در غرب، برای نمونه، بنگرید به سایت های زیر برای برنامه های هنری و ادبی که از این عارف بزرگ ایرانی الهام گرفته اند:

- <https://theconferenceofthebirds.net/about/>
- https://calendar.colgate.edu/event/a_childrens_theater_workshop_production_farid_ud-din_attars_conference_of_the_birds
- <https://www.events.unsw.edu.au/event/conference-birds-performed-sholeh-wolpe>
- <https://mythicmojo.com/2019/07/25/taking-flight-the-conference-of-the-birds/>
- <https://archiv.ruhrtriennale.de/www.2010.ruhrtriennale.de/en/programm/2010/die-konferenz-der-voegel/index.html>
- <https://seechicagodance.com/event/conference-birds-nejla-yatkin-workshop-event>

³⁰⁸ "We're in the midst of a global loneliness crisis." *Los Angeles Times*, July 11, 2021.

³⁰⁹ "U.K. Appoints a Minister for Loneliness." *New York Times*, January 17, 2018.

³¹⁰ "Pope Francis decries 'globalization of indifference.'" *Washington Post*, July 9, 2013

³¹¹ "The Tyranny of Experts Review- Taking on the development technocrats." *The Guardian*, May 5, 2014.

³¹² "Neglected and Forgotten Spiritual Disciplines Are Being Restored." *New York Times*, December 7, 1977.

³¹³ همان، ص ۶۱.

³¹⁴ همان، صص ۶۱-۶۰.

³¹⁵ برای اطلاعات جامع در این مورد، که چیزی جز قانونمند کردن تقیه نیست، بنگرید به بخش «سؤالات پیش از استخدام» در سایت زیر:

- Pre-employment Inquiries

<https://www.eeoc.gov/prohibited-employment-policiespractices>

³¹⁶ همان، ص ۶۵.

³¹⁷ در متون دینی، به تبعیت از قرآن، به عمل پناه بردن به عالم درون «تقوی» گفته می شود. «تقوی» و «وقایه» هم ریشه اند. وقایه در تازی یعنی نگهداری شیء از آنچه اذیت و آزار می رساند. و تقوی یعنی حفظ و صیانت از نفس در برابر چیزی که از آن بیمناک است. برای مطالعه بیشتر، بنگرید به:

- راغب اصفهانی. ۱۳۸۹. مفردات الفاظ قرآن کریم. ترجمه حسین خداپرست. قم: چاپ و نشر نوید اسلام، ص ۸۵۰.

³¹⁸ مجموعه مطالعات کم شناخته اما وزین موسوم به «رساله های ایرانوس»، مزین به مطالعاتی عمیق در مورد خدمات عرفا به

بشریت در جهت شناخت بهتر نفس آدمی است. تعداد قابل توجهی از این رساله ها که توسط پویاترین اندیشمندان غربی نوشته شده است، میراث فلسفی و عرفانی جوامع تمدنی جهان، از جمله ایران و اسلام، را منعکس می کند. در این رساله ها از تحقیر خبری نیست. از جمله رساله های ایرانوس در مورد حکمت و عرفان اسلامی و ایرانی می توان از نمونه های زیر نام برد

که در آن مؤلف از آثار شیخ فریدالدین عطار و دیگر عرفای ایران بهره برده است:

- Fritz Meier. 2017. The Transformation of Man in Mystical Islam. In *Papers from the Eranos Yearbooks, Eranos 5: Man and Transformation*. Edited by Joseph Cambell. Princeton: Princeton University Press.

- Fritz Meier. 1960. The Spiritual Man in the Persian Poet 'Attar. In *Spiritual Disciplines: Papers From Eranos Yearbooks*. New York: Pantheon Books.

بنیاد «بولینگن»، با حمایت مالی از خانواده «ملون»، مرتبط با «بانک ملون» در آمریکا، متولی برگزاری همایش های ایرانوس و گردآوری این رساله ها بود. محتوای پژوهش ها گواه بر این معنی است که اندیشمندان غربی از ارزش دستاوردهای فرهنگی، ادبی و عرفانی مشرق زمین به خوبی آگاه اند، آنها را مطالعه می کنند و از آنها درس می گیرند. سیاهه ای از انتشارات این بنیاد در صفحه اینترنتی زیر آمده است:

- Wikipedia. Bollingen Foundation. https://en.wikipedia.org/wiki/Bollingen_Foundation

³¹⁹ فریدالدین عطار نیشابوری. بی تا. منطق الطیر، بیان وادی معرفت.

<https://ganjoor.net/attar/manteghotteyr/vadi-marefat/sh1>

³²⁰ فریدالدین عطار نیشابوری. ۱۳۷۳. تذکره الاولیاء. تهران: انتشارات بهزاد، ص ۹.

³²¹ فریدالدین عطار نیشابوری. بی تا. خسرو نامه، در پرداختن این داستان.

<https://ganjoor.net/attar/khosroname/sh13/>

³²² در متون به جا مانده در مورد فتوت و جوانمردی، از چند اخلاقی کلیدی که زینبده جوانمردان است نام برده اند که حاکی از دغدغه های اجتماعی ایشان است، مثل سخاوت، تواضع، کرم، عفو، نیستی از منیت، صداقت در گفتار، وفای به عهد، هنر و فن (یعنی اینکه بیکاره نباشیم)، میهمان نوازی از هر بیگانه، و حجب و حیا. در گفت و در عمل، میهمان نوازی دارای جایگاهی بنیادین در میان جوانمردان بوده است چرا که تجلی اجتماعی بینش توحیدی («نظر وحدت») به شمار می آید. از این رو از جوانمرد انتظار می رفت که:

«خلق را همه اجزای وجود خود ببند و به مثبت اعضا و جوارح داند. و بر مقتضای جود عام و رحمت تام، خیر و سعادت بر همه افاض کند. پس باید که صاحب فتوت همه را به نظر محبت اخوان و اقارب خویش ببند و اتصال و پیوند اصلی با ایشان درست داند و به مقتضای اخوت حقیقی و شفقت غریزی، نفع و راحت، همه را ایثار کند تا ظاهر مطابق باطن بود و مبدأ موافق منتها و صورت مناسب معنی...»

- عبدالرزاق کاشی سمرقندی. ۱۳۵۲. تحفه الاخوان فی خصایص الفتیان. در رسایل جوانمردی: مشتمل بر هفت فتوت نامه، تصحیح و مقدمه مرتضی صراف. تهران: انستیتوی فرانسوی پژوهش های علمی در ایران، ص ۵.

³²³ فریدالدین عطار نیشابوری. بی تا. فتوت نامه، گنجور. (دسترسی ۱۸ مهر ۱۴۰۰)

<https://ganjoor.net/attar/fn/>

³²⁴ همان.

³²⁵ فریدالدین عطار نیشابوری. بی تا. مختارنامه، باب نهم: در مقام حیرت و سرگستگی. شماره ۴۱.

<https://ganjoor.net/attar/mokhtarname/bb9/sh41/>

³²⁶ The Metaphysics Research Lab, Center for the Study of Language and Information (CSLI), Stanford University

³²⁷ همان، ص ۶۳.

³²⁸ The Metaphysics Research Lab, Center for the Study of Language and Information (CSLI), Stanford University. 1997, 2014. Mental Images. *Stanford Encyclopedia of Philosophy*. (accessed 11 November 2021) <https://plato.stanford.edu/entries/mental-imagery/>

آنچه این پژوهشگران در مورد صور مثالی برای دستیابی به کشفیات جدید علمی می گویند با آنچه دانشمندان بزرگ قرن بیستم، از جمله آلبرت اینشتین، در مورد بهره گیری از این صور برای کشفیات بزرگشان گفته اند کاملاً همخوانی دارد. پژوهشگرانی که با این دانشمندان به گفتگو نشسته اند و برخورداری ایشان از علم حضوری را در کتب خود توصیف کرده اند، به جای «صور مثالی» از واژه «تفکر تصویری» سخن به میان آورده اند. لازم به ذکر است که این شیوه از تفکر از طریق تخیل، با آنچه با خیال پردازی و تصور چیزها در ذهن پردازش می شود متفاوت است چون در خیال فقط صورت هایی که ما قبلاً از طریق حس تجربه کرده ایم بازیابی می گردد. در صورتی که دانشمندان از طریق تفکر تصویری به ایده ها و دانش های کاملاً

جدیدی دست می یابند. شواهد علمی به دست آمده در اثبات ارتباط بین افزایش قابلیت انسان برای دریافت اندیشه های نو از یک سو و باور داشتن به کارآیی «تفکر تصویری» و استفاده هدفمند از آن از سوی دیگر را در جای دیگر مفصلاً آورده ایم و نیاز به تکرار آن در اینجا نیست.

- اسفندیار عباسی. ژئوپلتیک دانایی و خلاقیت (۱): نواندیشی زیر ذره بین علم. صص ۱۱-۴. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۱۹ آبان ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_goepoliticscreativity1Abbassi.pdf

اما در اینجا همین گفته بس که امروزه کشف ایده های نو از طریق خلوت درون، از مفاهیم و مهارت های پذیرفته شده در دانشگاه های تحقیقاتی غرب، به ویژه در کشور آمریکا است. به بیان دیگر، و بر خلاف آنچه نویسنده «تجدد و تجددستیزی در ایران» اسپین کرده است، کشف و شهود مهارتی کاملاً پذیرفته شده در جامعه علمی در کشورهایی است که ما آنها را امروز متجدد می دانیم.

³²⁹ هر یک از جوامع تمدنی جهان، سنت های معرفتی خود برای رسیدن به عالم درون و علم حضوری را داراست. با بحرانی تر شدن هر چه بیشتر مسایل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی جوامع توسعه زده امروز، تعداد بیشتری از مردم به تدریج به ضرورت احیای این سنت ها پی برده اند. برای مطالعه ای مردم شناسانه از جامعه ایالات متحده، مسایل و تنگناهای کنونی آن جامعه، و روی آوردن جوانان در این کشور به سنت های معرفتی بومیان آمریکا جهت حل مسایل امروز خود، بنگرید به:

- اسفندیار عباسی. ۱۳۸۰. راه کهن: سفرنامه ای از آن سوی آب. دو جلد (منزل اول و منزل آخر) سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۶ آذر ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/The_Novel_part1_Abbassi.pdf

www.eabbassi.ir/pdf/The_Novel_part2_Abbassi.pdf

³³⁰ در این اندرزنامه ها معمولاً به «اندرز» به عنوان راهی برای تربیت نسل های بعد جهت ترویج رفتار متمدن در جامعه و به جا گذاشتن نامی نیک از خود پس از سپری کردن عمر در این دنیا سخن به میان آمده است. اندرزها غالباً در شکل سخنان قصار و پرمعنی پادشاهی عادل و یا حکایات شیرین و جذاب با مضامین اخلاقی و زبانی شیوا ارائه می شده است. برای مطالعه بیشتر در مورد سنت کهن اندرزنویسی در تمدن ایرانی، پیش و پس از ظهور اسلام، بنگرید به:

- S. Shaked and Z. Safa. 2012. Andarz. *Encyclopædia Iranica*. (accessed 2 December 2021)

<http://www.iranicaonline.org/articles/andarz-precept-instruction-advice>

³³¹ حمید یزدان پرست. ۱۳۹۴. سعدی و طبیعت دوستی. اطلاعات حکمت و معرفت، سال دهم، شماره ۲.

³³² همان.

³³³ frame bridging

³³⁴ David A. Snow, et al. 1986. Frame Alignment Processes, Micromobilization, and Movement Participation. *American Sociological Review*, 51:4, p. 467.

³³⁵ همان، ص ۷۶.

³³⁶ همان، ص ۸۰.

³³⁷ همان.

³³⁸ همان، ص ۸۱.

³³⁹ همان، ص ۸۸.

³⁴⁰ در متون پژوهشی اصیل و معتبر، یادداشت ها (پانوشت ها و پی نوشت ها) بخش ارزشمندی از متن را تشکیل می دهند. وقتی قصد پدیدآوردن اثر، محدود کردن ادراک و رفتار خواننده نیست، یادداشت ها خواننده را به مطالعه بیشتر ترغیب و راهنمایی می کنند. از سوی دیگر، یادداشت ها جایی است که خواننده می تواند با اطمینان خاطر مآخذ (با ذکر دقیق شماره صفحه) نقل قول های نویسنده را به منظور راستی آزمایی بیانات وی و یا مطالعه بیشتر بیابد. از این رو است که وجود یادداشت های مفید، برای دانش شناسان (= کتابداران) همواره نشانه ای از اعتبار و اصالت محتوای آثار و ارزشیابی آنها برای

گنجاندن آثار سودمند در مجموعه های کتابخانه ای بوده است. اما به همین سیاق، یادداشت های تهی و بی مورد می تواند به عنوان نشانه «تظاهر به جامعیت» نویسنده و در نتیجه نامعتبر بودن متن شناخته شود. پیشتر به تلاش این تحقیرنویس در تظاهر به جامعیت از طریق یادداشت نویسی بی مورد اشاره کردیم. (ص ۹۱) یکی از مصادیق این روش کلاسیک تحقیر (= تظاهر به جامعیت) در ارتباط با ادعای وی در مورد قصارنویسی سعدی و قصار نویسی پاسکال و نیچه رخ داده است. وی ضمن اینکه به هیچ منبعی که در آن کسی ادعا کرده باشد که «بخش هایی از گلستان نوعی قصار گوئی است» یا که «سعدی را به تکرار مضامین و زمانی به ضد و نقیض گوئی متهم کرده» باشد و یا اینکه «در غرب، آثار پاسکال و نیچه را از برجسته ترین نمونه های سبک قصارگوئی دانسته» باشد، برای خالی نبودن عریضه این یادداشت را آورده است:

«یکی از مهمترین آثار نیچه، چنین گفت زرتشت بود و آن جا در چند بخش مختلف به «سیستم سازان» ایراداتی سخت وارد می کند. داریوش آشوری این کتاب را به فارسی برگردانده و متأسفانه نسخه ای از آن در دسترس نبود.»

³⁴¹ همان، ص ۹۰.

³⁴² همان، ص ۹۴.

³⁴³ از جمله دستاوردهای دوستداران طبیعت در جوامع غربی، که در فضای ذهنی جعلی و تاریخ گذشته تحقیرنویسان برای «تجدد» نمی گنجد، تعداد کثیری از اختراعات است که در چند دهه اخیر با الهام گیری از طبیعت به وجود آمده و روانه بازار شده است. برای آشنایی با گروهی از دانشمندان برجسته که در این حوزه فعالیت می کنند، بنگرید به:

<https://biomimicry.org/>

³⁴⁴ معمولاً ادبیات عقب ماندگی در مدت کوتاهی به چاپ های متعددی می رسند. «ما چگونه ما شدیم؟» نخستین بار در سال ۱۳۷۴ منتشر شد و تا ۱۳۹۵ به چاپ بیست و هفتم رسید. «تجدد و تجدد ستیزی در ایران» نخستین بار در سال ۱۳۷۸ به چاپ رسید و تا سال ۱۳۸۷ به چاپ هفتم رسید.

³⁴⁵ liminality

³⁴⁶ فضای بینابینی را جامعه شناسان بدینصورت تعریف کرده اند:

«[مطالعه فضای بینابینی] همچنین در ارتباط با مطالعه چگونگی تحمل دوران تغییر و گذار توسط گروه های بزرگ یا کل جوامع است. که چگونه مردم در این فضا، یعنی در میان انبوهی از عدم قطعیت ها، عمر می گذرانند و چگونه از این شرایط بیرون می آیند - البته اگر هرگز از آن بیرون آیند.»

- Bjørn Thomassen. 2014. *Liminality And the Modern: Living Through the In-Between*. Burlington, VT: Ashgate, p. 1.

³⁴⁷ اسفندیار عباسی. ۱۳۹۸. ژئوپلتیک دانایی و خلاقیت (۲): علوم شناختی و طراحی. صص ۶۰-۵۴.

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_goepoliticscreativity2Abbassi.pdf

³⁴⁸ برای آشنایی بیشتر با نگرش سیستمی، طراحی سیستمی و مصادیقی از بهره گیری از این دو برای طراحی سیستم های

مردمی و مکمل به منظور خدمت به جامعه، آبادانی سرزمین و کسب ثروت، بنگرید به:

- اسفندیار عباسی. ۱۳۹۵. کسی بیکار نیست: کارآفرینی اجتماعی با طراحی سیستمی. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (دسترسی ۴ دی ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_syssoecentrepAbbassi.pdf

³⁴⁹ در سند زیر، سازمان بهداشت جهانی با بازنگری در شیوه استفاده از تست پی سی آر، به مسئولین لابراتوارها اعلام می کند که شیوه ای که از تاریخ ژانویه ۲۰۲۰ از سوی آن سازمان برای تشخیص بیماران مبتلا به کرونا تأیید شده نتیجه درستی نمی دهد به این دلیل که شیوه مذکور احتمال نتیجه مثبت را افزایش می دهد. به بیان دیگر، بسیاری از کسانی که در تست پی سی آر جواب مثبت داشته اند، احتمالاً به این بیماری مبتلا نبوده اند! دانشمندانی که در این مورد پژوهش کرده اند معتقد اند که معنی دیگر این ابلاغیه این است که پاندمی در ابعادی که جلوه داده می شود، وجود نداشته و ندارد.

-WHO. 2021. Nucleic Acid Testing (NAT) Technologies that Use Polymerase Chain Reaction (PCR) for detection of SARS-CoV-2. (accessed 8 December 2021) <https://www.who.int/news/item/20-01-2021-who-information-notice-for-ivd-users-2020-05>

توضیح بیشتر در مورد این تست نامعتبر اینکه، اگر تعداد سیکل های مورد استفاده (منظور از «سیکل» درجه بزرگنمایی است) توسط آزمایشگاه از ۳۵ بالاتر باشد، احتمال مثبت شدن نتیجه آزمایش بسیار بیشتر است. به این معنی که می توان با استفاده از سیکل بالاتر تعداد بیشتری از مراجعین را به عنوان مبتلا به بیماری کرونا اعلام کرد و آنها را روانه بیمارستان نمود، حتی اگر بیماری شخص فقط سرما خوردگی جزئی باشد. تا زمان صدور سند بالا از سوی سازمان بهداشت جهانی، غالب آزمایشگاه ها در کشور آمریکا از سیکل ۳۵ به بالا استفاده می کردند. و ناگفته نماند که در سال اول شیوع کرونا و تا زمان شروع تزریق واکسن در آن کشور، آمریکا از جمله کشورهایی بود که بیشترین مبتلایان و فوتی های مرتبط با کرونا را داشتند. مطلب زیر در ارتباط با بی اعتبار بودن نتایج تست پی سی آر توسط پژوهشگران مستقل منتشر شده است:

- Pieter Borger, Bobby Rajesh Malhotra, and Michael Yeadon, et al. 2020. External peer review of the RTPCR test to detect SARS-CoV-2 reveals 10 major scientific flaws at the molecular and methodological level: consequences for false positive results. ResearchGate. (accessed 9 December 2021)
https://www.researchgate.net/publication/346483715_External_peer_review_of_the_RTPCR_test_to_detect_SARS-CoV-2_reveals_10_major_scientific_flaws_at_the_molecular_and_methodological_level_consequences_for_false_positive_results

رسوایی نامعتبر بودن این تست به حدی بوده است که «مرکز کنترل و پیشگیری بیماری» در آمریکا نیز به تمام لابراتوارهای آن کشور هشدار داده است که از تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۲۱، باید از تست دیگری جهت تشخیص کرونا استفاده کنند. متن این هشدار در پیوند زیر قابل مشاهده است:

- CDC / Center for Disease Control and Prevention. 2021. 07/21/2021: Lab Alert: Changes to CDC RT-PCR for SARS-CoV-2 Testing (accessed 20 December 2021)
https://www.cdc.gov/csels/dls/locs/2021/07-21-2021-lab-alert-Changes_CDC_RT-PCR_SARS-CoV-2_Testing_1.html

³⁵⁰ تعدادی از پرستاران بخش بیماری های ریوی در بیمارستان های آمریکا معترض شده اند که چرا پس از ظهور کرونا ویروس، پروتکل های مراقبتی و درمانی در این بخش از بیمارستان ها به ناگهان تغییر کرد. قبلاً به این پرستاران تأکید می شد که به منظور بهبودی هر چه سریعتر بیماران مبتلا به امراض ریوی باید آنان را در طی روز به راه رفتن، دیگر فعالیت های فیزیکی و استفاده از هوای آزاد تشویق کرد. اما پس از اعلام همه گیری کرونا، به این پرستاران دستور داده شد که از تکان دادن بیماران در این بخش جداً بپرهیزند و از بازگذاشتن پنجره و درها نیز ممانعت کنند. در ویدئوی زیر یکی از این پرستاران، با بیش از ۳۰ سال سابقه مراقبت از بیماران ریوی، در مورد مشاهدات خود در بخشی که در آن به کار مشغول بود در برابر پنلی از قانونگذاران ایالت کارولینای جنوبی در آمریکا شهادت می دهد.

-Health Impact News. 2021. Pulmonary Nurse of 31 Years Testifies How He Unknowingly Killed Patients Following Covid Protocols. (accessed 10 December 2021) <https://healthimpactnews.com/2021/pulmonary-nurse-of-31-years-testifies-how-he-unknowingly-killed-patients-following-covid-protocols/>
- Global Research. 2021. Nurse Testifies Unknowingly Euthanized People. (accessed 10 December 2021)
<https://www.globalresearch.ca/sc-nurse-testifies-unknowingly-killing-covid-patients-guy-euthanized-people/5759911>

او از تعداد مرگ و میر بالا به دلیل پیروی از این پروتکل نادرست گزارش می کند. وی همچنین در مورد مشاهدات خود در تغییرات فاحش در تعداد «مثبت ها» و افزایش پذیرش بیماران در این بخش حکایت می کند. در طول ماه های خدمت خود در این بخش او بارها ناظر بود که با بالا رفتن تعداد سیکل های تست پی سی آر و در نتیجه بالا رفتن تعداد مثبت ها، بخش بیماران ریوی پر از بیمارانی می شد که با در نظر گرفتن پروتکل نادرست، به هر حال محکوم به مرگ بودند، حتی اگر فقط مبتلا به سرماخوردگی جزئی بودند. پایین آمدن فاحش تعداد پذیرش ها با کاهش تعداد سیکل ها به دستور مسئولین، این پرستار را متوجه رابطه بین تغییر پروتکل درمانی و نوسانات دستوری در تعداد سیکل های مورد استفاده توسط آزمایشگاه ها کرد. به تشخیص وی، ویروس کرونا مسئله ای واقعی است اما اینکه به دستور مسئولین بهداشت کشور، بیمارستان ها به تعداد پذیرش خود در بخش بیماران ریوی می افزودند و از طریق تغییر پروتکل درمانی بر تعداد فوتی ها برای بالا بردن آمار «تلفات

کرونا» و استمرار ترس در جامعه و انعکاس آن در رسانه ها بهره می بردند عملکردی خلاف اخلاق، ضد انسانی و جنایتکارانه بوده است.

آیا استفاده از پروتکل کشنده بیماران در بیمارستان ها از یک سو و دستکاری تعداد سیکل های تست تشخیصی برای راهی کردن تعداد بیشتری از «مثبت ها» به بیمارستان ها از سوی دیگر، راهی برای هماهنگ کردن موج های پیاپی کرونا در سراسر جهان به منظور سوق دادن مردم به سوی تزریق سریع واکسن، دوز اول، دوم، سوم، چهارم و ... نبوده است؟ این سؤالی است که شواهد موجود در این زمینه در ذهن بسیاری از ناظران به وجود آورده است.

³⁵¹ چندی پیش خبر مغناطیسی شدن بدن واکسن زده ها در محل تزریق از رسانه ها پخش شد. این خبر که فوراً توسط نظام پزشکی «شایعه» و «کذب» اعلام شد در برخی از کشورهای دیگر به عنوان حوزه ای جدید برای انجام تحقیقات مستقل در نظر گرفته شد. نتیجه این تحقیقات نشان داده است که تا کنون در واکسن های نوع «ام آر ای» ذرات نانو به نام «اکسید گرافن» یافت شده است. اکسید گرافن اختراع جدیدی نیست. این ماده که همراه با نانوذره دیگری به نام «کوانتوم دات» می تواند مانند مواد نیمه رسانای موجود در کامپیوتر ها عمل کند در صنایع مختلف به اشکال متفاوت کاربرد پیدا کرده است. اما همانطور که در مقاله زیر (۲۰۱۵) به قلم تعدادی از پژوهشگران ایتالیایی آمده است، استفاده از آن در موجودات زنده خطرناک و سمی است.

- F. Perrozzi, S. Prezioso and L. Ottaviano. 2015. Graphene oxide: from fundamentals to applications. *J. Phys. Condens. Matter* 27 (accessed 10 December 2021)
https://www.researchgate.net/publication/268794464_Graphene_oxide_From_fundamentals_to_applications

و به دلیل سمی بودن اکسید گرافن، وجود این نانو ذره، مشخصاً با این نام، در اسناد ثبت اختراع («پتنت») واکسن های نامبرده یافت نمی شود. اما به گواهی یکی از کارکنان سابق شرکت فایزر به نام خانم «کارن کینگزتون» و با استناد به سند ثبت اختراع واکسن مدرنا که الگوی اصلی تمامی واکسن های ام آر ای است، این واکسن خود از ترکیبی از نانو ذرات لیپیدی تشکیل شده است. بدون این «کپسول» های نانو ذره ای، آنچه مولکول های ام آر ای نام گرفته است نمی توانست وارد سلول ها بشود. و نانوذره های اکسید گرافن و کوانتوم دات فقط یکی از افزودنی های نابجا (اصطلاحاً موسوم به «ادجوانت») است که این مواد لیپیدی در واکسن های ام آر ای مأموریت حمل آنها را پیدا کرده اند.

متن کامل پتنت واکسن ام آر ای در پیوند زیر، از سایت شرکت مدرنا، قابل مطالعه است. صفحه نخست این پتنت را در تصویر ۹ در پیوست های متن حاضر آورده ایم. متن هاشور زده به رنگ زرد، معرفی خلاصه این ترکیب از نانو ذرات لیپیدی است که برای اهل فن فراهم شده است.

- MODIFIED POLYNUCLEOTIDES FOR THE PRODUCTION OF SECRETED PROTEINS (accessed 10 December 2021)
<https://www.modernatx.com/sites/default/files/US10703789.pdf>

این مخلوط معمولاً برای حمل و تحویل انواع نانو ذره ها و داروها که دارای مأموریت، مواد و آدرسی خاص برای اثرکردن در بدن بیماراند (مثل اعضای داخلی بدن یا غده های سرطانی) به کار می آید. این ترکیب می تواند به طور مدت دار و زمان بندی شده آنچه در آن قرار داده اند، از نوع دارو یا مواد ژنتیکی، را به عضو هدف در بدن برساند. سند ثبت اختراع زیر حاوی اطلاعات در مورد یکی دیگر از موادی است که توسط این ترکیب حمل و تحویل سلول ها داده می شود:

- LONG CIRCULATING NANOPARTICLES FOR SUSTAINED RELEASE OF THERAPEUTIC AGENTS (accessed 10 December 2021) https://timetofreeamerica.com/wp-content/uploads/5-Nanoparticle_Discs_US20100216804A1.pdf

به طور مشخص، ذرات دیسک شکر توصیف شده در این سند برای تحویل ماده ای به نام «دوسه تاکسل» تهیه شده اند که وجود آنها در واکسن های ام آر ای تأیید شده است. (تصویر ۱۰ در «پیوست ها») دوسه تاکسل دارویی است که در شیمی درمانی برخی از سرطان ها به کار می رود و عملاً سیستم ایمنی بدن را از کار می اندازد. چرا واکسن کرونا باید حاوی دارویی باشد که سیستم ایمنی فرد را از کار می اندازد؟ آیا این کاری عقلانی است؟ خانم کینگزتون معتقد است که این دارو ابداً نباید

در واکسن کرونا باشد. مطمئناً این سؤالی است که تحقیقات مستقل توسط پژوهشگران ایرانی می تواند برای پاسخ دادن به آن بکوشد.

همچنین پتنت زیر برای نانو ذره دیگری است که به تشخیص خانم کینگزتون، بی جا و بی مورد در واکسن های ام آر آن ای قرار گرفته است.

- COMPOSITE MAGNETIC NANOPARTICLE DRUG DELIVERY SYSTEM (accessed 10 December 2021)
https://soar.wichita.edu/bitstream/handle/10057/17167/Asmatulu_Misak_Yang_Wooley_Composite%20magnetic%20nanoparticle%20drug%20delivery%20system_2017_10_10.pdf?sequence=1&isAllowed=y

این نانوذره خاصیت مغناطیسی دارد. اگر کسی بعد از تزریق واکسن تجربه جذب فلزات در محل تزریق را داشته به خاطر این نانو ذره است. در تصویر ۱۱ در پیوست های متن حاضر، متن هاشور خورده به رنگ زرد، برای معرفی خلاصه این نانو ذره را برای اهل فن جهت مطالعه دقیق تر آورده ایم. در تصویر ۱۲، لکه های نورانی که در بزرگ نمایی محتوای واکسن دیده می شود، همین نانو ذره های مغناطیسی است. تصویر ۱۳، نمودار ترسیم شده ای در این پتنت را نشان می دهد که مغناطیسی بودن آن را تأیید می کند. یکی از کارهای محوله به این نانوذره مغناطیسی ایفای نقش نگهدارنده یا میزبان، برای نانو ذره ترکیبی اکسید گرافن با نام عمومی «نانو لوله کربنی» و کوانتوم دات است.

پتنت روش ساختن نانولوله های کربنی دارای توان نیمه رسانایی را در پیوند زیر ببینید:

- METHOD FOR MAKING SEMICONDUCTING SINGLE WALL CARBON NANOTUBES. (accessed 10 December 2021)
<https://patentimages.storage.googleapis.com/48/36/7e/3a53f00ecaa4ff/US8916454.pdf>

و مصاحبه کامل خانم کینگزتون را در ویدیوی زیر ببینید:

- Stew Peters. 2021. Finally Admitted. Stew Peters with Karen Kingston. (accessed 10 December 2021)
https://ugetube.com/watch/finally-admitted-stew-peters-with-karen-kingston_WiOpYmFLfSetQ.html?__cf_chl_jschl_tk__=FVax7.CxND23lu_8gYhWygyqU6rja09dyyCMOPQQYIE-1639141982-0-gaNycGzNCD0

قابل توجه اینکه وجود نانوذره های نیمه رسانا که توسط خانم کارن کینگزتون به صورت اسنادی افشا شده است، توسط پژوهشگران اسپانیایی و آمریکایی، با بزرگنمایی ۴۰۰ مرتبه، به طور معلق در ویال های واکسن مدرنا، جانسون و جانسون و فایزر مشاهده شده است. در ویدئوی نخست زیر، پزشکی آمریکایی ضمن ارائه تصاویری از نانوذره های فلزی، از نورهای رنگارنگی سخن به میان می آورد که بنا بر تأیید خانم کارن کینگزتون، از کوانتوم دات ساطع می شود. پژوهشگر دیگری از دانشگاهی در اسپانیا که با گروه بزرگتری از پژوهشگران آن کشور همکاری دارد، در ویدئوی دوم نه تنها عکس هایی از این ذرات ارائه می دهد، بلکه ادعا می کند که این ذرات قادر به ارسال پیام های رادیویی از طریق استاندارد بلوتوث اند.

- Stew Peters. 2021. Dr. Carrie Madej, Internal Medicine Specialist. (accessed 10 December 2021)
<https://www.bitchute.com/video/WjQIZ8y2PGlc/>

- Stew Peters. 2021. Bioweapon Shots Contain Wireless Nanosensor. (accessed 10 December 2021) <https://www.bitchute.com/video/pliCWe47Ong3/>

اسناد و تصاویری که در این ویدئوها ارائه می شود اگر اثبات درستی بیانات این محققین نباشد، حداقل باید انگیزه لازم برای تکرار این آزمایشات در کشور ما برای راستی آزمایی آنها به وجود آورد. اول باید پرسید که آیا نظام علمی/ پژوهشی کشور از این ناخالصی های مشکوک در واکسن های خارجی باخبرند؟ صفحه زیر از «کانون پتنت ایران» (زیرمجموعه معاونت علمی ریاست جمهوری) گواهی می دهد که ایشان از افشاگری های خانم کینگزتون مرتبط با وجود نانوذره های نیمه رسانا که حاوی «اکسید گرافن» در واکسن های ام آر آن ای است بی خبر نبوده اند.

- Iran Patent Center. n.d. Do Pfizer and Moderna's COVID-19 Vaccines Contain Graphene Oxide? (accessed 10 December 2021) <https://en.patentoffice.ir/paper/5379/Do-Pfizer-and-Moderna%27s-COVID-19-Vaccines-contain-Graphene-Oxide?>

اما در این صفحه که به زبان انگلیسی (بدون ترجمه فارسی) نگاشته شده است، چیزی جز تکذیب این خبر و آنهم با استناد به متون منتشر شده از سوی سازمان بهداشت جهانی، خبرگزاری رویترز و اظهارات منفی شرکت واکسن ساز دیده نمی شود. در این صفحه هیچ اشاره ای به نتایج تحقیقات مستقل ایرانیان برای رد یا تأیید وجود این ذرات مشکوک در واکسن ها دیده

نمی شود. این در حالی است که تلاش نویسندگان این سایت برای دفاع از آبروی شرکت فایزر و مدرنا عجیب و چشمگیر است! حداقل از ماه سپتامبر ۲۰۲۱ سینوفارم، شرکت چینی تولید کننده واکسن کرونا، نیز اقدام به تولید و آزمایش واکسن های ام آر ان ای کرده است.

- Primrose Riordan and William Langley. 2021. China's Sinopharm seeks to develop its own mRNA Covid vaccine. Financial Times, September 6. (accessed 10 December 2021) <https://www.ft.com/content/91cbc7ef-808d-448a-a832-2384f045dc35>

و از آنجاییکه ایران تعداد کثیری از واکسن های خود را از چین تهیه می کند، این میزان از قبول درستی واکسن های ام آر ان ای، بدون هیچگونه کنجکاوی علمی از سوی نظام علمی / پژوهشی و نظام پزشکی کشور برای انجام مطالعات مستقل نگران کننده است.

این در واقع مصداقی آشکار از «تحقیرپذیری» مسئولین علمی/پژوهشی ماست که خود را نه مجاز به انجام تحقیقات مستقل برای یافتن حقیقت می دانند و نه ملزم به اطلاع رسانی به عامه مردم، نمایندگان منتخب ایشان و دیگر مسئولین سیاسی و اجرایی کشور برای تصمیم گیری برتر در انتخاب راه دیگری برای حفاظت از بهداشت و سلامت جامعه. به نظر می آید که این قشر از تحقیرشدگان که تا حد بی حسی تحقیر را پذیرفته اند، مرعوب از خودنمایی های علمی/تکنولوژیکی غرب، رفتارهایی از خود نشان می دهند که عیناً منطبق بر مراحل توصیف شده در «نظریه شیزموجنیسی» (صص ۲۳-۲۰) است: مادامی که مسئولین کانون پنت ایران با پخش این خبر به زبان انگلیسی فاصله بین خود و هموطنان «عقب مانده» خود را حفظ می کنند و عملاً مانع رسیدن این اطلاعات حساس و حیاتی به ایشان می شوند، در عین حال به سلسله مراتب نظام علمی / پژوهشی جهان اطمینان خاطر می دهند که در راستی آزمایی چنین اخباری هیچ اقدامی نخواهند کرد. چرا که شک کردن در ویراست رسمی کرونا و واکسن های آن، عین «عقب ماندگی» است و نظام علمی /پژوهشی ایران ممکن است که از دیدگاه همقطاران خود در کشورهای «پیشرفته»، مثل سایر ایرانیان، «عقب مانده» از قافله علم و تمدن به نظر آید.

با توجه به اینکه نانوذرات بسیار ریز اند، سؤال پیش می آید که چه تعداد از این ذرات باید وارد بدن فرد بشود تا وی تبدیل به فرستنده و گیرنده ای تمام عیار شود؟ پاسخ به این سؤال نیز مثل بسیاری از سؤالات دیگر مستلزم انجام مطالعات مستقل است. اما با توجه به اینکه تعداد دوزهای واکسن های کرونا رو به فزونی است (تا به امروز ۲۰ آذر ۱۴۰۰، ۳ دوز)، می توان حدس زد که رژیم اجباری تزریق واکسن دیکته شده از سوی سازمان بهداشت جهانی که دستورالعمل اجرایی الکترونیکی آن به کشورهای عضو ارسال شده است، (یادداشت ۱۵) با استفاده از اهرم های معیشتی و محدود سازی شهروندان در تأمین نیازهای اساسی خود، تا هر چند دوزی که لازم باشد ادامه خواهد یافت.

³⁵² گروهی از پژوهشگران مستقل و پزشکان تحقیرناپذیر پس از افشا شدن اخبار سؤال برانگیز در مورد عوارض سوء واکسن فایزر از این شرکت شکایت کردند. ایشان خواستار دریافت تمامی اسنادی شدند که این شرکت در ارتباط با گرفتن مجوز توزیع واکسن در کشور آمریکا به سازمان غذا و دارو تسلیم کرده بود.

متن دستور دادگاه برای آزاد کردن این اسناد محرمانه و اسناد محرمانه شرکت فایزر را در سایت زیر بیابید:

- Public Health and Medical Professionals for Transparency <https://phmpt.org/court-documents/>

بر اساس یکی از این اسناد، که در پیوند زیر برای دانلود مهیاست، در بازه زمانی بین ۱ دسامبر ۲۰۲۰ تا ۲۸ فوریه ۲۰۲۱، پس از توزیع واکسن در آمریکا و در بیش از ۶۰ کشور دیگر جهان، بیش از ۱۵۸۰۰۰ مورد عوارض نامطلوب از جمله ابتلا به کرونا و فوت گزارش شده است.

- 5.3.6 postmarketing experience.pdf (5.3.6 CUMULATIVE ANALYSIS OF POST-AUTHORIZATION ADVERSE EVENT REPORTS OF PF-07302048 (BNT162B2) RECEIVED THROUGH 28-FEB-2021, pp. 6-)
<https://phmpt.org/wp-content/uploads/2021/11/5.3.6-postmarketing-experience.pdf>

از ۴۸۰۰۰ نفری که دچار مشکلات گوناگون، شدند، ۱۲۲۳ نفر جان باختند. در همین گزارش، جدولی از عوارض و تعداد افراد مصدوم و فوتی مرتبط با هر یک از این عوارض آمده است. باید افزود که این مصدومین و فوتی ها افرادی بودند که قبل از تزریق واکسن کاملاً سالم بودند و امید داشتند که با تزریق آن در برابر کرونا مصونیت یابند. اما علاوه بر کرونا، بسیاری از آنان به بیماری های دیگر نیز مبتلا شدند. بیماری های گزارش شده شامل موارد زیر بوده است. در پیوست های این سند تعداد کثیری از عوارض احتمالی دیگر نیز آمده است:

- Blood and lymphatic system disorders عوارض مرتبط با خون و سیستم لنفاوی
- Infections and infestations (covid19) عفونت ها، مشخصاً کوید ۱۹، ۱۹۲۷ نفر مبتلا
- Injury, poisoning and procedural complications مصدومیت و مسمومیت ها هنگام تزریق
- Musculoskeletal and connective tissue disorders بیماری های عضلانی، استخوانی و بافت های همبند
- Nervous system disorders بیماری های سیستم عصبی
- Respiratory, thoracic and mediastinal disorders بیماری های تنفسی، سینه و میان سینه
- Skin and subcutaneous tissue disorders بیماری های پوستی و زیر پوستی

از زمان صدور سند بالا، پژوهشگران مستقل با پیگیری آمار مرتبط با استفاده از واکسن کرونا در آمریکا تلاش کرده اند که مردم را از پیامدهای دریافت محتویات نامعلوم و مشکوک چیزی که به طور آشکار واکسن نیست اما واکسن نامیده می شود باخبر نگه دارند. بر اساس این پیگیری ها، از تاریخ ۱۴ دسامبر ۲۰۲۰ تا ۱۹ نوامبر ۲۰۲۱ در آن کشور، نزدیک به ۶۶۵۰۰۰ نفر دچار عوارض شدید بعد از تزریق شدند. از این تعداد نزدیک به ۸۹۰۰ نفر جان خود را از دست دادند و بیش از ۵۶۰۰۰ نفر به مصدومیت شدید مبتلا گردیدند. برای جزییات بیشتر و اطلاعات بروز، بنگرید به:

- The Defender: Children's Health Defense, News and Views . 2021. Omicron Variant Sends Vaccine Makers' Stocks Soaring, as VAERS Data Show 913,000 Reported Adverse Events After COVID Vaccines. (accessed 11 December 2021) <https://childrenshealthdefense.org/defender/vaers-cdc-omicron-vaccine-makers-stock-adverse-events-deaths/>

در ارتباط با بحث اصلی پژوهش حاضر، تفاوت بین تحقیق پذیری در نظام پزشکی و نظام علمی/پژوهشی کشور ما از یک سو و از سوی دیگر، تحقیق ناپذیری اعضای سایت بین المللی ای که اسناد محرمانه فایزر را افشا کرده است، تأثیر عظیم تحقیق پذیری بر کنترل ذهنی و رفتاری تحقیق پذیرندگان را نشان می دهد. گروه تحقیق پذیر، بی حس، بدون شناخت و بی اراده، هر چه به او می گویند را می پذیرد چون می خواهد خود را به قدرتمندان منسوب کند تا که به او به دیده حقارت ننگرند. اما گروه تحقیق ناپذیر کنجکاو می کند و می پرسد چون مرعوب قدرتمندان نیست. کسانی که تحقیق را نمی پذیرند به مشاهدات خود باور دارند، چیزها را همانطور که هست می بینند، و از اینکه تحقیق شوند باکی ندارند. ایشان جویای حقیقت اند و اقدام جاهلانه را سرآغاز تباهی می دانند. آنان که تحقیق را می پذیرند، دیگران را تحقیق می کنند تا ایشان را مجبور به همراهی با خود کنند، اما تحقیق ناپذیران یافتن حقیقت و اشاعه آن به دیگران را وظیفه و افتخار خود می دانند.

³⁵³ در ابتدای شیوع ویروس، شاهد انتشار تعداد قابل توجهی از مقالات پیرامون مبدأ این عفونت بودیم. سؤالات بسیاری مطرح شد. مثلاً ویروس کرونا چگونه از خفاش به انسان قابل انتقال شده است؟ آیا این ویروس مرگبار ناشی از دستکاری ژنتیکی بشر با ویروسی بی خطر بوده که به طور اتفاقی (یا عمدی؟!) از لابراتوار در محیط رها شده است؟ این لابراتوار در کدام کشور بوده است و فرد یا افراد خاطی که بوده اند؟ و نظایر اینها. برای نمونه نگاه کنید به:

- Jonathan Latham, PhD and Allison Wilson, PhD. 2021. A Chinese PhD Thesis Sheds Important New Light On The Origin of the COVID-19 Coronavirus. *Independent Science News*. May 11. (accessed 24 Decemeber 2021) <https://www.independentsciencenews.org/commentaries/a-chinese-phd-thesis-sheds-important-new-light-on-the-origin-of-the-covid-19-coronavirus/>

در این گزارش، پژوهشگران پس از مرور چند سناریوی احتمالی در مبدأ این ویروس، به این نتیجه می‌رسند که بیش از اینکه بر این سؤال که کدام لابراتوار مقصر بوده است تمرکز شود، باید پرسید چه کس یا کسانی طراح و حامی مالی چنین آزمایشاتی بوده‌اند.

اما با شروع فرآیند جهانی واکسیناسیون با واکسن‌های ام‌آر‌ان‌ای و افشای مصدومیت و مرگ و میر ناشی از آنها، افشای وجود نانوذره‌های مشکوک در ویال‌ها، و برملا شدن تلاش‌های شرکت‌های فایزر برای محرمانه نگهداشتن میزان لطمات و تلفات بر اثر تزریق واکسن، نظر پژوهشگران مستقل بیشتر به آینده این بیماری و سرنوشت بشر در ارتباط با واکسن کرونا و کمتر به گذشته و مبدأ ویروس کرونا معطوف شده است. طبعاً وجود انکارناپذیر نانوذره‌های نیمه‌رسانا در واکسن‌ها سؤالی بنیادین مطرح کرده است که چرا باید کس یا کسانی اقدام به داخل کردن نانوذره‌های نیمه‌رسانا به بدن میلیون‌ها انسان کنند؟ در گمانه‌زنی‌های مرتبط با دلایل احتمالی این اختراع خطرناک و تحمیل آن به نام واکسن به همهٔ جهانیان، پژوهشگران به دیدگاه فراداروینی «فرایشیریت» (= «ترانس-هومانیسم») اشاره می‌کنند. اختراعات به ثبت رسیده‌ای نیز وجود دارد که چگونگی شیوه‌های مختلف ایجاد ارتباط سخت‌افزاری بین مغز آدمی و ماشین (کامپیوتر) را توصیف می‌کنند. اینگونه اطلاعات نیز از سوی برخی از پژوهشگران به عنوان انگیزه‌هایی برای داخل کردن نانوذره‌های نیمه‌رسانا به بدن انسان‌ها، بدون رضایت ایشان، آورده شده است.

مروجین دیدگاه فرایشیریت، شیوه‌های باز کردن راه انسان به مراتب بالاتر از حیات بیولوژیکی خود به وسیلهٔ افزودن توانایی‌های الکترونیکی به کالبد طبیعی او را در بر می‌گیرد. به بیان دیگر، ترانس‌هومانیست‌ها معتقدند که از آنجاییکه تکامل طبیعی موجودات با رسیدن به مقام بشریت پایان یافته است، انسان فقط می‌تواند به کمک ماشین و هوش مصنوعی، به مرتبهٔ بعدی تکامل خود گام بردارد.

از پایان قرن ۱۹، یعنی زمانی که تئوری تکامل داروین با حمایت افرادی چون توماس هنری هاکسلی وارد برنامه‌های درسی مدارس در انگلستان شد، ایدهٔ تکامل فیزیکی انسان از نوع میمون، تفکر غالب در غرب و جایگزین داستان «آفرینش» گردید. اما این نگاه صرفاً مادی به تکامل بشر این سؤال را پیش می‌آورد که پس از این مرحله، قرار است تکامل بشر به چه صورتی ادامه یابد؟ برخی از صاحب‌نظران غربی پاسخ به این سؤال را در ایجاد «انسان پیشرفته‌ای» یافته‌اند که باید الزاماً ترکیبی از تکنولوژی (مشخصاً هوش مصنوعی) و تن آدمی باشد. (تصویر ۱۵، «پیوست‌ها») جنبهٔ دیگری از ترانس-هومانیسم همچنین بر دستیابی به «نامیرایی» تمرکز داشته است. از این رو، ترانس-هومانیست‌ها از «مرگ هراسی» عمومی برای ادامهٔ مباحث خود در قالب فعالیت‌هایی چون سرمازیستی (به معنی زنده نگه داشتن بیماران در سرمای زیر صفر تا وقتی که پیشرفت‌های پزشکی بتواند بیماری‌های آنان را مداوا کند) نیز بهره‌برده‌اند. ترس افراطی از مرگ در غرب باعث شده است که با پیشرفت هوش مصنوعی در چند دههٔ اخیر، اینگونه مباحث از سوی شرکت‌های بزرگ فناوری مورد استقبال قرار گیرد. اما از سوی دیگر، به علت پیامدهای فاجعه‌بار و کاملاً شناخته‌شدهٔ علم و فناوری‌های سلطه‌جویانه غرب، تعداد کثیری از صاحب‌نظران، این دیدگاه را شدیداً به نقد کشیده‌اند. کما اینکه هم‌اکنون آثار متعددی در مورد پیشینهٔ تاریخی این رویکرد صرفاً مادی به تکامل و نامیرا ساختن بشر و فناوری‌های مرتبط به چاپ رسیده است. بسیاری از این آثار ترانس‌هومانیسم را تفکری بی‌اساس و جنون‌آمیز و برخی آن را گام بزرگ بعدی بشر در تکامل خود می‌دانند که غافل شدن از آن مترادف با «عقب ماندن» اوست:

- Ernest Becker. 1973. *The Denial of Death*. New York: Simon and Schuster.
- Lewis Mumford. 1934. *Technics and Civilization*. New York: Harcourt, Brace.
- Mark O'Connell. 2017. *To Be a Machine: Adventures Among Cyborgs, Utopians, Hackers, and the Furturists Solving the Modest Problem of Death*. London: Granta Books.
- Ray Kurzweil. 2005. *The Singularity is Near: When Humans Transcend Biology*. New York: Viking.

به طور کلی، در این چهار نمونه، سه اثر اول مسیر نابخردانه ای که بشر در علم و فناوری انتخاب کرده است و تأثیر ترس بشر از میرایی و تلاش وی برای دستیابی به نامیرایی از طریق تکامل مادی را ریشه بسیاری از دردها و رنج های بشر، مثل جنگ، نژادپرستی، نسل کشی و استعمار می دانند. اما در کتاب چهارم، که از روش تحقیق کننده «چارچوب بندی ذهنی» بی بهره نیست، با برجسته کردن مفهومی به نام «تکینگی»، مؤلف تلاش کرده است که عبور از تن مادی انسان توسط هوش مصنوعی و رساندن او به نوعی آدم آهنی جاویدان، را مترادف با مفهوم «تعالی» بشر در سنت های تمدنی گذشته و رسیدن به «فردیت» جلوه دهد. او بدینوسیله به نوعی «دوگانه گویی» متوسل شده است که از منظر سواد رسانه ای، موجب ابهام و انحراف توجه مخاطب می گردد. این در حالی است که مقایسه آنچه نویسنده در خصوص اتحاد مغز انسان با کامپیوتر پیش بینی کرده است از یک سو و دستیابی به «فردیت» از سوی دیگر همانند قیاس کردن نقاشی شکوهمند و ماندگار میکل آنژ موسوم به «آفریش آدم» (تصویر ۱۶، «پیوست ها») با کاریکاتوری است که منتقدین ترانس- هومانیزم از این نقاشی (تصویر ۱۷، «پیوست ها») کشیده اند.

و اما از جمله اختراعات جدیدی که فرآیند برقراری ارتباط سخت افزاری بین بدن انسان و ماشین را ممکن ساخته اختراعی است که با عنوان «سیستم رمز ارز که از داده های فعالیت های بدن کار می کند» و به مالکیت شرکت مایکروسافت، در آمریکا و در جهان، به ثبت رسیده است.

- Microsoft Technology Licensing LLC . 2020. US US20200097951A1 Cryptocurrency system using body activity data. (accessed 10 Decembet 2021) <https://patents.google.com/patent/US20200097951A1/en>
- MICROSOFT TECHNOLOGY LICENSING, LLC. 2020. WO/2020/060606. Cryptocurrency system using body activity data. (accessed 10 Decembet 2021)
<https://patentscope.wipo.int/search/en/detail.jsf?docId=WO2020060606>

در متن این پتنت، فناوری مورد نظر به طور خلاصه بدینصورت توصیف شده است:

«فعالیت های بدن انسان مرتبط با وظیفه ای که به او محول شده است را می توان برای استخراج رمز ارز استفاده کرد. در این راستا، سرور چنین سیستمی ابتدا وظیفه ای را از طریق دستگاهی که به فرد متصل است به او می رساند. فرد نیز قادر است متقابلاً با سرور تماس برقرار کند. حس گری که در فرد قرار گرفته و یا در دستگاهی که به او متصل است نصب شده فعالیت های کاربر را حس می کند. داده ها بر اساس فعالیت های فیزیکی کاربر گردآوری می شود. سیستم رمز ارز نیز که بخشی از این سیستم است، پس از مرور داده های دریافت شده از فعالیت های فرد و راستی آزمایی آنها، اقدام به ایجاد رمز ارز برای پرداخت به او می کند.»

در اختراع دیگری توسط شرکتی به نام «نورالینک»، ارتباط سخت افزاری بین مغز انسان و ماشین محقق شده است. در این اختراع تعداد کثیری الکتروده که توسط ربات در مغز فرد کاشته می شود، انتقال افکار وی به رایانه و بالعکس، فرمان های رایانه به مغز او را میسر می سازد. ظاهراً در آزمایشاتی که تا کنون از این اختراع بر حیوانات انجام شده است، کامپیوتر توانسته است قصد حیوان برای حرکت اعضای خود، قبل از اینکه حرکت صورت بگیرد، را ثبت کند. در یکی از این آزمایشات، ظاهراً میمونی که در مغزش الکتروده و تراشه کامپیوتری نصب شده است، «با افکارش پینگ پونگ بازی می کند.» برای اطلاع بیشتر در این مورد و خبر اینکه این شرکت در آینده ای نزدیک اقدام به نصب تراشه ای مشابه در مغز انسان خواهد کرد، بنگرید به:

- USA Today. 2021. Elon Musk's brain-implant startup Neuralink could shift to human trials in 2021. USA Today, April 13 (accessed 10 December 2021)
<https://www.usatoday.com/videos/tech/2021/04/13/elon-musks-brain-implant-neuralink-could-test-people-soon/7203613002/>

آیا از طریق تزریق مواد نیمه رسانا به میلیون ها انسان، کسانی در صدد ایجاد چنین ارتباطی برای توده کثیری از مردم اند تا بهتر بتوان آنها را از طریق ذهنی و رفتاری کنترل کنند؟ به جای غل و زنجیر که در زمان استعمار برای کنترل بردگان استفاده می شد و یا سیستم های کنترلی توسعه که بعد از جنگ جهانی دوم برای سپردن کار تاراج هر سرزمین به ساکنان آن طراحی

شد، آیا تاریخ هم اکنون شاهد شکل گرفتن سیستم جدیدی برای استفاده انسان از انسان است؟ مسلماً اینها سؤالاتی است که نمی توان بی اعتنا از کنار آنها عبور کرد. و بدون تردید، انجام مطالعات مستقل تنها راه دانستن بیشتر و عملکرد سنجیده در ارتباط با رخدادهای تاریخساز امروز جهان است.

³⁵⁴ تعجب آور نیست که پس از برملا شدن محتویات عجیب در واکسن کرونا و خبر صدمات و تلفات بالا از یک سو و اجباری شدن تزریق آن در چندی از کشورهای اروپایی، مردمی که تحقیر را نمی پذیرند، در مورد سلامت خود و آینده فرزندان خود نگران اند و دلیلی برای تزریق واکسن جعلی نمی بینند. علاوه بر این، با انتشار اخبار مرگ و میر بیشتر در میان واکسن زده ها در مقایسه با آنان که واکسن نزده اند، مقاومت در برابر واکسن اجباری رو به فزونی بوده است به طوری که امروز میلیون ها نفر در اروپا که دوز اول را قبلاً دریافت کرده اند حاضر به دریافت دوزهای بعدی نیستند.

مقاله زیر از مجله ای تخصصی (پزشکی) و گزارش پایین تر از دولت اسکاتلند بر آسیب پذیری بیشتر واکسن زده ها صحه می گذارند:

- S. V. Subramanian and Akhil Kumar. 2021. Increases in COVID-19 are unrelated to levels of vaccination across 68 countries and 2947 counties in the United States. *European Journal of Epidemiology*, September. (accessed 17 December 2021) <https://link.springer.com/content/pdf/10.1007/s10654-021-00808-7.pdf>

یافته های این تحقیق، به دست آمده از بررسی داده های گردآوری شده از ۶۸ کشور جهان و ۲۹۴۷ شهرستان در ایالات متحده، نشان می دهد که از نظر ابتلا به این بیماری، کشورهایی که کمتر از ۱۰ درصد واکسیناسیون داشته اند در مقایسه با کشورهایی که بیش از ۷۵ درصد واکسیناسیون داشته اند در وضعیت بهتری قرار دارند. همچنین یافته های این محققین نشان می دهد که ایمنی طبیعی که با ابتلا به بیماری به دست می آید بسیار بیشتر از مصونیتی است که از واکسن به دست می آید.

- Public Health Scotland. 2021. COVID-19 Statistical Report, As at 22 November 2021
Publication date: 24 November 2021. (accessed 17 December 2021)
https://publichealthscotland.scot/media/10462/21-11-24-covid19-publication_report.pdf

در این گزارش رسمی از کشور اسکاتلند، نگاهی دقیق تر به مقایسه بین نرخ مرگ و میر واکسن زده ها (به ویژه دوز دومی ها) و واکسن نزده ها در صفحه ۵۳ (تصویر ۱۸، «پیوست ها») میسر شده است. تعداد فوتی های دوز دومی ها در ستون دوم از طرف راست و تعداد فوتی های واکسن نزده ها در ستون دوم از سمت چپ قابل مشاهده و مقایسه است.

معارضین در اروپا و آمریکا همچنین تبعیت کورکورانه دولت های خود از دستورات استبدادی سازمان بهداشت جهانی را مغایر با ارزش های مردم سالاری می دانند و انجام وظیفه دولت های خود در حفاظت از حقوق فردی و آزادی های اجتماعی را مطالبه می کنند. در هفته های اخیر رخداد اعتراضات خیابانی در این کشورها بالا گرفته است، برای مثال بنگرید به گزارشات زیر:

- The Guardian. 2021. Tens of thousands protest against compulsory Covid jabs in Austria. December 11 (accessed 19 December 2021) <https://www.theguardian.com/world/2021/dec/11/tens-of-thousands-protest-against-compulsory-covid-jabs-in-austria>

- DW. 2021. COVID: Why are so many people against vaccination? (accessed 16 December 2021)
<https://www.dw.com/en/covid-why-are-so-many-people-against-vaccination/a-58264733>

در این بین، مراجع و پیروان مسیحیت در اروپا و آمریکا نیز ساکت نمانده اند. برای مثال اسقف اعظم کلیسای کاتولیک، «کارلو ماریا ویگنو» در ایتالیا شیوع کرونا را نه یک مصیبت مقدر شده از سوی خداوند، بلکه جنایتی بر علیه خدا و بشریت می نامد که نباید در برابر آن سکوت کرد. برای مطالعه بیانات کامل وی شامل نظرات او در مورد واکسن و بسیاری دیگر از جزییات همه گیری این بیماری، بنگرید به:

- Carlo Maria Vigano. 2021. Truth over Fear: Covid-19, the Vaccine, and the Great Reset. RUTH OVER FEAR: COVID-19, THE VACCINE, AND THE GREAT RESET. *Inside the Vatican*. March 25 (accessed 17 December 2021)
<https://insidethevatican.com/news/vigano-the-pandemic-the-suspect-of-a-disturbing-criminal-conspiracy/>

³⁵⁵ برای خنثی کردن اثرات نامطلوب واکسن کرونا، پژوهشگران اقدام به گردآوری اطلاعات در مورد راه حل های مؤثر، مهیا و ارزان جهت سم زدایی کرده اند. بی شک این راه حل ها، حتی آنهایی که توسط سم شناسان پیشنهاد شده اند، جملگی نیاز به مطالعه بیشتر از طریق تحقیقات مستقل دارند. اما برخی از این پژوهشگران همچنین به روزه اشاره کرده اند، راه حلی ارزان و مهیا برای استفاده کسانی که واکسن جعلی را تزریق کرده و از تصمیم خود پشیمان اند. فواید سم زدایی روزه قبلا از طریق مطالعات علمی به اثبات رسیده است:

- Herbert M. Shelton. 1993. *The Science and Fine Art of Fasting*. Natural Hygiene Press.

درباره نویسنده

اسفندیار عباسی، دانش آموخته «مدرسه عالی آموزش و مطالعات اطلاعات» در دانشگاه کالیفرنیا، پژوهشگر و طراح سیستم های بومی در شهر و روستاست. طراحی و مدیریت پژوهشی نخستین «ایستگاه تحقیقاتی دانش بومی» وزارت جهاد سازندگی (۱۳۸۰-۱۳۷۷) و تأسیس سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» (- ۱۳۸۸)، از جمله فعالیت های وی در پژوهش و اطلاع رسانی بوده است.